

نقد و تحلیل آثار و احوال

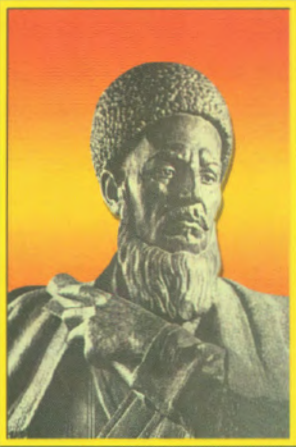
مخدوم علی فراغی

تألیف:

نور قلچ فداکار



شرح حال مختصر مخدوم قلی فراغی :



مخدومقلی فراغی شاعر و عارف نامی به سال ۱۱۴۶ هـ. ق. برابر با ۱۷۳۳ میلادی در محلی بنام «گینگ جای» واقع در شمال شرقی ایران چشم به جهان گشود. نخست نزد پدر عالم و عارف خود «دولت محمد آزاد» و شخصی بنام «نیاز صالح» کسب علم نمود. بعد در محل «قزل آیاق» در مدرسه‌ای بنام «ادریس بابا» مشغول تحصیل شد. سپس برای ادامه تحصیل در سطوح عالی عازم شهرهای بخارای شریف و خیوه گردید.

در مدرسه «کوکلتاش» بخارا با شخصی بنام «نوری کاظم‌بن باهر» آشنا شد و این آشنائی تأثیر عمیقی در افکار و اندیشه‌های او گذاشت. وی در میان قبائل مختلف ترکمنها و کشورهای هند، افغانستان و اغلب شهرهای ترکستان و خراسان به سیر و سیاحت پرداخت. بعد از بازگشت از سفر در یکی از مدرسه‌های معروف خیوه بنام «شیرغازی خان» به تحصیل پرداخت و بدینوسیله با ادبیات و علوم زمان خویش کاملاً آشنا شد که نمود آن را در اشعار او مشاهده می‌کنیم. وی به سه زبان فارسی، عربی و ترکی مسلط و اهل قرآن و حدیث بود.

در سن بیست و سه سالگی دچار یک انقلاب درونی و روحانی شد. به عبارت دیگر، از خواب غفلت بیدار گشت و از هوی و حب نفس فارغ شد و «فراغی» تخلص یافت. از آن پس به سلوک عرفانی و طریقه‌نقشبندی درآمد.

مضامین اشعار او را مسائل اخلاقی، اجتماعی، دینی، عرفانی و حماسی تشکیل می‌دهد. استاد جمالزاده او را «فردوسی ترکمنها» می‌نامد و «برتلس» به «جام جم» تشبیه می‌کند.

از فراغی تنها دیوان شعر به یادگار مانده است. سرانجام در سال ۱۲۰۳ هـ. ق. برابر با ۱۷۹۰ میلادی در کنار چشمه «عباساری» در نزدیکی مرز ایران و ترکمنستان جان به جان آفرین تسلیم کرد. و در محلی بنام «آق طوقی» در خاک ایران کنار مرقد مطهر پدر و استادش «آزادی» به خاک سپرده شد.



تراجم تک نگاری
۱۴
۷
۲۳

محمّد مظلّمی فزراغی

نقد و تحلیل آثار و احوال

اسکن شد

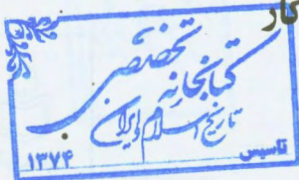
نقد و تحلیل آثار و احوال

مخدومقلی فراغی



تالیف:

نورقلیچ فداکار



فداکار، نورقلیچ، ۱۳۴۶-

نقد و تحلیل آثار و احوال مخدومقلی فراغی / تألیف نورقلیچ فداکار. -- تهران: نشر احسان، ۱۳۸۶.
۴۰۴ ص.: مصور، نمونه.

ISBN: 978-964-6873-96-4

چاپ دوم - ۱۳۸۶.

۱. فراغی، مخدومقلی، ۱۱۴۶-۱۲۰۵ق. -- نقد و تفسیر. ۲. فراغی، مخدومقلی، ۱۱۴۶-۱۲۰۵ق. --
سرگذشتنامه ۳. شعر ترکمنی -- ترکمنستان -- قرن ۱۸ -- تاریخ و نقد. ۴. شعر ترکمنی -- ترکمنستان
-- قرن ۱۸ -- ترجمه شده به فارسی. ۵. شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- ترجمه شده از ترکمنی. الف.
عنوان.

۸۹۴/۳۶۴۳۳

PL ۳۳۴/ف۴

ف س / ۳۴۱

کتابخانه ملی ایران

۷۸-۲۷۳۷۴م

نقد و تحلیل آثار و احوال مخدومقلی فراغی

نورقلیچ فداکار	✦ تألیف:
نشر احسان	✦ ناشر:
ظریفیان	✦ حروفچینی:
جلد ۱۰۰۰	✦ تیراژ:
دوم - ۱۳۸۶	✦ نوبت چاپ:
چاپخانه مهارت	✦ چاپ:
۴۵۰۰ تومان	✦ قیمت:

◀ دفتر مرکزی: خیابان انقلاب - خیابان صفی‌علیشاه - کوچه تهرانی - شماره ۳۶ - تلفن: ۷۷۰۳۷۶۵۵

◀ فروشگاه: تهران - خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه - مجتمع فروزنده - شماره ۴۰۶ - تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴

سندوق پستی: تهران ۳۸۵ - ۱۱۴۹۵

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۷۳-۹۶-۴
ISBN: 978-964-6873-96-4



فهرست مطالب

دیباچه

فصل اول:

۱	اصل و نسب مخدومقلی
۴	- مخدومقلی یوناچی
۹	- دولت محمد آزادی
۲۳	- تألیفات آزادی
۲۶	- آزادی و مخدومقلی چشم براه چودیرخان
۴۱	- عبدالله و محمد صفا
۴۳	- کمال خان افغان

فصل دوم:

۴۵	زندگانی مخدومقلی فراغی
۴۸	- ولادت مخدومقلی
۵۰	- دوره تحصیل مخدومقلی
۵۴	- سیروسفر مخدومقلی و نوری کاظم
۵۵	- مخدومقلی در خیوه
۵۸	- مخدومقلی و ترک خیوه
۶۲	- مخدومقلی در سودای قوم و خویش
۷۰	- مخدومقلی عازم سفری دیگر
۷۵	- هجران و بیداری مخدومقلی
۸۳	- تخلص مخدومقلی در شعر (لقب ادبی شاعر)
۸۶	- وفات مخدومقلی فراغی

فصل سوم:

۹۳	سیری بر ازدواج مخدومقلی
۹۵	- مخدومقلی و منگلی در آرزوی وصال
۹۸	- جدایی و ناکامی مخدومقلی و منگلی
۱۰۲	- ازدواج مخدومقلی و «آق قیز»
۱۰۴	- مخدومقلی در سوگ فرزندان
۱۱۴	- اهمیت فرزند از دیدگاه مخدومقلی

فصل چهارم:

۱۲۱	معیارها و الگوهای ازدواج از دیدگاه مخدومقلی
۱۲۳	- ضرورت ازدواج
۱۲۴	- آمادگی و تمهیدات ازدواج
۱۲۶	- صفات همسر خوب و پارسا از دیدگاه مخدومقلی
۱۳۱	- صفات زنان بدخوی و بدخلق از دیدگاه مخدومقلی
۱۳۷	- انتقاد از عدم رعایت حقوق زن

فصل پنجم:

۱۳۹	تاریخچه و ویژگیهای آثار (دیوان) مخدومقلی
۱۴۵	- گردآوری اشعار مخدومقلی در ترکمنستان
۱۵۸	- گردآوری اشعار مخدومقلی در ترکمن صحرای ایران



- ۱۶۲ - دیوان مخدومقلی و سیاحان اروپائی
- ۱۶۶ - نحوه گردآوری و تغییر و تحولات احتمالی اشعار مخدومقلی
- ۱۷۸ - ویژگیهای اشعار و شخصیت مخدومقلی
- ۱۹۵ - کتاب در دیوان مخدومقلی

فصل ششم:

- ۱۹۷ - اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی روزگار مخدومقلی
- ۲۰۶ - اوضاع اجتماعی و سیاسی
- ۲۱۸ - اوضاع اقتصادی
- ۲۲۱ - دعوت مردم به مبارزه عملی
- ۲۳۳ - فریاد از عدم رهبر شایسته و بایسته
- ۲۳۴ - صفات و آراستگی رهبر

فصل هفتم:

- ۲۴۱ - مخدومقلی در عالم عرفان و تصوف
- ۲۴۶ - عوامل دخیل در بیداری و ایجاد انقلاب درونی مخدومقلی
- ۲۶۴ - بیداری از خواب غفلت و تزکیه نفس
- ۲۷۲ - مخدومقلی گرفتار آتش عشق حق تعالی
- ۲۸۳ - فراغت مخدومقلی از خویش
- ۲۸۶ - مخدومقلی در جستجوی پیر طریقت
- ۲۹۶ - انتقاد مخدومقلی از صوفی‌نماها
- ۳۰۷ - احترام و حرمت دراویش

فصل هشتم:

- ۳۱۳ - دنیا از دیدگاه مخدومقلی فراغی
- ۳۱۵ - دنیا محل کشت، آزمایش و عمل
- ۳۱۶ - دنیا محل اندیشه و عبرت
- ۳۲۱ - موضع عاقل و جاهل برابر دنیا
- ۳۲۳ - دنیا فانی و ایمان باقی است
- ۳۲۷ - افراط و تفریط نه! قناعت آری
- ۳۳۳ - تشبیهات دنیا در دیوان مخدومقلی

فصل نهم:

- ۳۳۹ - سیری بر مناجات مخدومقلی فراغی
- ۳۴۱ - تفکر درباره مخلوقات و الهام از آنها
- ۳۴۳ - الله پناهگاه و آرامبخش دلهاست
- ۳۴۴ - ذکر و ثنا به شیوه قرآن و سنت
- ۳۵۲ - ویژگی مناجات «سبحانیم» و «دلبرینگ»
- ۳۵۵ - اعتراف به عجز و ناتوانی از گفتن حق حمد خدا
- ۳۵۸ - وقت مناسب راز و نیاز (مناجات)

فصل دهم:

- ۳۶۱ - نقد و بررسی عقاید منتقدان اشعار مخدومقلی فراغی
- ۳۶۶ - نقد و بررسی مشاعرها و معماهای مخدومقلی با شاعران معاصر خویش
- ۳۷۷ - مخدومقلی از دید شاعران و نویسندگان مشرق زمین
- ۳۸۵ - مخدومقلی از نگاه سیاحان اروپائی و شرق شناسان
- ۳۸۷ - نقد و بررسی برخی انتقادات و رفع ابهامات

شماره: ۱۲۸۰/۱۰۰

تاریخ: ۱۳۸۰/۱۲/۱۲

پروست:



جمهوری اسلامی ایران
وزارت آموزش و پرورش
معاونت برنامه ریزی و نیروی انسانی

نخستین جشنواره انتخاب کتاب معلم

ویژه سال ۷۹-۱۳۷۶

به نام خدا

سیاس نامه

همکار گرامی جناب آقای نورقلیچ فدائار

با تشکر و تقدیر از تلاش ارزنده شما در تحقیق و تألیف کتاب **معدود و معطیل** آفر
معدود و معطیل، که به انتخاب هیأت داوران، رتبه‌ی «سوم» را در رشته‌ی «معدود و معطیل» و
کسب کرده است، توفیق بیشترتان را در خدمت به فرهنگ ایران اسلامی از
خداى بزرگ خواستاریم.

یوسف عظیمی

دبیر ستاد مرکزی برگزاری

جواد محقق

دبیر نخستین جشنواره انتخاب کتاب معلم

باسمه تعالی

مقدمه چاپ دوم:

شکر و سپاس بی پایان خداوندی را سزااست که بر بندگان خود ممت نهاد و بر تارک کتاب مبین خود «اقرء» و «قلم» را چون ستارگانی پر نور نصب العین قرار داد. تا راه هدایت و سعادت را از ضلالت و شقاوت بازشناسند و مشعل فروزانی باشد بر فراز راه راسان‌های طالب کمال و خوشبختی.

و درود و سلام باد بر منجی عالم بشریت و ختم نبوت و پیاسیر رحمت و پیروان صدیق و باوفای او که هر یک چون ستاره‌ای درخشان در شب ظلمانی ره گم‌کردگان را هادی و راهنماست به سوی اخلاق و انسانیت و به سوی عقیده‌ای سالم و تسلی‌بخش جان و روان، که برآستی نیاز و گوهر گم‌گشته‌ی انسان امروزیست.

خوشبختانه کتاب «نقد و تحلیل آثار و احوال مخدوم‌قلی فراغی» چنانکه صاحب‌نظران و مخدوم‌قلی‌شناسان اذعان داشته‌اند کتابی موفق و مفید برای اهل تحقیق و دست‌اندازان مخدوم‌قلی بوده است. از این رهگذر مورد استقبال عموم قرار گرفت و چون در تیراژ کم چاپ شده بود نتوانست جوابگوی فرهنگ‌دوستان و کتابخوانان ارجمند باشد. برای پاسخگویی به علاقه‌ی مشتاقان مخدوم‌قلی، ناگزیر به چاپ مجدد شدیم. در چاپ دوم هیچ تغییری در محتوای کتاب داده نشد. مگر برخی اضافات و اصلاحات جزئی که خوانندگان را در فهم و فراگیری مطالب یاری خواهد نمود. از جمله شجره‌نامه، نقشه سفر شاعر که از دیوان چاپ حاج‌طلایی استفاده شد. و تعدادی تصویر که در چاپ نخست مقدور نشده بود مورد استفاده قرار گیرد. چون نگارنده و دیگر مخدوم‌قلی‌شناسان و ادب‌دوستان خود را به نوعی مدیون زحمات و خدمات ایشان می‌دانند، اضافه گردید. از جمله: عکس مرحوم ملا میرزا عبداللہی، مرحوم حاج عطا ایشان و قره ایشان محمدی (رح) و ...

در اینجا شایسته است از مدیریت محترم نشر احسان آقای یعقوبی کمال تشکر را داشته باشیم. خداوند ایشان و بزرگوارانی چون حضرت تعالی را زندگی با عزت عنایت فرماید. همچنین از استاد **جواد محقق** دبیر نخستین جشنواره انتخاب کتاب معلم و استاد یوسف عظیمی دبیر ستاد مرکزی بزرگداشت مقام معلم صمیمانه قدردانی می‌کنم. و نیز از استادانی که در چاپ اول یاد نشده بود: از جمله استاد گنبد دردی اعظمی راد و باباقلی سانلیخ محمدی و ... همچنین از کتابفروشی‌های (قابوس، باخنی، طلایی، اسلام، غزالی و رجال - گنبد - اندیشه - آق‌قلا - و فراغی - گمشان - و ...) این خادمین بی‌ادعا فرهنگ قدردانی می‌کنم. و نیز از همکاران و دوستان فرهنگی، که در بخش و فروش کتاب همکاری کردند. آقایان: ناز محمد، رشیدی و کاکا بغیازی (بندر)، استاد نیازی ساعی، عبدالقادر ظفر، امان دردی نظری قوجق، محمود سیدی و مؤمنی مسؤل کتابخانه دانشگاه پیام نور (گنبد) و عبدالصالح ارادته و خصوصاً حاج قافا برزین و ... کمال تشکر را دارم. و از آقای منصور طبری و خانواده‌ی محترم مرحوم ملا میرزا عبداللہی نیز بسیار سپاسگزارم. به همه عزیزان دست‌مریزاد می‌گویم.

چند یادآوری: تعدادی از خوانندگان ارجمند و کنجکاو و نکته‌سنج ضمن رضایت و سپاس از تألیف کتاب، نکایت را به صورت سؤال و تذکر مطرح کرده بودند. نگارنده حقیر نیز با امتنان از ارادت و محبت این بزرگواران، به شرح ذیل توضیح لازم را ارائه می‌دهد:

۱- برخی از خوانندگان عزیز گفته بودند، در آغاز کتاب عبارت «به نام خدا» قید نشده است. تذکر بسیار درست و بجایی بود که در چاپ دوم مراعات شد. این نقصان به علت جابجایی مطالب در وقت چاپ بوجود آمده است. در نظر داشتیم بیانات آقای خاتمی را در صفحه اول کتاب بیاوریم ولی در لحظه آخر تصمیم و مصلحت دیگری گرفته شد که به پایان کتاب انتقال یافت.

۲- بعضی دیگر، از عزیزان گفته بودند که برخی از ابیات در فصل‌های دیگر به طور تکرار آمده است. در ابتدا قصد داشتیم هر فصلی را به صورت یک کتاب کم‌حجم به ترتیب شماره به چاپ برسانیم. در آن صورت این تکرار چنین به چشم نمی‌آمد. اما وقتی با ناشر محترم مشورت شد، ایشان ترجیح دادند که همه را باهم چاپ کنند که چنین نیز شد. در نتیجه فرصت بازنگری دوباره و انجام تغییرات لازم نبود. نگارنده نیز با این بزرگواران هم عقیده است.

۳- تعدادی نیز از خوانندگان، ضمن ستایش و تمجید از کتاب فرموده بودند که نگارنده مخدوم‌قلی را خیلی مذهبی نشان داده است. با احترام به نظر این عزیزان، آنچه گفته یا نوشته‌ام با استناد به شعر شاعر بوده است. اگر خوب دقت شود، حقیر بیشتر نقل‌کننده و یادآورنده هستم. یعنی چیزی از خود اضافه نکرده‌ام. اگر با این وجود احساس می‌شود که مذهبی نشان داده شده باید از خود مخدوم‌قلی پرسید که چرا چنین بوده است.

۴- برخی از بزرگواران نیز گفته بودند که چرا نام شاعر به صورت «مخدوم‌قلی» نوشته شده است. دلیل آن را در کتاب گفته‌ام. درحقیقت نگارنده از چند نوع املائی موجود یکی را با دلایلی که ذکر کرده‌ام بر دیگری ترجیح داده‌ام. گرچه املا و نام جدیدی نیست.

گنبد کاووس - نورقلیچ فداکار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیباچه

شکر و سپاس مخصوص خداوندیست که پروردگار جهانیان است. او را می‌ستائیم و از وی یاری می‌طلبیم و از آفات نفسانی و انحرافات عملی خویش به او پناه می‌بریم و بر پیامبر خدا ﷺ و یاران و نزدیکانش درود می‌فرستیم.

مخدومقلی یکی از آزادیخواهان و از بزرگترین سخن‌سرایان جهان است. در میان ترکمن‌زبانان کسی نیست که بتوان با او برابر و همسنگ شمرد. از سخن‌گویان ملل دیگر هم از قدیم و جدید کسانی که با مخدومقلی برابری کنند بسیار معدودند، مگر اینکه به قول خود شاعر او را در ردیف شاعرانی چون سعدی، حافظ، فردوسی، نظامی و جامی و عارفانی چون مولوی - ابی‌الخیر و ... به حساب آوریم.

باور و مفهوم این سخن برای کسانی که با مفاهیم و مضامین اشعار مخدومقلی آشنایی دارند، دور از تردید و چه‌بسا سهل است. در ایران و ترکمنستان و افغانستان از جهت شهرت کم‌نظیر است و خاص و عام او را می‌شناسند. در بیرون از کشورهای فوق هم عوام اگر ندانند خواص البته به بزرگی و مقام والای ادبی و آزادیخواهی او پی برده‌اند. چنانکه سیاحان اروپائی مانند «وامبری»، «سامویلوویچ»، «شودزکو» (خودزکو) و «بارتولد» و ... از شعر و شخصیت اجتماعی و محبوبیت او در میان ترکمنها بخصوص از تلاشها و فداکاریهای او در ایجاد وحدت بین طوایف مختلف ترکمنها، در سفرنامه‌ها و خاطره‌های خویش یاد کرده‌اند. با این همه از احوال و شرح زندگانی او چندان معلوماتی در دست نیست، چون گذشتگان ما (مخصوصاً ترکمنها) در ثبت ابناء و نگهداری آثار نوع خود خیلی مسامحه و سهل‌انگاری کرده‌اند. چنانکه کمتر کسی از بزرگان ما جزئیات زندگانش معلوم است.

اما اینکه می‌گوئیم از احوال مخدومقلی چندان اطلاعی نداریم، بدان معنا نیست که درباره او هیچ سخن نگفته و حکایاتی نقل نکرده باشند. درباره او در ایران و ترکمنستان و حتی در برخی از کشورهای اروپائی (از اوایل قرن نوزده) نگارش و ترجمه‌ها بسیار بوده است. اما تحقیق و پژوهش به معنای حقیقی اصلاً نبوده (در ایران) و یا بسیار کم بوده است (ترکمنستان) بدین خاطر درباره مخدومقلی نیز مثل دیگر بزرگان تاریخ، بدون تقید بدرستی

و راستی سخن گفته‌اند و افسانه‌ها و حکایاتی دربارهٔ زندگانی او ساخته‌اند.^۱

انگیزهٔ تحقیق و پژوهش: کنجکاوی من دربارهٔ مخدومقلی از خانواده و از دورهٔ کودکی شروع شد و نضج گرفت. هرچند پدر و مادرم بیسواد بودند، اما همیشه در داستانها و پند و اندرزشان نام مخدومقلی را می‌آوردند و می‌گفتند: «خدای اونگه پای بریب دور» (خداوند او را علم «لڈنی» داده است). «خدای اونی دنیانگ دورت بورجینه آیلابدور» و «بولحق، گلجگی بیلدیریپدیر» (خداوند او را به چهار گوشهٔ جهان به سیر و سیاحت برده و از گذشته و آینده او را آگاه کرده است). «اول خداینگ سوین بنده‌سی و ولی‌میش» (مخدومقلی، بنده نظر کردهٔ خدا و از اولیاءالله بوده است).

هرگاه کتاب قطور و بزرگی دستم می‌دیدند، می‌پرسیدند: «قرآن» است یا کتاب مخدومقلی؟ این چنین بود که مخدومقلی در ذهنم جای گرفت و این آن چیزی است که هر فرزند ترکمن آن را با خود دارد. این انگیزه یعنی شناخت مخدومقلی با گذشت زمان در وجود و افکارم قویتر می‌شد. بخصوص هنگامیکه دیدم از محبوبیت شاعر در میان مردم گروهی سوء استفاده می‌کنند و یا گروه اندکی بی‌مایه از علم و ادب از شاعر انتقاد می‌کنند. سال سوم دبیرستان بودم، با اینکه از نظر علمی و ادبی بسیار جوان و ناتوان از نویسندگی بودم، تابستان همان سال (۱۳۶۳) با توجه به این سخن مخدومقلی:

«بیلیمیان سورانلره آیدینگ بو غریب آدیمز

اصلی گرکز یوردی اترک آدی مخدومقلی دور»

تصمیم گرفتم مقاله و یادداشتی به زبان ترکمنی به این عنوان «مخدومقلی نی تانابلی» (مخدومقلی را بشناسیم) بنویسم. با علاقه و اخلاص و پشتکاری که داشتم دست بکار شدم. اما به علت عدم منابع و آشنایی به اصول و فنون تحقیق و نویسندگی و در کل عدم مایهٔ علمی و ادبی ناتمام ماند.

تا اینکه به سال ۱۳۶۵ وارد مرکز تربیت معلم شهید بهشتی شهرستان گنبد شدم. در کتابخانهٔ این مرکز به سراغ کنج پنهان و گمشدهٔ خود رفتم. زیرا چنین تصور داشتم که مخدومقلی از بزرگان علم و ادب است و با شاعرانی چون سعدی و حافظ و فردوسی و ...

۱- نگارنده چند نمونه از آنها را تحت عنوان «حکایات و روایاتی دربارهٔ مخدومقلی» گرد آورده است.

برابری می‌کند و در اشعار خود از آنان به بزرگی یاد کرده است. از این رهگذر کتاب «مشاهیر جهان» را صفحه به صفحه گشتم و یا کتاب «دایرة المعارف» را و همینطور...

اما چیزی جز چند مقاله تحت عنوان «تحقیق و بررسی شعر مخدومقلی» و یا «شرح حال مخدومقلی» از دانشجویان ترکمن دوره گذشته بدست نیاوردم. با ذوق و شوق به مطالعه آنها پرداختم، اما چیز تازه‌ای دستگیرم نشد. زیرا آنها فقط از مقدمه دیوان مخدومقلی (چاپ قابوس) رونویسی کرده بودند نه تحقیق و بررسی. ولی این نتیجه را داشت که اعتماد به نفسم فرونی یابد و احساس کنم که من نیز می‌توانم خود را آزمایش کنم. اتفاقاً در همان سال از ما نیز استادان چند مقاله و گزارش تحقیقی خواستند. یکی از موضوعات خواسته شده مربوط به درس ادبیات، جمع‌آوری «لغات و اصطلاحات عرفانی» از دیوان حافظ بود. با مشورت و رخصت استاد «اعظمی راد»، همین لغتها و اصطلاحات را از دیوان مخدومقلی گرد آوردم. وقتی مشغول این کار شدم، خیلی از برادران و دوستان دانشجوی علی‌الخصوص دانشجویان فارس‌زبان و برخی از اساتید، خواستند برای شناساندن مخدومقلی مقاله تحقیقی جامع‌تری به زبان فارسی بنویسم.

خوشبختانه نظر و پیشنهادهای آن بزرگواران را ارج نهاده با دل و جان پذیرفتم. پس از آن تصمیم قطعی گرفتم با توکل بر خدا به این تعهد خویش جامه عمل بپوشانم. حال آنکه خیلی از ابتدائی‌ترین اصول و طرق تحقیق و بررسی را نمی‌دانستم.^۱ اما اخلاص و ارادت وافر به مخدومقلی و تحقیق داشتم. از طرف دیگر دوستان و آشنایان، خیلی زیاد با عناوین و القاب مختلف که گاهی به شوخی، مزاح و طنز نسبت می‌دادند، مشوقم بودند. برای کسب اطلاعات و دستیابی به منابع و مأخذی که از مخدومقلی و دوران زندگانی او معلومات می‌دهند، به کتابخانه‌ها، کتابفروشیها و به میان مردم علی‌الخصوص روستائیان یموت، گوکلان از آن جمله به روستاها و اوبه‌های بخش مراوه تپه [(آق‌توقای (محل مدفن شاعر)، دادلی غزنین، بسطام‌دره، نارلی آجی‌سو، گواندر، یکه‌توت، قوشه‌تپه، آلتی‌آغاچ و «قرناوه سفلی» و «علیا» و «چنارلی»، «کچیک» و ...] و کناره رود اترک که به منطقه نشوونمای مخدومقلی

۱- البته اکنون نیز معترفم که خیلی کوچکتر و کم‌مایه‌تر از آن هستم که بتوانم درباره شعر و شخصیت مخدومقلی به تحقیق و اظهارنظر پردازم. ولی به مصداق این سخن مولانا «آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید» دست بکار شدم. امیدوارم قصوراتم را ببخشید.

شهره است رفتم و پای صحبت هر قشر از مردم آنجا نشستم: ریش سفید، آخوند، قاری، مُلّا، چوپان، بخشی (خواننده دوره گرد) در شهر نیز به حضور برخی از دبیران محترم ادبیات و شاعران و دیگر ادب دوستان رسیدم.

در نتیجه این پرس و جو و تحقیق، مطالب و معلومات جدید و چندان قابل استناد و معتبری بدست نیاوردم. گرچه خیلی امیدوار بودم، امّا خیلی از روستاها و بسیاری از افراد ریش سفید و مُلّا را معرفی می کردند که زمانی کتاب «مخدومقلی» را داشته اند. برخی می گفتند: «پدر خدا بیامرز ما، قبل از مرگ یکی (کتاب مخدومقلی) داشتند، ولی بعد از مرگ او چون هیچیک از ما سواد خواندن و نوشتن نداشتیم آن کتاب را به فلان مُلّا در فلان جا صدقه دادیم». بعضی نیز می گفتند: «ما که هیچ یک سواد نداریم، پدر بیچاره مان مُلّا و ریش سفید ده بود. کتاب مخدومقلی را داشتند، همیشه برایمان می خواندند و اشک می ریختند. ما چون دامدار بودیم بعد از مرگ ایشان در یکی از کوچه باران خورد و از بین رفت».

ریش سفیدی نیز می گفت: «فرزندم! کتاب مخدومقلی ایشان، در ایران پیدا نمی شود، چون قلیچ قولپ در جنگ جهانی دوم همراه قشون روس به این منطقه آمده بود و از مردم درباره مخدومقلی و کتابش می پرسید و هر جا کتابی از مخدومقلی ایشان یافت با خود برد. ...»

خوشبختانه در این گشت و گذار و تحقیق و بررسی برای اولین بار در سال ۱۳۶۵ موفق به زیارت آرامگاه مطهر و مقدّس مخدومقلی در «آق توقای» شدم و این زیارت چنان بر من اثر گذاشت که احساس کردم گام اوّل و مهّم موفقیت خود را در تحقیق و بررسی اشعار و شخصیت مخدومقلی برداشته ام و سبب شد که با دلگرمی بیشتر به کارم ادامه دهم.

بعد از بازگشت از منطقه مراوه تپه بدون اینکه ذره ای ناامید شوم به تحقیق و پرس و جو ادامه دادم. چندبار در مراسم بزرگداشت سالگرد ولادت شاعر که هر ساله بر سر مزارش برگزار می شود، شرکت کردم و با دقت به سخنرانیها، شعرها و مقاله هایی که خوانده می شد گوش می دادم. مقاله ها، تمجیدها و تجلیلها را با مطالبی که خود گرد آورده بودم، مقایسه می کردم. به شکر خدا خود را موفق می یافتم.

خوشبختانه علاقه و اخلاص به مخدومقلی و شناخت وی، بر دوستان و آشنایان نیز اثر کرده بود، تا جائیکه آنها هر جا درباره مخدومقلی چیزی می شنیدند یا می خواندند یا می دیدند

برایم یادداشت می نمودند و مرا مطلع می ساختند. اکنون این مجموعه را حاصل همکاری و همفکری و زهنمودهای این بزرگواران می دانم و از کلیه آنان صمیمانه تشکر می کنم و به ایشان درود می فرستم. تابستان سال ۱۳۶۹ به همراه برادر «بیرام محمد حاجی زاده» به روستای «گرکز» (جرگلان) از توابع شهرستان بجنورد رفتم، تا از آقایان «عطاءیشان» و مرحوم «قره ایشان محمدی» (در آن وقت در قید حیات بودند) که از نوادگان مخدومقلی هستند در این زمینه اطلاعات کسب کنم، با تحمل محنت سفر و ناآشنایی منطقه، سرانجام موفق به دیدار و زیارت مرحوم «قره ایشان محمدی» شدیم و یک شب مهمان ایشان بودیم^۱ و هر سؤالی در نظر و ذهن داشتم از او پرسیدم از گفتگو و پاسخهایی که شنیدم، دریافتم که باید بیشتر به اشعار مخدومقلی تکیه و استناد داشته باشم، زیرا جز آن هیچ یادگاری از شاعر نمانده است و آنچه در میان مردم بر سر زبانهاست، معلومات شفاهی است که سینه به سینه و آمیخته به افسانه و داستان به ما رسیده است و چندان قابل استناد و باور نیستند.

روش کار: با توجه به هدف از تحقیق که بررسی اشعار و شناخت عقاید و افکار مخدومقلی بود دیوان به یادگار مانده او پس از چندبار مطالعه عمیق و دقیق از روی موضوعات مطرح شده، در آنها، به بخشهای مختلف تقسیم شد. مانند: «مخدومقلی در عالم رؤیا»، «مخدومقلی در عالم عرفان و تصوف»، «ارکان ایمان از زبان مخدومقلی» و... سپس برای شرح و تفصیل هر فصل ابیاتی از اشعار مخدومقلی که مربوط و متناسب آن بخش بود گلچین شد: (شاید خوانندگان ترکمن زبان که با دیوان مخدومقلی آشنایی کامل دارند در برگزیدن برخی ابیات بر حقیر خُرده بگیرند و اظهار دارند اگر فلان بیت را بکار می گرفت بهتر بود. اما مختصرنویسی و قناعت به اندک اشاره ما را از ذکر و آوردن ابیات بیشتر معذور داشت) بعد از آن با یک مقدمه چینی مختصر و به قولی حاشیه رفتن که هدفی جز آماده نمودن ذهن خواننده و بیان ارزش مطلب نبود، وارد بحث شدیم. در شرح و تحلیل هر بخش به تناسب موضوع و ابیات ترکمنی، بیتی یا سخنی از بزرگان را چاشنی مطالب خود ساختیم. همچنین اشاره ای هرچند مختصر به تأثیر آیات و احادیث در آثار مخدومقلی ننموده باشیم، در جاهایی که حق مطلب و موضوع طلب می کرد آیه و حدیث مربوط ذکر شد. (تأثیر آیات و

۱- بر خود وظیفه می دانم که از مهمان نوازی مرحوم «قره ایشان محمدی» و از همکاری و راهنمایی دوستان «دولت محمد»، «عبدالله» و «عیندالله محمدی» تقدیر و تشکر کنم.

احادیث در آثار مخدومقلی خود تحقیق و پژوهش جداگانه‌ای را می‌طلبد خوشبختانه به همت برخی از دوستان در حال تحقق است).

در رابطه با ذکر حدیث و آیه نیز خوانندگان ترکمن‌زبان و آشنا به قرآن و احادیث ممکن است نظر دیگری داشته باشند، یعنی آیه و حدیث دیگری را متناسب و قریب به منظور شاعر بدانند و این چیز منطقی و بجائی است که انشاءالله در جای خود رعایت خواهد شد. گاه در برخی فصلها بجای ترجمه ابیات ترکمنی از قطعه شعرهای فارسی که مناسب و مترادف بود استفاده گردید و گاهی نیز قبل از آوردن شعر ترکمنی به منظور و مفهوم آن اشاره و بدان بسنده گردید و از ترجمه خودداری شد.

البته شایان ذکر است در این کتاب همه فصول انتخاب شده از مضامین و عقاید مخدومقلی گنجانده نشد. از جمله «ارکان ایمان» و «بنای اسلام» از دیدگاه مخدومقلی و فصل «مخدومقلی با منهای مبارزه می‌کند» و «سیمای پیامبر اسلام و حضرت علی علیه السلام در دیوان مخدومقلی» ان شاءالله در آینده چاپ خواهد شد. این مجموعه (کتاب) شامل ده فصل است که در فهرست عناوین به ترتیب آمده است.

منابع و مأخذ: در این مجموعه تحقیقی از دواوین مختلف مخدومقلی چه چاپ ایران (قابوس) جدید و قدیم و چه چاپ عشق‌آباد (ترکمنستان) به الفبای عربی و روسی استفاده گردید. از جمله: ۱- دیوان حضرت مخدومقلی رحمت‌الله علیه (شاگردی بابا نیازی) ۲- مخدومقلی سایلانان شعرلار (عشق‌آباد - باکو - ۱۹۶۰) ۳- مخدومقلی سایلانان اثرلار (عشق‌آباد - علم - ۱۹۸۸) ۴- ماحتومقلی قوشغیلاری (بردی کربابایف - ۱۹۲۶) ۵-

۶- МАГТЫМГУЛЫ САЙЛАНАН ЗСЕРЛЕР - مخدومقلی کامل دیوانی (قابوس نشریاتی -

گنبد کاوس) و ... بدین سبب ممکن است در ابیاتی که استفاده کردیم اغلاط املایی و تفاوت‌های لغوی مشاهده شود. خوانندگان می‌توانند به منبع معرفی شده در پاوورقی‌ها یا پایان کتاب مراجعه کنند. برای سهولت مراجعه خوانندگان به مأخذ، دیوان کامل مخدومقلی چاپ قابوس سال ۱۳۵۹ یا ۱۳۶۱ مبنا قرار گرفت چنین احتمال داده شد که اغلب خوانندگان ترکمن‌زبان و دیگر اهل تحقیق و مطالعه، به آن دسترسی دارند. در اعلام مأخذ، علاوه بر صفحه دیوان چاپ قابوس نام شعر نیز ذکر گردید. چونکه نام یا عنوان شعر در اغلب دیوانها یکسان است و خوانندگان می‌توانند به هر یک از دیوانهای مخدومقلی چه چاپ قابوس و چه چاپ ترکمنستان مراجعه کنند. همچنین از آثار نویسندگان نامی ترکمنستان و برخی از

کتابهای تاریخی کشور خود ماکه در پاورقی‌ها بدانها اشاره گردیت، استفاده شد. (مراجعه شود به پایان کتاب منابع و مأخذ) همچنین از کتابهای درسی و ادبی دانشگاه پیام نور نیز استفاده گردید و نیز از معکسها و گراورهای منابع ذیل استفاده شد از جمله: کتاب سیری بر تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها، دیوان مخدومقلی چاپ عشق آباد - باکو (۱۹۶۰) بخصوص از گراور کتاب مخدومقلی (МАГТЫМГУЛЫ) هدیه حاج «عطاءیشان محمدی» (از نوادگان مخدومقلی) به آقای «توی محمد قره‌باش» که به سه زبان ترکمنی، روسی و انگلیسی زیرنویس شده بود، استفاده شد در پایان از مؤلفین و صاحبان منابع فوق تقدیر و تشکر می‌شود.

• خلاصه‌ای از عقاید و شرح حال زندگانی مخدومقلی فراغی:

مخدومقلی فراغی از نظر ملیت و قومیت، ایرانی، ترکمن، از طایفه گوکلان تیره گرکز و از شاخه «قیشقر» بوده و در نواحی اترک و دشت گرگان زندگی کرده است. وی در سال ۱۷۳۳ میلادی مطابق با ۱۱۴۶ هجری قمری بنا به قولی در «آجی قوشن» در شرق گنبدکاووس و به قول دیگر در «گینگ جای» در غرب مراوه تپه کناره جنوبی رود اترک دنیا آمده است. وی در مدارس خیره و بخارا تحصیل کرده و به سرزمینهای هند، افغانستان، ایران، ترکستان و خیلی از جاهای دیگر سفر کرده است.

در جوانی ابتدا برادران رستم صفت خود بنامهای «عبدالله» و «محمد صفا» را از دست می‌دهد. هم‌زمان با آن از معشوقه خود منگلی دختر خاله خویش، با ناکامی جدا می‌گردد. بعد با همسر بیوه برادر ارشد خود (عبدالله) بنام آق‌قیز ازدواج می‌کند. از آق‌قیز صاحب دو فرزند ذکور بنامهای «ملا بابک» (ساری) و «ابراهیم» می‌شود که اولی در هفت سالگی و دومی در دوازده سالگی فانی را وداع می‌گویند. مخدومقلی ابتدا مادر، سپس در سن ۲۷ سالگی پدر بزرگوار خود دولت محمد آزادی را از دست می‌دهد.

سرانجام خود مخدومقلی در کناره چشمه عبا ساری نزدیکی سونگی داغ تقریباً در سن ۵۷ یا ۶۰ سالگی به دیار آخرت سفر می‌کند. آرامگاه وی در «آق توقای» کنار مرقد مطهر پدرش دولت محمد آزادی در خاک ایران قرار دلد و زیارتگاه هزاران زائر از مسلمانان ایران و ترکمنستان می‌باشد. با بررسی عمیق در عقاید و اندیشه‌های او و ذکر برخی از احکام فقهی و نام شخصیت‌های بزرگ دینی و مذهبی در اشعارش و با توجه به محل نشوونمای شاعر می‌توان گفت که سنی و حنفی مذهب و از مریدان طریق نقشبندی بوده است.

مخدومقلی شاعری آگاه و آشنا به انواع علوم و فنون زمان خود است. در اشعار خود از سرمایه‌های علمی و ادبی خویش نهایت استفاده را برده و در تفهیم و ابلاغ پیام و هدفهای آزادیخواهانه خود سعی بلیغ نموده است. طوری که از فلاسفه یونان، عرفای بزرگ ایران و عقاید و آثار عرفانی و ادبی آنها سخن می‌گوید. مانند خلقت آدم علیه السلام، آسمان و زمین (هفت آسمان و نه فلک) مخدومقلی می‌آورد: «یدی آسمان دوقوز فلک» و برخی از نظرهای عقاید قدما و عرفا در آثار او نمایان است. در اشعار او لغتها و اصطلاحات فارسی و عربی و قرآنی و اصیل ترکمنی یافت می‌شود. مخدومقلی، عارف به تمام معناست و همچون عرفا میل و اعتقاد به قضا و قدر الهی دارد و خداوند را فاعل مطلق می‌داند، اما در ضمن آن به نقش انسان بعنوان موجود صاحب خرد و اختیار توجه کافی دارد. از عقاید اوست: «رزقینگا کفیل دورالله مقتدر» (ص ۱۸۴ دیوان مخدومقلی) «روزی تو برعهده خداوند مقتدر است». یا

تقدیری ازل ده هرگز آرتمیان گزان ارتیق بولیب یاتان آچ قالماز^۱

مخدومقلی دنیا را کشتگاه آخرت می‌داند و معتقد است انسان باید در این دنیا تخمی بیفشاند و توشه‌ای فراهم نماید تا در جهان آخرت حاصلی بدست آورد:

«دنیا آخرتینگ کشت کاری دور تخم ساچاور ناگنه یاتیبسن»

ص ۳۵۶ «ای انسان دنیا مزرعه آخرت است. چرا در خواب غفلت آریده‌ای؟! بذری بیفشان تا حاصلی بدست آوری. (اقتباس از حدیث الدنيا مزرعة الآخرة) و خطاب به انسانهای زراندوز و دنیاپرست و آریده در خواب غفلت و فراموشی، می‌گوید:

«مسافرسن مقیم ایشین قورارسن بی‌بقاء دنیاوه ناچه دورارسن»

ای انسان تو در این دنیا مسافر هستی، اما با این وجود کار مقیمان می‌کنی. مگر چند روزی در این دنیای فانی زندگی خواهی کرد؟! مخدومقلی با ذکر و یاد گذشتگان، از پیغمبران گرفته تا پادشاهان مقتدر و جهانگشا و افراد فیلسوف و دانشمند، مانند اسکندر، جمشید،

۱- شاعر بزرگ، نظامی نیز چنین عقایدی داشته است:

«روزی تو بازنگردد ز در کار خدا کن غم روزی مخور»

یا:

«گرچه در این خلق بسی جهد کرد بیشتر از روزی خود کسی نخورد»

(ص ۹۱ مخزن الاسرار). گویا مخدومقلی و نظامی به این کلام نظر داشته‌اند: «الرزق علی الله» روزی برعهده خداوند است. همچنین بیانگر تأثیرپذیری مخدومقلی از نظامی و عرفای دیگر است.

انوشیروان، افلاطون، ارسطو، حضرت سلیمان علیه السلام که روزگاری صاحب جاه و مقام و شکوه بودند و سرانجام در برابر مرگ تسلیم شدند و از آن منزلت و عظمت برافتادند، انسانها را از هرگونه غرور و غفلت و حُب دنیا برحذر می‌دارد:

«افلاطون ارسطو اوتدی دنیادن . . . اسکندرنی یره سالدی بودنیا»

(ص ۴۷۴)

یا:

«هرناچه یاشه سنگ آخر اولیمدور عزیز جانلار تنده بیزه مهمان دور»

(ص ۴۷۴ دیوان مخدومقلی)

این شیوه فراغی را باید «شیوه قرآنی» خواند. گاه نیز مثالهایی از طبیعت می‌آورد که هر انسانی آشکارا شاهد دوران صعود و نزول آنهاست و برای صاحبان خرد بهترین عبرت و پند است که از آنها درس هوشیاری بیاموزد مثل:

بهارده آچیلار رنگ برنگ گل‌لار برفصل آچیلار یازه مهمان دور»

(ص ۴۷۴)

گل‌های زیبا و رنگارنگی که در فصل بهار شکفته می‌شوند ماندگار نیستند، بلکه آنها برای فصل بهار مهمانند. یا خطاب به جوانان می‌گوید:

«قوبه جوان قوانما غیل گورکینگه قوجه لارسن گورکینگ یوزه مهمان دور»

(ص ۴۷۴)

ای جوان به جمال و برومندی خود مناز که این زیبایی بر چهره تو مهمانی بیش نیست. و خطاب به سرزمینهای سبزه‌زار و پرچمن می‌گوید:

«آدینگه بویسانمه چمنلی دوزلار چمن سندان گچار جیران ایگلانماز»

(ص ۴۷۴)

«ای دشتهای پوشیده از سبزه و چمن به نام و زیبایی خود غره‌شو، زیرا این چمن و سبزه در دامن تو زمانی چند نمی‌ماند و آنگاه آهونیز در تو بسکن نمی‌گزیند». فراغی در بیتی از همین شعر با یک مثال و تشبیه زیبا خواننده را به درک عمق مطلب هدایت می‌کند.

«یگیت لار بودنیا شونگه تمثال‌دور برق اورار آسمانده باران ایگلانماز»

(ص ۴۷۵)

ای جوانان مثال این دنیا همچون بارانی است که همراه با رعد و برق تند و گذرا

می‌بارد و زمانی طول نمی‌کشد و عاری از فایده است.

مخدومقلی شاعری آزاده و مردمی است که در اشعار خود از خواستها و آرزوها و از غم و شادی مردم سخن می‌گوید. وی طرفدار عدالت اجتماعی بر اساس قوانین اسلام است. از این رهگذر در آثار خود به خانها، پادشاهان، شاهزادگان و وزیران، رعایت عدالت و اجرای احکام الهی و فراگیری اصول سیاست مملکت‌داری و رعیت‌پروری را توصیه می‌کند. (گویا متأثر از باب پادشاهان گلستان سعدی و مرصادالعباد نجم رازی است). و از ییعدالیها و قتل و غارتها با لحنی شدید و آمیخته به قهر و غضب انتقاد می‌کند.

مخدومقلی شاعری مدّاح و درباری نیست و هرگز به طمع سیم و زر (درهم، دینار) شعر نسوده است و به قول معروف شاهنامه‌سرایی نکرده و یا سخن دُر دانه خود را به پای خوکان نریخته است، چنانکه با راست‌قامتی و نهایت استغفای نفس می‌گوید:

«ارک ایستایب عجب دست‌آیننگ ساتمہ ایلینگه بخش ایلاب اوتگین فراغی»

اما در برابر حقایق سکوت نکرده و جانب انصاف را رعایت نموده است و گاه، به صلاح‌دید خویش افرادی را که حق طلب و مخالف سرسخت بی‌عدالتیها و ظلم و ستمها بودند و یا از نظر مقام علمی و ادبی و دینی شهره و اهل تقوا بودند مدح و ستایش کرده است. از ممدوحان او می‌توان پدرش دولت محمد آزادی، چودیرخان، دولت علی (دولت علی نینگ ص ۵۹۶ و گچدی دپدیلاز ص ۶۰۵)^۱ (سرداران نامی وقت) احمدخان یا کمال‌خان افغان (بنیانگذار افغانستان فعلی)، حضرت محمد ﷺ پیامبر اسلام، حضرت علی علیه السلام و حضرت یوسف علیه السلام و محمدحسن خان قاجار و... نام برد.

در مقابل به ذم افراد دون‌همت، حاکمان ستمگر، خانهای متجاوز، اشراف ریاکار و عوام‌فریب در قبای دین و قلندروش و... نیز پرداخته است.

زبان نصایح او بسیار ساده، فصیح، بلیغ و شیرین و دلسوزانه است. بطوریکه احساسات عاطفی انسانها را برمی‌انگیزاند و متأثر می‌سازد. مخاطبین خود را با توجه به سبک و سنگینی خواب و وظایفشان، گاهی با زبان نرم و ملایم و با عبارتهای جذّاب و محرک مثل: «ای یرانلار» (ای یاران، ای دوستان) «آدم اوغلی» (ای پسر آدم یا اولاد آدم) «قوچ یگیدلر» (ای

۱- مدح سردار «دولت علی» (یا عوض گلدی) در صفحات ۵۹۶ و ۶۰۵ دیوان مخدومقلی (نشر علم - ۱۹۸۸) و ص ۱۵۹ قابوس آمده است.

شیر مردان و ای جوانان غیر تمند) اما گاهی نیز کلام او تیز و نیشدار می‌گردد و طرف مقابل را زیر پتک الفاظ کوبنده می‌گیرد. و به بیداری و هوشیاری فرامی‌خواند و به کلیه آنها بیم و بشارت می‌دهد که روزی در پیشگاه حق تعالی از آنچه خیر و شر انجام داده‌اند بازخواست و مؤاخذه خواهند شد. این نوع موضعگیری بیانگر جاذبه و دافعه مخدوم‌قلی است. آری او افراد با غیرت دیندار و اهل تقوی و سخاوتمند و ... را توصیف می‌کند و از اشخاص بی غیرت، و طغفروش و رشوه‌خوار و ریاکار و متکبر و ... بیزاری می‌جوید. در دیوان مخدوم‌قلی آدم‌های زمان او از نظر وضعیت نابرابر و ناعادلانه اقتصادی به چند گروه تقسیم می‌شوند که در ان بیت ذکر می‌نماید:

«کیم نان تاپماز ایثماگه کیم یرتاپماز قسویماغه

کیم دون تاپماز گئیماگه کیم ترمه شالی گوزلار»

همچنین از نظر اخلاقی و وجه اجتماعی نیز به چند گروه شاخص تقسیم کرده است:

«آدم باردور اونی شالار چاغیردار آدم بار ظلم ادیب غریب آغیردار

آدم باردور کورپه یانین آغیردار آدم باردور شال گینیار یانینه دگماز»

ص ۱۲۹

مخدوم‌قلی جهت سهولت تفهیم پیام و هدفهای خود از بدیع لفظی و معنوی و صنایع مختلف ادبی استفاده کرده است. در اشعار او تشبیهات و تمثیلهای زیبا و متناسب با موضوع و پیام، بکار رفته است. این سخن بخصوص در معماهای او بسیار صادق و صریح می‌باشد. از جمله صنایع ادبی؛ صنعت تشخیص، تشبیه، تضاد (طباق) و تلمیح را می‌توان نام برد. مثل «یخشی ویمان» (خوب و بد) «آغلامق و گلمگ» (گریه و خنده)، «دوست و دشمن» (صفت طباق) و همچنین از سجع قافیه «کنایه» استعاره و جناس و مراعات‌النظیر و مثل سایر استفاده کرده است از میان این صنایع ادبی، صنعت تشبیه و طباق و تشخیص و تلمیحات و مثل چشمگیرتر است. و پرمعناترین الفاظ را بکار گرفته است و چنین می‌نماید که سرودن شعر برای مخدوم‌قلی، نیازی بوده همچون نفس کشیدن که بدون آن هرگز آرام و قراری نداشته است و یا داروی شفا بخش و مسکن: «هرزمان بر درد اکسار من سوزیله» یا «ایگسه ور مختوم‌قلی سوزبرله دردینگ هرزمان» او در اشعار خود هر طبقه و صنفی از جامعه را مورد خطاب قرار داده و به هریک وظایف و صفاتی را که می‌بایست داشته باشند و عمل نمایند یادآور شده است. از جمله، پادشاه و وزیر را به عدالت و رعیت‌پروری، قاضی را به انصاف و

داوری حق، ثروتمند را به خیر و احسان، فقیر را به قناعت و صبر، ظالم را به توبه و استغفار، مظلوم را به بیداری و حق طلبی و قیام، مردم را به وحدت و دینداری، بازرگان و اهل تجارت را به انصاف و صداقت، روحانی، را به عمل به قرآن و سنت و تعلیم درست آنها به مردم، مورد خطاب قرار داده است.

از نصایح و رهنمودهای او به پادشاهان و خانها چنین برمی آید که به سیاست و آئین مملکت داری و رعیت پروری آشنایی کافی داشته است. مخدومقلی به کشورها و شهرهای زیادی از جمله هندوستان، افغانستان، ترکستان، بخارا، خیوه، گرگان، خراسان، تبریز آذربایجان، گنجه و... سفر کرده است. اگر بخواهیم، با توجه به شهرهایی که در قصاید «تاپلمز ص ۵۹ و خراب ایلار ص ۳۵۹ و بودنیا ص ۴۰۰ و گلاندور ص ۲۵۵ نام برده قضاوت کنیم بایستی خیلی از سرزمینها را سیروسياحت کرده باشد. فراغی با شاعران معاصر خود مباحثه و مناقشه داشته و با آنها به معماگویی (سؤال و جواب) پرداخته است از معاصران او که در دیوانش از آنها نام برده می توان شاعران «دردی» و «اراز منگلی» را نام برد. بنا به روایتی دیگر با شاعری بنام «ذنوی» نیز در سال ۱۷۹۷ میلادی ملاقات و مباحثه داشته است. از مهمترین اتفاقات ناگوار زمان او می توان «قتل» چودیرخان و دو تن از برادران شاعر، قتل و عام ترکمنها توسط نادر یا آقامحمدخان و فتحعلی شاه قاجار یا نوکران قسی القلب آنها (شعر فتاح ص ۳۱۶) و همچنین قحطی و خشکسالی (مناجات سبحانیم ص ۵۲۳) را نام برد. شاعر از همه اینها با دلی پر خون و چشمانی گریان یاد کرده است.

مخدومقلی از شاعران بزرگ فارس و ترک زبان پیش از خود مثل سعدی، حافظ، فردوسی، نظامی، جامی، نوائی، فضولی، خاقانی و عطار و... متأثر بوده بطوریکه در برخی مواقع شعری از آنها را عیناً به ترکمنی و بسیار شیوا برگردانده است. مثل شعر «سندن بی خبر» ص ۱۹۹ دیوان مخدومقلی یا «جهان از تو بی خبر» ص ۳۱۰ دیوان عطار (غزل شماره ۳۶۶).

دیدگاهها و اندیشه های مخدومقلی نسبت به جهان انسان و مسائل اجتماعی و سیاسی و... و زبان نصایح و انتقاد و ارج گذاری او به سخن خویش، اگر نگوییم عین عقاید و افکار شیخ سعدی، نظامی، جامی و حافظ است باید اذعان کنیم که بسیار شبیه آنها است (بخصوص در باب پند و اندرز پادشاهان و مسائل اخلاقی از گلستان سعدی و در انتقاد از افراد به ظاهر صوفی و درویش (ریا کاران) از حافظ و مولانا تأثیر پذیرفته است) در مقابل بر تمام شاعران ترکمن زبان بعد از خود تأثیر گذاشته است و به اعتراف خود شاعران تمامی آنها پیرو مکتب

ادبی نوین مخدومقلی بودند، زیرا مخدومقلی بانی سبک و صنعت جدید شعر ترکمنی بنام «قوشیق» می‌باشد. اکثر شاعران بعد از مخدومقلی از آثار او مضمون ربائی کردند (مانند قربان‌دردی ذیلی خواهرزاده شاعر) بدین جهت مخدومقلی را فردوسی ترکمنها نام نهاده‌اند و...

مجموعه مناجات و حمدیه در دیوان مخدومقلی بالغ بر پنجاه قصیده و غزل است. مجموعه قصاید شاعر در مذمت و بیوفایی دنیا که به نام دنیا نیز سروده بالغ بر پانزده قصیده است. علاوه بر اینها در خیلی از اشعار اخلاقی و اجتماعی، دنیا را ذکر کرده است. آثار او تقریباً هشتصد (۸۰۰) عنوان شعر و مجموعاً بیش از ده هزار (۱۰/۰۰۰) بیت است که در دواوین مختلف گرد آورده شده است.^۱ به قول دیگر هفتصد (۷۰۰) عنوان شعر است که حدود (۲۰۰) دوست عنوان آن توسط بخشی‌ها بصورت ترانه و آواز در مراسم عروسی و جشنهای دیگر خوانده می‌شود.

در پایان از استادان و دوستانی که بنحوی در گردآوری و تألیف این مجموعه یاری کردند و مشوقم بودند، صمیمانه تشکر و قدردانی می‌کنم. بخصوص از مرحوم «قره‌ایشان محمدی»، استاد عبدالکریم عبادتی، استاد عبدالکریم اورخانی، استاد عبدالرحیم نیازی ساعی و دوستان: عبدالصالح ارازدهنه، عبدالحکیم مختومی، تاج محمد دوله‌گلدی و امانگلدی قزلجه و... همچنین از آقایان محمدقلی آخوند ایمری، محمدقربان (آتابای) ارازی، عبدالباقی شیردل (مراوه‌تپه)، قره‌ملاّ آق درکا کلی (قره‌آغاچ) و توی محمد قره‌باش که نسخه‌ای از دیوان مخدومقلی را در اختیارم قرار دادند. و از آقای «ملّه‌قاری» حافظ دیوان مخدومقلی که اطلاعاتی به ما دادند، صمیمانه تقدیر و تشکر می‌کنم و از خداوند سلامتی و موفقیت آنان را خواهانم.

نورقلیچ فداکار

۱۳۷۴/۹/۲۹

۱۴۱۶/۷/۲۷

ترکمن چه فرهنگه اخلاص گور گزان
 دریا سینده بویلا یب غواص تک یوزان
 مختومقل باراده تحقیقه گزان
 یازار من دوزگوجی نورجان فداکار
 گئیجه لر یاتمانی کتاب دار تانده
 گونبه گوندن تازه بیلمی آرتانده
 مختومقلا تحقبق ادیب یورتانده
 ترکمنه گتیردی تازه یادگار
 یازار من قولیندن، سایراق دیلیندن
 آلقیشینی آلا ر ترکمن ایلیندن
 ترکمنلر گور سینلر یخشی پالیندن
 آلقیش ایالیدور نورجان فداکار
 یالقیمینگ قلجی دور ترکمندور اصلی
 خدایین تانیا ن دینه اخلاصلی
 کهنه فرهنگ مزه چیندن هوا سلی
 بولسین کمکچی مدام بیرو بار
 برکتلی عمری اوزاقراق بولسین
 دعا میز بودور دیراک حق اولسین
 گوندن شهراتلی راق سودن پاک اولسین
 شادیا ن یاشایش بولسین برقرار

عبدالحکیم مختومی

فصل اول

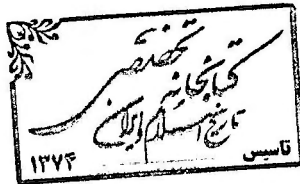
اصل و نسب مخدومقلی



Aйхан Хаджиев. Магымкулының портрети.

Aйхан Хаджиев. Портрет Махтумкули.

Ikhan Khadjiev „Makhtumkuli's portrait“.



اصل و نسب مخدومقلی

«بیلمایین سورانلاره آیدینگ بو غریب آدیمز^۱

اصلی گرکز یوردی اترک آدی مختومقلی دور»^۲

«به آنانکه نمی شناسند و نام حقیر را می پرسند، بگوئید، حقیر از تیره گرکز، ساکن

اترک و نامش مختومقلی است».

در نیمه دوم قرن هفده و اوایل قرن هیجدهم میلادی، زمانی که سلسله صفویان در ایران رو به اضمحلال و نابودی می رفت و هرج و مرج داخلی اوج می گرفت، دشمنان در کمین این خاندان، از هر گوشه ای قدعلم نمودند و بالاخره آنها را از صحنه ایران خارج ساختند. در آن زمان، در ترکیه کنونی دولت بزرگ عثمانی با این ادعا که مرکز خلافت اسلامی است، براکثر کشورهای اسلامی بجز ایران حکم می راند. جالب آنکه مسلمانان ترکستان چین و شوروی (سابق) از آنها تبعیت می کردند. سلاطین عثمانی با وجود آنکه نقطه

۱- با وجود بیان صریح و معتبر و مکرر شاعر در دیوان خود مبنی بر اینکه از طایفه گوکلان و تیره گرکز است. استاد «سیدعلی میرنیا» با استناد به کتاب «نادرنامه» قدوسی ص ۳۷ در کتاب ایلات و طوایف درگز ج ۲ می نویسد: «مخدومقلی از بزرگان و معاریف قبیله تکه دشت اتک، کلات درگز بود». (ص ۲۰۳) از طرف دیگر هم اکنون نیز اولاد و نیرگان خاندان دولت محمد در جرگلان بجنورد در روستای گرکز زندگی می کنند که همه به صراحت و با افتخار می گویند: مخدومقلی از ما بوده یعنی گوکلان و گرکز هستند. یا در مشاعره با دُردی شاعر می گوید: «سن گوزلی آتابولسنگ بیزگرکز ایلی» (ص ۶۰۲ دیوان مخدومقلی)

«جناب مخدومقلی از قبیله ترکمن، از طایفه گوکلان و از تیره گرکز ظهور کرد». ص ۸ دیوان مخدومقلی - چاپ عشق آباد ۱۹۹۲ به نقل از ادیب عبدالرحمن نیازی.

АШГАБАТ - 1993 (МАГТЫМГУЛЫ

۲- «آلمالیدیر» ص ۶۶۴ و «سویگلی دور» ص ۲۵۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

ضعفهایی در اجرای عدالت اسلامی و نحوه حکومت داشتند، تقریباً یک جامعه بزرگ اسلامی را که شامل اکثر کشورهای کنونی خاورمیانه بود، تشکیل می دادند. آن زمان در روسیه تزاری پطرکبیر بر مسند قدرت تکیه داشت و برای رسیدن به آبهای گرم جنوب تلاش می نمود و برای دستیابی به این آرمان، هیچ ارزشی به خون و حقوق مردم کناره خلیج فارس قائل نبود.

وی هنگام مرگ نیز این آرزو را به جانشینان خود سفارش کرد که به هر قیمتی شده باید به آبهای گرم جنوب دست یابند. آن زمان در هندوستان سلسله گورکانیان بر اریکه قدرت تکیه زده بودند. در میان طوایف و ایلات، حکومتهای خانی و قومی وجود داشت. رئیس قبیله ای که افراد و مزدور زیادی داشت، می توانست افسار حکومت را به چنگ آورد و چند صباچی برگزیده قبیله های ضعیف و کم جمعیت سوار شوند. اوضاع آن دوره هیچگونه امنیتی نداشت بخصوص در ایران. زیرا لازمه نظم و امنیت قانون است و لازمه قانون نیز حکومت. در ایران نیز حکومت مقتدری وجود نداشت تا به این مملکت سروسامانی بدهد. نتیجه این بی نظمی و عدم وجود حکومت مرکزی چیزی جز این نبود که: می آمدند، می کردند، می سوزاندند، می کشتند، می بردند و می رفتند ...

مخدومقلی یوناچی:

در چنین روزگاری «قادرخان» نامی بر طایفه گوکلان فرمان می راند و جوانی هم بنام «مخدومقلی یوناچی»^۱ در گوشه ای از سرزمین وسیع ترکمن صحرا برای گذران معیشت خود بدنبال تکه نانی حلال می گشت. با داشتن اراده ای پولادین و استغنائی نفس هیچوقت حاضر نمی شد برای بدست آوردن لقمه ای چالپوسی کند و به حضور خانها و گردنکشان که دستشان آلوده به خون بیگناهان بود برود و از آنان تمنای رزق نماید. زیرا خود را بنده خدا می دانست و ایمان کامل داشت که خداوند روزی رسان تمام مخلوقات سماوی^۲ - ارضی و آبی است. یوناچی در سال ۱۶۵۴ میلادی مطابق با سال ۱۰۷۳ هجری قمری چشم به جهان گشود

۱- «یوناچی» از کلمه «یونا» به معنی چرم و نمد زیر زین^۳ اسب است. (ص ۵۷۴ فرهنگ سینا ترکمنی به فارسی) یعنی کسی که سازویرگ اسب از قبیل زین درست می کند. «یوناچی» لقب جد مخدومقلی فراغی است.

(نامی از محل تولد وی برده نشده است) و از همان اوایل زندگی، با فقر و تنگدستی آشنا گشت و برای بهتر زندگی کردن و داشتن یک زندگی شرافتمندانه با غول فقر به مبارزه برخاست. چونکه، یوناچی واقف بود اسلام فقر را نمی‌پسندد، زیرا فقر سبب سستی اراده و عقیده می‌شود.^۱ و انجام هرگونه عمل صالح را از انسان سلب می‌کند و به سوی اعمال ناشایست و شیطانی سوق می‌دهد. همچنانکه خداوند در قرآن فقر و ضلالت را از خواسته‌ها و وعده‌های شیطان به اولاد آدمی بیان می‌کند: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا...»^۲

یوناچی در خانواده‌ای بی‌بضاعت دنیا آمده بود. برای کسب درآمد و گذران مجبور بود، در مزارع دیگران کار کند و یا چوپانی گله‌های گاو و گوسفند محله را بعهده بگیرد و از این راهها تأمین معاش نماید. وی از انجام کارهای کم درآمد عار نداشت. بلکه او از این عار داشت که انسان خود را در مقابل لقمه‌ای نان بفروشد و برای جلب رضایت خانها و ستمگران دیگر، خلق خدا را بیازارد. یا اینکه برای بدست آوردن مقداری پول دست به کارهای ناروا و ناپسند بزند:

در شأن والای یوناچی می‌توان سخن خارکن قانع را در حکایت گلستان شیخ سعدی بیان کرد که به حاتم طائی گفت:

«هر که نان از عمل خویش خورد مَنّت حاتم طائی نبرد»^۳

آری، مخدومقلی یوناچی به خدا توکل می‌کرد و تنها از او یاری می‌طلبید و با فقر و تنگدستی، دست و پنجه نرم می‌کرد و در کوره زندگی چون پولاد آبدیده می‌شد. او توکل بر خدا را مثل مقدس مآبان در گوشه گیری و رهبانیت نمی‌دانست، برای همین نیز بود که کمر همت می‌بندد و به زور بازو و با توکل بر خدا روزی خود را طلب می‌کند.

۱- چنانکه نوه‌اش فراغی می‌گوید:

یگسیده یوق سیلیق یمان بلادور
سوزینی دنگ دوشدان غیره سالادور
«برای جوان فقر و تنگدستی بلای بسیار بزرگی است زیرا در نزد هم سن و سالهایش نفوذ کلام و ارزش و منزلتی نخواهد داشت.»

۲- بقره ۲۶۸: اهریمن شما را وعده تهیدستی و به انجام گناه دستور می‌دهد، ولی خداوند به شما وعده آمرزش خویش و فروزی (نعمت) می‌دهد.

۳- «کلیات سعدی» ص ۱۰۵ باب سوم

یا او مانند برخی مذهبی‌های خشک و متعصب و جاهلان دین نبود که فقر را مقدس بدانند و بگویند چون در این دنیا فقیرم، در جهان آخرت در آسایش خواهم بود، پس نباید کار بکنم و به جنگ فقر بروم. یا فقر خود را توجیه کند و آن را قضا و قدر الهی بداند و ...

آری، او بالاتر و داناتر از اینها بود، شاید هم این دعای پیامبرش ﷺ را با خود زمزمه می‌کرد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ»^۱ «خدایا پناه می‌برم بتو از کفر و تنگدستی» یوناچی در حین مبارزه با فقر و تنگدستی بزرگترین و مستحکم‌ترین سپر را یافت و آن آموختن هنر و پیشه کردن صبر و قناعت بود.

هنر وی، زرگری، مسگری و دباغی و زین‌سازی بود. او دیگر مجبور نبود در کنار کوچه و خیابان بنشیند تا یکی بیاید، او را اجیر کند. حال او یکی از شخصیتهای مهم اجتماع شده بود زیرا دارای هنر است و هنر وی در آن زمان چون کارخانه اسلحه‌سازی کنونی دارای ارزش و بها بود.

مخدومقلی یوناچی (چنانکه در مقدمه دیوان و شرح حال مخدومقلی فراغی آورده‌اند) در جوانی بر اثر نداشتن قوت مالی نتوانست ازدواج کند، سرانجام در سن چهل سالگی با کمک و همت مردم تشکیل خانواده داد. پس از گذشت شش سال، خداوند پسری به ایشان عطا کرد. به مصداق این سخن (حدیث) «فرزند میوه دل آدمی است»، تولد این نوزاد دل پیر یوناچی را بُرنا نمود. یوناچی نام او را «دولت محمد» نهاد. دولت محمد در واقع نام پدر متوفای یوناچی بود. چون مخدومقلی یوناچی نام پدرش را بر او نهاده بود، مردم دولت محمد را «قری ملا»^۲ می‌گفتند.

یوناچی در تربیت فرزندش نهایت سعی خود را می‌کند و او را جهت تعلیم و تربیت به

۱- «المأثورات» ص ۴۹ تألیف شهید امام حسن البنا - مترجم عفت نوایی نژاد - محمود سرمدی
 ۲- ترکمنها هرگاه بر فرزند ذکور خود نام پدر متوفای (مرحوم شده) خود را بنهند او را بنامهای: «داده»، «عطش»، «قاری»، «داداش»، «بابش»، «کاکش» و «یاش اولی» می‌خوانند. و هرگاه بر دختر خود نام مادر متوفای خود را بنهند او را بنامهای «کعبه»، «اجه»، «اجو»، «اجه‌ش»، «اجه کعبه»، «انه» و می‌خوانند. ولی با وجود این سنت زنده علّت مسمی «قری ملا» را صاحب فرزند شدن یوناچی در سن پیری ذکر کرده‌اند (مقدمه دیوان مخدومقلی ص ۴۳) که صحیح نمی‌باشد.

مؤلف «مخدومقلی‌نامه» می‌نویسد: دولت محمد هنگامیکه طلبه جوانی بود، در مجلسی وعظ و نصیحت کرده است. مردم از علم و آگاهی و نحوه سخنرانی وی حیرت‌زده شدند و گفتند این ملا جوان (یاش ملا) نیست بلکه «قاری ملا» (ملا بزرگ، پیر) است. ص ۱۶

مکتب می‌فرستد. وجود علاقه و استعداد سرشار و قریحه شعری در دولت محمد، پدر و استاد را متوجه خود ساخت. تا اینکه بیشتر به تربیت او برسند و اجازه دهند به مکتبخانه‌های معروف «خیوه» و «بخارا» که در ترکستان اسلامی قرار داشتند، برود. زیرا در محله هیچکس و هیچ چیز نمی‌توانست استعدادهای نهفته او را پرورش دهد و جوابگوی حس کنجکاوی او باشد. اما پیری و فقر، یوناچی را در حصار خود گرفته بود و نمی‌توانست بدون نیروی جوان به تنهایی هم مخارج زندگی خود را تأمین کند و هم مخارج تحصیل فرزندش را فراهم نماید. در هر صورت، دولت محمد به کمک دایه‌هایش توانست برای نیل به آرزوهای خود که کسب علم دین و شکوفایی استعدادهای خدادادی بود، عازم مدرسه‌های خیوه شود و در یکی از آن مدارس به تعلیم و تعلم پردازد.

یوناچی از علاقه و هوش وافر فرزندش بسیار خوشحال و امیدوار بود که او آینده‌ای درخشان خواهد داشت، زیرا از قدیم‌الایام گفته‌اند: «سالی که نکوست از بهارش پیداست». یا به مصداق مثل ترکمنی «امیدلی قوش کعبا یتمش»^۱ «شخص امیدوار و متوکل به الله، سرانجام به هدف و کعبه امال خود خواهد رسید». یا «اخلاصه - مراد»^۲ مراد در گرو اخلاص و همت است» و یا:

«اخلاص بیلان آغلا سنگ سوفر گوزدن یاش آقر»^۳

«از روی اخلاص و صمیم قلب گریه کنی. از چشم کور و خشکیده نیز اشک روان می‌شود». کنایه از این است:

«هر که از روی اخلاص و خلوص نیت به سوی هدفی گام بردارد. هرچند در ابتدا وصال به آن محال به نظر آید ولی سرانجام به هدف و آرزوی خود خواهد رسید».

سرانجام مخدومقلی یوناچی در سال ۱۷۲۰ میلادی مطابق سال ۱۱۳۹ هجری قمری که فرزندش جوانی برومند و دانا و اهل فضل و دانش شده بود، دارفانی را به سوی دارالباقی وداع گفت. خداوند روح او را شاد و غریق رحمت نماید.^۴ چیزی از مال دنیا به فرزندش به ارث نرسید. تنها تربیت صحیح و ادبی نیک بود که در روح و روان فرزندش به یادگار گذاشت.

۱- «آتالارسوزی» (امثال و حکم یا پند و اندرز) گردآورنده مؤلف - چاپ نشده

۲- «آتالارسوزی» (امثال و حکم یا پند و اندرز) گردآورنده مؤلف - چاپ نشده

۳- «آتالارسوزی» (امثال و حکم یا پند و اندرز) گردآورنده مؤلف - چاپ نشده

۴- درباره محل فوت و آرامگاه «یوناچی» هیچگونه اطلاعی ذکر نشده است.

1



شجرہ خدمتِ ملی فراخی - ترجمہ از کتاب فتوح علی - بکھرا استاد اچھی

دولت محمد آزادی^۱ (قری ملا)

دولت محمد ملقب به «قری ملا» در سال ۱۷۰۰ میلادی، زمانیکه پدرش یوناچی چهل و شش ساله بود پا به این دنیا گذاشت (اطلاع دقیقی از محل تولد وی قید نشده است) وی تحت تربیت والدین محبوبش قرار گرفت و تقریباً در سن هفت و هشت سالگی به مکتب محله رفت.^۲ سپس به کمک دایه‌هایش برای اغنای استعدادهای سرشارش عازم شهر خیوه شد و در آنجا چند سالی مشغول به تحصیل گردید. (این مدت تحصیل ممکن است تا زمان مرگ پدرش بوده باشد).

دولت محمد فردی تیزهوش و پر استعداد و پرحافظه بود. وقتی به مکتب رفت جزو شاگردان ممتاز قرار گرفت و حتی در غیاب مدرس و استاد که به او «تخسیر» (Takhsir)^۳ می‌گفتند به دیگر شاگردان درس می‌داد و مقام «دام‌الله» را داشت. وظیفه دام‌الله درس دادن یا تکرار درس به طلبه‌های تازه‌وارد یا طلبه‌های عقب‌مانده در غیاب استاد بود. دولت محمد پس از گذراندن دوره تحصیل به زادگاه خود که در اطراف رود اترک بود بازگشت و در آنجا به فرزندان روستایی علم دین آموخت. یکی از شاگردان پرتلاش و باهوش او فرزندش مخدومقلی فراغی بود که خود شاعر در این باره می‌فرماید:

«دعا قیلسام جبر و جفا اکثر دور علم او گردان استاد قیلام پدر دور»^۴

«دعا می‌کنم تا که خداوند فرجی حاصل نماید زیرا جبر و جفایم فراوان است آن که مرا نعمت علم آموخت استاد محبوب و پدر بزرگوام (دولت محمد آزادی) است ... دولت محمد از نظر اخلاقی و عرفانی زبانزد خاص و عام بود و همه او را محترم می‌شمردند مردم به او ارادت و اعتقاد خاصی داشتند تا آنجائی که او را حلال مشکلات خود می‌شناختند و در حل و فصل گرفتاریهایشان با او مشورت می‌کردند. مردم ترکمن چه گوکلان

۱- «آزادی» تخلص دولت محمد در شعر است. مخدومقلی معتقد است این تخلص را پیامبر اسلام ﷺ به پدرش داده است. به معنی رها شده از بند هوی و هوس و دل و دست شسته از دنیا و تعلقات آن «رسول‌الله قویعیش آدین آزادی» (ص ۵۹۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس)

۲- «مخدومقلی با اشاره به شرایط سنی ورود به مکتب می‌گوید: «یدی سگز یاشینگده آتانگ ملاغه بردی ...». پدرت در هفت و هشت سالگی ترا به مکتب فرستاد.

۳- «تخسیر» (آقا) ص ۲۹۰ درویشی دروغین

۴- «توتماز» ص ۶۹۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

و چه یموت دولت محمد را تنها بخاطر اینکه بزرگ قوم و ریش سفید است دوست و محترم نمی‌داشتند، هرچند سیستم اجتماعی ترکمن‌ها چنین قانونی داشت که استاد فراغی بدان در بیتی چنین اشاره می‌کند:

«بگلار آق سقال دور ایلینگ معراجی قولدان آق سقالیق ایله یراشماز»^۱

«ای جوانان، ریش سفیدان که افراد کارآزموده و باتجربه‌ای هستند تکیه گاه و لایق رهبری مردم می‌باشند اما افراد پست همت و برده لیاقت رهبری و اطاعت را ندارند.» بلکه او را لایق و شایسته بزرگواری و فرمانبرداری می‌دانستند، زیرا او اهل علم و اهل معرفت بود و برخلاف اکثر علمای آن دوره که شاعر مخدومقلی زبان به انتقاد آنان گشوده است، شخصی بود که کردارش بهترین گواه گفتارش بود. هیچگاه جز راستی و امانتداری چیزی دیگر از ایشان ندیده و نشنیده بودند. فضایل اخلاقی دولت محمد و خوش خلقی ایشان چون چراغی پرنور بود که مردم را مانند پروانه به دور خود جمع کرده بود.

احترام به بزرگان و علمای دین و اطاعت از آنها بارزترین نشانه‌های ساختار اجتماعی ترکمن‌هاست. در حل و فصل اختلافات قومی نیز ریش سفیدان نقش بسزائی داشتند که اکثر سیاحان و محققان هنگام سخن از ترکمنها بدان اشاره کرده‌اند. امروزه نیز در جامعه ترکمنها ریش سفیدان از احترام خاصی برخوردارند. اما متأسفانه میدان قدرت و نفوذ آنها بسیار تنگ گشته است.

کار عمده دولت محمد، تدریس قرآن و علوم متداول بود و در کنار آن، کم‌وبیش به کارهای کشاورزی هم می‌پرداخت. وی قریحه شعری نیز داشته و اشعاری نیز از او به یادگار مانده است. تخلص ایشان در شعر «آزادی» بوده است. به احتمال قوی بدان خاطر او را «آزادی» لقب داده‌اند که ایشان خود را از قید و بندهای دنیا و نفس سرکش آزاد و رها نموده بود. هیچگونه میل و رغبتی به جمع‌آوری مال دنیا نداشت، حال آنکه مردم حاضر بودند هرچه بخواهد در اختیار او بگذارند. دولت محمد معتقد بود که دنیا محل کشت و کار است انسان در این مزرعه باید کشت کند تا بتواند بسوی آخرت سفر موفقیت آمیزی انجام دهد. برای همین

۱- «یراشماز» ص ۲۱۵ دیوان مخدومقلی - قابوس این شعر با اندک تفاوتی در استعمال برخی کلمات و تعداد ابیات در دیوان شاعر محمد ولی کمینه نیز آمده است. مخدومقلی در جای دیگر احترام و تکریم بزرگان قوم را نشانه ادب و خوش خلقی می‌خواند. «ادینگ یخشی سی اولین سیله».

شاعر مخدومقلی در شأن پدر و استاد بزرگوارش چنین سخن می‌گوید:

«آغیر دولتلاره گونگل قویمدی بو جهانینگ عشرتینی سویمدی
اسکی شال‌دان آرتیق پوشش گیمدی آخرت اوی بولدی قصدی آتامینگ»^۱

«دل به ثروتهای دنیا نبست و آخرت را بر عیش و عشرت زودگذر این جهان ترجیح داد. جز لباسهای ساده، پوشش دیگری بر تن نکرد. تمام هم و غم پدرم آخرت بود». پس، لایق و شایسته است که چنین انسانی را با وجود آنکه دنیا به سویش رو کرده بود، ولی وی پشت پا زده و قناعت پیشه نموده، «آزادی» نامند. آری بسیار سزاوار و درخور شخصیت ایشان است. شاعر گرامی ما مخدومقلی در ابیاتی از اشعار خود در حق استادش که لقب «آزادی» را زینت‌بخش نام مبارک خویش کرده می‌سراید:

«مختومقلی چاغیر ربّ‌العبادی بو دنیا آخرت برگیل مرادی
رسول‌الله قویمیش آدین «آزادی» آتام دولت محمدملاً حقّی اوچون»^۲

«مخدومقلی، خدای آفریدگار و شایسته عبادت را یاد کن و آن ذات یکتا را بخوان که مراد هر دو دنیایت را به تو عطا کند و به حق پدرم دولت محمد که پیامبر ﷺ نام او را «آزادی» نهاده است، لطف و احسانی کن».

برای بیان والامقامی و ارجمندی شخصیت دولت محمد همین بس که رسول خدا ﷺ او را «آزادی» خطاب کرده است.

می‌دانیم که دولت محمد با پیامبر اسلام ﷺ معاصر نبوده و یکدیگر را ملاقات نکرده‌اند تا اینکه چنین نامی بر وی گذارند. پس پیدایش نام «آزادی» از دو حالت بدور نیست: یا اینکه رسول خدا ﷺ دولت محمد را در عالم رؤیا با نام «آزادی» خطاب کرده است^۳ یا اینکه خلق و خوی نیک و پیروزی دولت محمد در جهاد اکبر (جهاد با نفس) مطابق و مصداق حدیث رسول الله ﷺ است که از آن مفهوم آزادی و آزادگی درک می‌شود.

۱- «آتامینگ» ص ۴۱۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس. فراغی این قصیده یا مرثیه را بعد از مرگ پدرش بخاطر تجلیل از مقام و فداکاریها و بیان فضائل اخلاقی او سروده است.

۲- «حقّی اوچون» ص ۵۹۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «دولت محمد شبی پیغمبر خدا حضرت محمد ﷺ را در خواب می‌بیند که خطاب به ایشان می‌فرماید: «تو از آتش دوزخ آزاد و امانی» به همین خاطر او را «آزادی» (A3ATb) لقب داده‌اند. ص ۱۳ مخدومقلی‌نامه.

آزادی (دولت محمد) زندگی ساده و اخلاق نیکویی داشت، او به انسانیتِ انسانها آرج می‌نهاد نه به ظواهر فریبنده و گفتارهای بی‌اساس آنها. او از مکتب مقدس و پویای خود یعنی از اسلام و معلّم گرامی آن، حضرت محمد ﷺ آموخته بود که انسانها با هم بوابرند و سیاه و سفید، عجمی و عربی، فقیر و غنی هیچ برتری برهم ندارند مگر به یک چیز که در کلام خداوند تحت عنوان «تقوا» و «پرهیزگاری» آمده است.

دولت محمد آزادی با همین صفات عالی توانست از بروز جنگهای قومی (یموت - گوکلان) که تنها از تعصب‌های خشک جاهلی نشأت می‌گرفت جلوگیری نماید. در هدایت و رهبری مردم تنها متصف به چنین صفات بودن کافی نبود، بلکه مدیریت و قضاوت و داوری عادلانه نیز داشت. تلاش‌ها و زحمات آزادی جهت اتحاد و یکپارچگی ترکمن‌ها در آثار وی نمایان است. بنابراین مهمترین عامل محبوبیت او و فرزندش مخدومقلی در نزد مردم ترکمن چه یموت و چه گوکلان در همین تلاشها و زحمات شبانه‌روزی آنان برای عزت و سربلندی ایشان می‌باشد.

تمام هم و غم آزادی جمع‌آوری توشه آخرت بود. این ویژگی شخصیت والا و وارسته آزادی نشان می‌دهد که او بسیار باتقوا بوده و از خدا خوف و رجا داشته است. خدا را در تمام حالات حاضر و ناظر اعمال و تیّات خود می‌دانسته است. در واقع دوستی و دشمنی او بخاطر خدا بوده است. برای همین است که دل کسی بخاطر دنیا از وی نرنجیده و یا بخاطر دنیا و مقام، کسی هم مورد لطف و توجه او قرار نگرفته است. او معتقد بود، دنیا فانی است و ارزش آن را ندارد که انسان بخاطر بدست آوردن آن هموعان خود را بیازارد. درحقیقت عقیده وی نسبت به دنیا این قول معروف از گلستان سعدی بود: «آنچه نباید دلبستگی را نشاید». یا به قول مخدومقلی: «دیردی دنیا دورماز عمره باقی یوق»^۱ «پدرم آزادی می‌گفت: دنیا باقی و جاوید نیست و عمر آدمی نیز کوتاه و پایان‌پذیر است».

دولت محمد آزادی از نظر درجه علمی در زمان خود بی‌همتا بوده است، چنانکه ماتی کوسایف از قول آکادمیک صامویلیویچ می‌گوید: «درجه علمی پدر مخدومقلی (آزادی) بالاتر و برتر از آن بود که کسی از میان طوایف ترکمن که ما می‌شناسیم چه شاعر و چه عارف

در سطح او قرار گیرد.^۱ آزادی تنها یک روحانی ساده نبود که فقط به ادای نماز، روزه و ... اکتفاء کند، بلکه او نمونه زنده و جلوه اسلام بود. در اجتماع بی تفاوت نبود، مردم را بخاطر انجام کارهای خیر تشویق و از انجام کارهای ناپسند نهی می کرد، وی اهل عبادت و ارشاد بود. شبها به رازونیز با خدا می پرداخت و اغلب روزها، روزه می گرفت (البته بدون افراط و تفریط)^۲ مخدومقلی از زهد و تقوا و عبادتهای پدرش چنین سخن می گوید:

«دیردی دنیا دورماز عمره باقی یوق گوندیز روزه گیجه بولسه اویقی یوق
منکر بیلماز مخلص لارینک شکی یوق پیغمبر دوستی دور دوستی آتامینگ»^۳
پدرم «آزادی» می گفت: «دنیا فانی است و عمر آدمی هم کوتاه هست پس، از فرصت کم باید بیشتر و بهتر بهره مند شد. روزها، روزه می گرفت و شبها خدا را عبادت می کرد. باورش بر اهل منکر بسی سخت و گران است اما مخلصین دین و اهل ایمان بدون تردید تصدیق می کنند، و هر که دوست پدرم باشد، دوست پیامبر خدا ﷺ نیز خواهد بود.»
مخدومقلی تنها فرزند نسبی آزادی نبود بلکه شاگرد و هم سنگر او بود. بنابراین نقش آزادی در پرورش جسمی و روحی شاعر بی نهایت است. فراغی از هر جهت تعلیم و تربیت یافته در دامن آن بزرگوار بود.

پس شایسته است که در برابر این همه نیکی که در حق وی انجام داده است، با ادب و اکرام از آزادی یاد کند و سرمایه علمی خود را مرهون زحمات ایشان بداند. چون مخدومقلی چند سالی با پدرش زندگی کرد و در تمام این مدت در خوشیها و غمهای زندگی دوشادوش هم حرکت می کردند و شریک شادی و غم یکدیگر بودند. بنابراین وقتی شاعر از پدرش سخن می گوید، با صداقت و درستی سخن می گوید. وی در این مورد از خوانندگان اشعار خود هرگونه شک و تردید را می زداید و اطمینان می بخشد:

۱- «مخدومقلی نینگ عمری و دورا دیجیلیگی ص ۱۲ ماتی کوسایف - عشق آباد
۲- زیرا قرآن و پیامبر اسلام ﷺ مسلمانان را از عبادتی که سبب زایل شدن حق و حقوق زن و فرزندان و اقربا می شود نهی کرده است. چنانکه «عثمان بن مظعون» (برادر رضاعی پیامبر) را که شبها به عبادت و رازونیز می پرداخت و روزها، روزه می گرفت و همسرش از او به پیامبر ﷺ شکایت کرده بود به سختی نهی فرمود.

۳- «آتامینگ» ص ۴۱۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

«گورمسام سویله من اوی بیله چندن»^۱ «اگر از نزدیک مشاهده نکرده بودم، هرگز از روی ظنّ و گمان در شأن او لب به سخن نمی‌گشودم». فراغی در جای دیگر می‌گوید:

«محشر گون قایغی سیز گیرار بهشته هرکیم چندان دوستی بولسه آتامینگ»^۲

«در روز قیامت بدون غم و غصه وارد بهشت خواهد شد هر که قلباً دوست پدرم باشد».

این سخن شاعر مضمون حدیثی از رسول الله ﷺ است که فرموده‌اند:

«الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّهُ»^۳ «در روز قیامت هر کس با دوستش و دوستدارانش خواهد بود».

البته دوست داشتن بدان معنا نیست که ادعا شود، بلکه رهرو و پیرو او بودن و پابه پای او حرکت کردن و به اصطلاح گام در جای پای وی نهادن است.

دولت محمد آزادی همسری بنام «ارازگل»^۴ داشته است و از این همسر صاحب پنج پسر و یک دختر شده است.^۵ نام پسران آزادی عبارت بودند از: عبدالله، محمدصفا، مخدومقلی، قاهرقلی و قولچه و دخترش «زوبیده» نام داشته است. دوتن از فرزندان آزادی بنامهای عبدالله و محمدصفا در قید حیات ایشان، به سرنوشت ناگواری دچار شدند یعنی بدست دشمنانشان به قتل رسیدند که در جای خود، آن حوادث را شرح خواهیم داد.

اما از سرنوشت دخترش «زوبیده» چندان اطلاعی بدست ما نرسیده است تنها نام وی در لابلای اشعار فراغی همراه با بیان حوادث مصیبت‌بار آمده است که در اینجا به آنها اشاره مختصری می‌کنیم:

۱- «آتامیک» ص ۴۱۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «آتامیک» ص ۴۱۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- قسمتی از حدیث شماره ۱۹/۷ ص ۱۶ ریاض الصالحین رواه ترمذی.

۴- «دولت محمد پس از مرگ «ارازگل» با زنی از طایفه قزاق که عاشق علم و استادی دولت محمد گردیده بود ازدواج می‌کند و از این زن نیز «چاقی» و «یاری» بدنیا آمدند». ص ۲۴۷ سیری بر تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها - گلی.

۵- در روایتی دیگر دولت محمد نه پسر و سه دختر داشته است اسامی پسران عبارتند از: چاکسی، پاکی، چوره، قولچه، جان‌اسن، سید، مخدومقلی، ممدصفا، عبدالله و اسامی دختران عبارتند از: حورما (ما در شاعر معروف ذیلی) بایرام و خان منگلی» (ص ۲۳ یا براق شماره ۲ و ص ۹۴ مخدومقلی‌نامه) باتوجه به اینکه نام نیک بر فرزندان نهادن از سفارشات مهم پیامبر و وظیفه پدران و مادران مسلمان است. چهار نام اول پسران بعید است از نام فرزندان آزادی باشد.

«چیتدی زوبیدا آلنیمدان آخ نیلای بختم قره»^۱ «زوبیده به پیشوازم آمد [و حکایت جدائی منگلی را برایم بیان کرد] آه چه گویم از این بخت سیاهم». این شعر را زمانی سروده که از اسارت قزلباشها آزاد شده بود. وقتی به خانه می‌آید، زوبیدا به استقبالش آمده، خبر جدائی منگلی را که تازه عروس شده بود به وی می‌رساند: «زوبیدا ناچاریم دینگله قلبیمده آرمانیم قالدی»^۲ «خواهرم زوبیده! به آه و ناله‌هایم گوش کن که در قلبم اندوهی جانکاه از ناکامی در عشق به منگلی مانده است».

این را نیز هنگام جدا شدن از منگلی سروده است:

«مختومقلی قره یوزینگ دینگلا مازلر زارینگ سوزینگ
زوبیدام یاشلاسانگ گوزونگ خریدسین دکانیم قالدی»^۳.

«مختومقلی، چهره‌ات از ظلم و ستم دشمنان سوخته و سیاه شده است. هرچه فریاد و فغان سر بدهی کسی گوش نمی‌دهد. خواهرم «زوبیده» هرچند اشک از دیدگانت روان کنی، دشمن ترحم نمی‌کند، بین که زمان خوشی و گرمی عشقم و بازار پر رونق غزلم بدون مشتری و خریدار مانده است».

این غزل را هم زمان با هجوم وحشیانه دشمنان و غارتگران به روستا و جدایی منگلی سروده است. در این ابیات ملاحظه می‌کنیم که زوبیده بعد از پدر و مادر، تنها غمخوار و رازدار مخدومقلی بوده است. زیرا مخدومقلی در هر گرفتاری غم دل را به او باز می‌گوید و درد دل می‌کند تا شاید تسلی بخش روح و روان وی باشد. اینک برگردیم به شرح زندگانی آزادی.

آزادی از قتل فرزندان بی نهایت متأثر می‌شود تا جایی که قوت بدنی و فروغ بینایی

۱- «ایستامان» ص ۶۴۰ دیوان کامل مختومقلی - قابوس

۲- «آرمانیم قالدی» ص ۶۳۷ منبع پیشین استاد «احمد عضدی» در مقدمه دیوان و شرح حال مخدومقلی «زوبیده» را دختر مخدومقلی گفته است!! «مختومقلی با بیوه برادرش عبدالله ازدواج نمود. از این وصلت دارای دو پسر و یک دختر بنام «زبیده» گردید که هر دو پسر مختوم قبل از جوانی دارفانی را وداع گفتند. دخترش [زبیده] از روستای گرکز جرجلان با شخصی بنام «ملانس» از طایفه کمر در روستای «قره قلعه» که اکنون در ترکمنستان می‌باشد ازدواج کرد. از این وصلت چند فرزند است که از همه مهم‌تر و معروف‌تر شاعر گرانمایه «ذیلی» می‌باشد. (ص ۴۰) اما مؤلف «مخدومقلی‌نامه» زوبیده را خواهر مخدومقلی و «ذیلی» را نوۀ «زوبیده» می‌داند. (۲۴۸).

۳- «آرمانیم قالدی» ص ۶۳۷ دیوان کامل مختومقلی - قابوس

وی به کاستی می‌گراید. مخدومقلی این حالت افسردگی پدر را در مرثیه‌ای بنام برادرش «عبدالله» که در سوگ وی سروده، چنین بیان می‌کند:

«قان یغلاب آتامینگ بیلی بوکیلدی قایدۀ وطن توتدینگ قرداش عبدالله»^۱
 «پدرم در غم جدایی تو خون گریست و قامت استوار و بلندش خم شد؛ برادرم عبدالله!
 کجا وطن و مسکن گزیده‌ای؟!».

سرانجام دولت محمد آزادی در بهار سال ۱۷۶۰ میلادی در سن شصت سالگی چشم از جهان فرو بست و به معشوق حقیقی خود «الله» پیوست. مخدومقلی در مرثیه «آتامینگ» در سوگ پدر می‌سراید:

«آلتیش یاشده نوروز گونی «لو»^۲ یلی توردی اجل یولین توتدی آتامینگ»^۳
 «در نوروز سال «لو» (ماهی) در سن شصت سالگی ناگهان اجل، راه حیات را بر پدرم بست». درگذشت آزادی برای مخدومقلی و قوم آنها بسیار نگران‌کننده بود، زیرا آنان تازه از عزاداری برادران مخدومقلی و «چودیرخان» فارغ شده بودند. ولی این بار با مصیبتی بزرگ روبرو شدند و کسی را از دست دادند که در سایه وجود او در امن و امان زندگی می‌کردند. حال کسی نبود که خلاء ناشی از مرگ آزادی را پر کند مگر فرزند عزیز و شاگرد تعلیم یافته‌اش مخدومقلی. دیگر شاعر آرام و قرار نداشت.^۴ چونکه او بزرگترین غمخوار و همدم خود را از دست داده بود. آزادی مردی دانا و باتجربه بود. فرازونشیهای زندگی را با شیرینیا و تلخیهای مردانه گذرانده بود. در این مسیر فرزندش مخدومقلی را راهنمایی می‌کرد که چگونه با مشکلات زندگی مبارزه کند؛ در برابر مصایب و سختیها بردبار و شکیا بود و مردم را به حق و صبر و استواری دعوت می‌کرد.^۵ آزادی در واقع دریایی بود که تمام غم و غصه‌های

۱- «عبدالله» ص ۲۷۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «لو» یعنی «ماهی» و نام سال است در نزد ترکمنها. ترکمنها هر دوازده سال را یک «موچه» می‌گویند و هر یک از این سالها نام مخصوص دارد که به ترتیب عبارتند از: ۱- سیجان (موش) ۲- سقر (گاو) ۳- بارس (پلنگ) ۴- تاوشان (خرگوش) ۵- لو (ماهی، نهنگ) ۶- ئیلان (مار) ۷- یلقی (اسب) ۸- قوین (گوسفند) ۹- بیجین (میمون) ۱۰- تاوق (مرغ) ۱۱- ایت (سگ) ۱۲- دونگنر (خوک).

۳- «آتامینگ» ص ۴۱۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «ایلدۀ گونده یوقدور منینگ قراریم درد اوسیتنه آرتدی قایتۀ آزاریم»

۵- این ویژگی به بیان قرآن از صفات مسلمانان است: «تَوَاصَّوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَّوْا بِالصَّبْرِ».

مردم خویش را در خود حل می‌کرد. از این رهگذر در فراق او همه به سوگ نشستند و گریه و زاری کردند.

برای مخدومقلی، فراق پدر بسیار درد آور و غم‌انگیز بود. اما او در هجران برادرانش از استادش آزادی آموخته بود که مرگ و زندگی حق است^۱. انسان باید صبر پیشه کند و به آینده امیدوار باشد و بر خداوند توکل کند و آن آفریدگار را یاد نماید. زیرا با یاد خدای دل‌های پریشان و ناآرام، آرامش می‌یابند. این همان قول حق تعالی است که «أَلَا بِذِكْرِهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۲ زندگی در دنیا شیرینیها و تلخیهای فراوانی دارد. کسی که می‌خواهد زندگی کند باید مردانه باشد و دلی پر از امید و اراده‌ای استوار داشته باشد. صبر و امید مایه حیات است. مخدومقلی چون فردی آگاه و اهل علم و معرفت بود، در برابر مصیبت‌های وارده استوار ایستاد و با سرودن شعر بخود و به دیگران دل‌داری بخشید. وی هرگاه به مصیبتی گرفتار می‌شد، به خدا پناه می‌برد و با ذکر و ثنای او آرامش پیدا می‌کرد. اغلب شعر می‌سرود و با سرودن اشعار دل‌نشین و با بیان غم و اندوه‌ها، دلش تسلی می‌یافت. چنانکه خود می‌گوید:

«ایگسه‌ور مخدومقلی سوز برله دردینگ هرزمان»^۳ «مخدومقلی در هر زمان با سرودن شعر و بیان خواستها و آرزوها، غم و اندوه‌های دلت را کم کن».

مخدومقلی در سوگ پدر و استاد بزرگوارش مرثیه‌هایی بنام «آتامینگ»، «آزادیم قنی»^۴ را سرود که در هر یک از آنها به خصایص اخلاقی و انسانی آزادی اشاره می‌کند. فراغی در مرثیه «آزادیم قنی» به تأثیر فقدان و مرگ پدر در روحیه خود و مردم و حتی در مسجد و محراب می‌پردازد که در اینجا اشاره مختصری به آنها خواهیم کرد.

مخدومقلی مسجد و مکتب‌خانه پدرش را به گلستانی تشبیه می‌کند که آزادی بلبل و نغمه‌خوان آن بود. اکنون بلبل از آن پرزده و گلستان در مسیر تندباد خزان قرار گرفته است. گاه نیز «آزادی» را امام جماعت و ماه تابان خطاب می‌کند:

۱- «اولیم بر آجی شربت دور هر کیم اوندان دادار گیدار»

مرگ شربت تلخی است که هر دیروچی چشیده آن است.

۲- «سورة الرعد آیه ۲۸»

۳- «قیامتدان نشان» ص ۵۷۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «آزادیم قنی» (آزادی من کجاست) ص ۲۷۶ منبع پیشین. این مرثیه‌های فراغی درست همانند رثای «خاقانی» در سوگ عم خود است.

«امام سیز قالاندور مسجد محرابیم توغمدی نور ساجیب اول ماه تابانیم»^۱
 «مسجد و محرابم بدون امام ماند، آن ماه تابان (آزادی) دیگر طلوع نخواهد کرد تا آن مکان مقدس را با نور خود منور سازد».

در جای دیگر آزادی را «اذان» منبر می خواند: «منبریم اذانی آزادیم قنی»^۲ «اذان منبرم آزادی کجاست؟!».

همچنین به شخصیت واقعی آزادی اشاره می کند و او را زبان گویای مردم خویش می خواند:

«ایلیم نینگ زبانی آزادیم قنی»^۳ «زبان گویای ایل من، آزادی کجاست؟!»
 مخدومقلی، پدر را سرمایه علمی خود می خواند و تمام علم و ایمان خود را مرهون زحمات و توجهات آزادی می داند و خود چه زیبا می فرماید:

«فراغینی سن بی ایمان ایلادینگ نامسیم ایمانیم آزادیم قنی»^۴
 «[خداوند!] با گرفتن پدر و استاد، وجود فراغی را از ایمان و ناموس تهی کردی. منبع ناموس و ایمان من، آزادی کجاست؟!»

فراغی ملاحظه می کند که: روستا بعد از مرگ آزادی خرابه ای بیش نیست. شاگردان پدر را مشاهده می کند که چون ره گم کردگان سرگرداند و راه به جایی نمی برند. زیرا آنها چراغ نورانی خود را از دست داده اند و اکنون احساس تاریکی می کنند و با بیم و ترس قدم برمی دارند.

«ملالار قرآن سیز پیرلار کور بولدی صاحب لار قرآنی آزادیم قنی»^۵
 «ای پدر آزاده و رسته از بند هوئی و هوس وای صاحب قرآن، تو برای طلبه ها و مُریدان به منزله قرآن بودی، که از تاریکی و ضلالت به سوی روشنائی و نجات راهنمائیشان می کردی. اکنون که تو از میان آنها رفته ای، ایشان همچون نابینایان حیران مانده اند».
 مخدومقلی در شعر «آتامینگ» آزادی را در ردیف عارفان و مقربان درگاه حق تعالی .
 یعنی اولیاء الله قرار می دهد و می فرماید:

۱- «آزادیم قنی» ص ۲۷۶ همان منبع ۲- منبع پیشین ص ۲۷۶

۳- «آزادیم قنی» ص ۲۷۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «آزادیم قنی» ص ۲۷۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۵- «آزادیم قنی» ص ۲۷۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

«نُقبّا^۱ دیرلار اوچ یوز آران اوغراشدی چهلتنده آتامه نظیریم دوشدی
 نُجبا^۲ بارسام هفت تن لاره قارشیدی بولار دور چین پیوستی آتامینگ»^۳
 در دیوان فراغی شعری هست تحت عنوان «قیداسن»^۴ (تو کجائی؟!) از مفاهیم و مضامین آن چنین برمی آید که در فقدان مادر مهربانش سروده است. مخدومقلی در این رثاء ضمن بیان آه و ناله های خود و سایر خویشاوندان، به بزرگواری و ارجمندی آن بانوی پاکدامن نیز اشاره می کند.

برای شاعر جای بسیار غم و اندوه بود که هر لحظه در عزای یکی از بزرگترین و عزیزترین اعضای خانواده شان به سوگ بنشیند. از این رهگذر است که بعضی از اشعار فراغی دارای سوز و گدازی است که نشان می دهد از دلی پریشان و سوخته برخاسته است. در اینجا چند بیتی از آن شعر را برای خوانندگان محترم بیان می کنیم. شاعر وجود مادر را مظهر ایمان و روشنایی دیدگانش می داند آنجا که می فرماید:

«ایکی دنیا یولداشیم شهر ایمانیم قیداسن

گوزلریمینگ روشنی یاختی نورانیم قیداسن»^۴

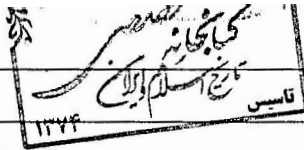
«ای که در هر دو جهان همره و غمخوار منی، و ای مظهر ایمان و روشنایی بخش دیدگانم، کجائی؟! فراغی در ایاتی دیگر ضمن اشاره به مهر و محبت های مادر نسبت به دلبندهان خویش، به تأثیر فقدان او در روحیه فرزندان نیز اشاره می کند. «وقتی کودکی مادر

۱- بنابر عقیده اهل عرفان، زمین هرگز از اولیاء الله خالی نمانده و نخواهد ماند، اولیاء الله را به چند دسته تقسیم کرده اند که عبارت است از اخیار (۳۰۰ تن)، ابدال (۴۰ تن)، ابرار (۷ تن)، اوتاد (۵ تن)، نقبا (۳ تن) و قطب که تنها یک تن است و عبدالله نام دارد. وی مجموعه همه کمالات است، او را انسان کامل هم می گویند. (البته این اعداد قطعی و مسلم نیست) چنانکه ملاحظه می کنید فراغی تعداد نقبا را سیصد (۳۰۰ تن) گفته است. (اقتباس از ص ۷۲ «مبانی عرفان و تصوف» کتاب دانشگاهی پیام نور). مخدومقلی در جای دیگر از «غوث»، «ذقابه» (۱۲ نفر)، «افرادمینا» و «اوتاد» (۴ نفر) و «ارانلار» (۳۶۰ نفر) نام می برد.

۲- «آتامینگ» ص ۴۱۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس. در ادبیات فارسی نیز «هفت مردان» مطرح است. «رجال الغیب که طبق باورهای برخی از متصوفه قوام عالم به وجود آن بستگی دارد. هفت دسته اند: اقطاب، ابدال، اخیار، اوتاد، غوٹ، نقبا، نجبا. گاهی از هفت مردان اصحاب کهف را اراده کنند.»

(ص ۱۴۱ - خاقانی شروانی) ۳- «قیداسن» ص ۷۱۳ منبع پیشین

۴- «قیداسن» ص ۷۱۳ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس



خود را از دست، می‌دهد، می‌نالد و آرام و قرار نمی‌یابد، بی‌تابی می‌کند، خود را به هر در و دیواری می‌زند». فراغی معتقد است این حالت تنها در میان انسانها وجود ندارد بلکه در میان حیوانات نیز چنین است و حتی در بعضی از جانوران بقدری شدید است که بچه از غم و اندوه جدایی و فراق مادر خود را هلاک می‌کند. این است که می‌گوید: «بلبل از نغمه‌سرایی، آهواز سیر صحرا و... بازمی‌مانند». پس چرا انسان نگرید و ننالد: «آغلایر آیم گونیم ماتم توتوبان ایللریم».^۱

در جای دیگر به آه و ناله‌های اقوام خود و خواهرش چنین اشاره کرده است:

«دایی دوغان قرداشی زار ایلاب همدۀ باجی والدیم مکه مدینام مهربانیم قیداسن»^۲

«ای که مانند مکه و مدینه برایم عزیز و مایه فخر هستی در غم فراق تو برادران و خواهرانت به سوگ نشستند همچنین خواهرم «زوبیده» در ماتم جدائی تو آه و ناله سردادند. مخدومقلی در فراق مادر چون بلبلی که از گلستان جدا شده باشد می‌نالد و شروع به نغمه‌سرایی غم‌انگیز می‌کند. حتی در سوز و گداز این مصیبت، نامی متناسب با حالت روحی برای خود برمی‌گزیند که بعدها در شعر بدان تخلص پیدا می‌کند و در جهان مشهور می‌گردد. (البته پیدایش این نام دلیلی قاطع‌تر از این دارد که در جای خود توضیح خواهیم داد). آنجا که می‌گوید: «آیره دوشیب «کعبه‌دن» قویدیم «فراغی» آدیمه»^۳ «در فراق و سودای مادر، نامم را «فراغی» نهادم». از بیانات شاعر چنین استنباط می‌شود که وی این مرثیه را در فقدان و هجران والدین محترم خود سروده است. خود چه زیبا و گویا می‌سراید: «پدریم آزادی اوتدی قالمادی کعبام انام»^۴ «پدرم، آزادی درگذشت و مادر عزیزم نیز وفات یافت». مخدومقلی سرگذشتی غم‌انگیز و سرتاسر عبرت دارد. آغاز و پایان زندگی ایشان

۱- «قیداسن» ص ۷۱۳ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «قیداسن» ص ۷۱۳ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «قیداسن» ص ۷۱۳ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «آرمان ایلادی» ص ۶۶۵ منبع پیشین قلیچ قولی‌اوف مؤلف «رمان مخدومقلی» (Роман Магтымгулы) درباره تأخر یا تقدم مرگ پدر و مادر شاعر می‌نویسد: «هنگامی که مخدومقلی در خیره مشغول تحصیل بود مادرش در «آجی‌قوشان» سخت بیمار می‌شود و قبل از اینکه مخدومقلی به بالینش برسد چشم از جهان می‌بندد. آن هنگام «آزادی» در قید حیات بوده است». در کتاب مخدومقلی‌نامه (Магтымгулынама) نیز وفات «ارازگل» همسر آزادی را پیش از رحلت دولت محمد نوشته است.»

توأم با آه و ناله است.^۱ اما با این وجود او را صبور و استوار می‌بینیم وی در زندگی هرگز ناامیدی و یأس را به دل راه نمی‌دهد و برای تسکین و آرامش خود می‌گوید:

«مخدومقلی الله آدین ذکر ایله یمانه صبر ایله یخشا شکر ایله»^۲

مخدومقلی ذکر خداگو و بر مصایب صابر و بر نعمات خدا شاکر باش.

او نه تنها با این بیانات شیوا و آرام بخش بخود تسلی می‌داد، بلکه دیگران را نیز چنین نصیحتی می‌کرد:

«امیدلی بول یوسف دک صبرلی بول ایوب دک»^۳

«ای یاران! همچون حضرت یوسف علیه السلام امیدوار و مانند حضرت ایوب علیه السلام صبور و شکیبا باشید.» آری این است آنچه ما باید از تاریخ و شرح حال بزرگان بیاموزیم، شناخت راه سعادت و راه شقاوت و فراهم کردن توشه راه سعادت و پرهیز از گذرگاههای شقاوت.

حال بازگردیم به ادامه سرنوشت آزادی: بنا به معلوماتی که به ما رسیده و در بین مردم رسمیت یافته است، جسد مطهر دولت محمد آزادی در سرزمینی بنام «آق طوقی»^۴ در شمال شرقی شهرستان گنبد کاوس بین «مراوه تپه» و «کرنده» دفن شده است. این سرزمین در کناره شمالی رود اترک قرار دارد. هنوز برای قبر این عارف بزرگوار که نبوغ علمی اش زبانزد خاص و عام است. بنائی در خور وی نساخته‌اند. البته به نظر نگارنده بنایی بالاتر و گرامی تر از قلبهای پاک و مخلص شیفتگان مسلمان در خور آزادی و فراغی نمی‌شود، یافت. ولی افسوس، هنوز نیز ما انسانها ارزشهای معنوی را در بناهای سنگی جستجو می‌کنیم. اما خداوند محبوبیت بندگان مخلص خود را در قلبهای پاک قرار می‌دهد که هرگز دست ویرانگر عوامل طبیعی و بشری بدان نمی‌رسد.

۱- شاعر از اینکه عمری را در غم و اندوه گذرانده می‌سراید: «چکدینگیم جبردور پیشام آزاردیر» کاروبارم در این دنیا غم و غصه است.

۲- «گونگل جم بولیب» ص ۴۱۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «جان ایچنده» ص ۴۵۵ منبع پیشین

۴- «آق طوقی» نام سرزمین و روستایی است که در غرب مراوه تپه کناره شمالی رود اترک واقع است. امروزه در این ناحیه تعداد کمی از ترکمنها زندگی می‌کنند. اغلب ساکنان آن به قسمت شمالی که در پشت کوهی قرار دارد کوچ کرده‌اند و روستای جدید به همین نام یعنی «آق طوقی جدید» بوجود آورده‌اند. شهرت آق طوقی قدیمی بخاطر وجود آرامگاههای آزادی و مخدومقلی در دامن آن است.

تألیفات آزادی:

چنانکه ذکر شد، آزادی ذوق و قریحه شاعری داشته است از آن گذشته وی عالمی توانا و اهل قلم بوده است و از خود در زمینه‌های دینی، اخلاقی، اجتماعی و عرفانی آثاری به یادگار گذاشته است. ماتی کوسایف از میراث‌های به یادگار مانده آزادی چنین یاد می‌کند: «اونینگ قالدیران میراثلاریندن حاضره چنلی بیزه معلوم بولاتلاری... آلتی مونک سطیره یقین» «وعظ آزادی کتابی»، «حکایت جابر انصار» (۶۴ سطر) و «مناجات» (۹۶ سطر) آدینده بولان دینی اخلاقی اثرلاری و برتوپارغزل، رباعی هم قصیده لاریدور»^۱.

«از آثار به یادگار مانده آزادی که تاکنون برای ما مشخص شده است عبارتند از: «وعظ آزادی» که نزدیک به شش هزار سطر و «حکایت جابر انصار» دارای شصت و چهار سطر و «مناجات» دارای نود و شش سطر است که در زمینه‌های دینی، اخلاقی نگاشته شده‌اند. همچنین اشعاری بصورت غزل، رباعی و قصیده از ایشان بجا مانده است».

ماتی کوسایف می‌افزاید: «غیر از آثار نام برده شده، فصل آخر کتاب «وعظ آزادی» برای مردم شرق حائز اهمیت است»^۲. احتمالاً منظور ایشان کتاب مذهبی و فقهی «مختصر» است که در تمام مکتبخانه‌های اسلامی ترکمن‌ها تدریس می‌شود.

«گلی» در کتاب «سیری در تاریخ سیاسی - اجتماعی ترکمن‌ها» در فصل چهارم «فرهنگ معنوی ترکمن‌ها» صفحه ۲۴۷ همراه با ذکر نام آثار آزادی درباره کتاب «مختصر» چنین نوشته است: «... و همچنین کتابی به نام «مختصر» را با خط خویش و با حاشیه فرزند برومندش مخدومقلی به رشته تحریر درآورده است».

استاد دکتر جواد هیئت در ص ۲۸۰ آثار گرانهای خویش «سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی» درباره آزادی و آثار او می‌نویسد: «دولت محمد آزادی (۱۷۶۰ - ۱۷۰۰ م) دارای شعور و احساسات ملی است و در اشعارش از اتحاد ترکمن‌ها و عدالت و آزادی دفاع نموده است. از وی دو منظومه بنام «بهشت‌نامه» و «وعظ آزادی» باقی مانده است. موضوع بهشت‌نامه بیشتر مذهبی است. در «وعظ آزادی» به سبک «قوتاد قوبیلیک»^۳ زبان نصیحت

۱- «مخدومقلی عمری و دورادجیلیگی» صص ۱۲ و ۱۳ ماتی کوسایف - عشق‌آباد.

۲- همان منبع پیشین

۳- کتاب «قوتاد قوبیلیک» در سال ۱۰۶۹/م (۴۴۸ ه) از طرف یوسف اولوغ حاجب خاص برشته

بکار رفته است».

دولت محمد آزادی همانطور که قبلاً بیان کردیم از شخصیتهای مبارز و محترم بود سکوت در برابر ظلم و ستم را برای خود ننگ می‌دانست. از این رهگذر در اشعارش زبان به انتقاد از پادشاهان و خانهای زمان خود می‌گشاید. آزادی شخصی متفکر و صاحب‌نظر بوده است. در تمام آثارش بخصوص در کتاب «وعظ آزادی» بیشتر مسایل اجتماعی را مطرح می‌کند و راههای اصلاح جامعه را نیز ارائه می‌دهد. ماتی کوسایف چهار مسئله مهم اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را که آزادی در آن کتاب تأکید کرده چنین بیان می‌کند:

- ۱- ترک مخاصمه و ایجاد وحدت بین تیره‌های مختلف ترکمن و تشکیل حکومت مستقل با انتخاب یک فرد عادل و مقتدر به عنوان حاکم.^۱
- ۲- ایجاد دفاتر مالیاتی و صندوقهای خیریه جهت جمع‌آوری مالیات از ثروتمندان جامعه و مصرف این بودجه برای تقویت سیستمهای آبیاری (از قبیل احداث چاه - ایجاد سد) آبادی و سازندگی راههای تجارت و بازرگانی، ایجاد پل و در صورت وجود تعمیر آنها و تأمین نیازهای مادی مردم (خدمات عمومی مثل حمام، درمانگاه و...).
- ۳- علاوه بر تأمین نیازهای مادی و معنوی مردم، ایجاد و تقویت مراکز علمی و تربیت جوانان و آموزش علم مورد نیاز و تربیت مدرس جهت تدریس و گسترش آموزشگاههای علمی.

نظم درآمده و به سلطان قراخانی بغراخان تقدیم شده است. در برابر نگارش این اثر زنده لقب حاجب خاص که یکی از بالاترین عناوین آن زمان بود به وی داده شده است. اسم قوتاد قویلیک یعنی علم سعادت و یا علمی که سعادت می‌آورد (ضمناً به معنی اقتدار نیز آمده یعنی علم اقتدار و سیاست) از طرف مؤلف بمناسبت موضوع و محتوای کتاب انتخاب شده است. موضوع کتاب پند است و به شکل مناظره و مکالمه نوشته شده است. برای اثبات افکار و عقاید پندآمیز که درباره مسائل گوناگون اجتماعی اظهار کرده سخنان بزرگان و کلمات قصار آورده شده است. ص ۶۱ سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی - جواد هیئت.

۱- عدم یک حاکم و رهبر مسلمان که عادل و مقتدر باشد از دردها و مصائب جامعه آن روز بود. چنانکه مخدومقلی نیز از این خلاء و درد ناله سر می‌دهد:

«مخدومقلی بودور دردینگ» «صاحبی گراک هر یوردینگ»

همچنین می‌سراید:

«سویدر ترکمن یوردینی ایه بولغان بر خان ایستار»

۴- دستگیری از محرومان و مستمندان و حمایت از رعایت حقوق و احترام آنان و ایجاد امکانات رفاهی برای فقیران و درویشان.

امید است مسلمانان با درک مسئولیت به آرمانهای این دانشمند بزرگ اسلامی که چیزی جز یادآوری فرمایشات قرآن و رسول الله ﷺ نمی باشد، لبیک گویند و برای رسیدن به یک جامعه سالم بدانها جامه عمل بپوشانند. آزادی در دوره پادشاهی نادرشاه افشار می زیست و دوران پراختناق و خفقان افشاریه را چون دیگر مردم ایران از نزدیک دیده و بر علیه آن مبارزه نموده است. دولت محمد که از نزدیک ناظر ظلم و ستمهای نادر و نوکران باجگیر او بود، در شعری چنین از جبر نادر شکوه می کند:

«پادشاه کیم ظلم جبراته بلینگ برکتی گیدگی بو عالم اهلینگ
یرلر و سولر، آغاچ لر ای امین نالیش ات گسی همه روی زمین
اوشبو جبر ظلم یندان ای بیرری بار قورادیق بیز بارچه لار میز خاکسار»^۱

«ای پادشاه! بدان که اگر شماها بر رعیت خود ظلم کنید، برکت از تمام اهل عالم خواهد رفت. زمین و آب و درختان و هرآنچه روی زمین است بر شما که بعنوان امین مردم هستید نفرین خواهند کرد. ای خداوند یکتا! از این همه ظلم و ستم همه خشک خاکسار شدیم».

این ابیات تنها گوشه ای از ابرازات شجاعانه آزادی است. بیان ظلم و ستم و انتقاد از پادشاهان همیشه به بهای جان تمام می شد و کمتر انسانهایی یافت می شدند (بخصوص از میان علماء و شاعران) که با شجاعت لب به شکایت و اعتراض بکشایند. ما این جرأت را در آزادی و فرزند دلاورش مخدومقلی بوضوح ملاحظه می کنیم. آزادی و مخدومقلی کسانی نبوده اند که به دربار پادشاهان بروند تازن و فرزندان یا ابا و اجداد آنان را توصیف کنند. یا دیوانهای اشعاری را بنام شاهنامه و... بخاطر دریافت درهم یا پُست و مقام هدیه آنان کنند، زیرا این آزاد مردان و راست قامتان تاریخ خود را در برابر خدا مسئول می دانستند و تنها رصای او را می خواستند بهر نحوی شده بدست آورند. حتی اگر به قیمت جان هم تمام می شد یعنی می خواهم بگویم که آنان لبیک گویان این حدیث رسول الله ﷺ بودند:

«أَفْضَلَ الْجَهَادِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ»^۲ بزرگترین جهاد، سخن حقی است که در نزد

۱- سیری بر تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها ص ۱۰۳ امین الله گلی.

۲- رواد ابوداود و الترمذی ص ۱۵۸ حدیث ۱۹۴/۱۱ ریاض الصالحین.

حاکم ستمگر گفته شود.

در اینجا برای آشنایی بیشتر خوانندگان عزیز ابیاتی از اشعار آزادی را نقل می‌کنیم. امید است تا بتوانیم به معنی و مفهوم آنها پی برده و از عاملین بدانها باشیم:

«پادشاهی بولماسا هر اولکانینگ بولمازمیش خیر احسانی آنینگ
آزاشار یول اهلی رهبرسیز اولا داغیلار لشکرکی سردار سیز اولا
گوره لاش بولغای اگر باش بولماسا^۱ بیتمز ایش حق لطفی یولدش بولماسا»^۲
«اگر هر سرزمینی صاحب و پادشاهی نداشته باشد، در آنجا خیر و احسانی نخواهد بود. اگر رهروان بدون رهبر و راهنما باشند راه خود را گم کرده، به مقصد نخواهند رسید. لشکری هم که سردار یا فرماندهی نداشته باشد زود از هم می‌پاشد، همانطور که اگر سر بر تن انسان نباشد، تن انسان لاشه‌ای بیش نیست. علاوه بر اینها در دنیا هیچ کاری بنحو احسن انجام نمی‌گیرد مگر آنکه لطف خدا یار نباشد.» همچنین:
«گونگل (کونول) ایچره اولدن فکر ایله گیل

فرق ائدیب یاخشی یامانی سویله گیل

گر یامان بولورسا سوز یومغول دوداق

یاخشی بولسا دئیهر سن آنی یاخشی راق»^۳

«اول در دلت بیندیش و خوب و بد را تشخیص بده آنوقت بگو، اگر بد بود لب فروبند، اگر خوب باشد آنرا بهتر و رسا بگو».

آزادی و مخدومقلی چشم براه چودیرخان

پس از اینکه نادرشاه در فتح آباد قوچان (خوشان) به سال ۱۷۴۷ میلادی مطابق سال ۱۱۶۰ هجری قمری توسط گارد محافظش به قتل رسید بر سر جانشینی و تصاحب تاج و تخت که بر روی دریایی از خون معلق بود، جنگ خانوادگی آغاز شد و هر یک از سرداران که

۱- آزادی در این مصراع به این ضرب‌المثل ترکمنی نظر داشته است: «باش بولمه‌سه گوره لاش»: تا سر بر تن نباشد، تن لاشه‌ای بیش نیست.

۲- «سویت ادبیاتی» صص ۴۶ تا ۵۲ فصل «آغزی برلیک سفره‌سی» از خدای بردی دودی اوف - عشق آباد

۳- «سیری بر زبان و لهجه‌های ترکی ص ۲۸۰ - دکتر جواد هیئت

دنبال چنین فرصتی بودند ادعای حاکمیت نمودند.

یکی از سرداران نادر «احمدخان ابدال» (افغانی الاصل) بود. وی با جمعی از سربازان زیردست خود که تماماً افغانی بودند، لشکرگاه نادر را به سوی «قندهار» ترک می‌کند در بین راه تمام اموال و جواهراتی را که برای نادر پیش کش می‌آوردند، تصرف می‌کند. وقتی به قندهار می‌رسد قدرت را بدست می‌گیرد و با پشتیبانی سربازان شجاعش سلسله «درّانی» را در افغانستان فعلی تشکیل می‌دهد. امروزه او را بنیانگذار افغانستان می‌خوانند. احمدخان سپس خود را پادشاه افغان اعلام می‌کند و برای گسترش قلمرو خویش گاهی به هندوستان و گاهی به ایران حمله می‌کند. او می‌دانست که پس از مرگ نادر اوضاع داخلی ایران بسیار وخیم است و اکنون فرصت مناسب است که به ایران حمله کند. او برای حمله به ایران بهانه‌ای نیز داشت و آن حمایت از نوۀ نادر (شاهرخ نائینا) بود. بخاطر اینکه او زمانی در خدمت نادر بوده است و اکنون به پاس نیکبختی که از شاه دیده، لازم است از نوۀ او دفاع کند. شاهرخ حاکم خراسان بود. در کتاب «مجمع التواریخ» از حمله‌های خان افغان چنین یاد شده است:

«حملة نخست خان افغان در سال ۱۱۶۳ و حمله دوم به سال ۶۷ - ۱۱۶۸ و حمله سوم در سال ۱۱۸۳ ه. ق بوده است». احمدخان درّانی پس از تصرف قسمتی از خراسان در حمله سال ۶۷ - ۱۱۶۸ به فکر تسخیر سایر شهرهای ایران افتاد و برای نیل به این هدف نامه‌هایی به سران ترکمن نوشت و از آنها تقاضای حمایت و یاری کرد. خان افغان دوبار برای خانهای ترکمن نامه فرستاد که هر یک از این نامه‌ها در کتاب جلد دوم «مطلع الشمس» مرحوم اعتمادالسلطنه ثبت است.

«از متن این نامه‌ها چنین استنباط می‌شود که بخدمت «محمد ولی خان» و «امان لیق خان» و «خواجه حسن اون بیگی»، «آدینه قلیچ دودرغه»، «گوند وغدی»، «چالیش خان»، «چرکزاون بگی»، دولت علی، آنامحمد، مصطفی، شیرمحمد، سلیمان، منگلی خان، عوض گلدی^۱، اوروس عالی، دولت محمد (پدر مخدومقلی) قره حسن، «آدینه گلدی اون بگی» نوشته شده‌اند»^۲.

۱- از مضمون مرثیه «گچدی دیدیلار» ص ۱۹۵ از دیوان کامل مخدومقلی چنین برمی‌آید که فراغی آنرا در سوگ و فراق سردار «عوض گلدی» یا دولت علی سروده است. در این رثاء شاعر به بی‌فرزندی ممدوح و برخی خصایص و فضائل اخلاقی وی اشاره می‌کند.

۲- سیری بر تاریخ اجتماعی و سیاسی ترکمنها ص ۱۰۶ - امین الله گلی



متن یکی از این نامه‌ها که خان افغان به سال ۱۱۶۷ به سران طایفه گوکلان نوشته چنین است:

«حال محیط ایران طوری است. اگر چنانچه احدی برود اهل سنت آن را میان خود راه ندهد و چنانچه قزلباش‌های صفوی به جان شما و ما افغان‌ها افتاده است ولی حال که قلعه مشهد را در محاصره داریم و ان شاء الله تعالی همینکه قلعه فتح شد گویا کل ایران به تصرف آمده است. آن عالیجاهان اگر چنانچه از راه غیرت دین مبین وارد شوند و قشون و سوداگر بیایند مانع نداریم هم سود دنیاست و نفع آخرت والا اینکه الحمدلله تعالی بندگان اقدس را محتاج به قشون نیست مگر تکلیف دین که همگی غیرت دین را نموده باهم متفق شویم»^۱ (تحریر فی شوال ۱۱۶۷) از مضمون نامه فوق برمی آید، موقعی صادر شده که احمدخان در اطراف مشهد مقدس بوده است و سرداران او در سبزوار «میرعلم خان» را محصور داشته‌اند در نامه دیگری احمدخان درآنی به سران ایل گوکلان می‌نویسد:

«افراد خود را مسلح داشته باشند تا بعد از تمام شدن زمستان و عید نوروز شما را خواهیم خواست و در بهار آن عالیجاهان غازیان تحت خود را برداشته به امیدواری تمام روانه اردوی معلی و به حین حرکت چگونگی روانه شدن با قشون‌های تحت خود را بررسی کنند»^۲ (تحریر فی شهر جمادی الثانی ۱۱۶۸) از این مکتوب نیز درک می‌شود که پس از صلح با شاه‌رخ نوشته شده است و سرداران گوکلان را برای فصل بهار که اراده تسخیر سایر سرزمینهای ایران را داشته، احصار کرده است.

روی هم از نامه‌های خان افغان چنین استنباط می‌شود: ابتدا او از ترکمن‌ها می‌خواهد که در این چند دستگی جانب افغانها را بگیرند. زیرا آنها سنی مذهب هستند و مثل ترکمن‌ها از دست قزلباشها ستمها دیده‌اند. در نامه اول خواست احمدخان فقط جلب ترکمنها و اتحاد آنها با افغانهاست چون در استرآباد محمدحسن خان قاجار نیز بر علیه بازماندگان نادر می‌جنگید و تلاش می‌کرد ترکمنها را با خود همراه کند. وی در زمان نادرشاه به میان ترکمن‌ها پناهنده شده بود و از حمایت بیدریغ ترکمن‌های یموت و گوکلان برخوردار بود. خان افغان از اتحاد ترکمن‌ها با خان قاجار بیم داشت، برای همین سعی می‌کرد با مطرح کردن مذهب نظر سران

۱- همان منبع پیشین ص ۱۰۶

۲- سیری بر تاریخ اجتماعی و سیاسی ترکمنهای ص ۱۰۶ - امین الله گلی

ترکمن را جلب کند.

اما از مضمون نامه دوم برمی آید که گویا ترکمن‌ها به دعوت اول احمدخان درانی جواب مثبت داده‌اند، زیرا بیانات خان افغان در نامه دوم از اعتماد و امید فراوان برخوردار است. اطمینان کامل داشت که دیگر ترکمن‌ها به او کمک خواهند کرد. اما از ناامنی و استقرار نیروهای مخالف در مسیر راه که خطر جدی برای قشون ترکمنها بود خیلی نگران بوده است. چنانکه در پایان نامه با تأکید توصیه می‌کند که هنگام روانه شدن بسیار دقت نمایند و چگونگی وضعیت راهها و قشون را خوب بررسی کنند.

حالا ترکمن‌ها با دریافت نامه‌های احمدخان بر سر دوراهی قرار گرفته بودند. آنان تاکنون از خان قاجار حمایت می‌کردند، حتی آن زمانی که نادر در اوج قدرت بود و محمدحسن خان از چنگ او به میان ترکمنها فرار کرده بود، آنها از تحویل یا طرد خان قاجار خودداری کردند و هرگونه بلا را به جان خریدند. در جنگ با کریم خان زند نیز ترکمن‌های یموت - گوکلان از خان قاجار حمایت کردند. بطوریکه خان زند به سختی شکست می‌خورد و به زور می‌تواند خود را نجات دهد. شاعر مخدومقلی نیز حمایت ترکمن‌های یموت - گوکلان را از محمدحسن خان در شعر «سیزینگدور» بازگو می‌کند:

«سور فتح‌علی سردار اوغلی گلدی وقت یینه بو دوران عالی سیزینگ دور
داغ کمین تسرپنمز دریادک دونمز یموت گوکلان اهلی ایلی سیزینگ دور»^۱
«ای پسر فتح‌علی‌خان سردار (نام پدر محمدحسن خان)، قیام کن که این دوران عالی از آن توست، ایل یموت - گوکلان که چون کوه استوار و دریا خروشانند، در خدمت و در رکاب تو هستند».

در کتاب «رستم التواریخ» نیز به جنگ کریم خان با محمدحسن خان قاجار که ترکمن‌ها از خان قاجار حمایت بعمل آورده بودند چنین اشاره شده است:

«به قدر دوازده هزار نفر قشون کریم خان اسیر ترکمانان یموت و گوکلان گردیدند و ایشان دست بسته به جانب قبه‌الاسلام بخارا و سمرقند و اورگنج و خجند و سایر بلاد و شهرهای ترکستان بردند و بنده‌وار فروختند».^۲ تمام این حمایتها و فداکاریهای ترکمن‌ها از

۱- «سیزینگدور» ص ۷۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- سیری بر تاریخ اجتماعی و سیاسی ترکمنهای ص ۱۰۷ امین‌الله گلی

خان قاجار قبل از دعوت احمدخان ابدال بود، طرفداری یموت و گوکلان از محمدحسن در برابر کریم خان که منجر به شکست خان زند شد به سال ۱۱۶۵ بوده است. اما حالا از آن زمان تاکنون (سال ۱۱۶۷) حوادث زیادی بوقوع پیوسته است. ترکمن ها که از ظلم و ستم نادر به تنگ آمده بودند، از خان قاجار که دم از آزادی و امنیت و عدالت میزد و وعده و وعید می داد در برابر نادر و سرسپردگان او حمایت جانانه بعمل آوردند و به قول وامبری خان قاجار را صاحب تاج و تخت نمودند.^۱ اما با این وجود هیچیک از انتظارات ترکمنها از محمدحسن خان قاجار برآورده نشد. اینجا بود که زمینه گرایش بسوی احمدخان درانی در سران ترکمنها بوجود آمد. بهر حال در این چند دستگی که بین سرداران نادر بوجود آمده بود. سرانجام ترکمنها از محمدحسن خان و کریم خان دست کشیدند و جانب احمدخان ابدال (درانی) را گرفتند. آنها در جواب نامه دوم افغانها، قشونی از جوانان ترکمن را به سرکردگی «چودیرخان» سردار نامدار گوکلان روانه قندهار کردند.

برخی علت حمایت ترکمن ها از خان افغان احمدخان درانی را هم مذهب (سنی) بودن آنها می دانند زیرا در دوره صفویان و نادر مذهب نیز در سطح گسترده ای مطرح شده بود و ستمهایی نیز بر حسب تعصبات مذهبی بر ترکمن ها و افغانها وارد شده بود. «... صفویه که خود به کمک ایلات ترکمن (آق قویونلو و قره قویونلو) و ترک و کرد روی کار آمده بودند جنگ شیعه و سنی را براه انداختند. عده ای از مردم سنی از جمله ترکمن صحرا و اوزبک و ترکمنستان را کشتند و اختلاف و برادرکشی شیعه و سنی را بدعت نهادند...»^۲

دیگر اینکه ترکمن ها از حمایت قاجارها هیچ نتیجه ای نگرفتند و تمام فداکاریها و جانبداریهای آنها در دفاع از خان قاجار به باد فراموشی سپرده شد. علت دیگر هم ممکن است در میان باشد و آن سابقه احمدخان در دوره خدمت در قشون نادر، در برخورد با ترکمن هاست. مخدومقلی در شعری تحت عنوان «عرش آعلایه» احمدخان ابدال معروف به احمد شاه درانی را مدح می کند. در این شعر، شاعر بخاطر دین اسلام و احیاء «کلمه الله» از خان افغان که در نامه هایش وعده داده بود دفاع می کند. چنانکه از ابیات آخر این شعر

۱- «در اوایل قرن اخیر نادر تمام آسیا را با کمک این ایلات (ترکمنها) و مردم افغان از خواب بیرون کشید. و اگر شمشیر ترکمنها نبود آقامحمدخان هرگز موفق نمی شد خاندان خود را برقرار کند».

صص ۴۱۸ - ۴۱۹ درویشی دروغین وامبری

۲- «مردمان جهان» ص ۳۱۳ تألیف عبدالحسین سعیدیان

برمی آید:

«فراغی دیر رواج بیرسن سن دینی شاه لارینگ شاه لاری اسلامینگ زینی امرینگه مطیع ات ایران زمینی روزوشب نالیشیم بودر خدایه»^۱
 «فراغی گوید اگر تو مروج و زینت بخش دین اسلام باشی، شاه شاهان خواهی بود، در این صورت سرزمین ما را نیز مطیع خودگردان که حاکمیت اسلام و امنیت آرزوی شبانه روزی من از درگاه خداوند است».

در میان جوانان ترکمن که به سرداری «چودیرخان» عازم قندهار شده بودند، یکی از فرزندان برومند آزادی بنام «عبدالله» نیز حضور داشت. احتمالاً قشون چودیرخان در بهار سال ۱۱۶۸ یا بعد از آن روانه، خدمت احمدخان می شود. شاعر مخدومقلی در مرثیه ای که به مناسبت قتل چودیرخان سروده، می گوید:

«ساغ باریب سلامت قایدیب گلماگه اونگمادی اقبال لار چاودیرخان او چون
 احمد پادشاه دان خبر آلماغه اونگمادی اقبال لار چاودیرخان او چون»

«برای اینکه چودیرخان با موفقیت به حضور احمدشاه افغان برسد و صحیح و سالم برگردد بخت و اقبال با ایشان یاری نکرد. این قشون ترکمن ها، با موفقیت به مقصد نمی رسند بلکه آنها در راه با گروهی از دشمنان درگیر می شوند و به قتل می رسند. خبر شکست لشکر چودیرخان به ترکمن ها نمی رسد. آنها با بی خبری تمام در انتظار بازگشت چودیرخان روزشماری می کردند. در مرثیه «بولارگلمدی»^۲ (اینها نیامدند) این بی اطلاعی آنان کاملاً مشهود است. مخدومقلی در بیتی به این بیخبری و حالت نگران ترکمن ها و همچنین به

۱- «عرش اعلایه» ص ۵۹۲ دیوان مخدومقلی - علم نشریاتی - عشق آباد (۱۹۸۸) این شعر در دیوان کامل مخدومقلی چاپ قابوس ثبت نشده است. به نظر نگارنده علت حمایت ترکمنها بخصوص مخدومقلی از احمدخان درانی از روی تعصب مذهبی نبوده چنانکه در جانبداری از محمدحسن خان قاجار (شیعه) ملاحظه می کنیم. بلکه برقراری یک حکومت اسلامی به رهبری فردی عادل از آرزوهای قلبی و دیرینه ایشان بوده است چنانکه از نداها و آرزوهای دولت محمد آزادی و مخدومقلی فراغی برمی آید. به قول معروف مدینه فاضله ایشان بوده است. از طرف دیگر مخدومقلی بری از هرگونه تعصب خشک و تندقومی و مذهبی بود. چنانکه از جاهلان و متعصبین سخت انتقاد می کند. برای وی مرزهای جغرافیایی مطرح نیست. بلکه عقیده اسلامی را مرز سرزمینهای مسلمانان می داند. در فصلهای آینده بیشتر با عقاید و افکار مخدومقلی آشنا خواهید شد.

۲- «بولارگلمدی» ص ۲۸۱ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

مکانهایی که احتمالاً جوانان ترکمن به آنجا رسیده و بدست دشمن اسیر یا کشته شده باشند. اشاره می‌کند:

«ایل‌لار بیلمای قالدی آرمانده جانده قضا دور قسمتدور یزده کرمان‌ده»^۱

«مردم از شماها خبر ندارند که به چه سرنوشتی دچار شدید بدین سبب در خشم و غضب هستند شاید قضا و قدر الهی در یزد و کرمان گریبانگیر شما شده است». اگر چودیرخان و قشون همراه او با نیروهای مخالف خان درانی درگیر شده و به قتل رسیده باشند پس این واقعه غم‌انگیز می‌بایست در یکی از دو جنگ بوقوع پیوسته باشد که به شکست نیروهای خان افغان انجامید.

«در سال ۱۱۶۸ هجری قمری احمدشاه ابدال پس از تصرف قندهار و کابل و هرات، مشهد را هم گرفت. وی شاه‌پسند خان افغان را با پانزده هزار سوار به تسخیر استرآباد فرستاد. محمدحسن خان قاجار اشاقه‌باش (حاکم استرآباد) محمدولی خان قاجار یوخاری‌باش را با حسین خان برادرش بجنگ افغانها فرستاد و ایشان با چهار هزار تن سپاهی در سبزوار با افغانها روبرو شدند و آنها را شکست دادند و تا مشهد گریزانیدند»^۲ و در کتاب تاریخی مربوط به افغانستان آمده:

«احمدخان پس از تصرف مشهد متوجه نیشابور شد، ولی قوای احمدخان در نیشابور از عباسقلی خان بغایری به سختی شکست خورده و بر اثر سرما تلفات زیادی دادند»^۳. بنابراین قشون چودیرخان در جنگ با محمدحسن خان قاجار یا عباسقلی خان بغایری هلاک شده‌اند. «قلیچ قولیف» در رمان خود از زبان اسیر آزاد شده از بند یاغیان بنام «ماتی» (مهدی) نقل می‌کند: «قشون چودیرخان (که ماتی نیز جزو آنها بود) در بین نیشابور و کرمان هنگام سحر مورد حمله ناگهانی دشمن قرار می‌گیرند و اکثراً به قتل می‌رسند. مهدی به سختی مجروح می‌شود و اسیر می‌گردد که بعداً از اسارت فرار می‌کند و حوادث ناگوار را برای مردم که چشم براه آنها دوخته بودند تعریف می‌کند»^۴.

البته این خبر نیز بعد از چند مدت به گوش بزرگان گوکلان می‌رسد. اما قبل از اینکه

۱- «بولارگلمدی» ص ۲۸۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- سیری بر تاریخ اجتماعی و سیاسی ترکمنها ص ۱۰۶ - امین‌الله گلی به نقل از مجمع‌التواریخ.

۳- تاریخ شرق

۴- ص ۸۷ «МАГТЫМГУЛЫ РОМАН» 1983- АШГАБАТ «МАГАРЫФ»

خبری از ماتی و دوستانش بدست آید، بزرگان گوکلان بخصوص دولت محمد آزادی افرادی را برای دریافت خبر و پیدا کردن اثر پایی از چودیرخان و یارانش، به میان کردهای بجنورد می فرستند.

«این سواران در میان راه از ریش سفیدان کردها از چودیرخان و سواران او می پرسند که چند هفته پیش به سوی مشهد عزیمت کرده بودند. بزرگان کردها گفتند، آنها (ترکمنها) از میان روستاهای ما صحیح و سالم گذشتند. اما بعد از آن به کجا رفتند و به چه سرنوشتی دچار شدند ما خبری نداریم.»^۱ فرستادگان با دریافت خبر فوق برمی گردند ولی با این خبر دلهای پراضطراب مردم آرام نمی گیرد و روزهای انتظار به پایان می رسد و کاسه صبرشان لبریز می شود.

آنها دوباره تصمیم می گیرند سوارانی از جوانان را برای اطلاع دقیق و قابل اعتماد به دنبال قشون چودیرخان بفرستند. تصمیم گرفته می شود و سواران جوان با بدرقه دعای خیر بزرگان که درمیانشان آزادی نیز دیده می شد به راه می افتند. در میان این فرستادگان فرزند دیگر آزادی بنام «محمد صفا» نیز حضور داشت. استاد مخدومقلی بدان چه زیبا اشاره کرده است:

«محمد صفا گیتدی کمک برماگه اوزادانلار گلدی بولار گلمدی»^۲

«محمد صفا برای کمک و یاری رساندن به دنبال آنها رفت، بدرقه کنندگان برگشتند اما آنها هرگز برنگشتند».

مخدومقلی در تمام این مدت یعنی از زمان رفتن چودیرخان به خدمت احمدخان درانی و سپس رفتن محمد صفا از پی آنها و یا حتی وقتی خبر قتل چودیرخان و برادرش عبدالله را دریافت کرد، در خیره مشغول کسب علم بوده است. اما شنیده بود که چودیرخان به سوی قندهار رفته و هنوز نیز برنگشته است و مردم از این پیشامد بسیار متأثر و اندوهگین هستند.

شاعر نیز شب و روز به آنها فکر می کرد. به ناامنی راهها، دشمنیهای دیرینه قبایل مختلف، به تعصبهای خشک جاهلی و... مخدومقلی با شناخت عمیقی که از اوضاع اجتماعی

۱- منبع پیشین ص 86

۲- «بولار گلمدی» ص ۲۸۰ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس

و سیاسی آن دوره داشت احتمال مصیبت دردناکی را پیش‌بینی می‌کرد تا اینکه روزی «شیدائی» از دوست خود که اهل اورگنج بود و با کاروانی به خیره آمده بود، شنید که چودیرخان باتمام یارانش به دست دشمنان هلاک شده است.^۱ شیدائی می‌دانست که مخدومقلی نگران سرنوشت برادرش عبدالله و چودیرخان است و از شنیدن این خبر دگرگون خواهد شد و ممکن است از ناراحتی مدرسه را ترک کند. بنابراین آن را از مخدومقلی کتمان کرد.

اما حالا نگرانی ترکمن‌ها دوچندان شده بود، زیرا نه از چودیرخان خبری شد و نه از فرستادگان بعدی!! تمام مردم، زن و مرد، پیر و جوان، کوچک و بزرگ چشم براه خراسان دوخته بودند، تا شاید سیاه‌ای از دور نمایان شود و از گم‌گشتگان خود اثری بیابند. اما هیچ خبری نشد. زن و مرد آرام و قرار نداشتند. جلو هر رهگذری را می‌گرفتند و از فرزندان خود و سردارشان چودیرخان می‌پرسیدند تا شاید خبر زنده بودن آنها را بشنوند. چنانکه مخدومقلی در مرثیه «بولارگلمدی» این حالت مردم را بسیار زیبا به نظم آورده است آنجا که می‌نالد:

«اوتاندین گچاندین سورسنگ بیلیمز؟!»^۲ آیا رهگذران و مسافران از ایشان خبری ندارند؟ در جای دیگر با اتکاء و توکل بر خدا می‌فرماید: «یارب گوران بارمی بولار دین ایل لار؟!»^۳ «خداوندا، آیا کسی در میان مردم نیست که آنان را دیده و خبر داشته باشد؟!» در این مدت، ترکمن‌ها در دنیایی از غم به سر می‌بردند از هر خانه آه و ناله‌ای به گوش می‌رسید، شیون مادران با لالاهای غم‌انگیز خبر از مصیبت جانگدازی میداد. مصیبتی دردناک در سودای جوانان یک قوم. مصیبتی که هرگز غبار غم آن از صفحه پاک دلها زدوده نخواهد شد. چنانکه مخدومقلی بعد از نه سال مرثیه‌ای در سوگ عبدالله می‌سراید:

سن گیدالینگ دوق قوز یل دور اوتسانی قایده وطن توتدینگ قرداش عبدالله»^۴
در این مصائب جانکاه عارفی، عالمی و شاعری و ایلی به سوگ نشست و چشمانی که هرگز جز از ترس خدا نگریسته بود. اکنون به جای اشک زلال، خون جاری می‌کرد. پس

۱- ص 79 РОМАН МАГТЫМГУЛЫ

۲- «بولارگلمدی» ص ۲۸۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «بولارگلمدی» ص ۲۸۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «عبدالله» ص ۲۷۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

چیزی که در این احوال به دل‌های پر از غم و از داغ فراق عزیزان چون کوره آتش تفتیده، تسلی و آرامش می‌داد یک خبر سلامتی بود. تمام گوش‌ها مشتاق این خبر بودند. برای همین است استاد مخدومقلی بارها و بارها می‌فرماید:

«یراقدین یاقیندین باریب گلاتلار بارمیدور بولار دین گوریب بیلانلار»^۱
 «ای آنان که از راه‌های دور و نزدیک می‌آیید، آیا در میان شما کسی هست که از گم‌گشتگان ما خبری داشته باشد؟!»

حتی شاعر عزیز از کوه و جنگل، آسمان و زمین، سراغ آنان را می‌گیرد. اما... اما این مخلوقات چه می‌توانند بگویند؟ مگر آنها...

«داغه عرضیم آیدیب توتدیم خبرینگ لال بولیب دور تیلی دیمز آزارینگ»^۲
 «برای دریافت خبر از احوال شما، عرض خود را به کوه‌های سر به فلک کشیده رساندم، اما کوه‌ها با بی‌زبانی و سکوت دائم خود بر رنج‌هایم افزودند.»

«یر دین جواب چیقمز خبر توتماغه گوران بیلان بارمی بولار گلمدی»^۳
 «زمین نیز لال و گنگ است و هیچ‌گونه پاسخی به آه و ناله‌های ما نمی‌دهد. آیا کسی آنها را ندیده یا چیزی درباره‌ی آنها نمی‌داند، زیرا هنوز نیز نیامدند.»

دل شاعر گرانمایه‌ی ما هرگز با این مرثیه سرائی آرام نمی‌گرفت. هرچه او سعی می‌کرد بخود تسلی بخشد و آرامش روحی خود را حفظ کند، ولی دل غم زده‌ی آن عارف بزرگوار چون پرنده‌ای که گرفتار قفس شده باشد بی‌تابی می‌کرد.

مخدومقلی نمی‌دانست چکار کند، او در خیره بود و آزادی در اطراف اترک، فراغی از خیره ندای فراق فراق سر می‌داد و آزادی از اترک. دولت محمد در سنین پیری با توشه‌ای از تجربه همچون حضرت یعقوب عليه السلام از نسیم صبحگاهی پیام آرام‌بخش و تسکین‌دهنده به فرزندش می‌فرستاد. در چنین حال و احوالی که دل پراضطراب شاعر در جستجوی برادرانش پرسه می‌زد برای تسکین روحیه‌ی خویش می‌سراید:

«مختومقلی دردی قویماز یاتماغه اوغرین بیلمز سورای سورای گیتماگه»^۴

۱- «بولار گلمدی» ص ۲۸۰ منبع پیشین

۲- «عبدالله» ص ۲۷۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «بولار گلمدی» ص ۲۸۰ منبع پیشین

۴- «بولار گلمدی» ص ۲۸۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

«مخدومقلی در دو غم تو هرگز نمی‌گذارد تا آرام و قرار داشته باشی، اگر بخواهی سراغ آنها را بگیری نمی‌دانی که به کدام سو بروی؟!».

«سرانجام پس از این همه نگرانی و چشم براه بودن و بجای اشک، خون گریستن، شخصی بنام «ماتی» (مهدی) که با رنج فراوان در آخرین لحظات زندگی از چنگ دشمن گریخته بود، خبر رساند که آنها در بین نیشابور و کرمان مورد حمله ناگهانی دشمن قرار گرفتند و همه به قتل رسیدند».^۱

پس این خبر، به مخدومقلی در خیره می‌رسد. شاعر مات و مبهوت می‌شود. نمی‌دانست چگونه این خبر غم‌انگیز و سوزناک را باور کند. آرام و قرار نداشت، بی‌تابی می‌کرد. نمی‌توانست یکجا بنشیند. ولی سعی می‌کرد جلوگریه‌اش را بگیرد. آخر او، برادرانی رستم صفت را از دست داده بود.

او سرداری را که مایه افتخار و سربلندی قومش بود، از دست داده بود. دوستانش تلاش نمودند، دلداریش دهند. غم و اندوه شاعر را بین خود تقسیم کردند، همه گفتند، مخدومقلی ما شریک غم تو هستیم خداوند به شما صبر جمیل عطا فرماید.

مخدومقلی پس از آن از استادانش اجازه می‌گیرد و با دوستانش خداحافظی می‌کند و خیره را به سوی ایران ترک می‌کند. وی هنگام ترک مدرسه شیرغازی که به مدت سه سال در آن علم آموخته بود. با زبان شیرین شاعری با مکتب و استادان خود خداحافظی می‌کند و شعر «خوش قال گوزل شیرغازی» را می‌سراید که (مطلع) بیت آغاز آن چنین است:

«مکان ایللاپ اوچ ئیل ایدیم دوزیسنگی گیدار بولدیم خوش قال گوزل شیرغازی»^۲

«ای مدرسه محبوب من، شیرغازی، سه سال در تو اقامت گزیدم و به کسب علم و دین پرداختم، اکنون می‌روم، خداحافظ».

فراغی در همین شعر، به مطلب مهمی نیز اشاره می‌کند و آن اینکه ترک خیره بنا به درخواست ایل «گرکز» بوده است. «گلسون دیب قرایر اول گرکز ایلیم»^۳ «ایلم گرکز مرا

۱- ص ۸۷ МАГТЫМГУЛДЫ, РОМАН

۲- «گوزل شیرغازی» ص ۲۹۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «گوزل شیرغازی» ص ۲۹۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

مرحوم «قره‌ایشان محمدی» علت ترک شیرغازی را اختلاف شدید بین ترکمنها و ازبکهای خیره

فراخواندند و اکنون چشم به راه من هستند».

علاوه بر این، از لحاظ تعلیم و تربیت مطالب بسیار ارزنده‌ای در این شعر ذکر شده است که اگر خداوند توفیق دهد در فصلهای آینده از آن سخن خواهیم گفت. در این مصیبت بزرگ ترکمنهای یموت - گوکلان به سوگ نشستند^۱ و از اینکه، از جریان درگیری بی‌اطلاع بودند و نتوانستند بموقع چودیرخان را یاری کنند، بسیار غمگین بودند و ابراز تأسف و تأثر می‌کردند. چنانکه مخدومقلی بدان اشاره می‌کند:

«ایل‌لار بیلمای قالدی آرمانده جانده قضا دور قسمت دور یزده کرمان‌ده»^۲

«مردم (گوکلان و یموت) از اینکه هیچ اطلاعی از جریان شماها نداشتند و نتوانستند به یاریتان بشتابند بسیار غمگین و غضبناک هستند. شاید این مصیبت، تقدیر و قضا و قدر الهی است که در یزد و کرمان بر شماها وارد آمده است».

اما این حادثه ناگوار و اندوهناک برای آزادی بیش از دیگران جانگداز و رنج‌آور بود، بطوری که قوت جسمی و روحی خود را از دست داد. غم فراق فرزندان و کهنوت سن کمر استوار آزادی را چون بار سنگینی می‌فشرده و خم می‌کردند ولی آزادی به این بازیها و آزمایشهای دنیا خو گرفته بود. هر چند تحمل داغ فرزندان بر او گران می‌آمد اما تسلیم به قضا و قدر الهی و صبر پیشه کردن در مصائب از خصوصیات بارز ایشان بود. بهر حال آزادی نیز انسان است، عاطفه دارد و محبت فرزند بر دلش نقش بسته است از این مصیبت متأثر می‌شود چنانکه مخدومقلی بازگو می‌کند:

«قان یغلاب آتامینگ بیلی بوکیلدی»^۳ پدرم در این مصیبت بزرگ خون گریست و از غم فراق دل‌بندان خود کمر خم کرد».

در اینجا به معرفی بیشتر شخصیت‌های «چودیرخان» «عبدالله» و «محمدصفا» از زبان مخدومقلی می‌پردازیم. در دیوان فراغی نام چهارتن از ممدوحان معاصر وی با تعریف و تمجید آمده است که عبارتند از:

۴ می‌داند و در این باره داستانی را که بیانگر نحوه خروج مخدومقلی توسط یکی از آشنایانش است تعریف کرد. در آینده تحت عنوان «روایاتی درباره مخدومقلی» چاپ خواهد شد.

۱- «گوکلانگ یومیت ویران بولدی سراینگ» (زارلار ایچنده» ص ۶۸۰ دیوان شاعر)

۲- «چاودیرخان اوچون» ص ۲۹۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «عبدالله» ص ۲۷۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

«دولت محمد آزادی» (پدر شاعر)، «چودیرخان» (سردار باغیرت گوکلان) و «کمال خان افغان» و «دولت علی»^۱ (عوض گلدی)

چودیرخان:

قبلاً با شخصیت والای آزادی آشنا شدیم. اکنون به بررسی شخصیت «چودیرخان» می‌پردازیم. با بررسی و مطالعه‌ای که بر روی مفاهیم و مضامین و موضوعهای اشعار مخدومقلی داشتیم، دریافتیم که شاعر بخاطر بیم یا به امید زر کسی را مدح و ستایش نکرده است.

گاهی در اشعار مخدومقلی، نظر مردم چون نظر و دیدگاه شاعر جلوه کرده است یعنی سخن مخدومقلی سخن مردم است البته در جایی که حق در میان باشد. همچنین به این مطلب پی بردم که مخدومقلی قبل از قتل «چودیرخان» هیچ شعری در شأن آن بزرگوار نگفته است و یا اگر سروده به ما نرسیده است.

فراغی در دو مرثیه بنامهای «چاودیرخان اوچون»^۲ (بخاطر چودیرخان) و «زارلارایچنده»^۳ (در میان آه و ناله) از شخصیت سردار سخن می‌گوید چون این دو مرثیه در سوگ سردار سروده شده است، علاوه بر شخصیت والا و بلند همتی چودیرخان به تأثیر عمیق فقدان ایشان در غیرت و روحیه مردم نیز اشاره می‌کند.^۴ مخدومقلی در مرثیه «چودیرخان

۱- «دولت علیننگ» ص ۵۹۶ دیوان مخدومقلی - عشق‌آباد - ۱۹۸۸ این شعر در دیوان چاپ قابوس ثبت نشده بلکه شعر «گچدی دیدیلار» ثبت در ص ۱۹۵ چاپ قابوس را در مدح همین «دولت علی» یا «عوض گلدی سردار» می‌دانند. این دو شعر از نظر معنی و مفهوم خیلی به هم نزدیک و شبیه هستند. او جوانمردی از ترکستان بوده که در ایام جوانی، مردانگی و شجاعت خود را در دفاع از حق و مردم مظلوم نشان داده است. گویا وی بدون اینکه فرزند ذکوری داشته باشد در راه حق کشته شده است.

۲- «چاودیرخان اوچون» ص ۲۹۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس این مرثیه بصورت املاتی «چودیرخان اوچون» در ص ۵۹۹ دیوان مخدومقلی چاپ ۱۹۸۸ عشق‌آباد نیز آمده است.

۳- «زارلارایچنده» ص ۶۸۰ همان منبع

۴- در دیوان مخدومقلی چاپ عشق‌آباد به سال ۱۹۸۸ علاوه بر دو مرثیه فوق، شعری نیز بنام «چودیرخان» در ص ۶۰۳ ثبت شده است از مضمونش چنین برمی‌آید که بعد از رفتن چودیرخان به حضور احمدخان افغان به قندهار هنگام انتظار سروده است.

اوچون» از عزاداران و به سوگ‌نشستگان خانواده سردار چنین یاد می‌کند:

«ایزینگده بولدیلار (قالاندور) ایل انتظارینگ

امید بیله گزدی «آننه‌خال» یارینگ

«آتا نظر» بولدی چکارگه زارینگ

گوزلای گوزلای یوللار چودیرخان اوچون»

«مردم چشم انتظار تو بودند، همسرت «آننه خال» نیز به امید آمدن تو دندان روی جگر گذاشته و صبر پیشه کرده بود «آتا نظر» (احتمالاً پدر یا نزدیکترین خویشاوند چودیرخان) هم چشم براه تو بود و در فراق تو زار، زار گریست».

سپس مخدومقلی به بیان احترام خاصی که چودیرخان در میان مردم و نزد خانها و بزرگان قبایل دیگر داشت می‌پردازد:

«بارسه پائی بللی سلطانده خنده»^۱ «اگر به حضور و خدمت سلطان یا خانی شرف یاب شود جایگاه و منزلت والایی دارد و همه مقدم او را گرامی می‌دارند و بر صدر می‌نشانند».

بیان این سخن به بزرگواری و ارجمندی چودیرخان دلالت می‌کند. چنانکه در فقدان او همه می‌گریند و به قول مخدومقلی آب جویها از جریان می‌افتند، باران بند می‌آید، ابرها تاب تحمل این درد را نداشته به جنبش درمی‌آیند:

«یابلار دونکیب قالدی یاغیشلار سیزمان بولیت بوکالادی بو درده دوزمان»^۲
شاعر در جای دیگر با اشاره به یک عقیده عامیانه و باورهای مردمی در عظمت و فقدان غم‌انگیز سردار چنین مرثیه‌سرائی می‌کند:

«قوه‌لار گنگ بولدی فال‌لار شوم بولدی یارانلار کم بولدی یوللار بیم بولدی
چشمه‌لار خشک اولدی داشلار قوم بولدی گویا بولدی تیل‌لار چاودیرخان اوچون»
«فال‌بینها نیز از خبر دادن حال و احوال شما لال و گنگ گشته‌اند، یاران اندک و راهها

۱- «چاودیرخان اوچون» ص ۲۹۴ دیوان مخدومقلی - قابوس و صفحه ۶۰۰ دیوان مخدومقلی چاپ عشق‌آباد - ۱۹۸۸

۲- «چاودیرخان اوچون» ص ۲۹۴ منبع پیشین. مخدومقلی در مرثیه دیگر بنام «چودیرخان» ثبت در ص ۶۰۳ دیوان مخدومقلی چاپ عشق‌آباد - ۱۹۸۸ با اشاره به فال‌بینی از روی کتاب‌الله می‌آورد:
«کلام‌الله آچیب اقبال قرانلار تابمادی دردینگه درمان چودیرخان»

پرخاطر، چشمه‌ها (اشاره به چشم قوم و خویش) خشک و سنگها (دل‌های شجاع ایل) خاک شدند و زبانها بخاطر چودیرخان گویا شدند تا صفات حمیده او را وصف کنند.

مخدومقلی و آزادی با آن شخصیت و درجه علمی که دارند، ارادت خاصی به «چودیرخان» داشتند و او را «خان» خطاب می‌کردند، این خود می‌رساند که «چودیرخان» مردی کاردان و طرفدار حق و خدمتگزار مردم بوده و در غم و شادی ایل شریک بوده است. با توجه به اینکه مخدومقلی جز حقیقت سخنی نمی‌گوید، ملاحظه می‌کنیم که در شأن آن سردار فداکار، کلام شاعر به چه اوجی از بیان می‌رسد و پرده از روی حقایق می‌گشاید. آنجا که می‌فرماید:

«کیمه نصیب اتدی اصفهان یاینگ سوزیم غلط دال‌دور بهشت‌دور جاینگ
گوکلان یموت ویران بولدی سراینگ فلک ویران اتدی خارلر ایچنده»^۱

«تیر و کمان اصفهانی تو نصیب چه کسی شد. سخنم دور از حقیقت نیست، جای تو بهشت است. گوکلان و یموت در عزای توبه ماتم نشستند با هلاک شما بدست دشمن، ما در دنیایی از غم فرو رفتیم.» باز در قصیده «چودیرخان» شاعر به آخرین اوج کلام و ارج‌گذاری خود نسبت به سردار می‌رسد و خطاب به زمان حال و آینده می‌سراید:

«سویله مخدومقلی عالم بیلسونلار جایی جئتده دور گواه بولسونلار
حق رحمت اتسوندیب دعا قیلسونلار تمام اولوس ایل‌لار چاودیرخان اوچون»^۲

«بگو مخدومقلی تا جهانیان بدانند جای او جنت رضوان است و بر این گفتار گواه باشند. تمام مردم برای چودیرخان دعای خیر نمایند و بگویند خداوند رحمت کند «چودیرخان» را. ما نیز با اعتماد به بیانات شاعر عزیز برای شادی روح آن سردار بزرگ دعا می‌کنیم. والله اعلم.

عبدالله و محمد صفا:

مخدومقلی در دو مرثیه بنامهای «عبدالله» و «بولارگلمادی» معلومات مختصری از آنها به ما ارائه می‌دهد.

۱- «زارلار ایچنده» ص ۶۸۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس
۲- «چاودیرخان اوچون» ص ۲۹۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

چنانکه قبلاً متذکر شدیم عبدالله پسر ارشد آزادی و محمدصفا دومین فرزند اوست. فراغی در مرثیه «بولارگلمدی» همراه با بیان غم و اندوه مردم و چشم براه بودن آنان، در شأن آندو جوان برومند می‌گوید:

«بیرین یوردی برله ایلادی ویران بیرسی نینگ یاری ایزینده حیران»^۱
«حوادث ناگوار یکی از آنان (برادرانم) را از بن و ریشه نیست و نابود کرد. اما در سوگ آن دیگری یار و همدم او حیران و متحیر است».^۲

در مصراع اول این بیت به مجرد بودن محمدصفا و در مصراع دوم به وجود همسر عبدالله که اکنون در فراق شوهرش می‌نالد، اشاره شده است. فراغی قصیده «عبدالله» را چنانکه از بیانش معلوم می‌شود بعد از نه سال از رفتن آنها سروده است:

«سن گیدالینگ دوق قوزیل دور اوتسانی قایده وطن توتدینگ قرداش عبدالله»^۳
«از فراق تو تاکنون نه سال گذشته است، کجا مسکن گزیده‌ای! ای برادر عبدالله».
با توجه به بیت دیگر در همین مرثیه احتمالاً مخدومقلی بعد از جدائی از منگلی، آنرا سروده است، زیرا در آن به افزایش غم و اندوه خود اشاره می‌کند:

ایلده گونده یوقدور منینگ قراریم درد اوستینه آرتدی قایتیه آزاریم»^۴
«در میان مردم آرام و قرار ندارم دوباره غمی بر غمهایم افزوده شد». یعنی غم هجران منگلی بر داغ ناشی از جدایی برادران اضافه شد.

آنچه در این دو مرثیه بیان می‌گردد، آه و ناله، سوز و گداز و خون دل خوردنهای یک ایل است. وقتی انسان این مرثیه‌ها را می‌خواند در برابر دیدگانش مردان و زنانی را مجسم می‌کند که با چهره‌های رنگ‌پریده و با چشمانی گریان به عزا نشسته‌اند. گویا زندگی به پایان

۱- «بولارگلمدی» ص ۲۸۰ منبع پیشین

۲- عبدالله همسری بنام «آق‌قیز» داشته است. گویا پس از کشته شدن عبدالله او را به نکاح مخدومقلی درآورده‌اند.

۳- «عبدالله» ص ۲۷۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس. احتمالاً مخدومقلی مدت فراق را از هنگام رفتن خویش به خیره تا این حادثه دلخراش و جانگداز به حساب آورده است. زیرا در جای دیگر می‌گوید:

«گولیب اویسنامدیق بیله شاد بولیب باشدین گیتدینگ بوتین یزدن یاد بولیب»

۴- «عبدالله» ص ۲۷۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

رسیده است و دیگر آفتاب حیات طلوع نخواهد کرد. ولی زندگی جز این نیست. به قول معروف زندگی یعنی سوخت و ساخت. زندگی شادیها و اندوهها دارد. انسان واقعی باید میانه‌رو باشد، یعنی در زندگی با خوشبختی و شادکامی روبرو شده، مغرور و خودبین نشود و یا به مصیبت و مصایبی دچار گردید، ضعف و سستی از خود نشان ندهد و به سر و صورت خود نزند و یقه چاک نکند.^۱ بلکه به قول مخدومقلی «خدا را یاد کنیم و به خاطر نعمتها، او را شکر کنیم و در برابر مصایب رسیده صبر نمائیم».

«مخدومقلی الله آدین ذکر ایله یامانه صبر ایله یخشا شکر ایله»^۲
مخدومقلی در مرثیه‌ای که در سوگ برادرش عبدالله سروده، در بیتی از آن با تأسف و تأثر عمیق می‌گوید:

«گولیب اوینامدیق بیلله شاد بولوپ

باشدان گیتدینگ بوتین بیزدان یاد بولیب»^۳
«به شادی و خرّمی باهم زندگی نکردیم، زیرا تو از همان اوان جوانی از ما جداگشتی و اکنون تنها یادی از تو باقیمانده است».

چون که مخدومقلی از نوجوانی بخاطر کسب علم از خانواده خود جدا شد و به مدارس خیره و بخارا رفت در نتیجه با برادرانش زیاد مصاحبت نداشته است.
اما کمال خان افغان؟!^۴ مخدومقلی در دو شعر «یوزاورسانگ»^۵ و «دوکر بولدیق یاشیمیز»^۶ از «کمال خان افغان» نام می‌برد. از مضمون شعرهای فوق برمی‌آید که وی حاکمی مقتدر بوده است. فراغی در قبال قزلباشها از ایشان تمجید نموده و او را محور اصلی اتحاد یموت - گوکلان (ترکمنها) معرفی کرده و بر تداوم و رواج این وحدت به رهبری وی دعا

۱- اما خداوند در قرآن انسان را در برابر نعمت و سختی چنین معرفی می‌کند: وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جُرُوعًا وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا. آیات ۲۰ و ۲۱ سورة المعارج.

۲- «گونگل جمع بولیب» ص ۴۱۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «عبدالله» ص ۲۷۸ همان منبع

۴- «کمال خان افغان» به احتمال قوی و قرائین موجود همان «احمدخان ابدال» یا «احمدخان درّانی» بانی افغانستان فعلی از سرداران نادرشاه افشار و افغانی‌الاصل است. یا اینکه فرستاده و نماینده ویژه احمدخان درانی بوده است.

۵- «یوزاورسانگ» ص ۳۷۷ منبع پیشین

۶- «دوکر بولدیق یاشیمیز» ص ۳۷۸ همان منبع

کرده است؛ در بیتی از شعر «یوزاورسنگ» (اقتدا کردن - بطرف کسی رفتن) آورده است:
 «غم سندان ساویلار دردینگ اکسیلار کمال خان اوغان دک اُره یوز اورسانگ»^۱
 [ای ترکمنها!]: «اگر به مرد مقتدری چون کمال خان افغان دست دوستی دهید، تمام غم و غصه شما دفع و از دردهایتان کاسته خواهد شد».

در شعر «دوکر بولدیق یاشیمیز» (ناچار گریستیم) او را لایق رهبری و اطاعت و عامل اتحاد یموت و گوکلان می داند:

«مخدومقلی دیدی جانینگ دیرلیگنه قالمایلینگ بیز قزیلباشینگ خورلیغنه
 رواج برینگ یموت گوکلانگ بیرلیگنه اول کمال خان افغان بولسون باشیمیز»
 «مخدومقلی تا زنده است فریاد می کشد، هرگز نباید زیر بار ستم و ذلت بمانیم بلکه وحدت و یکپارچگی ترکمنهای یموت و گوکلان را رواج دهیم و همه تابع و مطیع «کمال خان» باشیم».

ملاحظه می کنیم که ترکمنهای ستم دیده و مخدومقلی جوان بدون تعصب قومی یا مذهبی، پس از اینکه از محمدحسن خان قاجار ناامید شدند برای نجات از آزار و ستم مجدد حکام ستمگر چشم امید به احمدخان افغان می دوزند. کسی که ادعای برقراری عدالت و رعیت پروری داشت و با روشها و عملکرد صفویان و نادرشاه مخالف بود. مردم به تنگ آمده از جنگهای قومی و خانی و تشنه صلح و امنیت و عدالت فریفته وعده های خان افغان می شوند. تا جائیکه قشون به کمک ایشان می فرستند که در میان راه هلاک می شوند. ترکمنها به این وسیله او را نیز می آزمایند. اما این بار نیز تمام امیدها و آمال آنها به یأس بدل می شود. شاید از همین رهگذر است که مخدومقلی می گوید:

«ایل قدرین بیلان سلطان بولارمی؟! یا «عدالتلی سلطان بارمی؟!» آیا پادشاهی رعیت پرور و عادل وجود دارد. همچنین: «کوپ قراشدیم عجب ایام گلمدی»: خیلی انتظار کشیدم اما آن ایام طلاایی نیامد!!

فصل دوم

زندگانی مخدوم قلی فراغی

زندگانی مخدومقلی فراغی

«شرح حال یک شاعر شعر اوست»

«یوگنی یوتوشنگو»

نام شاعر از نظر املائی در دیوانهای مختلف به صورتهای گوناگون نوشته شده است. در دو دیوانی که به صورت دست خط نیز هست به شکل «مخطمقلی» و «مخدومقلی» و در دو دیوان دیگر که از دواوین نخست در ترکمن صحرای ایران است بصورت «حضرت مخدومقلی» قید شده است. در دیوانهای چاپ عشقآباد به شکل‌های «مخدومقلی» و «مختومقلی» و «ماختومقلی» نوشته شده^۱ و در دیوان چاپ قابوس به شکل «مختومقلی» آمده است. البته این تفاوت ناشی از نزدیکی مخرج حروف «ت» و «د» در زبان ترکمنی است. در اشعار مخدومقلی و سایر شاعران ترکمن جابجایی «ت» و «د» در لغات، بسیار به چشم می‌خورد مثل «تیل»، «دل» (زبان) «دورت - تورت» (چهار) و... نگارنده معتقد است باتوجه به معنی لغوی «مخدوم» (خدمت کرده، شده، سرور، آقا، کسی که نوکر دارد)^۲ و پسوند «قلی» در معنای غلام، بنده، نوکر، خدمتکار، نوشتن نام شاعر به شکل «مخدومقلی» صحیح و مناسب است. همچنانکه در میان ترکمنها مرسوم است مانند «اللهقلی»، «خداقلی» (بنده خدا) اما با این وجود، در این کتاب باتوجه به اینکه نسخه‌های مختلف از دیوان فراغی مورد استفاده قرار گرفت، نام مبارک شاعر در شعر بخاطر حفظ امانتداری عین مأخذ بکار گرفته شد.

۱- نام شاعر در دواوین چاپ عشقآباد ترکمنستان با الفبای روسی به دو شکل «МАГТЫМҢУЛИ» و «МАХДУМКУЛИ» آمده است.

۲- فرهنگ فارسی عمید ج ۲ صفحه ۱۷۷۶

۱- ولادت مخدومقلی:

(۱۱۴۶-۱۲۰۳ ه.ق) مخدومقلی سومین فرزند دولت محمد آزادی در سال ۱۱۴۶ هجری قمری^۱ در یکی از روستاهای شرق گنبد کاوس (قابوس) بنام «آجی قوشان» چشم به جهان گشود. دوران کودکی را در زادگاهش گذراند و تحت تعلیم و تربیت والدین خود پرورش یافت.^۲

«قره‌ایشان محمدی» یکی از اقربای مخدومقلی درباره محل سکونت خانواده آزادی و تولد مخدومقلی می‌گوید:

«در آن زمان (هنگام تولد شاعر) خانواده آزادی در اطراف کلاله سکونت داشتند و به منطقه «قره‌شور» و «آق‌شور» یتلاق و قشلاق می‌کردند».^۳ ایشان در مصاحبه‌ای که با رادیوگران بخش ترکمنی داشتند، با استناد به نوشته «قلیچ‌قولی اوف» در «رمان مخدومقلی» محل تولد مخدومقلی را روستای «آجی قوشان» اعلام کردند. اما وقتی در تابستان ۱۳۶۹ در روستای «گرکز» (جرگلان - بجنورد) به حضور ایشان رسیدم، با رد نظر قبلی خود و نوشته قلیچ‌قولی اوف، با استناد به گفتار بزرگان گرکز اظهار داشتند که مخدومقلی در محلی بنام «گینگ‌جای» واقع در غرب مراوه‌تپه، کناره جنوبی «آق‌طوقی» بدنیا آمده است. وی در نفی نظر قولی اوف - گفت: قولی اوف هنگام جنگ جهانی دوم همراه قشون روس به ترکمن صحرا آمده و در این ناحیه به تحقیق درباره مخدومقلی پرداخته است، مردم از ترس و جلب نظر آنها، هرچه درباره مخدومقلی داشتند و یا می‌دانستند در اختیار ایشان گذاشته‌اند.

۱- تاریخ ولادت و وفات مخدومقلی را متفاوت قید کرده‌اند. مثلاً «گلی» در کتاب تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن‌ها ص ۲۴۹ بین سالهای (۱۱۹۸ - ۱۱۴۷ هجری) سارلی مؤلف «ترکستان در تاریخ» (۱۲۰۳ - ۱۱۴۶) و مرادردی قاضی در مقدمه دیوان کامل مخدومقلی (۱۲۱۰ - ۱۱۵۳ هجری) نوشته‌اند.

۲- اخیراً «عبدالرحمن دیه‌جی» مؤلف و مترجم کتاب: «زندگینامه و اشعار برگزیده مخدومقلی» محل تولد فراغی را خبوه ذکر کرده‌اند.

۳- امروزه روستائی بنام «قره‌شور» بین گنبد - کلاله وجود دارد که اکثر ساکنان آن «گوکلان» است. اما روستایی بنام «آق‌شور» نیست. مرحوم قره‌ایشان می‌گفت: «پدر منگی دخترخاله و معشوقه مخدومقلی اهل «آق‌شور» بوده است. احتمالاً روستای آق‌شور به مرور زمان تخریب شده یا تغییر نام پیدا کرده است.» وی احتمال می‌داد که نام قدیمی «آجی قوشان» یا «آیدرویش» در شرق کلاله، «آق‌شور» بوده است.

وقتی از ریش سفیدان «آجی قوشان» (که اغلب از طایفه مخدوم بودند) از مخدومقلی پرسیدند، آنها با افتخار گفتند که مخدومقلی در آجی قوشان بدنیا آمده است و این از نام شاعر نیز پیدا است. بعدها، وقتی گذرم به «آجی قوشان» افتاد از ریش سفیدهای آنها پرسیدم، شماها با چه دلیلی به قولی اوف گفتید که مخدومقلی در آجی قوشان متولد شده است. در پاسخ خندیدند و گفتند ما درست نمی‌دانیم که مخدومقلی کجا بدنیا آمده است ولی بخاطر اینکه مبدا ضرری از قشون روس و قولی اوف به ما برسد. به ایشان پاسخ مثبت دادیم.^۱

در نیمه دوم قرن هیجدهم میلادی (دوازده و سیزدهم هجری) طوایف یموت - گوکلان در اطراف رود اترک و گرگان سکونت داشته‌اند. بخصوص ایل گوکلان در کناره رود اترک زندگی می‌کردند. فراغی در اشعار خود از این سرزمین چند جا نامبرده است.^۲

«یوردیم اترک ایلیم گوکلانگ
من بر سوار یار گوزلار من»^۳

«سرزمینم اترک و ایلیم گوکلان است. من در جستجو و سراغ یار (محبوب) می‌گردم». در جای دیگر ضمن معرفی خود می‌گوید: «اصلی گرکز یوردی اترک آدی مختومقلی دور»^۴، «اصل و طایفه‌ام گرکز و سرزمینم اترک و نامم مخدومقلی است». گوکلانها علاوه بر کناره اترک در اطراف کوه «سونگی داغ»^۵ نیز سکونت داشته‌اند که مخدومقلی در آثار خود از «سونگی داغ» هم نام برده است:

«سونگی داغ قوانجم منینگ
گزر من سرینگده سنینگ»^۶:

«ای کوه «سونگی داغ» تو مایه افتخار و پناهگاه من هستی، در بلندیهای تو به سیر و

۱- نگارنده، از روی قرائن و توضیحاتی که مرحوم «محمدی» درباره «قره‌شور»، «قرق‌قیز» (روستائی در نزدیکی کلالة)، «آق‌شور» و شعر «بوگون» مخدومقلی دادند. محل تولد و نشوونمای فراغی را «آجی قوشان» و اطراف کلالة احتمال می‌دهد.

۲- نه تنها مخدومقلی، بلکه شاعران دیگر ترکمن همچون «قربان‌دردی ذیلی» و دوست وی «سیدی» در اشعار خود از سرزمینهای گرگان و اترک نام برده و به ناسامانیها، جنگ و گریزها و آواره شدن خود و ترکمنها اشاره کرده‌اند.

۳- «گوزلارمن» ص ۶۳۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «سویگلی دور» ص ۲۵۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۵- نام کوه بلندی در شمال شرقی ایران در نزدیکی مرز ایران و ترکمنستان است که چند کیلومتری از روستای کرند فاصله دارد.

۶- «گوزلارمن» ص ۶۳۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

سیاحت می‌پردازم».

حتی شعری به همین نام «سونگی داغ»^۱ در دیوان او ثبت شده که در عروسی‌ها و مراسم، بخشیها آن را با آهنگ خوش می‌خوانند.

مخدومقلی تازه قدم به سن شش سالگی نهاده بود که با یک واقعه بزرگ تاریخی و آثار شوم آن مواجه شد. آن حادثه بزرگ تاریخی، لشکرکشی نادر به سال ۱۷۳۹ میلادی به کشور هند بود.

در این لشکرکشی بود که نادر از ترکمن‌ها اسب، شتر و... و سرباز گرفت و آنان را که با فرمان شاه مخالفت کردند یا در پرداخت مالیات مقاومت می‌نمودند، به سختی و با بی‌رحمی تمام سرکوب کرد. «نادر شاه برای تهیه مخارج لشکرکشی به هند از طوایف ایران خراج‌های سنگین می‌گرفت و از ترکمن‌ها علاوه بر خراج، سوارکار جنگی نیز می‌گرفت. در مقابل این ستمها یموت و گوکلان شورش‌ها کردند. در شورش سال ۱۱۴۳ قمری تکه و یموت و ساریق نیز شرکت داشتند».^۲

«خراج‌هایی که شاه از ترکمن‌ها می‌گرفت بقدری سنگین بود که به قول منشی نادر «محمد کاظم» از مرو مبلغ ۸۵۰ تومان خراج اخذ شد و این بی‌اندازه زیاد بود. دهقانان که نمی‌توانستند از عهده پرداخت خراج برآیند در سیاه‌چالها و زندان عمر خود را سپری می‌کردند. حتی نادر آن دسته از مأموران سهل‌انگار را دستور می‌داد که چشمانشان را از حدقه درآورند».^۳

۲- دوره تحصیل مخدومقلی:

شاعر در سن تقریباً هفت و هشت سالگی وارد مکتب می‌شود چنانکه از بیان خود ایشان برمی‌آید، در آن دوره کودکان دختر و پسر در این سنین به مکتب فرستاده می‌شدند: «یدی سکز یا شینگده آتنگ ملاغه بردی اوقیب قرآن کتابی اولالیب اونه گلدینگ»^۴ «در سن هفت، هشت سالگی، پدر ترا به مکتب فرستاد. در آنجا به فراگیری قرآن

۱- «سونگی داغ» ص ۲۹۹ منبع پیشین

۲- تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنهای ص ۱۰۱ - امین‌الله گلی

۳- ص ۱۰۳ منبع پیشین

۴- «مکانه گلدینگ» ص ۱۷۳ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

پرداختی تا اینکه به سن ده سالگی رسیدی».

مخدومقلی تحصیلات مقدماتی را در محل، نزد پدر عارف و عالم خود «آزادی» فرا گرفت. خود شاعر در این باره چه زیبا می‌سراید:

«دعا قیلسام جبر جفا اکثر دور^۱ علم اوگردان استاد قبلام پدر دور»^۲

«دعا می‌کنم تا اینکه خداوند فرجی حاصل نماید زیرا جبر و جفا فراوان است. آنکه مرا نعمت علم آموخت استاد عزیز پدرم است».

آزادی نه تنها به فرزندش خواندن و نوشتن آموخت، بلکه به او راه و روش کسب علم و بکار بستن آن را نیز یاد داد. او به فرزندش آموخت که علم لازمه یک زندگی اجتماعی و سعادت‌مند است.

اگر می‌خواهی آینده‌ای درخشان داشته باشی و به فرمان خدا و رسولش جامه عمل بپوشانی، باید بدنبال کسب علم بروی. چونکه علم به منزله چراغی است و انسان چراغ بدست از تاریکیها بیم ندارد.

مخدومقلی در محله علاوه بر کسب علم، در اوقات فراغت به چوپانی گله‌گاو یا گوسفند نیز می‌پرداخت، زیرا خانواده آزادی از نظر اقتصادی وضع خوبی نداشت، بنابراین برای تأمین مایحتاج زندگی، مخدومقلی نیز در کنار دیگر برادرانش کار می‌کرد، وی از اوان نوجوانی با مشکلات و مصائب زندگی آشنا شد و در این کوره‌چون فولاد آبدیده گردید. چنانکه خود بیان می‌دارد:

«اولانده ایش خوش گلماز (یوقماز) یاشلیقه کویمان یگیده»^۳

«برای کسی که در ایام جوانی در کوره زندگی با سختیها و مصایب دست و پنجه نرم

۱- به نظر نگارنده کلمات «قیلسام» و «اکثر» به شکل «قیلام» و «اکسه» (به معنی کاستن، کم کردن) نوشته می‌شدند درست‌تر می‌بود بخصوص کلمه «اکسه» زیرا بیانگر تأثیر دعا نیز خواهد بود که به مقصود و منظور شاعر نزدیک می‌باشد.

۲- «توتماز» ص ۶۹۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «یگیده» ص ۴۱۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس ذیلی شاعر و مقلد مخدومقلی نیز می‌گوید:

«ایشه تابى بولمز اولالان سونگران یاشلیقه بسلان غایماق بیلانی»

ص ۲۶ دیوان ذیلی - قابوس

«هر که در جوانی در ناز و نعمت بزرگ شده باشد. در بزرگسالی از کار کردن عاجز خواهد بود».

نکرده یا به عبارت دیگر گرمی و سردی زندگی را نچشیده باشد در بزرگسالی انجام هر کاری برایش مشکل و غیرقابل تحمل خواهد بود».

استعدادهای خدادادی در وجود مخدومقلی همراه با کسب علم و کار و تلاش شکوفا می‌شد. تیزهوشی، کنجکاوی، حافظه قوی و میل و رغبت به تحصیل علم از بارزترین ویژگیهای شاعر بود. آزادی با زحمات شبانه‌روزی خود در تعلیم و تربیت فرزندش کوشید، تا اینکه بتواند استعدادهاى بالقوه نهفته در درون مخدومقلی را با تعلیم قرآن و سنت رسول الله ﷺ بصورت بالفعل درآورد و بدینوسیله به وظیفه استادی و پدري خود جامه عمل بپوشاند.

مخدومقلی از همان ابتدای جوانی اهل تقوا و عبادت بود و این رفتار او آزادی را بی‌نهایت خرسند و امیدوار می‌نمود. محبت شاعر در قلب آزادی روزبروز افزون می‌شد و تمام امیدهای پدر از فرزند و شاگردش کم‌کم داشت برآورده می‌شد.

مخدومقلی معتقد بود که انسان باید از جوانی به بنای شخصیت خود پردازد و بهترین راه آن هم، اطاعت از خدا و پیامبر ﷺ بود. چنانکه در شعری بدان اشاره می‌کند:

«یگیت لیکده طاعت قیل غیل
قریلیق یتمازدان برون»^۱

همچنین:

«قریلیق طاعت قیلدیرماز
ایشینگ عبثدور بلدورماز»^۲

گویا فراغی در خلق این ابیات از شیخ سعدی (رح) تأثیر پذیرفته است. زیرا سعدی می‌گوید:

«جوانا ره طاعت امروزگیر
که فردا جوانی نیاید زپیر»^۳

بعد از دولت محمدآزادی شخصی بنام «نیاز صالح» در مدرسه «ادریس بابا»^۴ به تعلیم و تربیت مخدومقلی می‌پردازد. اما رشد عقلی و درایت و فهم زیاد فراغی پدر و استاد را بر آن داشت که وی را به مراکز علمی بزرگتری بفرستند، تا استعدادهای او بیشتر و بهتر شکوفا گردد و حس کنجکاوی شاعر در حضور استادان بزرگ با دریافت علم و آگاهی کامل ارضاء

۱- «برون» ص ۱۶۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «برون» ص ۱۶۷ منبع پیشین

۳- کلیات سعدی

۴- نخستین مدرسه مخدومقلی که در محلی بنام «قل آباق» واقع در «لباب» ترکمنستان بوده است.

شود. زیرا مدرسه ادریس بابا کوچکتر و استادان آن کم‌مایه‌تر از آن بودند که بتوانند کام‌تشنه مخدومقلی را سیراب کنند. آزادی و نیاز صالح این را بخوبی می‌دانستند. شاعر در هیچیک از اشعار خود از مدرسه ادریس بابا و استادش نیاز صالح نام نبرده است. چنانچه نامی هم برده باشد، آن شعر در دیوان کنونی ثبت نشده یا در حوادث ناگواری که در زندگی فراغی پیش آمده از بین رفته است. همچنین در هیچیک از منابع و مأخذی که مورد استفاده قرار گرفت به مدت تحصیل شاعر در این مدرسه اشاره نشده است.

مخدومقلی در بخارا:

مخدومقلی بعد از اینکه مدتی را در مدرسه ادریس بابا می‌گذراند، برای ادامه تحصیل در سطح عالی عازم شهر بخارای شریف (که به مهد علم دین شهرت داشت) می‌شود. شاعر در بخارا به مدرسه «کوکلتاش»^۱ می‌رود و به کسب علم و فراگرفتن علوم دینی می‌پردازد. در این مدرسه با شخصی بلندمرتبه بنام «نوری کاظم‌بن باهر»^۲ که برای تدریس به کوکلتاش (بخارا) دعوت شده بود آشنا می‌شود. در نتیجه این آشنایی بین آن دو بزرگوار دوستی به معنای حقیقی بوجود می‌آید و به قول معروف آنها یکدیگر را چون یک روح در دو پیکر می‌دانستند.

مخدومقلی در این دوران نه تنها با افراد اهل علم و تقوا آشنا و صمیمی می‌شود بلکه با ادبیات و آداب و رسوم شرق نیز آشنا می‌گردد. او در این مدارس و مدرسه‌های دیگر ترکستان بیشتر آثار شاعران و عارفان مسلمان (ترک - فارس - عرب) را می‌خواند و از آنها بخوبی استفاده می‌کند، در قصیده «سان بولسام»^۳ آثار زیادی را با مؤلفین مربوطه نام می‌برد. از جمله: نوائی، جامی، سعدی، حافظ، مولانا، عمر خیام، ابوسعید ابی‌الخیر، فردوسی و نظامی و خاقانی و ...

۱- «مدرسه «کوکلتاش» (کوکلدش) در تاریخ ۸۲۹ ه. ق = ۱۴۲۶ م در بخارا بنا شده و دارای یکصد و پنجاه حجره است. این حجره‌ها موقع افتتاح مدرسه بین طلاب تقسیم می‌شود. این مدرسه بنام «مسجدکلان» موسوم شده است. مسجد کلان در آسیای میانه بلندترین منار را دارد که ارتفاع آن به چهل و شش متر می‌رسد». نقل از ص ۱۰۶ ترکستان در تاریخ - سارلی.

۲- نوری کاظم‌بن باهر از ترکمنهای سوریه بوده که برای تدریس به بخارا دعوت شده بود.

۳- «سان بولسام» ص ۲۶۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

اما از ورود مخدومقلی به مدرسه «کوکلتاش» و آشنایی او با «نوری کاظم بن باهر» چند سالی نگذشته بود که اختلافاتی بین طلبه‌ها بروز می‌کند و سبب گریز آنها (طلبه‌ها) از این مدرسه می‌شود. ابتدا نوری کاظم و سپس مخدومقلی مدرسه را وداع می‌گویند. دربارهٔ اختلاف بین طلبه‌ها در هیچیک از منابع و مأخذی که در دسترس بوده مطالبی نیامده است تنها ماتی کوسایف آنرا بروز برخی مسائل خلاف اخلاقی گفته است. اما از فیلم سینمایی «وداع با خوشبختی»^۱ برمی‌آید که مخدومقلی و نوری کاظم بعثت مطالعه آثار فلاسفه مانند افلاطون و ارسطو و ابن سینا و... از مدرسه اخراج می‌شوند.

۳- سیر و سفر مخدومقلی و نوری کاظم:

ماتی کوسایف می‌نویسد: «پس از ترک مدرسه «کوکلدش» بخارا نوری کاظم و مخدومقلی به سیر و سیاحت در میان قبایل مختلف ترکمن و سرزمینهای گوناگون می‌پردازند و از نزدیک با اوضاع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی مردم آشنا می‌گردند و جهت ایجاد وحدت بین ترکمنها بسیار تلاش می‌کنند.

این شناخت عمیق از وضع زندگی ناسامان اجتماعی و اختلافهای عشیرتی در اشعار مخدومقلی انعکاس درخشانی یافته است».^۲

این دو بزرگوار ضمن سیروسیاحت در ترکستان، از کشورهای افغانستان و هندوستان نیز دیدن می‌کنند و با مذاهب و ادیان و فرهنگهای مختلف مردمان آن دو کشور آشنا می‌گردند. این آشنایی و کسب تجربه‌های دیگر در پرورش و بنیان شخصیت و سیر و سلوک مخدومقلی تأثیر عمیق می‌گذارد. او در همین سفر یا سفرهای دیگر به هند و ترکستان با طریقه‌های «نقشبندی» و «یساویه» که در هندوستان و ترکستان مریدان زیادی داشتند، بیشتر مأنوس می‌شود.

نوری کاظم و مخدومقلی مدت شش ماه در هندوستان و افغانستان به سیروسفر می‌پردازند. در این مدت، تشنگان علم و معرفت و محققان اندیشمند، با جدیت تمام به گشت و گذار و بررسی آداب و رسوم مردمان آن دیار می‌پردازند. در اشعار او می‌توان تأثیر

۱- فیلم سینمایی «وداع با خوشبختی» محصول جمهوری ترکمنستان که در سینماهای شهرستان گنبد ایران روی صحنه آمد.

۲- «مخدومقلینگ عمری و دورادجیلیگی» ص ۱۶ ماتی کوسایف - عشق آباد

این آشنایی عمیق را ملاحظه کرد. زیرا از برخی آداب و عقاید و کالاهای هندوستان نام برده است.^۱ آنان در سرزمین هند که مهدادیان مختلف و به قول مشهور سرزمین هزار مذهب است با افراد مختلف و عقیده‌های جوراجور برخورد می‌کنند. در مدت این شش ماه به مجالست با بزرگان علم و دین و عرفان پرداخته‌اند.

۴- مخدومقلی در خیوه: (بازگشت دوباره مخدومقلی به مکتب)

مخدومقلی و نوری کاظم پس از شش ماه گشت‌وگذار در هند و افغانستان و برخی شهرهای ترکستان با توشه‌ای از علم و دنیایی از تجربه، دوباره «از راه «کابل» به «مارگالان» ازبکستان «اندیجان» و «سمرقند» برمی‌گردند.^۲ سپس به شهرهای دیگر ترکستان اسلامی قدم می‌گذارند. سرانجام به راهنمایی و توصیه مدرّسین مدرسه «خوجه احمد یساوی» دوباره به مدرسه «کوکلتاش» بخارا می‌روند. در آنجا با گذراندن شرایط خاص که در مدارس دینی آن زمان معمول بود، وارد معروفترین مدرسه خیوه بنام «شیرغازی خان»^۳ می‌شوند.

بنا به سروده‌های مخدومقلی، وی سه سال در این مدرسه به تحصیل علم می‌پردازد.^۴ اکثر درس‌هایی که در مدارس خیوه تدریس می‌شدند، در زمینه‌های علوم دینی، قرآن، تفسیر قرآن، حدیث، احکام، صرف و نحو و قواعد زبان عربی بودند و در کنار آنها آثار سعدی - حافظ (کما بیش) و «صوفی الله یار»، «رونق الاسلام» که به نظم و در زمینه احکام و مسائل مذهبی است خوانده می‌شدند.

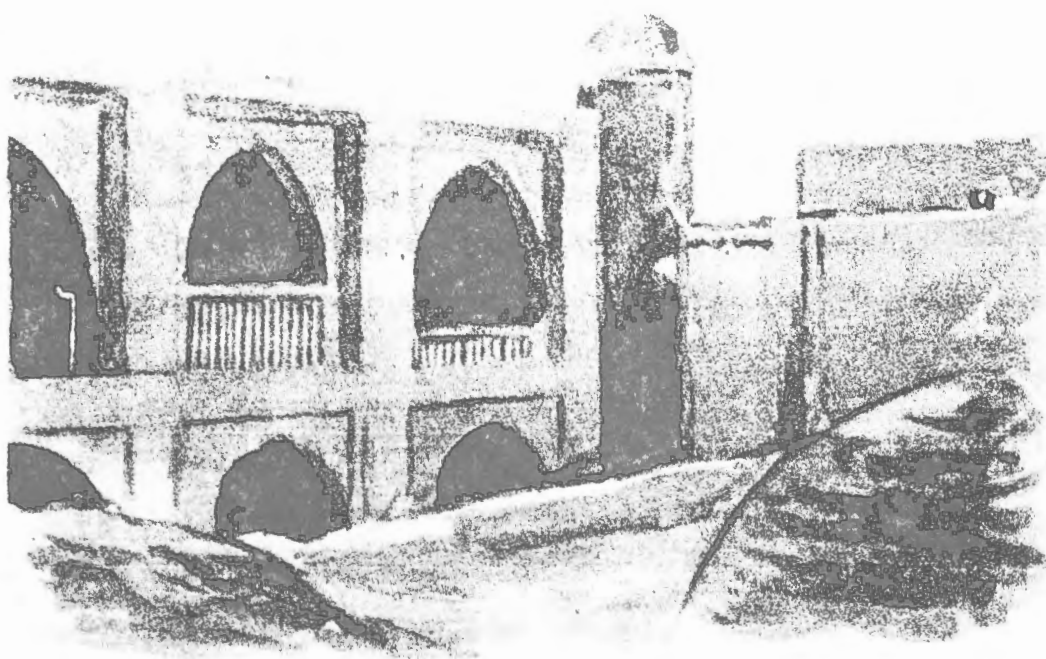
۱- مخدومقلی درباره پوشش نیم‌تنه هندوها می‌گوید: «هندی کیمین اِگین اورتینگ بولمسه» (ص ۳۳۲ دیوان مخدومقلی - ۱۹۸۸) یا در مورد اینکه هندوها جسد مرده را می‌سوزانند: «سگ پرست ملّتی لاشی یاندرار» یا اینکه هندوها علاقه فراوانی به فیل دارند می‌گوید: «هندلی جانندان اوتار فیلیدان قالمار» (ص ۳۳۰ - قابوس) از همه مهم‌تر به استعمار هند توسط انگلیسها و عدم شکوفایی فرهنگ اسلامی می‌گوید: «زاقون بولدی عرب تیلی هندی آوازی اویانماز» زبان عربی خوار و بی‌ارزش شد و صدای هیچ مسلمان هندی به اعتراض بلند نمی‌شود. ...

۲- مخدومقلینگ عمری و دوردادیلیگی ص ۱۶ ماتی کوسایف - عشق آباد

۳- این مدرسه به سال ۱۷۱۳ میلادی در شهر خیوه تأسیس شده است. «این مدرسه رونق پیشین خود را ندارد اما به دلیل آنکه استاد مخدومقلی فراغی در همین مدرسه تحصیل کرده شهرت یافته است.» نقل از ص ۱۰۷ ترکستان در تاریخ - سارلی.

۴- «مکان ایلاب اوچ یل ایدیم دوزینگی گیدار بولدیم خوش قال گوزل شیرغازی»

خیوه ده مخدوم قلی نینک اوقان «شیر غازی خان» مدرسه سی



در این مدرسه و در سفر به سرزمینهای مختلف با بیشتر آثار ادبی و عرفانی دانشمندان و شاعران بزرگ اسلامی آشنا می‌شود و از آنها الهام می‌گیرد. فراغی در اشعار خود از نام و آثار شاعران و عارفان به بزرگی یاد کرده است. آنجا که در قصیده «سان بولسام» بازگو می‌کند:

«ابوسعبد عمرخیام همدانی فردوسی نظامی حافظ پروانی
جلال‌الدین کبکی جامی‌النّامی آلارننگ یانینده من هم سان بولسام»^۱

«من نیز آرزو دارم که با تهذیب نفس و کسب معرفت حق تعالی در مسیری گام بردارم که شاعران و عارفانی چون ابوسعبد، عمرخیام، هموانی، فردوسی، نظامی، حافظ پروانی و جلال‌الدین مولوی و عبدالرحمن جامی قبل از من طی کردند. دوست دارم تا به درجه علمی و خداشناسی آنها برسم تا مردم نیز مرا در صفوف آنان بشمار آورند».

همانطور که بیان شد، مخدومقلی تنها در مدرسه شیرغازی خویه با ادبیات مشرق زمین آشنا نشد، بلکه در نتیجه مطالعات فراوان و سیر و سیاحت بسیار به این درجه از معرفت و معلومات دست یافت. شاعر پس از سه سال کوشش و تلاش، بحث و مناظره و تزکیه نفس، علوم و فنون زمانه را فرامی‌گیرد. بخصوص در علوم دینی به درجه کمال می‌رسد و صاحب نظر می‌گردد. مناسب می‌دانم از خصوصیات طلبگی مخدومقلی در این مدت سه سال نیز با شما خوانندگان محترم مختصری صحبت کنم.

شاعر در سال اول تحصیلی در شیرغازی لیاقت و شایستگی خود را برای شاگردی و کسب علم و فراگیری احکام اسلامی با دارا بودن اخلاقی خوش و علاقه‌ای وافر به ثبوت می‌رساند. و جزو شاگردان ممتاز قرار می‌گیرد. البته این ویژگی شاعر برای استاد و همکلاسیهای او در خویه دور از انتظار نیز نبود، چونکه همه پدر او، «دولت محمد آزادی» را می‌شناختند. می‌دانستند که شیرغازی اولین مکتب او نیست که به آن قدم گذاشته و مدرسین شیرغازی نیز اولین استادان او نمی‌باشند. در سال دوم تحصیلی بر اثر پیشرفت در حفظ و قرائت قرآن و قدرت تجزیه و تحلیل در معانی آیه‌های قرآن سرآمد همکلاسان خود می‌گردد و از طرف استادش که «تقصیر» خطابش می‌کردند به سمت «دام‌الله» که نام دیگرش

۱- «سان بولسام» ص ۲۶۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس. در مصراع اول بیت دوم در برخی نسخه‌ها به جای «جامی‌النّامی»، «جامع‌المعانی» آمده است.

نایب یا خلیفه استاد بود، منصوب می‌شود. در سال سوم که سال آخر و سال خداحافظی مخدومقلی بود، احتمالاً تمام درسهایی را که از ابتدا تا آن وقت از استاد خود در خویه و مدرسه‌های مختلف فرا گرفته بود با تکرار دوباره از نظر استادش گذرانده است. شاعر در هنگام مرور آموخته‌هایش با احسن و تحسین استادان مواجه گردیده و همه، فراگیری و درجه علمی او را که به حد کمال رسیده بود، تأیید نموده‌اند.

۵- مخدومقلی و ترک خویه:

مخدومقلی پس از سه سال تحصیل علم و معرفت مدرسه شیرغازی را بسوی ترکمن صحرای ایران که زادگاه خود و موطن اقوامش بود ترک می‌کند. هنگام ترک شیرغازی و خداحافظی با استادان و دوستان بزرگوار خود، قصیده‌ای را تحت عنوان «خوش قال گوزل شیرغازی» می‌سراید و به آیندگان به یادگار می‌گذارد.

این قصیده که اکنون در دیوان شاعر به ثبت رسیده دارای مطالبی است که جا دارد مورد بررسی و بحث و گفتگو قرار گیرد. شاعر قصیده را با بیان مدت اقامتش در خویه بدین مطلع آغاز می‌کند:

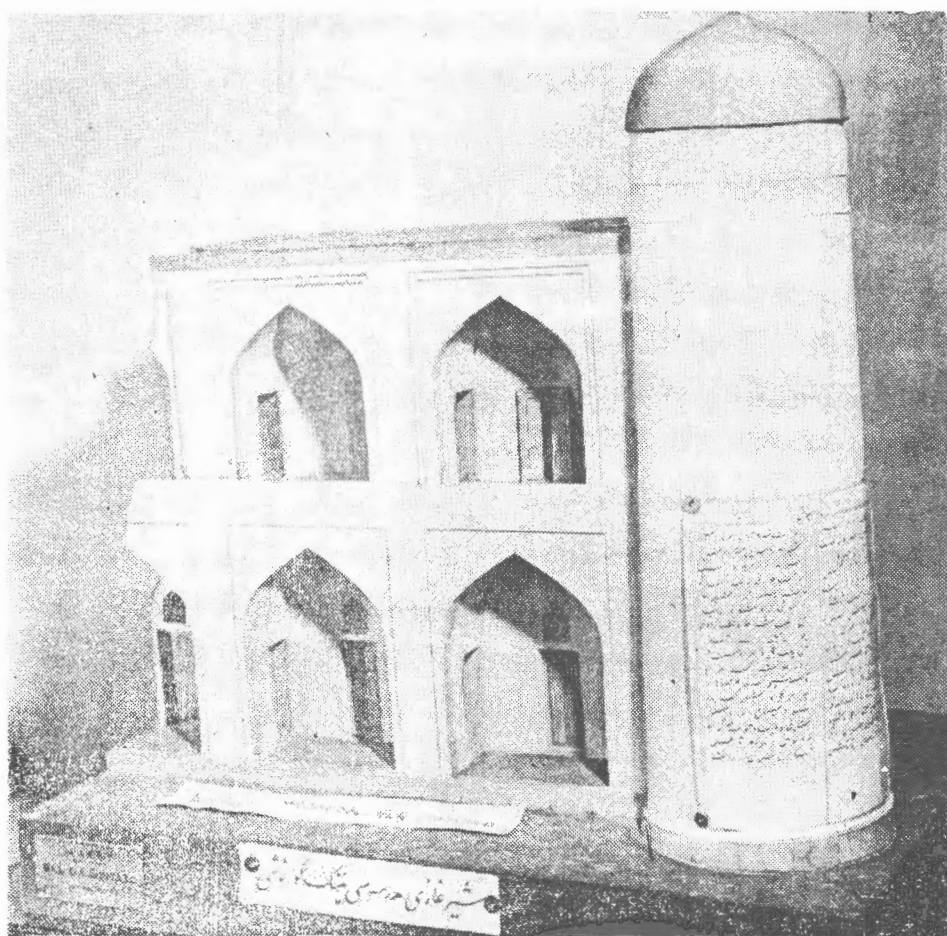
«مکان ایلاب اوچ یل ایدیم دوزینگنی گیدار بولدیم خوش قال گوزل شیرغازی»^۱
 «سه سال در دامن تو مسکن گزیدم و نان و نمک ترا خوردم. اکنون عزم رفتن دارم
 خداحافظ ای شیرغازی مدرسه محبوب من».

سپس می‌گوید «در هر زمان تسلیم فرمان حق هستم و بدون چون و چرا از دستورهای خداوند اطاعات می‌کنم» همچنین یادآور می‌شود: «که در این مدرسه علم آموخته و زبان به بیان حقایق گشوده است به عبارت دیگر با تعلیم و تعلم در این مدرسه قدرت و توان اظهارنظر پیدا کرده و به اصطلاح چشم و گوشش باز شده است.» از طرف دیگر به ذکر علت ترک شیرغازی می‌پردازد:

«حق‌دین بیزه بویریق باغلیدور بیلیم سنده تعلیم آلدی آپیلدی تسلیم
 گلسون دیب قرائر اول «گرکز» ایلیم گیدار بولدیم خوش قال گوزل شیرغازی»^۲

۱- «گوزل شیرغازی» ص ۲۹۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «گوزل شیرغازی» ص ۲۹۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس



Мағтымгулының Хывада оқан
Ширгазы медресесининг макети.

Макет медресе Ширгази в Хи-
ве, где учился Махтумкули.

A model of the medressa „Shi-
rgazi“ in Khiva where Makh-
tumkuli studied,

مدرسه شیرغازی

«از جانب خداوند بر ما تکلیف است که تسلیم و پایبند حق و قدرشناس نعمتهای او باشیم. من که در دامن تو علم و دانش آموختم و زبانی فصیح و گویا یافتیم، هرگز ترا فراموش نخواهم کرد.

اکنون که به آغوش ایلیم، گرکز، که چشم به راه من هستند. بازمی‌گردم ترا به خدای بزرگ می‌سپارم. خداحافظ ای مدرسه محبوبم شیرغازی».

مخدومقلی در جای دیگر این قصیده با توجه به رشد عقلی و علمی خود ابراز می‌دارد که او دیگر قدرت و توانایی تشخیص حق و باطل، خیر و شر و دوست و دشمن را دارد، زیرا او در تمام دوران تحصیل، میزان سنجش حق و باطل را در دست داشته است. این میزان حق و باطل همانا «قرآن کریم» است که خداوند آنرا به همین منظور نیز بر بنده‌اش حضرت محمد ﷺ که راهنمای بندگان اوست، نازل فرموده و «فرقان»^۱ نام نهاده است.

خود عارف گرامی که پیش از هر کس دیگر به قرآن و تاریخ اسلام آشنایی کامل داشت چه زیبا می‌فرماید:

«سلجور من ایندی آقی قرانی دوست رقیب حقی یارانی
اوقیدیم گوتاردیم کتاب قرآنی گیدار بولدیم خوش قال گوزل شیرغازی»^۲
«اکنون با کسب علم و مطالعه دقیق قرآن و تدبیر در آیات آن، قدرت و توانایی تشخیص و شناخت حق و باطل و دوست و دشمن را بدست آورده‌ام حال به میان قوم خود برمی‌گردم خداحافظ ای مدرسه محبوبم شیرغازی».

مخدومقلی ضمن خداحافظی قول وفاداری نیز به پایگاه و چشمه معرفت خود (شیرغازی) می‌دهد و اقرار می‌کند که هرگز آنرا فراموش نخواهد کرد: «دائم اونوتمز من طلا قافیسین»^۳ و باز خطاب به سنگر مقدسش می‌گوید:

«علم تعلیم آلمان سنی اونوتماز»^۴: «کسی که در دامن تو تعلیم و تربیت یافت، هرگز فراموش نمی‌کند». شاعر در مدتی که در خیه به تحصیل مشغول بود از حال و احوال والدین خود بسیار نگران و آزرده خاطر بود آنجا که می‌گوید:

۱- مخدومقلی با آگاهی از این حقیقت می‌سراید: «محمد ﷺ شاینه فرقان یراندی» بر حضرت محمد ﷺ فرقان (قرآن) را نازل کرد.

۲، ۳، ۴- «گوزل شیرغازی» ص ۲۹۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

«مشقتله اول پدردن قالیب من کابامدین آیریلیب جدا بولیب من»:

جدائی از پدر و مادر چقدر پر مشقت و سخت و غمناک است. زیرا چند سالی است که یکدیگر را ندیده‌اند. از آن گذشته حوادث ناگواری نیز در خانواده آزادی رخ داده، که خبر غم‌انگیز آن به مخدومقلی نیز رسیده بود. (مثل بیماری مادرش - قتل برادرانش و چودیرخان) همچنین اختلافات داخلی خیه که بر اثر قیام گروهی علیه خان خیه بوجود آمده بود و درگیریهای قومی مثل جنگ ازبکها با ترکمنها و... زندگی در خیه را برای آنان که دارای اقوام نبودند مشکل کرده بود.^۱ برای همین است که شاعر ترجیح می‌دهد به میان قوم خود برود و با قوم و خویش خود دیدار کند، تا غبار غم و اندوهی که از فراق آنها بر دلش نشسته بود بزداید.

مخدومقلی در فراق و هجران قوم خود چون بلبل که از گلستان جدا شده باشد، نغمه‌سرایی نمی‌کرد و حالتی افسرده داشت. فراغی خود در این باره می‌گوید: «اگر به میان قوم خود بروم مانند غواصی که در دریا بدون ترس و حسرت به شناگری می‌پردازد، من هم بی‌غم و بی‌حسرت زندگی خواهم کرد و اشعار شورانگیز و دلنشین به شیرینی عمل خواهم سرود». «قوم کولینه گیرسام غواص یوزار من بی‌حسرت یلینایب بیغم گزار من دهان ایچره عسل زبان ازار من گیدار بولدیم خوش قال گوزل شیرغازی»^۲ شاعر در همین قصیده به این نیز اشاره می‌کند که مسیر او برای رسیدن به قوم خود که در آن هنگام در اطراف کوه «سونگی داغ» (شمال ایران) سکونت داشتند از رود جیحون (آمودریا) می‌گذرد.^۳

«خوش قال بوگون جیحون نهریندن آشدیم» «خداحافظ شیرغازی، اکنون از رود

۱- «در سال ۱۱۸۱ قمری بین ترکمن‌های مونگ قشلاق به رهبری «پیرآلی خان» و قزاق‌ها به رهبری «نورآلی خان» زدوخوردهایی درگرفت و نیز از سال ۱۱۶۸ قمری تا ۱۱۸۴ قمری بین یموت‌ها و ازبکان خیه بر سرزمین و جلگه‌های سرسبز درگیریهای صورت گرفت. سران یموت‌ها (بگنج آلی بگ، منگلی، گلدی، ساقو، دونمز) مأموران ازبک را کشته، خود قدرت را در خیه بدست گرفتند. نقل از ص ۱۰۵ تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها - گلی

۲- «گوزل شیرغازی» ص ۲۹۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- اما طبق نقشه جغرافی جدید چنین نیست. بنابراین ممکن است رود جیحون بعلت طبیعی یا بدست انسان تغییر مسیر داده باشد.

جیحون گذشتم (می‌گذرم). مخدومقلی در پایان قصیده با یک نتیجه‌گیری مقصود خود را دوباره بصورت خلاصه بیان می‌کند:

«مخدومقلی تاشلاب گوین حافاسین سیلادی پیرینی ملا صوفیسین
دایم اونوتمز من طلا قافیسین گیدار بولدیم خوش قال گوزل شیرغازی»^۱
«مخدومقلی نفس خود را تزکیه و تهذیب کرد، پیر، صوفی و ملاها (استادان و همکلاسان) را محترم و گرامی داشت. هرگز در طلایی ترا از یاد نخواهم برد خداحافظ، ای مدرسه محبوب «شیرغازی» بدین ترتیب شاعر گرامی مدرسه شیرغازی را وداع می‌گوید و به سوی اترک عزیمت می‌کند.

۶- مخدومقلی در سودای قوم و خویش:

باتوجه به عدم امنیت در جاده‌ها و وجود راهزنها و اختلافهای طایفگی، مخدومقلی نباید مسیر خیوه و اترک را به تنهایی سیر کرده باشد. از آن گذشته، طولانی بودن مسیر، هرگونه صبر و حوصله سفر را از فرد تنها می‌گیرد. پس مخدومقلی می‌بایست همراه کاروانانی که در مسیر خیوه و استرآباد در رفت و آمد بودند، حرکت کرده باشد. کاروانان کالاهایی را از خیوه به استرآباد می‌آوردند و کالاهایی هم که در خیوه کمیاب بود از استرآباد به آنجا می‌بردند «ترکمن‌ها در عصر قاجاریه بیشتر از راه کشاورزی و دامپروری و ماهیگیری و تجارت از راه خشکی با شهرهای بزرگ ترکستان چون خیوه، بخارا، سمرقند و از راه آبی با بنادر هشرخان و انزلی و بادکوبه به بندر گز، زندگی می‌گذراندند...»^۲.

در میان اشعار مخدومقلی به ابیاتی برمی‌خوریم که آمدن او را از خیوه خبر می‌دهند، البته این ابیات دقیقاً بیان نمی‌کنند که شاعر آنها را در کجا و کی سروده است. آیا مربوط به همین سفر بوده یا سفرهای دیگر...

«یاویز فرزند روین گوریب گلیب من «خیوه‌دن» یوریب

۱- «گوزل شیرغازی» ص ۲۹۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- ترکستان در تاریخ ص ... سارلی

چول ایچنده بدو سوریب گلدیم حقینگ فرمانیدیر^۱
 «بخاطر دیدار یا ادای حق فرزندی با مشقت فراوان با اسب از خیره آمدم و این آمدن چیزی جز اراده و خواست خدا نبود».

مخدومقلی پس از چند روز طی طریق وارد ایران می شود. اولین سرزمینی که شاعر پا بدانجا گذاشت اطراف «سونگی داغ» بود. چونکه اقوام او در آنجا سکونت داشتند. اما با کمال تأسف ملاحظه می کند که ایل گوکلان از آنجا کوچ کرده اند.

شاعر تک و تنها بود. به اطراف خود نگریست، ولی چیزی به چشمهای گیرای او نیامد. به روی بلندیا می رفت تا شاید جاهای پهناوری را ببیند و اثری از انسان یا حیوان اهلی بیابد. در چنین حال و احوالی در بالای آن بلندیا شعر «سونگی داغ»^۲ را می سراید. در این شعر مخدومقلی «سونگی داغ» را مورد خطاب قرار می دهد. او با نگاهی مردانه به بلندای سونگی داغ چنین می گوید:

«ای سودیگیم سونگی داغی داغدانلی دورییلینگ سنینگ»^۳
 «ای محبوب و دوستدار من، سونگی داغ، دامنه های تو پوشیده از درخت «داغدان»^۴ است».

شاعر دوران کودکی و نوجوانی خود را به یاد می آورد. آن هنگامی را که در میان دره های سرسبز سونگی داغ به چراندن گاو و گوسفند می پرداخت. آن هنگامی را به یاد

۱- «زمانیدیر» ص ۷۲۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس
 ۲- در پاورقی دیوان مخدومقلی به الفبای روسی (چاپ عشق آباد) در ذیل همین شعر آورده که مخدومقلی این شعر را هنگام هجوم دشمنان (حاکم خراسان) و ترک «سونگی داغ» سروده است. (ص ۱۶۹ = ۱۶۸ - صفحاتی از اول و آخر آن از بین رفته است) استاد «ثروتیان» با مقایسه «سونگی داغ» مخدومقلی با «حیدربابا» استاد فقید شهریار معتقد است مرحوم شهریار در خلق «حیدربابا» از مخدومقلی متأثر بوده است. (نقل از یادداشت های استاد ثروتیان بر پایان نامه حکیم کوچکی).

۳- «سونگی داغی» ص ۲۹۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس. این شعر در دیوان چاپ «نشر علم» عشق آباد (۱۹۸۸) بدین مطلع آغاز می شود. «جانیم بزینگ سونگی داغ داغدانلیدر ییلینگ سنینگ»
 ص ۲۷۷

۴- نام درختی بزرگ که در دامنه کوهها سبز می شود و چوبی بسیار محکم دارد. (ص ۳۰۰ فرهنگ سینا - ترکمنی یفارس)

مراسم برپائی آلاچیق در یورت (سرزمین) جدید (از نقاشی مادام دیولافو).



می آورد که پدرش آزادی قطعه زمینی از دهانه یک دره را گندم و جو می کاشت و با اسب یا گاو آن را شخم می زد و مخدومقلی افسار اسب یا گاوها را به دست گرفته، دنبال خود می کشید و آزادی نیز دسته چوبی گاو آهن یک تیغه را می فشرد تا بر زمین فرورود و خاک را زیرورو کند. او زمانی را به یاد می آورد که در مراسم عروسی مسابقه اسب دوانی برپا می کردند. همچنین وقتی را به یاد می آورد که با اسب بر روی خوشه های گندم یا جو بعنوان خرمنکوب می چرخید، چه زیبا آنها را به تصویر می کشد:

«یایلاماغه او یلوق بارساق آط چاپدیریپ بایراق برسک
توراییتده خرمن قورساق ناندان دولار دولینگ سنینگ»^۱

«ای سونگی داغ هنگام نیلاق در دامن تو آلاچیق برپا می کردیم و در عروسی ها مسابقه اسب دوانی برگزار می نمودیم و خلعت (جایزه) می دادیم و هرگاه در «تورائیت» «Төрөйит» (نام محلی در سونگی داغ) خرمن ایجاد می کردیم از برکت آن سفره های تمام منازل دامنه تو پر از نان می گردید».

مخدومقلی خاطره های فراموش نشدنی از سونگی داغ داشت. در این شعر از آن خاطره های شیرین یاد می کند. او از راههای باریک و پیچ در پیچ دامنه کوه که کاروانها زنجیروار از آنها عبور می کردند چنین یاد می کند:

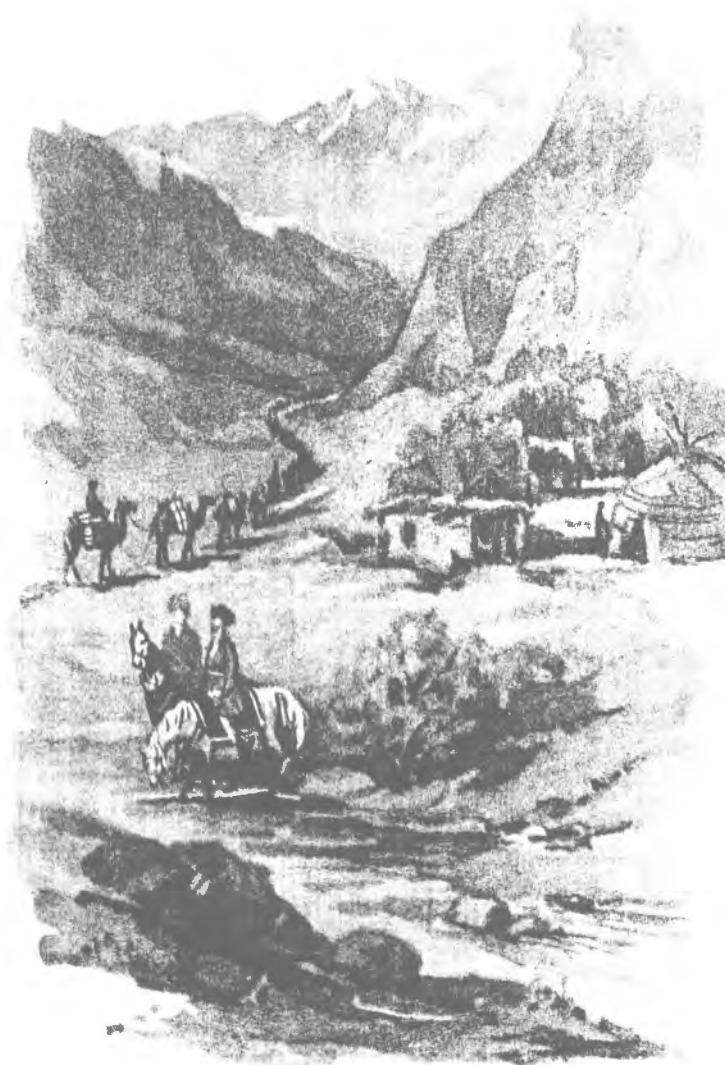
«کسگین کسگین یولینگ گچار هر درانگ بیر ایلا یتار
خطرلانشیب کروان اوتار نی بادای دور یولینگ سنینگ»^۲

«ای سونگی داغ راههای تو تنگ و باریک و پرفراز و نشیب است و کاروانان به صف و زنجیروار از آن می گذرند. دره ها و جلگه های تو وسیع است و در هر یک ایلی آلاچیق برپا می کند».

مخدومقلی گلّه های گاو و گوسفند در چراگاههای سونگی داغ را که زمانی از روی بلندیا آمدن آنها را بسوی چشمه کنار آلاچیقها تماشا می کرد چنین به نظم می کشد:

۱ - ۲ - «سونگی داغی» ص ۲۹۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس - ایات شماره ۱ در دیوانی به الفبای روسی چنین آمده است:

«онлукде яйланы гүрсак ат чапдырып байрак берсек
төрөйит/де харман гүрсак нан Дөкмөк хыялын сенхин»



«ساویق چشمه سوینگ ایچر سوری سوری مالینگ سنینگ»

«گله‌های حیوانات دسته دسته می‌آیند و از آب سرد و گوارا چشمه تو می‌نوشند».

اما پایان شعر غم‌انگیز و اندوهناک است، زیرا شاعر آن بلندی سر به فلک کشیده را با درّه‌های سرسبز خالی از جمعیت یموت - گوکلان می‌بیند. او زمانهایی را به یاد داشت که ترکمنهای یموت - گوکلان دست بدست هم داده و پشت به سونگی داغ در برابر دشمن ایستادگی می‌کردند. وی آنرا به سونگی داغ چنین یادآوری می‌کند:

«دشمنان گورسه دودیلاشار یومیت گوکلانگ ایلینگ سنینگ»^۱

فراغی به حال سونگی داغ که اکنون هیچ انسانی در او سکونت ندارد افسوس می‌خورد و از آن کوه استوار که سبل مردانگی و شجاعت است می‌پرسد حال که ساکنان تو رفته‌اند، روزگار تو چگونه سپری خواهد شد؟!

«مخدومقلی سر (سد) آچاندور بو دوران سندان گچاندور

اوستینگدان ایلینگ گوچاندور نیچیک گچار حالینگ سنینگ»^۲

«مخدومقلی از خاطره خوش گذشته تو سخن گفت، اما آن دوره و زمانه خوش و باصفائی تو گذشته است. اکنون که ایل از تو کوچ کرده و ترا تنها گذاشته‌اند زندگی بر تو چگونه خواهد گذشت؟!».

سرانجام مخدومقلی به میان قوم خود که در اطراف اترک زندگی می‌کردند می‌آید و باعث دلگرمی آزادی و قوم گوکلان می‌شود.

در میان اشعار پرمحتوا و غنی شاعر، شعرهای دیگری بنام «گوزلارمن» (جستجو می‌کنم) و «هندوستانده خیالیم» ثبت شده است. از مفاهیم و مضامین آنها چنین برمی‌آید که گویا مخدومقلی آنها را بعد از قزاید «اوغلیم - آزادیم» و «سونگی داغی» سروده است. آن هنگامی که از پدرش برای رفتن به دنبال برادرانش رخصت می‌گیرد و به سوی افغانستان توشه سفر می‌بندد.

در این شعر، شاعر از آرزوها و آرمانهایی که در دل پاکش موج می‌زد، صحبت می‌کند.

۱ - ۲ - «سونگی داغی» ص ۲۹۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس بیت مقطع (پایانی) در دیوان نشر علم عشق آباد:

«مخدومقلی دُر سچنده بودوران سندان گچنده»

و اینکه در سودای چه چیزهایی آواره و سرگردان است سخن به میان می‌آورد، آغاز شعر «گوزلارمن» (مطلع) چنین است:

«یوردوم اترک ایلیم گوکلنک من بر سوار یار گوزلار من»^۱

«سرزمینم اترک، ایلیم گوکلان است. من در جستجوی یک یار و محبوب سرگردانم». در دنبال بیت فوق، بیت دیگری با معانی عرفانی که حاکی از رشد فکری و احساس نیاز به یک پیر طریقت است. به شعر فوق زیبایی و حلاوت خاصی بخشیده است.

«جان شهرینه دوشدی تالانگ قوات برگین پیر گوزلارمن»^۲

«پروردگارا! غوغایی در شهر دلم پیدا شده است که به هیچوجه خاموش نمی‌شود. تو به من قوتی عطا کن تا پیری بیابم و در خدمت او باشم».

پس به روال عادی برمی‌گردد و از غم جدایی پدر و مادر و وطن خود با دلی پر درد و با چشمانی پر خون می‌نالد.

«آیریلدیم انه آتادن گوزوم قوانجی واطاندن»^۳

مخدومقلی از برادران خود «عبدالله و محمدصفا» که اکنون در میان اقوامش نیستند و همه به سوگ ایشان نشسته‌اند، چنین یاد می‌کند:

«محمدصفا دور قرداشیم ملا ماتم صفتداشیم

عبدالله گلسه باشداشیم پیغمبر نظر گوزلار من»^۴

«عبدالله و محمدصفا برادرانم بودند که در سوگ آنها با ملا ماتم‌زده و به سوگ نشسته (پدرش آزادی) همدرد و غمخوار و سوگوار هستم و امید بازگشت ایشان را دارم و خود در سراغ و سودای شخص نظر کرده خدا و پیغمبر ﷺ می‌باشم (یا در فکر و اندیشه دین و آئین پیغمبر هستم).

شاعر عزیز که اکثر اشعارش علاوه بر اینکه از متن اجتماع و آه و ناله‌های مردم مایه گرفته باشد، به طبیعت نیز که جلوه‌ای از حق است بی تفاوت نبوده و گاهی از طبیعت الهام می‌گیرد و به آن با نظر عمیق می‌نگرد.

۱- «گوزلارمن» ص ۶۳۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «گوزلارمن» ص ۶۳۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «گوزلارمن» ص ۶۳۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «گوزلارمن» ص ۶۳۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

از این رهگذر است که باز به سونگی داغ رو می‌کند و می‌فرماید:

«سونگی داغ قوانجم منینگ گزرمَن سرینگده سنینگ

صیاد من آولاب جرنینگ سیاه یلچرمار گوزلارمن»^۱

«ای سونگی داغ! تو پایگاه و تکیه گاه من هستی، من در بلندترین جای تو گردش می‌کنم گاهی نیز آهوهای ترا شکار می‌کنم و در جستجوی شکار دیگر می‌گردم».

پایان شعر بسیار گویاست و صراحتاً اظهار می‌دارد که مخدومقلی آنرا هنگام رفتن از میان قوم خود و در سودای یافتن برادرانش و یا لاقل طایفه‌ای از ترکمن‌ها سروده است:

«مختومقلی بو قیامت قویدی باشیما چوخ آفت

ترکمن ایلیم ای آدمزاد آزاد ائیل گذر گوزلارمن»^۲

«مخدومقلی این مصیبت‌های وارده (اتفاقات ناگوار و غم‌انگیز) مرا دچار هزاران آفت کرد. ای آدمیزاده (فرزند آدم) من از ایل ترکمن هستم و در جستجوی یافتن ایل آزاد سرگردانم».

منظور شاعر از «قیامت» در اینجا مصیبت‌های ناشی از فقدان مادر و برادرانش است. (در زبان فارسی و ترکمنی محاوره‌ای نیز کلمه قیامت را هنگام بیان حادثه دردناک و بزرگ و غم‌انگیز استعمال می‌کنیم).

بدین ترتیب مخدومقلی با توشه‌ای از علم و دانش، اما با دنیایی از غم به میان قوم خود که همه ماتمزده و غمگین بودند، می‌آید خوشبختانه ورود شاعر مایه دلگرمی و تسلی خاطر ایشان می‌شود. پرده غبار غم و اندوه از دل‌های پاک آنان زدوده می‌شود. زیرا فرزند برومند دیگری در خدمت آنان قرار گرفته که آماده هرگونه فداکاری و جانبازی است. او جوانی است که تمام وجودش از دشمنان خلق خدا در غضب بود. جوانی بود مجهز به سلاح ایمان و تقوا. جوانی باغیرت که می‌توانست در سنگرهای مختلف جهت افتخار و سربلندی قوم خود و تحقق آرمان‌های والای خویش مبارزه کند. می‌توانست در سنگر علم و دانش با جهل و نادانی سروپنجه نرم کند و در سنگر مبارزه حق علیه باطل می‌توانست همراه با جوانان غیور مسلمان علیه هرگونه تجاوز و ستمگری مبارزه نماید و حماسه‌ها بیافریند.

۱- «گوزلارمن» ص ۶۳۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «گوزلارمن» ص ۶۳۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

برای همین است که مردم ترکمن او را فرزند و زبان گویای خود می خوانند. شاعر خود در شعر «ترکمنینگ» به این واقعیت چنین اشاره دارد:

«سوزلار مخدومقلی تیلی ترکمنینگ»: ^۱ «مخدومقلی زبان گویای ترکمنها نغمه می سراید و از ظلم و ستمها و بی عدالتیها فریاد برمی آورد».

مخدومقلی بوضوح می دانست که مردم پس از آن حادثه دلخراش و اسفناک چشم امید به او دوخته اند، زیرا او شجاعترین ^۲، داناترین و آگاهترین و از همه بالاتر داغ دیده ترین جوان ایل خود بود. بنابراین مصلحت نبود آنان را که چشم امید به او دوخته اند، ناامید و مأیوس سازد.

۷- مخدومقلی عازم سفری دیگر:

پس از پایان عزاداری و آرامش دل‌های پریشان و جراحتدار و بخود آمدن مردم، مخدومقلی به حضور استاد و پدر ارجمندش آزادی می آید و با ادای احترام و ادب در مقابل او می نشیند. وقتی آزادی به او رخصت سخن گفتن داد. شاعر عزیز با بلندهمتی و کم‌رویی که حاکی از حیا و فروتنی اوست خطاب به آزادی فرمود: تاکنون از بیان سرّ خود خجالت می کشیدم. حال که اجازه بیان فرمودید، اسرارم را فاش می کنم هزاران فکر و خیال به ذهنم خطور می کند و دلم می خواهد بسویی بدنبال یافتن پیر و استادی قابل سفر کنم. پدر در جواب فرزند، زبان به نصیحت می گشاید و او را از رفتن به جایی باز می دارد، این گفت و شنود پدر و فرزند در دیوان شاعر تحت عنوان «اوغلیم - آزادیم» ^۳ ثبت شده است.

این شعر که حالت دیالوگ دارد، گفتگوی مخدومقلی و دولت محمد آزادی است. در این شعر آزادی مخدومقلی را «اوغلیم» (پسر) و مخدومقلی او را «آزادیم» (پدر) یا پدرجانم خطاب می کند:

۱- «ترکمنینگ» ص ۲۹۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- مخدومقلی در شعر «نایس عاریمه» (ص ۶۳۲ دیوان) از مردانگی خود و اعتماد مردم چنین سخن می گوید:

«دیر فراغی مرد منم آشکار ائیلگه مردلیگم دیری گیتمز قاشلریمدن دگان نایس عاریمه»

۳- «اوغلیم - آزادیم» ص ۲۶۸ همان منبع. گویا در این شعر مخدومقلی جهت جلب رضای پدر، رفتن به سراغ برادرانش را بهانه قرار داده است.

زەلەن سەیخات. **مەلازیمی باشتەر**

Внѹм истѹр гѹсем дѹнна-а-земѹ,
нѹгым ѿк, уча бѹлмен, нѹг-а-нѹнн.
(Махтумгули)

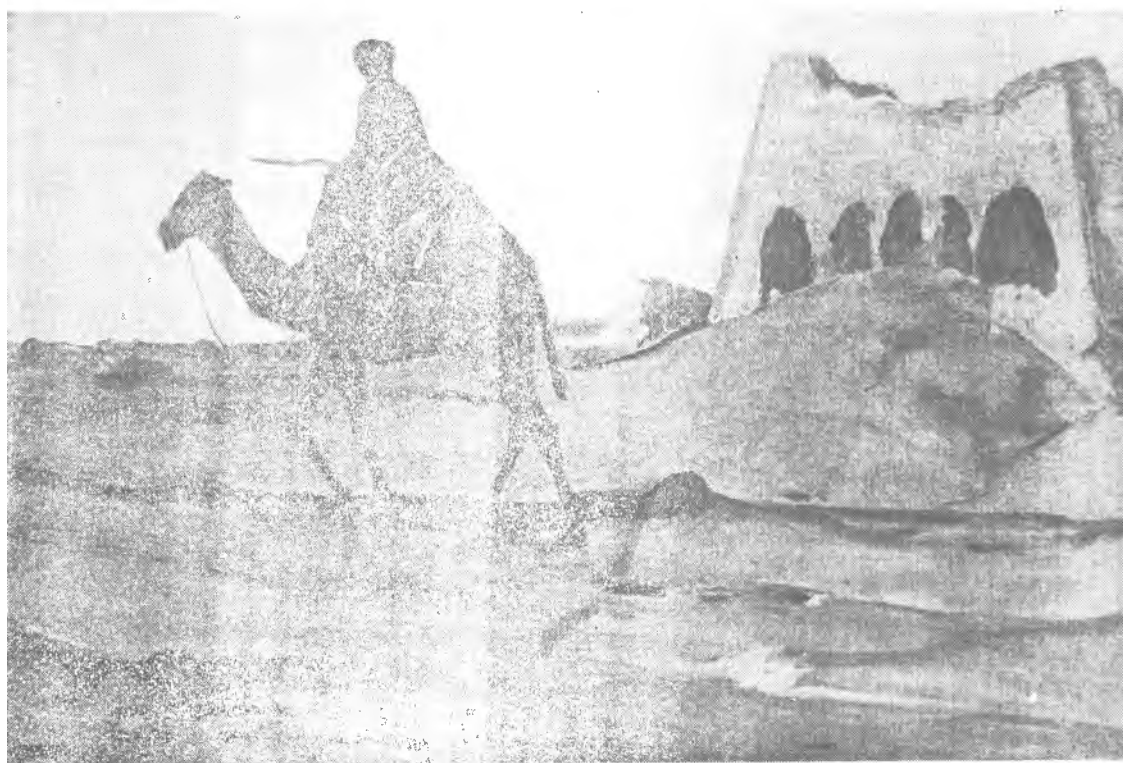
Путешествіе на верблюде,

Дѹша проситѹ в путешествіе по
бѹлу свету,
Но нѹг-а-нѹнн, нѹг-а-нѹнн, что
же-дѹлать?
(Махтумгули)

Travelling on a camel

The soul is eager to travel all over
the world,
But I can't fly up as I have no wing
What shall I do?

(Makhlumkul)



سیاحت با شتر

آزادی، فرزندش را پند و اندرز داد و گفت: فرزندم! اندیشه و آرزوی سفر به جایی را نداشته باش و دیدار خان و سلطان را آرزو مکن، دل خود را با فکر و خیال سفر تحریک و بی‌قرار نکنید. برای ما آنچه از قضا و قدر خداوند رسیده بس است. با این بیان آزادی، مخدومقلی دوباره خطاب به پدر می‌گوید:

«گیدانمیز یوق آلتی بیله باش بیله سیران اتساک نیچه دنگی دوش بیله
مگر شونده غمگین گونکلوم خوش بوله^۱ گونگل قالقار قرار اتمز آزادیم»^۲

«پدرجان! از میان خانواده ما پنج، شش نفر نرفته یا هلاک نشده‌اند، بگذار با چند تن از دوستان و آشنایان به سیروساحت (جستجو) پردازیم، اگر اجازه دهید آنگاه دل غمگینم شاد می‌شود. وگرنه دلم موج می‌زند و آرام و قرار نمی‌گیرد».

آزادی با متانت و بردباری گفت: فرزندم! اینقدر بی‌تابی نکنید، این چه نوع کار و آرزویی است که بسیار بر آن اصرار دارید، آخر به من بگو با چه کسی می‌خواهی بروی؟! مخدومقلی پاسخ می‌دهد:

«جلوداری بولام «یازیرخان پیرینگ» گونگل قوشی پرواز اورار فقیرینگ
بوگون یدی گوندور الحمد اوقیرین شاد ایله گونگلیمنی قوبیر آزادیم»^۳

«پدرجان! دوست دارم جلودار و پیشرو «یازیرخان پیر» باشم، تا دل این حقیر که در سودای معرفت حق به پرواز درآمده و به هر سو پرسه می‌زند با تعلیم آرام و قرار گیرد. امروز هفت روز است که سوره فاتحه (حمد) را می‌خوانم (حق را حمد و سپاس می‌گویم) برای خشنودی من، مرا به حال خود بگذار و اجازه بدهید که بروم».

هنگامی که آزادی به هدف و آرزوی فرزند و شاگرد عزیزش پی برد، برای بازداشتن مخدومقلی از این سفر به بهانه‌جویی پرداخت (مبنی بر اینکه، هنوز نوجوان هستی! و تجربه چندان نداری!! راهی هم که می‌خواهی بروی بسیار پرخطر است!). زیرا دولت محمد آزادی

۱- به صورت دیگر نیز آمده است: «مگر گیدساک خلینگ گونگلی خوش بوله» اگر برویم شاید دل غمزه مردم خوش شود.

۲- «اوغلیم - آزادیم» ص ۲۶۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس. اغلب محققین این شعر را اینطور تعبیر کرده‌اند که مخدومقلی می‌خواست به دنبال برادرانش برود و آزادی هم به او اجازه نمی‌داد. اما هیچگونه اظهار نظری به خواستهای عرفانی شاعر در این سفر نکرده‌اند.

۳- «اوغلیم - آزادیم» ص ۲۶۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

فردی عالم و عارف بود و بخوبی احساسات قلبی فرزندش را درک می‌کرد، چونکه آن ذوق و شوق عرفانی زمانی در درون او نیز انقلابی پرشور بوجود آورده بود.

آزادی بوضوح می‌دانست که در دل فرزندش چه می‌گذرد و در آتش عشق به خدا چون پروانه‌ای می‌سوزد اما از آنجایی که اهل منطق بود می‌خواست فرزند دلبندش را با زبانی خوش و نیکو از سفر و مخاطرات عشق بازدارد.

گرچه او نیز می‌توانست مثل برخی از پدران با خشم و خشونت و یکدندگی از سفر مخدومقلی به سوی «یازیرخان» مانع شود. بدین دلیل بود که فرمود:

«ورزشینگ یوق یاش سن گیدا بیلمز سن شبگیر بار شوخین بار جیدا بیلمز من
هر ایشه باش قوشیب ادا بیلمز سن گیتمک لیک یاغدا این اتماگیل اوغلیم»^۱

«فرزند عزیزم! تو هنوز جوان هستی، ورزیده و کارکرشته نیستی. راهها هم امنیت ندارد و پر مخاطره است. راهزن و غارتگر بسیار است. تو در برابر آنها مقاومت نتوانی کرد و از عهده انجام هر کاری برنخواهی آمد. بنابراین برای رفتن پافشاری نکنید».

مخدومقلی وقتی نرمی و روحیه سازش‌پذیری را در استاد بزرگوارش ملاحظه کرد. چنین پاسخ داد:

«کیشی سوزلاماین سری فاش اولمز یخشیدین یماندین آنگلان یاش اولمز
شوگز قویبرمسنگ گونکلیم خوش اولمز رایمیز قسیتارمه قویبر آزادیم»^۲
«ای پدر آزاده من، هر که تالاب به سخن نگشاید، رازش فاش نخواهد شد. آنکس که مفهوم خیر و شر را می‌داند دیگر کودک نیست. اگر این بار اجازه سفر ندهید، دلم هرگز خوش نخواهد شد. خواهش مرا رد نکن و مرا به میل خود رها کن».

آزادی وقتی اصرار و پافشاری مخدومقلی را مشاهده نمود، با فروتنی به تحریک تارهای عاطفی قلب شاعر پرداخت تا شاید محبت پدر - فرزند مانع از سفر او شود. به همین منظور گفت: «چگونه جرأت می‌کنی مرا ترک کنی؟!... فرزندم از تو تمنا می‌کنم از این سفر صرف نظر کنی».

هرچه نرمی آزادی بیشتر ملاحظه می‌شد، به همان اندازه پافشاری مخدومقلی شدت می‌یافت و گفتگو هرچه به پایان نزدیکتر می‌شد کفه ترازو به جانب مخدومقلی سنگینی

می‌کرد. تا اینکه مخدومقلی با شوق فراوان انگار که روزنه امید را مشاهده کرده باشد فرمود:
 «قلبیمه گیریدور گیتیمک (اسلام) هواسی تنگه دور درهم دور خلقینگ طماسی
 گونگلیم نی رد اتمه قیلیمه تر خوسی بسر سفر ایشیدور قویبر آزادیم»
 «پدر جان! هوس و آرزوی رفتن (اسلام) بر دلم نشسته است، حال آنکه هدف یا انتظار
 مردم از این سفرها تنگه (پول) است. پدر جان! دل مرا نشکن (خواهش مرا رد نکن) و زیاد
 تمنا هم نکنید که بمانم. برای یکبار هم که شده رخصت بدهید».

دولت محمد آزادی بتدریج تسلیم خواسته‌های عالی فرزندش می‌شد، زیرا او از ابتدا
 نیز با آن راهی که مخدومقلی انتخاب نموده، مخالف نبود. اما چون به تازگی فرزندان
 رستم صفت خود را در سفری بسوی احمدخان افغان از دست داده بود، می‌ترسید که مبادا
 مخدومقلی نیز که وجودش مایه دلخوشی و آرامش روحی او بود، دچار آن سرنوشت
 غم‌انگیز شود. از این رهگذر سعی می‌کرد به بهانه‌ای مانع سفر او شود. این است که باز بهانه‌ای
 می‌آورد:

«قرآن اوقیب گزگین یخشی کلام دور بی‌رحم اوغاندور دینی اسلام دور
 قراقچیدور یوللار خیزدور حرامدور اولور مینگ یتارمینگ گیتماگیل اوغلیم»^۱
 «فرزند عزیزم! قرآن بخوان و با آن زندگی کن که بهترین کلام و برنامه زندگی است،
 جایی که تو می‌خواهی بروی میان مردم افغان است آنها هرچند پیرو دین اسلام هستند، اما
 بی‌رحم می‌باشند، جاده‌ها نیز پر از راهزن و چپاولگر است. شاید کشته یا گم شوی بنابراین از
 تصمیم خود صرف نظر کن».

مخدومقلی در جواب پدر فرمود: «پدر جان! اگر مردن و قبض روح من در ید قدرت
 حق است (که در آن شکی نیست) پس اینجا (در نزد شما) هم باشم اجل گریبانگیر من است،
 بنابراین، از مرگ ما را گریزی نیست».

«قصدا ادیب جانیمه یتسه اجلیم بو یرده هم بولسه تفر آزادیم»^۲

سپس خطا به آزادی می‌فرماید:

«هر یرده ساغلیغیم ایسته اول حقدین دعاقلیب حقه یالبار آزادیم»^۳

«پدر جان! هرکجا که باشم سلامتی مرا از خداوند بخواهید و برای تندرستی و صحت

مزاجم به درگاه حق دعا کنید».

سرانجام آزادی دل به دریا می‌زند و با توکل بر خداوند به فرزند عزیزش اجازه می‌دهد تا به سوی افغانستان سفر کند و کام تشنه معرفت خود را در محضر عارفان و دانشمندان آن دیار سیراب سازد. در غیر اینصورت دل شوریده مخدومقلی در قفس تن آرام نمی‌گرفت. دل شاعر چون طوطی در حکایت مولانا (که در سودای طوطیان جنگل هندوستان بی‌تابی می‌کرد) در عشق پیوستن به جمع مقربان درگاه حق بی‌تابی می‌کرد در نتیجه آزادی با این سخن:

«آمین دی تور اوغلیم «پاتا»^۱ بیرالی بر تنگری یار بولسون بار گیتگیل اوغلیم»^۲
«پس فرزندم برخیز و بر دعایی که بدرقه راه تو می‌کنم آمین بگو تا اینکه خداوند یکتا دعای ما را اجابت کند و ترا در این سفر یاری نماید».

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که استاد مخدومقلی فراغی با رخصت پدر برای یافتن پیر به سوی افغانستان و هندوستان سفر می‌کند و پا به عالم عرفان و تصوف می‌گذارد. انشاءالله در فصل «مخدومقلی در عالم عرفان و تصوف» در این باره شرح مفصلی خواهیم داد.

هجران و بیداری مخدومقلی

مخدومقلی پس از اینکه با دنیایی از غم و اندوه از معشوقه خود «منگلی»^۳ جدا شد، کم‌کم وارد دنیایی دیگر گردید که حاصل تعلیمات و تجربیات او بود. شاعر هم زمان با هجران منگلی، در یکی از تهاجمات قزلباشها بدست آنان اسیر می‌شود. علاوه بر اسارت، آثار ادبی و عرفانی که حاصل پنج سال رنج و سفرش بود از دست می‌رود. چنانکه خود در شعری بنام «ناگهان فراق» بدانها اشاره می‌کند. در مورد جدایی منگلی می‌فرماید:

«گو تر دینگ منگلی یاریمنی قویوب جاندا آرمان فراق»^۴

۱- «پاتا» یا «فاتحه» دعا و رخصت استاد یا پیر که هنگام فارغ التحصیلی و یا رفتن برای انجام مأموریتی جهت موفقیت ایشان بجا می‌آورند. (دعای خیر)

۲- «اوغلیم - آزادیم» ص ۲۶۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- شرح مفصل جدایی مخدومقلی از منگلی را در فصل «ازدواج مخدومقلی» خواهید خواند.

۴- «ناگهان فراق» ص ۶۳۴ منبع پیشین

«ای فراق، معشوقه و یارم منگلی را از من جدا کردی و داغ ناکامی و نامرادی بر دل من نهادی». همچنین به دوری خود از مردم و اسارت خویش چه بی پرده اشاره می‌کند:

«ایلیم خبر سورماز حالدن زینگدینگ بارین «ایران» فراق»^۱

«ای فراق و هجران، قوم و خویشم (ایل من) از حال ما خبر ندارند. زیرا همه ما را به ایران به اسارت بردی» و باز:

«اوق سیز قالدی قولده یایم باتدی منینگ گونیم آیم»
 قولداماسنگ سن خدایم قیلار منی قربان فراق»^۲

«کمانم در دست ولی بی تیر بکاری نمی‌آید. می‌ترسم آفتاب حیاتم دیگر غروب کند، خداوندا! اکنون اگر تو مرا یاری نکنی، فراق هلاکم خواهد کرد».

در شعر «آرمانیم قالدی» نیز مانند شعر بالا بدان موضوعهای ذکر شده اشاره نموده و انزجار قلبی خود را از عاملین آنها ابراز داشته است. از مضمون این دو شعر چنین برمی‌آید که در یک زمان سروده شده‌اند:

«اورولدی هجران خنجری آغلاب منگلی خانیم قالدی»^۳

و همچنین:

«اؤتان گونلریم دویش بولوب گزدیم ایلمدن داش بولوب»^۴

«خنجر هجران و جدائی، بر میان ما فرود آمد و معشوقه‌ام منگلی با پشیمانی گریان از ما دور ماند». و همچنین: «روزهای خوش گذشته، اکنون چون رؤیا می‌نماید زیرا من از ایل خود جداگشته در آتش هجران می‌سوزم».

و چه زیبا و آشکار اعلام می‌دارد که حاصل دسترنج و زحمات شبانه‌روزی او طعمه آب جیحون شده و از بین رفته است:

«زحمت چکیب آزار تارتیب دوزدیگیم دستانیم قالدی»^۴

«داستانهایی که با رنج و زحمت ساخته و پرداخته بودم برباد رفت».

می‌دانیم که فراغی در سنین جوانی (هیجده سالگی) عاشق منگلی می‌شوند و چند

۱- منبع پیشین ص ۶۳۴

۲- «ناگهان فراق» ص ۶۳۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «آرمانیم قالدی» ص ۶۳۷ منبع پیشین

۴- «آرمانیم قالدی» ص ۶۳۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

مدتی را در سودای وصال و عشق به منگلی سپری می‌کنند ولی سرانجام با ناکامی تمام از معشوقه خود جدا می‌گردند. با استناد به این بیت و ابیاتی دیگر چنین استنباط می‌شود که فراغی بعد از این سن به دنیای عرفان روی آورده است:

«یگریمی^۱ یاش اوتدی مندان هزل اتمدیم دنیا سندان»^۲

«ای دنیا بیست سال از عمرم سپری شد، اما در این مدت هیچ لذتی از تو نبردم». این سخن شاعر حاکی از ندامت، از عمر گذشته و تمایل به دنیایی دیگر است. با توجه به سن مخدومقلی در این ایام درمی‌یابیم که او مدت زیادی را در غفلت نگذرانده است. در این مدت از عمر فراغی، دو جریان متفاوت در دل او موج می‌زد: یکی عشق به منگلی و لذت دنیوی و دیگری عشق بخدا و آرزوی تداوم راه آزادی.

مخدومقلی بزودی درمی‌یابد که دل تحمل و گنجایش دو جریان متفاوت یا متضاد را ندارد و باید از دو راه یکی را که درست‌تر است برگزیند. از نظر مخدومقلی شایسته بود که دل جایگاه محبت و عشق حق تعالی قرار گیرد که سرانجام به این آرزو نیز نایل می‌گردد و چه زیبا می‌سراید:

«ایکی گامی توتدیرماز بیریا نه نظر ایله»^۳ «ای دل نمی‌توانی جایگاه محبت دو چیز باشی پس یکی را برگزین».

با مطالعه و تأمل در اشعار مخدومقلی درمی‌یابیم که ایشان بعد از بیست سالگی مدت کوتاهی را در حالت پریشانی می‌گذرانند و آن مبارزه با نفس اماره بود که به قول پیامبر ﷺ جهاد اکبر است. از این رهگذر در اشعاری که بین بیست سالگی و سی و چهار سالگی سروده، ندامت از گذشته و پرواز به سوی عشق واقعی مشاهده می‌شود و فرازونشیبهایی در این اشعار بوضوح یافت می‌شود، در ندامت و استغفار از ایام گذشته می‌سراید:

«یرانلار یولداش بولدیم نفس هوا ظالیمغه»^۴

«ای دوستان! مدتی را در پیروی از خواهشهای نفسانی سپری کردم».

۱- کلمه «یگریمی» به معنای «بیست» تلفظ گوکلانی است. اما در برخی دیوانهای مخدومقلی به شکل «یگریم» که تلفظ طوایف «یموت» است، نوشته شده است. این نوع تغییر لهجه‌ها و الفاظ در میان اشعار فراغی کم و بیش مشاهده می‌شود. ۲- «ایسلارین» ص ۲۲۶ همان منبع پیشین

۳- «نظر ایله» ص ۵۳۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «گدا بولدیم» ص ۴۳۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

و در جای دیگری می‌فرماید:

«گمراه بولیب یول یتوردیم
اوتوردیم بی‌وشلار بیلان»^۱

«چند مدتی را در ضلالت و پریشانی گذراندم و با نااهلان و بی‌خردان همنشین بودم». مخدومقلی، سپس از عشقش به منگلی که چیزی جز پیروی از هوای نفس نبود، سخن می‌گوید و آن عمل خویش را محکوم و اعتراف می‌کند که تلاش و علاقهٔ بیهوده‌ای بخرج داده است. «بیر گُل چهره یولینده
بیهوده فدا بولدیم»^۲

«عمر عزیز خود را بیهوده و نسنجیده در عشق چهره‌ای چون گل که عمری کوتاه دارد، صرف کردم». همچنین به غفلت خود از انجام کارهای خیر و نیک اشاره می‌کند و از اینکه عمل صالحی انجام نداده و عمری را در بی‌خبری و خسران گذرانده است خود را ملامت می‌کند:^۳

«بد ایشلاره بای بولدیم، خیر ایشه گدا بولدیم»^۴

«در انجام کارهای بد پیشرو و توانا ولی در انجام اعمال خیر ناتوان و سست بودم». باگذشت زمان و آشنایی با معارف اسلامی و آثار عرفا و شاعران مشرق زمین، شعلهٔ عشق به خدا در وجود شاعر اوج می‌گرفت و با اوج آتش عشق، معرفت او نسبت به خدا و راز آفرینش بیشتر و بیشتر می‌شد، تا جایی که در دریای معرفت غرق می‌گردد و حلاوت عاشقی به معشوق حقیقی را می‌چشد و از آن لذت می‌برد و سر از پانمی‌شناسد. (لذت معنوی) درک این لذت برای دیگران که خود در کنار سفرهٔ معرفت حق ننشسته‌اند، محال بود. برای همین است که به عمر گذشته تأسف می‌خورد و خود را ملامت می‌کند و گناهکار می‌شناسد. این است که با چشمانی گریان به سوی درگاه حق روی می‌آورد و به استغفار و توبه می‌پردازد: «یاسایقومننی یساده سالیب
یوزیم یوسام یاشلار بیلان»^۵

«گناهان خود را بخاطر آورده برای عفو آن چنان می‌گیریم که با اشکهایم چهرهٔ گناه

۱- «داغلار داشلار بیلان» ص ۳۴۸ منبع پیشین

۲- «گدا بولدیم» ص ۴۳۲ همان منبع پیشین

۳- البته از نظر عارفان ایامی که کمتر به خدا و بندگی او صرف شده و تنها تقلید از پدر و مادر است دورهٔ غفلت و گناهکاری محسوب می‌شود. وگرنه مخدومقلی آنچنانکه خود می‌گوید فرد عاصی و خاطی نبوده است. ۴- «گدا بولدیم» ص ۴۳۲ همان منبع پیشین

۵- «داغلار داشلار بیلان» ص ۳۴۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

آلودم را می شویم». و همچنین:

«یازیقوم یاد ادیب یوزیم خاک ادیب سحر نالش بیله بولدیم گریان»^۱
 «گناه و خطاهای خود را بخاطر آورده، هنگام سحر برای بخشش گناهانم در برابر
 عظمت خدا با چشمانی گریان به سجده می افتم».

مخدومقلی چون بدست پدری عارف و عاشق خدا تربیت شدند، هسته تفکرات
 الهی و عرفانی خود را نیز از ایشان کسب نمودند. بنابراین زمینه رشد و تجلی عشق به خدا در
 درون فراغی بسیار مساعد بود. برای همین است که ملاحظه می کنیم با چه سرعت و غیرتی این
 عشق حقیقی در وجود شاعر به اوج خود می رسد و هرگونه آرام و قراری را از او سلب
 می نماید، تا جائیکه مخدومقلی اعتراف می کند که لشکر عشق مملکت عقل را ویران کرده و
 ایشان را دیوانه و مضطرب ساخته است و دلش می خواهد که از مردم کناره گیری کند و روانه
 کوه و صحرا شود:

«عشق قشون یغیب گلیب عقل ملکین داغیتدی

تالانه بریب عقلیم دیوانه بولدیم ایمدی»^۲

«عشق؛ بالشکر خویش بر مملکت عقل هجوم آورد و عقل مرا پریشان و متحیر ساخت.
 اکنون که اسیر عشق گشته ام عقل کار آئی ندارد و دیوانه و سرگردان شده ام».
 شاعر با گذشت زمان هر نوع تاب و طاقتی را از دست می دهد و روزنه های نفس را در
 وجود خود که به سوی دنیای مادی باز می شد، می بندد و دل از دنیا و هواهای نفسانی پاک
 می کند.

او هرچه از دنیا و مادیات دورتر می شد و فاصله می گرفت به همان مقدار بلکه با
 سرعت زیاد، به سوی خالق بی همتا پرواز می کرد و نزدیکتر می شد. بدین ترتیب با ابراز بندگی
 و انجام عبادات خاص خدایی حلاوت بندگی حقیقی و عشق واقعی را می چشید و همین کشش
 و لذت معنوی معرفت حق تعالی، مخدومقلی را بر آن و امید داشت که به عمر در غفلت گذشته
 خود تأسف بخورد و با انابت و استغفار از خدای خود مغفرت و آمرزش طلب نماید. در سن

۱- «هریانه» ص ۳۵۷ منبع پیشین

۲- «بولدیم ایمدی» ص ۵۴۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس. مخدومقلی در این بیت به عقاید
 عقل ستیزی عرفا نظر دارد.

سی سالگی این چنین ندا برمی آورد:

«مختومقلی گیتدینگ دنیا کوینه جاهل لبقده گونگل قویدینگ اویونه»
 ایندی آییاق باسدینگ اوتوز اوینه گوز یاشی ساچیلار چاغدور بوچاغلار»^۱
 «ای مخدومقلی در جوانی دل به دنیا و خواهش های نفسانی بستی، حال که به سن سی سالگی قدم گذارده ای، خوب است هنگام سحر که بهترین ایام اجابت دعا در پیشگاه حق تعالی است با چشمانی پرnm به استغفار پردازی».
 در سن سی و چهار سالگی نیز با ندامت و تأسف از فرصتهای برباد رفته چنین ناله می کند:

«بیلدینگ کی بی وفادهور بقاسی یوق بویوردینگ اوتوزدورت یاشه باردینگ بوجهاندان نه گوردینگ
 «قرآن» قولاق قویب فرمانه نظر ایل»^۲

«ای مخدومقلی (دل) اکنون که به سن سی و چهار سالگی رسیده ای، دریافتی که دنیا اهل وفا و بقا نیست، تو در این مدت، از این جهان چه لذت برده ای؟! چه خوب است به ندای قرآن گوش فرا دهی و از دستورهای آن اطاعت کنی».

کم کم شاعر در مطبخ عشق به جوش و خروش می آید تا اینکه در سن چهل سالگی^۳ ندا برمی آورد که دیگر کام تشنه معرفت او سیراب و عقلش به کمال رسیده است:
 «قرقه قدم قویدیم کاسام دولمشدور»^۴ «در چهل سالگی کاسه معرفتم لبریز شد».
 یعنی از نظر عقل و دانش به کمال و جمال رسیده ام.

فراغی اوج عشق خود را این چنین بیان می کند: «عشق آتشینه دوشدیم پروانه بولدیم ایندی»^۵ «اکنون چون پروانه ای در آتش عشق حق می سوزم». همچنین می گوید:

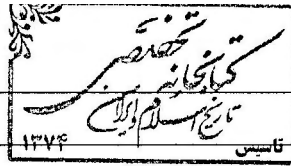
۱- «چاغدور بوچاغلار» ص ۵۰۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «نظر ایل» ص ۵۳۹ همان منبع

۳- عدد چهل در آثار مخدومقلی نیز همچون ادبیات فارسی نشانه کثرت و مرحله ای از تکامل است. «به استناد اینکه گویند خداوند گل آدم را در چهل روز یا چهل سال سرشت، نیز خداوند موسی (علیه السلام) را به میقات فراخواند. پس از سی روز، ده روز نیز بر آن افزود تا چهل روز گردد. پیغمبر اسلام نیز در چهل سالگی به پیامبری مبعوث شد. شراب نیز در چهل روز می رسد. حافظ گفته است: «که ای صوفی شراب آنکه شود صاف که در شیشه برآرد اربعینی»

۴- «عجب ایام گلمدی» ص ۳۰۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۵- «بولدیم ایمدی» ص ۵۴۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس



«گنج ایسته‌یان لار گلسون ویرانه بولدیم ایمدی»^۱ «آنانکه خواهان گنج (هدایت) هستند بیایند زیرا اکنون چون خزینه‌ای (ویرانه‌ای) پرگنج به بار آمده‌ام».

مخدومقلی با درک حقیقت با تمام وجود در دریای معرفت غرق می‌گردد تا جائیکه بهر طرف که رو می‌کند جز حق نمی‌بیند و چیزی جز حق در فکر و ذهن او خطوط نمی‌کند زیرا بطور مطلق دل از دوستی دنیا و دنیاطلبی پاک کرده بود. چنانکه خود می‌گوید:

«چیقاردیم باشدین ایندی دنیا هواسین مطلق» و یا «لازم اولدی اوقیماق ان الحق من الحق»^۲

«اکنون هر نوع هوئی و هوس نسبت به دنیا و متعلقات آن را بطور مطلق از وجود خود پاک کرده‌ام و با تزکیه و تهذیب کامل نفس، دل به حق سپرده‌ام» و یا «اوج و خروش عشق الهی و تزکیه مطلق دل من، چنان است که اقتضاء می‌کند چون حسین بن منصور حلاج ندای «ان الحق من الحق»، سردهم». آتش عشق حق تعالی و ذوق و شوق معرفت آفریدگار تمام وجود شاعر عزیز را در مطبخ سوزان خویش می‌سوزاند، اما با این وجود چاره‌ای جز تحمل آن و سیر طریقت مقربان حق نداشت. چونکه او نه تنها دنیا را فدای قرب حق تعالی کرده، بلکه حاضر به قربانی کردن جان نیز بود. چنانکه خود می‌فرماید:

«گونگلومنی گچردیم جمله جهانندان نه جهانندان بلکه ال اوزدیم جانندان»^۳

«[خداوند!] اکنون در سودای معرفت و وصال تو دل را بطور مطلق از حُب دنیا و تعلقات آن پاک نمودم، نه تنها از دنیا بلکه از جان خویش نیز دست شسته‌ام».

همچنین می‌فرماید:

«ماسوانی تاشلاب حقه توت یوزینگ الله‌دان اوزگاسی یاغیدور یاغی»^۴

«هرچه غیر خداست به دور اندازید و تنها به خدا توجه کنید، زیرا دوستی آنها شما را از عبادت و بندگی حق تعالی باز می‌دارد».

مخدومقلی با قصیده و غزلهایی چون «عاشق بولمیشام» (ص ۲۵۲)، «ساتاشدیم»

۱- «بولدیم ایمدی» ص ۵۴۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «بولدیم ایمدی» ص ۵۴۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس. مخدومقلی ضمن تشبیه اوج عشق عرفانی خود به حالت منصور حلاج (حسین بن منصور) به زندگانی حیرت‌انگیز او نظر داشته است.

۳- «هریانه» ص ۳۵۷ منبع پیشین

۴- «یاغیدور یاغی» ص ۱۵۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

(ص ۵۴۱)، «بودردی» (ص ۵۲۹)، «قیزملی بولدوم» (ص ۵۵۲)، «نظرایله» (ص ۵۳۹)، «نامه‌سن» (ص ۱۴۶) و «دلبرینگ» (ص ۲۸۴)^۱ و... نهایت اوج عشق خود را بیان می‌کند و با این بیان هرگونه شک و تردید را از خوانندگان اشعارش می‌زداید. «من حقه عاشقم یوق دور گمانیم» «من عاشق حق هستم و در این مورد هیچ شک و تردیدی ندارم».

فراغی برای موفقیت و وصال حق به دنبال پیر می‌گردد تا با بیعت با ایشان به مریدی پردازد و همین جستجوی پیر طریقت باعث شده که شاعر سفرهایی نیز به افغانستان و هندوستان و به احتمال قوی به جاهای دیگر جهان انجام دهد. مثلاً شعر «عجب ایام گلمدی» را هنگامی سروده که می‌خواست به سوی هندوستان برود.

«الله قانات برسه هندوستان اوچار من چوخ قراشدیم عجب ایام گلمدی»^۲
 «اگر خداوند توفیق دهد به سوی هندوستان سفر خواهم کرد، زیرا در این سرزمین (ایران) یا ترکستان زیاد در انتظار تحقق آرزوها و آرمانهای خود بودم ولی آن فرصتهای مناسب پدیدار نشد».

در میان اشعار عرفانی و اجتماعی شاعر به شعرهایی برمی‌خوریم که در سن پنجاه سالگی و اواخر عمر سروده‌اند، چنانکه چند نمونه آنها را بررسی کردیم، دریافتم که در تمام آنها مخدومقلی از غم بی‌پایان خویش می‌نالید. غمهای ناشی از جهالت مردم، قتل و غارت‌های بیمورد - فسادهای اجتماعی و خیانت روحانی‌نماها به مردم و اندوه از بی‌فرزندگی و کوری اجاق خویش و...

تقریباً حدود چهار - پنج شعر در دیوان ایشان وجود دارد که آنها را در سن پنجاه سالگی سروده است و صراحتاً به سن خود اشاره می‌نماید ولی مایه غم و اندوه را بیان نمی‌دارد:

«مختومقلی اللی یاشینگ غم‌دیر غیغیدیر سرداشینگ»^۳
 «مخدومقلی اکنون که پنجاه سال از عمرت گذشته است چیزی جز غم و غصه همدست نبوده است».

۱- صفحات قید شده مربوط به دیوان کامل مخدومقلی چاپ قابوس است. خوانندگان محترم جهت مطالعه اشعار فوق به آن صفحات مراجعه کنند.

۲- «عجب ایام گلمدی» ص ۳۰۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «لرزاندیر» ص ۶۳۹ منبع پیشین

و یا «ال لا قدم اوردی سالیم حسرت بیلان قوچ یگیت لر»^۱
 «ای جوانان برومند، اکنون با حسرت و اندوه به سن پنجاه سالگی قدم نهاده ام».
 «اللا یستدی غملی باشینگ موندان غیری فریاد بولماز»^۲
 «اکنون که این زندگی پر مشقت و پر از غم به سن پنجاه سالگی قدم گذاشت حاصلی جز آه و ناله نداشت».

قصیده ای بنام «بختیم قره دور» (بختم سیاه است) در میان اشعار مخدومقلی هست که در آن از اقبال و بخت سیاه خود می نالد. همچنین تقریباً خلاصه ای از شرح حال خود را در آن بیان می کند. وی این قصیده را تقریباً در سن شصت سالگی سروده است. زیرا می گوید: «آلتیشه عزم اوردی قارتاشان سالیم»^۳ «اکنون زندگی پر مشقتم پا به شصتمین سال خود گذاشت». و در جای دیگر می گوید:

«داد ایلاب چکرم آنچه کایشی عمریم گچب بارار آلتمش سال بیل»^۴
 بدین ترتیب مخدومقلی از اسارت هوئی و هوس و حب الدنیا آزاد می گردد، تا جایی که دنیا و هر آنچه را که دنیوی است بدور می اندازد و از آنها تبری می جوید، زیرا او کسی جز خدا را عزیز تر و مهربانتر برای خود نمی شناسد و نمی داند. چنانکه می سراید:
 «فکر ایلانگ کیم بار دور ایام دان بیزه دوست تر بونده لیکده بولمسنگ بولغانینگ یخشی نیست تر»^۵
 «خوب فکر کنید، غیر از آفریدگار کسی هست که نسبت به ما دوست و مهربان باشد؟! با وجود چنین خدای خوب و مهربان اگر بندگی او نکنید، نیستی شما بهتر از هستی تان خواهد بود».

تخلص مخدومقلی در شعر (لقب ادبی مخدومقلی):

«مختومقلی خوش خواب ایچره یاتیردیم امرینگا اوغرادیم ایمان گتوردیم
 اوزیمی اونوتدیم هوشم یتوردیم فراغی دیب چاغیرسون مسینگ نامم»^۶

۱- «قوچ یگیت لر» ص ۶۳۶ دیوان کامل مختومقلی - قابوس

۲- «درد بولماز» ص ۷۲۷ منبع پیشین ۳- «بختیم قارادیر» ص ۷۴۷ منبع پیشین

۴- «یل بیل» ص ۶۹۴ همان منبع

۵- «خیرایشه گدا بولدیم» ص ۴۳۲ دیوان کامل مختومقلی - قابوس

۶- «عشق دین ایچمک» ص ۱۴۹ منبع پیشین این غزل چنانکه از نامش نیز برمی آید معنی و مفهوم

ملاحظه کردیم که مخدومقلی دل را از هرگونه میل و رغبت به دنیا و مادیات منزّه و تهذیب می‌کند و خود را کاملاً از اسارت هوئی و هوس آزاد و فارغ می‌نماید. از طرف دیگر، تقدیر الهی چنین اقتضاء می‌کند که شاعر از پدر، مادر، برادر و فرزند و... نیز جدا و محروم شود.

مخدومقلی چه زیبا بدان اشارت دارند:

«مخدومقلی اسمینگ سنینگ بولسون گراک دور فراغی

مار قولیندان دیندیم دیسام گلدی هجرانینگ یراغی»^۱

و در جای دیگر: «اسمینگ اررکی فراغی یاس توتارمیز ایل لیریم»^۲

«مخدومقلی براستی اسم تو فراغی خواهد شد زیرا از دام هوئی و هوس و میل به دنیا فارغ شده بودی که داغ فراق و هجران (خویشان) نیز فرا رسید».

در نتیجه دل را از توجه و محبت به آنها به جانب خداوند معطوف گرداند؛ درواقع از حُب نفس، حُب اولاد و خویشان و... تهی گشت. (به قول عرفا) تا اینکه دل تنها جایگاه و منزل محبت حق شد. از این رهگذر به «فراغی»^۳ یعنی کسی که از هوئی و هوس و توجه به غیر حق فارغ و آسوده گشته است متخلص می‌شود. پس از آن در شعر خود را

عرفانی دارد. و بیانگر ذوق و شوق عشق مخدومقلی است. از معنی ابیات فوق برمی‌آید که مخدومقلی از خود فارغ می‌شود و تسلیم مطلق حق می‌گردد. آنگاه فریاد برمی‌آورد که مرا «فراغی» خطابم کنید. درواقع همان نظر عمیق عرفانی است که خود را «حجاب» و حایل و مانع به وصال حق می‌دانستند. بنابراین شرط عروج به سوی معشوق، فارغ شدن از خود و دریدن حجاب خویش است. (به فصل مخدومقلی در عالم عرفان و تصوف مراجعه کنید).

۱- «بندی بولدوم» ص ۶۴۳ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «ایستامان» ص ۶۴۰ منبع پیشین

۳- برخی فراغی را با «قاف» صحیح و مناسب حال مخدومقلی می‌دانند. (فراقی) و چنین استدلال می‌کنند که چون مخدومقلی از معشوقه خود منگلی، سپس از برادران و فرزندان خود جدا شده و از فراق و هجران آنها بسیار گریسته و ناله سرداده است. همچنین در اغلب جاها که به «فراغی» متخلص است از فراق و جدائی و از دست دادن شکایت می‌کند. اما مؤلف با احترام به نظرات فوق، با استناد به ابیات ذکر شده در متن و با توجه به مضامین و معنای عرفانی آنها همچنین دیگر قرائن از جمله طرز نگارش املائی آن در کلیه دواوین شاعر چه چاپ عشق آباد و چه چاپ قابوس معتقد است «فراغی» با «غین» در معنای فارغ شدن و آسوده گشتن و راحت شدن صحیح و شایسته وی است. مؤلف کتاب «МАГТЫМҢЫЛЫ» می‌نویسد: «در فراق و حسرت برادرانش لقب «فراغی» بخود می‌گیرد.» ص ۱۰

«فراغی» خطاب می‌کند و بدین ترتیب برای خود لقب ادبی شایسته انتخاب می‌نماید. در قصیده بنام «دنیا» دربارهٔ فراغت خود از دنیا و چیزهای دنیوی می‌گوید:

«مختومقلی آدینگ دوندی فراغا فارغ بولیب چک اوزینگی قیراغا»^۱

«ای مخدومقلی کنون که از دام نفس آسوده شده‌ای به فراغی منسوب می‌شوید پس شایسته است خود را از خواهشهای نفسانی و دنیاطلبی فارغ سازی و از حرص و طمع بدور باشی» و در قصیده «یاربزیم ساری» که بیانگر حالات و روحیات عرفانی شاعر است. از قول پیر و استادان خود می‌آورد:

«فراغی دیب چاغیردیلار آلتدیلار قانده دینگ دیب قولاغیمدان توتدیلار»^۲

همچنین در شعری دیگر بنام «بولسون فراغی» (نام تو باشد فراغی) چنین ندا برمی‌آورد:

«جهانی یاندیردی آهینگ قاجار بولدی یاقین یادینگ

مختومقلی سنینگ آدینگ بولسون ایندی قوی فراغی»^۳

«ای مخدومقلی! آه و ناله‌ها و سوز و گدازهای ناشی از عشق به حق تعالی در تو جهان را به آتش کشاند. هیچیک از خویشاوندان دور و نزدیک تاب تحمل شنیدن ناله‌های سوزناک تو را نداشته از اطراف تو پراکنده شدند. اکنون که از بند دنیا و حُب و قرب خویشان فارغ شدی شایسته است نام تو «فراغی» باشد».

و در قصیده «قیداسن» می‌سراید:

«آیرا دوشوب کعبه‌دن^۴ قویدیم فراغی آدیسه

ایل اولوس خاندانیم دوشمزکی ذره یادیسه»^۵

«اکنون که از مادر خود جدا شدم خود را فراغی نام نهادم زیرا دیگر هیچ یک از ایل و

خاندانم در دل من جایگاه و منزلتی ندارند. در واقع وجودم را مستی عشق الهی فرا گرفته

۱- «دنیا» ص ۴۰۰ همان منبع

۲- «یاربزیم ساری» ص ۳۹۰ منبع پیشین: «فراغی خطابم کردند و با خود بردند. از گوشم گرفتند و پرسیدند کجائی؟!»

۳- «بولسون فراغی» ص ۶۳۵ دیوان کامل مختومقلی - قابوس

۴- ترکمنها بخصوص گوکلانها به عزیزترین فرد خانواده که اغلب زنان و دختران هستند «کعبه» می‌گویند به‌ویژه هنگامیکه نام مادر مرحومشان را بر دختران خود نهاده باشند.

۵- «قیداسن»؟! ص ۷۱۳ همان منبع

است».

مخدومقلی پس از فراغت از خواهشهای نفسانی و موفقیت در طی طریق به وصال حق، مابقی عمر پرارزش و پرحادث خود را در سودای قرب حق تعالی گذراند و در راه تزکیه و تهذیب نفس محتضای فراوان کشید که انشاءالله در فصل مخدومقلی در دنیای عرفان و تصوف بطور مفصل شرح خواهیم داد.

وفات مخدومقلی فراغی

«یول اوستونده اولسام یوله آتسه‌لار
راضی من اوستمدان باسیب اوتسه‌لار
مختومقلی دیب آدیم توتسه‌لار
گوران گوز جورت آتار اشدان قولاغه»^۱
(ص ۵۷۴ - قابوس)

سرانجام مخدومقلی با تخلص «فراغی» تقریباً پس از شصت سال زندگی پرمشقت، در کنار چشمه «عباساری» که در شمال ایران (در نزدیکی مرز ایران و ترکمنستان) واقع است در سال ۱۲۰۴ هـ. ق برابر ۱۷۹۰ میلادی سر بر بالین مرگ نهاد و چشم از جهان فرو بست. شاعر در مبارزه با نفس اماره همیشه هوشیار بوده دمی از خواهشهای سرکش آن غافل نبوده است. در همان لحظه که سر بر بستر مرگ نهاده بود از اطرافیان خود خواست که در «آلاچیق» را باز کنند تا آخرین پیام خود را برای جهانیان عرضه بدارد و این دنیا را که گذرگاهی به جهان ابدیت است در آخرین لحظات زندگی پرافتخار خود بنگرد و به انسانها با صداقت اعلام کند که دنیا بی وفاست، خود می ماند، مهمانان و دوستان خود را رهسپار آخرت می کند.

۱- «راضی و خشنود خواهم بود اگر در راه حق بمیرم تا دیگران حتی با له کردن جسمم گام در جای پای من بگذارند و (با یاد خاطره من) مخدومقلی گویان به سوی حق بشتابند. در این صورت بینندگان با تصدیق سخنم بر کسانی که تنها شنوندگان شعرم هستند فخر خواهند ورزید». مخدومقلی به مثل «شنیدن کی بُود مانند دیدن» (فارسی و ترکمنی) نظر داشته است. همچنین به کلام عرفانی «جنید بغدادی» که می گوید: «لَا يَكُونُ الْعَارِفُ عَارِفًا حَتَّى يَكُونَ كَالْأَرْضِ يَطْوُهُ الْبَرُّ وَلَفَاجِرٌ». عارف، عارف نیست مگر اینکه مثل زمین بشود که همه او را لگد کنند.» (ص ۲۰۷ تعلیم و تعلم در اسلام - استاد مطهری)

جه‌بر اتدی جه‌مشید جاننا
 کاه اوردی ماغدان کانا
 یوز یل اوقوب پایاننا
 نه زال نه‌ده لوقمان چقار

مه‌نه‌م پراغی اولقادار
 آلمنی قلدیم دهر به‌ده‌ر
 بر بی هونهر تاپسا حابار
 پور باغلایوب آسمان چقار

ماحتوم قولی 'آرا ایله‌سوز
 بارچا قالاردا غوده‌گز
 توفراغادولسا اوشبو گوز
 حاقدان یه‌نه پهرمان چقار

گورینه‌ر

(۱) ولیم یاسدیغیمدا یاتان واغتمدا ایشیگی آچدیرب
 داغلارا غاراب آیدانی

سه‌یل اهدالیک بو جامانا
 جاماندا نالهر گورینه‌ر
 اسگه‌نده‌ر جه‌مشید سالدیران
 به‌یاک موزارلار گورینه‌ر
 ماشه‌لهری شیر به‌له‌شلی
 گول غوزار اینجه بیلاشلی
 گون دوشمه‌گدن تهر اولاشلی

آخرین سروده مخدومقلی (در بستر مرگ)

به این ترتیب با پیروزی و سربلندی در آخرین دقایق زندگی عبرت‌انگیز خود خطاب به انسانها چنین سرود:

«سیرِ اِدالینگ بو جهانی جهانده نالار گورینر
اسکندر جمشید سالدیران بیک منارلار گورینر»^۱

«ای دوستان! بیائید این جهان را سیر کنیم و ببیندیشیم که در جهان چه چیزها دیده می‌شوند!! در این دنیا کسی جاوید نمی‌ماند، آنچه می‌ماند همانا مناره‌ها و گنبد‌های بلندی است که از اسکندر و جمشید (گذشتگان و پادشاهان) به یادگار مانده‌اند».

مخدومقلی خطاب به این دنیای فانی می‌گوید: «ای دنیای بی‌وفا، بنابر اینکه گروهی را فریفتی زیرا در تو هیچکس جاوید نخواهد زیست، نه آنانکه با غم و غصه زندگی کردند و نه آنانکه در ناز و نعمت و عیش و عشرت بودند. آنچه در تو تا قیامت جاوید می‌ماند همانا کوه‌های سر به فلک کشیده و پوشیده از برف است». در پایان نیز خطاب به خود می‌گوید: «ای مخدومقلی کیست که از شربت تلخ مرگ نچشد. نه مرگ پایان می‌یابد و نه زمین از مرده پر می‌شود و نه با مرگ کسی آسمان بر زمین می‌افتد و نه زمین شکافته می‌شود. بلکه زندگانی به روال سابق خود ادامه می‌یابد و مرگ کسی سبب تغییر و تحولی در قوانین الهی نمی‌شود زیرا این یک سُنّت ثابت الهی است»:

«مخدومقلی کیم بار اولمز اجل دویمز زمین دولمز
آسمان اینمز یر چوریلمز گون یوریر آیلار گورینور»^۲

«مخدومقلی! کیست که در این عالم (بجز الله) شربت مگر نچشد. اجل چیزی نیست که از قبض روح ذی‌الروحان سیراب شود و زمین از دفن مردگان پرگردد. با مرگ کسی نه آسمان بر زمین خواهد افتاد و نه زمین تلاشی خواهد شد بلکه این سُنّت الهی است تا این ماهها و سالها در گردشند آن نیز دوام خواهد داشت».

۱- «گورینار» ص ۴۸۵ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس برخی از محققین و اکثر مردم این شعر را آخرین سروده شاعر می‌دانند و در دیوان چاپ قابوس و برخی از دواوین چاپ عشق‌آباد نیز بعنوان آخرین قصیده مخدومقلی ثبت شده است. اما استاد «قره‌ایشان محمدی» در آخرین اظهاراتش قصیده «گچیب بارار» (ص ۶۳۶ دیوان مخدومقلی) را با توجه به مضمون و مفهوم آن آخرین شعر مخدومقلی اعلام کردند. الله اعلم

۲- «گورینا» ص ۴۸۵ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

آرامگاه آزادی و مخدومقلی



Азادی билеп Мағтимгулының гүбурсы.

Могила, где захоронены Азادی и Мағтимгулы.

The place, where Asadi and Makhtumkuli were buried.

مخدومقلی با این بیانات شیوا و پندآموز به اطرافیان و بستگان خود دل‌داری می‌دهد که در مرگ او به ناله و زاری و شیون نپردازند، زیرا مرگ و زندگی حق است. چنانکه پدران و نیاکان ما گذشته‌اند ما نیز پس از مدتی به سوی دیار باقی سفر می‌کنیم. این است که می‌گوید: «بو اولمک آیر یلمق قالب دور اونگدین پدر بیزه میراث قویمیش بو دردی»^۱

«این مُردن و جدا شدن از خویشان و یاران از همان ابتدای خلقت بوده که از پدرمان حضرت آدم علیه السلام به ما ارث رسیده است».

مخدومقلی فراغی زندگی پر مشقت و سراسر مبارزه خود را با موفقیت و سربلندی به پایان رساند و در اطراف «سونگی داغ» (نام کوهی در مرز ایران و ترکمنستان) جان به جان آفرین تسلیم کرد و چون قطره‌ای به دریای بیکران پیوست و در حقیقت به سوی معشوق حقیقی خود شتافت و به مصداق این آیه کریمه «إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» به آنجایی بازگشت که خود از آنجا آمده بود. در واقع بنا به قول عرفا به وعده گاه معشوق شتافت. زندگی مخدومقلی در حقیقت از «سیر الی الله» شروع شده و به مرحله «سیر فی الله» ختم گشته است.

در اینجا با توجه به خدمات شایان مخدومقلی که برای معاصرین خود و آیندگان انجام داده است، بهترین درودها را نثار روح پاک آن شاعر عزیز می‌کنیم تا بدینوسیله اندک تشکر و سپاسی از ایشان بعمل آورده باشیم. از طرف دیگر به ندای برطین او لبیک می‌گوئیم و بر ایشان درود می‌فرستیم آنچنانکه خود می‌خواهد.

«مختمقلی من جانه اینانمس من جهانه
دعاده یاد قیلانه ایام بولسین مددکار»^۲

«مخدومقلی (من) نه به جان و نه به جهان اعتماد می‌کنم، زیرا هر دو امانتی است و حفظ دائمی آن دوازید قدرت من خارج است. هر کسی پس از مرگ، مرا در دعای خیر خود یاد کند خداوند مددکار او باشد» و همچنین خواسته است:

«هر مجلسده صحبتده یاد ادینگ بو غریبی ای یرانلار شاد ادینگ خیر دعاده بیزنی»^۳

«ای دوستان در هر مجلس و نشست و برخاستهای خویش مرا هم یاد کنید و با نثار

۱- «بودردی» ص ۵۲۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «روزگار» ص ۶۵۵ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «دارالبقاده بیزنی» ص ۵۴۵ منبع پیشین

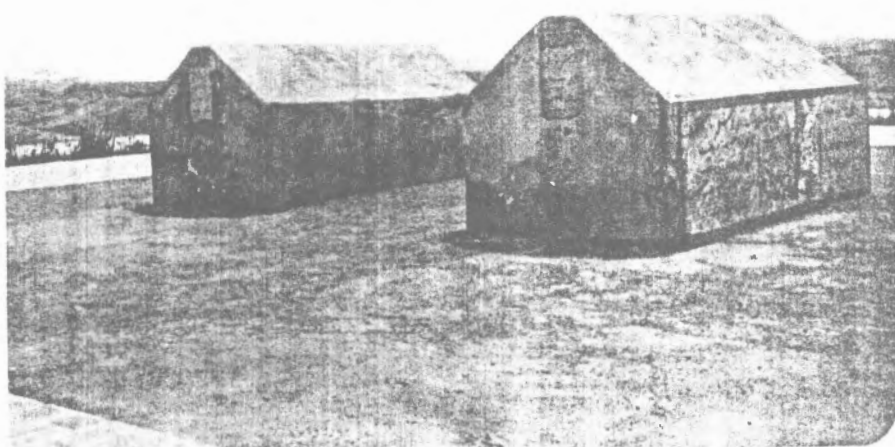
درود و رحمت، روح مرا شاد گردانید».

آری خوب است که به بیان دعاگونه او لیبیک گفته و او را نه تنها در دعا، بلکه در تمام امور زندگی یاد کنیم و خاطره اش را گرامی بداریم تا خداوند نیز با اجابت دعای خیر ما بر او رحمت نماید و درجه اش را عالی گرداند. برادر فاضل «قره ایشان محمدی» به نقل از بانوی مرحومه و بزرگوار «تاج حاللی قرری» درباره محل رحلت و آرامگاه مخدومقلی چنین معلوماتی را در اختیار ما نهادند:

«مخدومقلی تقریباً در سن پنجاه و هفت الی شصت سالگی در کنار چشمه «عباساری» در اطراف سونگی داغ (شمال ایران) چشم از جهان فرو بسته است. جسد مطهر آن عارف گرامی را اشخاصی بنامهای «کرکی»، «جانان آقا» و «اراز نفس» با شتر (آق مایه) به «آق طوقی» نزد قبر متبرکه پدر و استاد بزرگوارش «دولت محمد آزادی» آورده اند و در کنار آرامگاه ابدی آن مرد شریف و محترم با احترام خاص به خاک سپرده اند»^۱.

اکنون که بیش از دو نیم قرن از حیات درخشان مخدومقلی می گذرد، مردم نام او را در دلها و سینه های مملو از عشق و ایمان خود در این مدت طولانی از گزند حوادث روزگار محفوظ داشته اند. امروزه آرامگاه این دو ستاره درخشان آسمان عرفان و تصوف و ادبیات اصیل ترکمن زیارتگاه عاشقان و شیفتگان علم و ادب و دین و دیانت و معرفت حق تعالی قرار گرفته است. هر ساله به مناسبت هایی بر مزار این بزرگواران جمع می شوند و بانثار دسته های گل و تجلیل شاعران و نویسندگان و روحانیون از خدمات آنان، یاد و نام این عارفان و مقربان درگاه حق تعالی را گرامی می دارند. یاد و خاطره شان گرامی و راهشان پردوام باد.

۱- برادر محمدی ضمن این روایت، به جریان و حوادثی کرامت گونه نیز اشاره داشتند که در مجموعه ای جداگانه تحت عنوان «روایاتی درباره مخدومقلی» گردآوری شده که هنوز به چاپ نرسیده است.



آرامگاه مخدومقلی و دولت محمد آزادی (مؤلف - بهار ۷۰)

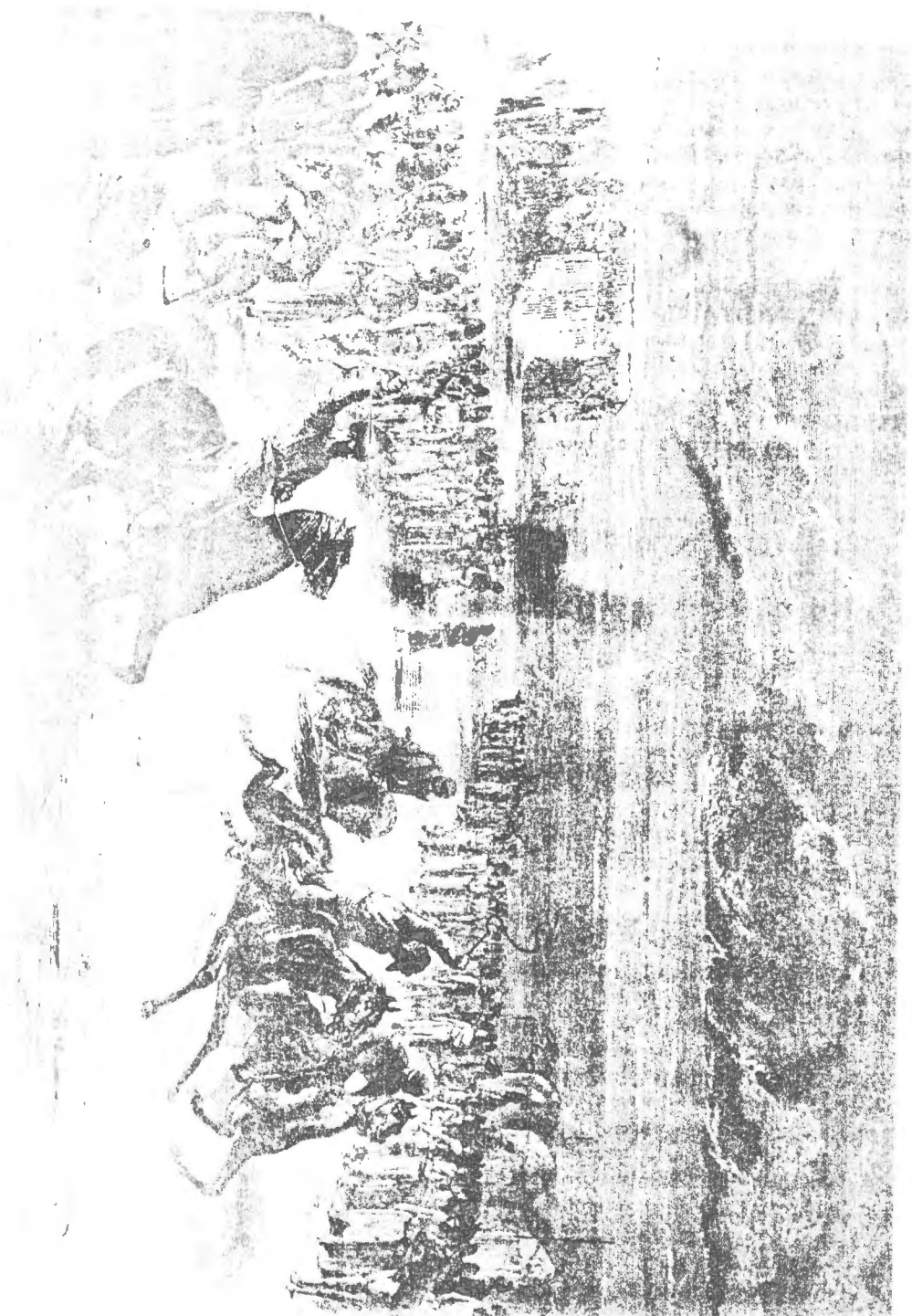


آرامگاه جدید و در دست احداث مخدومقلی فراغی - سال ۱۳۷۹

فصل سوم

سیری بر ازدواج مخدومقلی

اسبدوانی در جشن عروسی. از خاطرات بلوک ویل.



سیری بر ازدواج مخدومقلی

«درویشلاره یول سیز لیغی

یگیت لاره مال سیز لیغی

الهی عیال سیز لیغی

گورکزمه گین مسلمان»^۱

«یکی از نشانه‌های قدرت و حکمت الهی این است که همسران شما را از جنس خودتان قرار داده است تا در کنار ایشان آرام گیرید و در بین شما مهر و مودت قرار داده‌ایم. اینها همه نشانه‌های بزرگی بر قدرت و حکمت الله است. برای کسانی که درست فکر می‌کنند و با چشم حقیقت به این مسائل می‌نگرند»^۲.

پیغمبر اسلام حضرت محمد ﷺ ازدواج را سُنَّت خود خوانده می‌فرمایند:
«النَّكَاحُ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي» «ازدواج سُنَّت من است. هر کس به انجام آن راغب نباشد، از من نیست».

مخدومقلی با الهام از حدیث بالا می‌سرایند:

«پیغمبر سُنَّتین برجای قیلاین دیسنگ اویلانگین»^۳

«نکاح سنت پیامبر ﷺ است. اگر می‌خواهید سنت پیغمبر ﷺ را بجا آورید، ازدواج کنید».

مخدومقلی و «منگلی»:

در مقدمه دیوان کنونی شاعر درباره ازدواج وی چنین آمده است: «در سال ۱۹۴۱

۱- دیوان کامل مخدومقلی - قابوس ص ۲۹۷ و ص ۵۶۵ چون شعر «هریانه» ص ۲۹۶ با عنوان «دیگدی جان» ص ۵۶۴ مجدداً آمده است.

۲- سوره روم آیه ۲۱ نقل از ص ۲۸۱ حلال و حرام در اسلام.

۳- «اویلانگین» ص ۵۲۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

میلادی از قریه گرکز (قری فلا ترکمستان) زنی بنام «حالی قری» می زیست.^۱ وی گفته است: «مخدومقلی هنگامی که به سن هیجده (۱۸) سالگی می رسد، عاشق دلباخته دخترخاله خود بنام «منگلی»^۲ می شود. منگلی نیز او را بسیار دوست می داشته است».^۳

شاعر غزلهایی در عشق منگلی بخصوص در فراق او می سراید که در تمام آنها معشوقه خود را با صفات نیک و عالی که در تخیل یک شاعر می گنجد، توصیف نموده است. مخدومقلی با گرفتار آمدن در عشق منگلی آرام و قرار خود را از دست می دهد. پس در چنین حالت پریشانی چه چیز می توانست به دل و روحیه شوریده و آشفته شاعر تسکین و آرامش بخشد؟! تنها شعر و غزلهای شیرین اوست که می توانست التهاب آتش عشق را خنثی کند یا اینکه از شدت سوز و گداز آن بکاهد.

از این رهگذر است که مخدومقلی نیز چون دیگر عاشقان برای تسکین آلام خویش به توصیف و تعریف زلف، قد و قامت و زیبایی معشوق خود می پردازد. او مشعوقه خود را با تشبیه کردن به گل و سنبل، ماه تابان و شاه جهان، وصف می کند و در خوش آوازی و شیرین سخنی به بلبل خوشخوان و عسل شیرین مثل می زند.

آنجا که در فراق یار می سراید:

«یارا یار اشار اوج موچه»^۴ صفاتین سویلارام آنچه

۱- «حالی قری» عروس شخصی بنام «دوردی» بود. «دوردی» پسر «قران دُردی ذیلی» خواهرزاده مخدومقلی می باشد. وی در سال ۱۹۴۱ حدود نود (۹۰) سال سن داشت. (نقل از ص ۴۹ مقدمه دیوان مخدومقلی - قابوس).

۲- «منگلی» بنا به اظهارات مرحوم قره ایشان محمدی دختر «مدد پهلوان» بوده و برادری بنام «بگ مراد» داشته است آنها در محلی بنام «آق شور» در اطراف کلالة زندگی می کرده اند. مخدومقلی در غزلی از منگلی چنین یاد می کند:

«ایلی گوکلانگ آدی منگلی نازلی دلداران آیریلدیم».

بنا به قولی خود شاعر خواهری بنام «خان منگلی» داشته است.

۳- «مقدمه دیوان مخدومقلی» ص ۴۹ چاپ قابوس

۴- «اوج موچه» را می توان در دو معنا در نظر گرفت: ۱- یکی از زیبتها و زیورآلات زنان است. ۲- دیگر اینکه در نزد ترکمنها «موچه» به هر یک دوازده سال، یک موچه می گویند. مخدومقلی یار خود را به زنی که از نظر جسم و عقل و اخلاق و کارکشتگی به کمال و تقریباً به سن ۳۶ سالگی رسیده است تشبیه می کند. البته در دیوان نشر علم عشق آباد ۱۹۸۸ ص ۲۰۵ بصورت «سورمه چه» آمده است.

لبی شکر آغزی غنچه زولفلاری قارادان آیریلدیم»^۱
 «برای معشوقه من زیورآلات (اوج موچه) می زبید و شایسته است که صفات او را که
 چهره‌ای چون گل و لبانی خندان دارد توصیف کنم. اما افسوس که از این یار که گیسوان سیاه و
 پرپشتی دارد جدا شده‌ام».
 و در جای دیگر چه زیبا و دل‌انگیز است که در وصف صفات معشوق، کلام خود را به
 اوج می‌رساند.

«آیریلدیم غنچه گلیمدین سیاه ساچی سنبلیمدین
 خوش آوازلی بلبلیمدین شیرین گفتاردن آیریلدیم»^۲
 «از غنچه گلم جدا شدم. از زلف سیاه سنبل، از بلبل خوشخوان و غزل‌خوان شیرین
 زبانم جدا شدم».

برای هر عاشقی در دنیا هیچ چیز به زیبایی و عزیزی معشوق نبوده است. آنان به هرسو
 نظاره کنند یار خود را می‌بینند و در این همه عالم فقط او را می‌شناسند و می‌ستایند:
 «هر کیم اوز یارینی دوغان آی دیب آئین گوزلار اوزگه آیه سراتمز»^۳
 «هر کس معشوق خود را چون ماه هلال می‌پندارد و چشم به آن می‌دوزد و از نگاه و
 نظر به غیر او پرهیز می‌کند. (اعتنایی به غیر او نمی‌کند).
 این ویژگی در مخدومقلی به اوج خود می‌رسد زیرا هرگاه معشوق خود را نمی‌دید
 بی‌قرار و بی‌طاقت می‌شد و مانند پروانه‌ای که در اطراف نور پرده می‌زند، در جستجوی
 دیدار منگلی حیران و سرگردان می‌شد. تا اینکه در الفاظی اندک و هنرمندانه به اختصار و
 ایجاز سرودند:

«مختومقلی گوزلاریمه یکه منگلی خان گورنر»^۴
 «مخدومقلی از زیباییهای جهان، تنها منگلی به چشم می‌آید».

۱- «گلزاردان آیریلدیم» ص ۱۳۷ دیوان کامل مختومقلی - قابوس. در دیوانهای چاپ باکو و علم

مصرع آخر چنین آمده است. «(اول / زلفی قره‌دن (ناردین) آیریلدیم» (ص ۲۰۱ و ص ۲۰۵)

۲- «گلزاردان آیریلدیم» ص ۱۳۷ دیوان کامل مختومقلی - قابوس

۳- «بایه سراتمز» ص ۲۱۹ مختومقلی سایلانان شعرلار - باکو ۱۹۶۰

۴- «دکان گورنر» ص ۷۵۱ دیوان کامل مختومقلی - قابوس

جدائی و ناکامی مخدومقلی و منگلی:

مخدومقلی و منگلی یکدیگر را از دل و جان دوست می‌داشتند و در وصال هم زندگی مشترک و سعادتمندی را آرزو می‌کردند. آنان از حسن و خلق یکدیگر بسیار خشنود و راضی بودند و به همین جهت می‌خواستند باهم پیوند زناشویی برقرار کنند و خانواده خوشبختی را تشکیل نمایند. اما اتفاقات ناگوار پیش آمده در زندگی و خانواده آزادی و سستهای دست‌وپاگیر اجتماعی و قومی و فقر مادی، مانع از تحقق آرزوها و آرمانهای پاک این دو جوان پاکدل می‌شود. چنانکه شاعر، داغدار و دلسوخته در غزلی می‌گوید:

«اقبال چاپماز یورای دیسام یوق دور مالیم برای دیسم»^۱

«برای وصال یار نه بخت، یاری‌ام می‌کند و نه توان مالی دارم که بپردازم».

از طرف دیگر مخدومقلی سستهای غلط و دست‌وپاگیر اجتماعی را که براساس ارزشهای کاذب و اغلب مادی بنا گردیده است، سخت به باد انتقاد می‌گیرد:

«قیز آلینار قالنگ بیلان آدم سولار ظلم بیلان»^۲

«دختران با مهریه گزاف به عقد نکاح درمی‌آیند. آدمیان بر اثر ظلم و ستم چون گل پژمرده و خزان زده می‌شوند».

در جای دیگر، شاعر به کلام انتقادی خود شدت می‌بخشد و نشتر سخن بر دل‌های تار و تیره آدمیان بی‌خرد و جاهل فرو می‌برد تا شاید از درد آن بخود آیند و از خواب غفلت بیدار شوند:

«اونوتدی کوب ایل‌لار سوار قرداشین مال ایستاب زنانین ساته باشلادی»^۳

«مردمان زیادی، برادری و خویشاوندی (صله‌رحم) را فراموش کردند و بخاطر طلب مال دنیا دختران خود را به معرض فروش گذاشتند».

سرانجام برادران منگلی، از طرفی چون دریافتند که مخدومقلی با پرداخت مهریه نمی‌تواند با خواهرشان ازدواج کند و افتخار دامادی آنان را داشته باشد. از سوی دیگر، از اقبال بد فراغی وی در هنگام اوج عشق و ایام وصال اسیر قزلباشها می‌شود. در نتیجه برادران

۱- «اوایات ایلاییر» ص ۲۸۹ همان منبع

۲- «دوغریسی» ص ۶۶۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «گیده باشلادی» ص ۷۳۰ منبع پیشین

منگلی فرصت را غنیمت شمرده، منگلی را با وجود آنکه ناراضی بود، با توسل به زور وادار به ازدواج با دیگری می‌کنند.^۱ مخدومقلی چه زیبا و صریح بدان اشاره می‌کند:

«ایندی لیکن آیردی‌لار زور بیلده...»^۲ یا

«فراغی دیر یاندیم آخر یار بیلان دشمن آیره سالدی ظلم زور بیلده»

«لیکن، اکنون با توسل به زور ما را از هم جدا کردند».

منگلی نیز با دلی پر از غم و با چشمانی پر نم نمی‌دانست به خانه بخت می‌رود یا به سوی دریایی از غم و اندوه. که پایانی جز مرگ نابه‌هنگام ندارد. خوانندگان عزیز! حدس بزنید که سرنوشت چنین ازدواج‌هایی به کجا می‌انجامد؟!

این تنها سرگذشت مخدومقلی و منگلی نیست، بلکه شرح حال هزاران جوانِ پسر و دختر است که به چنین سرنوشت شومی گرفتار آمده و جان باخته‌اند. در جامعه کنونی ما آن سنت‌های غلط و ویرانگر هنوز نیز کم و بیش حاکم است و روزی نیست که در گوشه‌ای از این دیار وسیع دختر یا پسر جوانی بر اثر این آداب و رسوم شوم دست به خودکشی نزنند.

اکنون کیست که به اصلاح این روش‌های غلط به پا خیزد و هزاران جوان پسر و دختر را از دچار شدن به چنین سرنوشت‌های شوم و دردآور نجات دهد؟! تأسف و تأثر نگارنده از این است که این بلای جانگداز در اجتماع کسانی است که ادعای مسلمانی و پیرو سنت رسول الله ﷺ می‌کنند. حال آنکه هیچ رنگ و بوی اسلامی از آنها برنمی‌خیزد. ...

هنگامیکه منگلی با زور و بادیدگان‌گریان و دلی آکنده از سوز و گداز تسلیم ازدواج با فردی دیگر شد، مخدومقلی در محله‌شان نبوده است. در این باره نیز می‌توان دو نوع اظهار نظر کرد:

یکی روایتی است که برادر «قره‌ایشان محمدی» به نقل از بزرگان ایل گرکز بدین شرح روایت کردند:

«افرادی که برای طلبه‌های مدرسه «ادریس بابا» واقع در محل «قزل آباق» آذوقه

۱- «بنا به روایتی منگلی را به شخصی بنام «شاهیم حریف» به زنی داده‌اند». نقل از پاورقی ص ۲۱ «مختومقلینک عمری و دورادجیلیگی»

۲- «یا جبار» ص ۲۱۰ دیوان مختومقلی سایلانان اثرلار عشق آباد - باکو ۱۹۶۰ این شعر در دیوان چاپ قابوس ثبت نشده است.

(خوراک و پوشاک) می بردند، خبر غم انگیز ازدواج منگلی با فرد بیگانه را به مخدومقلی که مشغول تحصیل بودند، رسانده اند.

شاعر با شنیدن این خبر دردناک بسیار دردمند و آزرده خاطر می شوند و غزل «گویزدن سنی»^۱ (از پاییز تا حال...) را با چشمانی پر نم و دلی آکنده از داغ حسرت و فراق منگلی بدین مطلع می سرایند:

«بولمادی بیزگا نصیبینگ استادیم گویزدان سنی

دیدینگ اوتسون قیش تاپارمن تازه نوروزدن سنی»

«حکم تقدیر ترا نصیبم نکرد، از پاییز تاکنون خواستگارت بودم، تو به من گفتی، صبر کن زمستان بگذرد و بهار زیبا فرارسد و در نوروز به وصال یکدیگر خواهیم رسید».

مخدومقلی در این غزل وعده و وعیدهایی را که زمانی به یکدیگر داده بودند به یاد منگلی می آورد و وجود رقیب و بدخواهان را به معشوقه خود گوشزد می کند:

«حق گوتار سین آرادان شاید رقیب شرمندانی»:^۲ «خداوند، شاید رقیب شرمنده را از

بین بردارد». شاعر عزیز و ناکام از عشق منگلی، بوضوح می داند که منگلی با رضای خود تن به ازدواج با بیگانه نداده است. او معتقد بود که در این ناکامی حکمتی نهفته است و آن را تقدیر حق می داند.

«سن غریب سن من فقیر من سنده منده چاره یوق

سودیگیم تقدیر حق دور آیرغان بیزدین سنی»^۳

«ای معشوق من! تو غریب و ناتوانی، من نیز فقیر و بی بضاعتم، من و تو چاره ای

نداشتیم این تقدیر حق است که ما از هم جدا شویم».

مخدومقلی از یک طرف به وجود رقیب و باوفائی منگلی اعتراف می کند، اما از طرف

دیگر در وفاداری منگلی به شک و تردید می گراید و خطاب به او می گوید:

«آیداور مختومقلی عهدینگ یالان یوقدور وفانگ

بیوفالار خوب ساویتمشلار سونام بیزدین سنی»^۴

۱- «گویزدن سنی» ص ۲۵۱ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «گویزدن سنی» ص ۲۵۱ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «گویزدن سنی» ص ۲۵۱ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «گویزدن سنی» ص ۲۵۱ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

«ای معشوق من عهد و وفای تو دروغ از آب درآمد، شاید آنانکه اهل وفا نیستند (رقیبان) ترا از من دلسرد نموده اند».

دیگر اینکه، از غزلهایی که در فراق و هجران منگلی سروده، چنین برمی آید، این جدائی و ناکامی همزمان با حمله غافلگیرانه غارتگران به نواحی اترک و سونگی داغ و اسارت مخدومقلی و جمعی دیگر از ترکمنها بوقوع پیوسته است. شاعر به این حوادث در شعرهای «ناگهان فراق»^۱ و «آرمانیم قالدی»^۲ صراحتاً اشاره می کند.

بهرحال مخدومقلی و منگلی با ناکامی و نارضایتی از هم جدا می شوند. (درواقع جدا می کنند). عواملی از جمله فقر مادی، وجود ستمهای دست و پاگیر اجتماعی و حوادث ناگوار دیگر (فوت مادر و برادران شاعر) که دست تقدیر از غیب رقم می زد، دست به دست هم دادند و مانع از وصال آن دو جوان پاکدل شدند.

بنا به روایتی منگلی از ستمهای وارده به تنگ می آید و سرانجام خودکشی می کند. این جدائی برای مخدومقلی نیز دردآور بود، اما او چون کوه استوار ایستاد و با سرودن غزلهایی در شأن منگلی، خود را از پریشان حالی و یا دست زدن به کارهای قبیح و ناعاقلانه (خودکشی و ...) نجات داد. چنانکه خود می گوید: «مخدومقلی هر زمان باسادی بلا آچدی زبان»^۳

«هرگاه بلا و مصیبتی به مخدومقلی رو آورد، او زبان به تسکین و تسلی خویش گشود». برای همین است که اغلب غزلهای او در شأن منگلی بعد از این فراق و هجران سروده شده است.

غزلهای مخدومقلی را که در عشق منگلی سروده است با توجه به مفاهیم و مضامین آن می توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول غزلیاتی است که در حُب و مدح صفات منگلی سروده و دسته دیگر غزلهایی است که در فراق و هجران منگلی با آه و ناله به نظم کشیده است. تعداد غزلیاتی که در جدایی منگلی سروده بیش از آن است که در اوصاف معشوق به زبان آورده است. از دسته دوم یعنی غزلهای غم انگیزش می توان غزلیات «آیریلدیم»^۴ (جدا

۱- «ناگهان فراق» ص ۶۳۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «آرمانیم قالدی» ص ۶۳۷ منبع پیشین ۳- «یارب» ص ۲۰۷ منبع پیشین

۴- «گلزاردان آیریلدیم» ص ۱۳۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

شدم)، «یا جبار»^۱ (بارالها) و «آرمان فراق»^۲ و «آرمانیم قالدی»^۳ و ... را نام برد. مخدومقلی در هر یک از این غزلها ضمن بیان سوزدل و برآوردن آه و ناله، از بخت سیاه و آداب غلط اجتماعی شکایت می‌کند.

همانطور که پیش‌تر نیز گفتیم جدائی منگلی همزمان با اسارت مخدومقلی به دست قزلباشها بوده است. شاعر به کمک یکی از دوستان قزلباش خود بنام «عالی محمد» که زمانی مخدومقلی او را از اسارت و چنگ ترکمنها آزاد کرده بود از زندان متواری و آزاد می‌شود و به میان قوم خود می‌آید. در این هنگام خواهرش «زوبیده» خبر غم‌انگیز جدایی و ازدواج منگلی را به او می‌رساند. شاعر به محض دریافت خبر فوق، بی‌اختیار آه سرد و دردناکی سر می‌دهد:

«چقدی زوبیده آلنیمدان آخ نیلای بختیم قره»^۴

«خواهرم، زوبیده به استقبالم آمد، آخ چه گویم از بخت سیاهم؟!».

مخدومقلی بدین ترتیب با وجود آنکه چند سالی غرق عشق منگلی بود و چون پروانه در آتش عشق او سوخته بود با ناکامی و نامرادی از منگلی جدا می‌شود.

ازدواج مخدومقلی و «آق‌قیز»:

سرانجام مخدومقلی با زنی بیوه بنام «آق‌قیز»^۵ ازدواج می‌کند. شاید از این رهگذر است که می‌سراید:

«حالی زبون بولارینگگا^۶ داقیلان»^۷

و یا اینکه همسری بیوه داشته و هیچ فرزندی از ایشان نمانده با تشبیه بسیار زیبا می‌گوید:

۱- «یا جبار» ص ۲۱۰ دیوان مخدومقلی سایلانان اثرلار عشق‌آباد - باکو ۱۹۶۰

۲- «ناگهان فراق» ص ۶۳۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

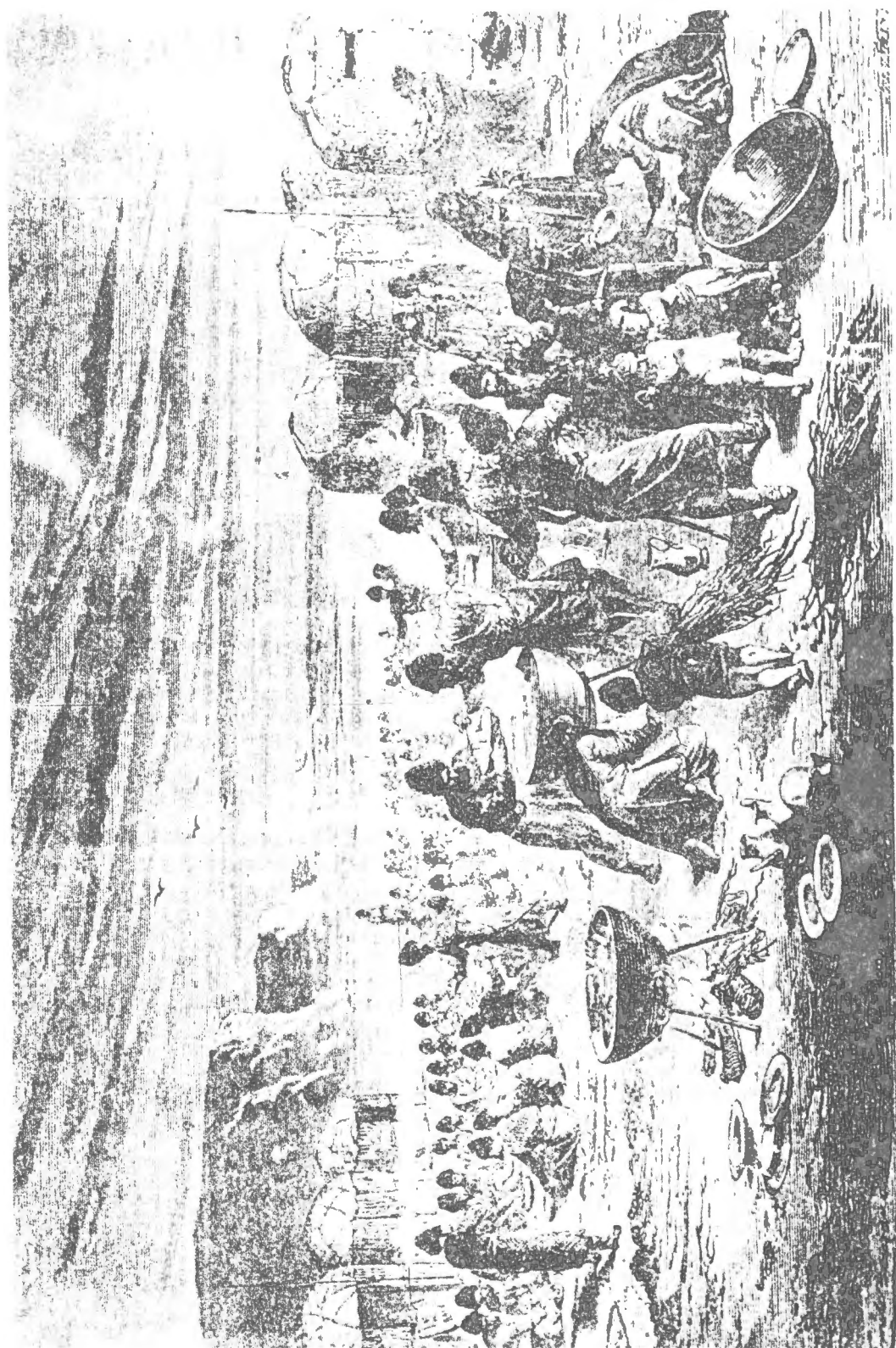
۳- «آرمانیم قالدی» ص ۶۳۷ منبع پیشین ۴- «ایستامان» ص ۶۴۰ همان منبع

۵- «آق‌قیز» همسر مرحوم عبدالله برادر بزرگ مخدومقلی بوده است. گویا بعد از قتل عبدالله او را به عقد مخدومقلی درآورده‌اند.

۶- نسبت زن برادر بزرگتر به برادران کوچک را «ینگه» گویند. زن برادر ارشد.

۷- «جنگ سسین آنگسه» ص ۷۵ دیوان مخدومقلی سایلانان اثرلار - عشق‌آباد ۱۹۸۸ و ص ۷۲۴ دیوان چاپ قابوس.

ضيافت جشن عروسي. از خاطرات بلوک ويل در ايام اسارت نزد ترکمن ها



«مخدومقلی یاریتما دیم فرزند پوخون آریتما دیم

تددریمده داریتما دیم مدام ایشیم صمیش بیلان»^۱

«مخدومقلی قدرت و توانائی نیافتم و تربیت فرزندى نصیم نشد. با دختر باکره‌ای ازدواج نکردم بلکه زن بیوه‌ای نصیم شد».

شاعر از آق‌قیز صاحب دو فرزند ذکور بنامهای «ملا بابک» و «ابراهیم» می‌شود. ولی متأسفانه هر دو فرزند ایشان در کودکی به رحمت حق می‌پیوندند^۲ و پدر را در دریائی از غم و اندوه تنها می‌گذارند. بدینوسیله زخم دل شاعر تازه می‌گردد. مخدومقلی در عزای فرزندان عزیز خود به سوگ می‌نشیند و مرثیه‌ها می‌سراید. مطالعه آنها رثای خاقانی در سوگ فرزند برومندش را در اذهان ما زنده می‌کند، اما اینکه مخدومقلی غیر از «آق‌قیز» همسری دیگر برگزیده یا نه؟! معلوماتی به ما نرسیده است.

مخدومقلی در سوگ فرزندان: هنوز از هجران و فراق منگلی و برادرانش نیاسوده بود که فراقی دردناکتر از راه رسید و غنچه‌های تازه شکفته مخدومقلی را از او گرفت. او دوباره به آه و ناله پرداخت، آه و ناله‌ای که از سوز دل برمی‌خاست و عاطفه هر خواننده و شنونده را جریحه‌دار می‌کرد و بی‌اختیار به گریه و زاری وامی‌داشت.

شاعر با تحمل درد و رنج و صبر و بردباری در مصیبت‌ها چون فولاد آبدیده شده بود. به قول خودش:

«آموخته من اور تانماگه بیشماگه»^۳:

«در سوختن و تحمل درد و رنج آموخته و کارکشته‌ام».

مخدومقلی در بیتی به زخم دل خود، از فراق عزیزان و پاره‌تن خویش چنین اشاره می‌کند:

«آیردی سوار بالامدان یوراگمنی یارا قیلدی»^۴

«فلک (روزگار) مرا از فرزندان و جگر گوشگانم جدا کرد و دلم را پر خون ساخت».

۱- «سومیش بله» ص ۴۲۳ دیوان مخدومقلی سایلانان اثرلار - عشق آباد ۱۹۸۸ این شعر در دیوان چاپ قابوس نیست.

۲- ملا بابک (ساری) در هفت سالگی و ابراهیم در دوازده سالگی به رحمت حق می‌پیوندند.

۳- «چیقیدور» ص ۵۸۱ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «مبتلا قیلدی» ص ۲۷۳ منبع پیشین

عارف بزرگوار در سوگ فرزند هفت ساله اش «ملا بابک» چون پیامبر اکرم ﷺ که در مرگ فرزندش «ابراهیم» گریست، اشک از دیدگانش روان ساخت و تأثر و نگرانی خود را از مرگ فرزندش در دوبیتی این چنین بازگو کرد:

«قافیمینگ میوه‌لی باغی^۱ اوزیلدی یوراگیمینگ یاغی
هم آرقامینگ قره‌داغی راضی بولغین ملابابک^۲»

«ای فرزندم «ملا بابک»! تو ثمره باغ هستی منی، دلم از فراق تو خونین گشت و تاروپود وجودم از هم گسست، وجود تو مایه قوت دل و غیرت من بود. اکنون از من و تقدیر الهی راضی باش.»

او غیر از این مرثیه، مرثیه‌ای در فراق فرزندان خود که نامی هم از آنها برده باشد نسروده است و اگر هم سروده در هنگام جمع‌آوری اشعارش ثبت نشده است. اما از ارزش و اهمیت فرزند و تأثیر وجود یا عدم وجود آن بر روحیه انسان و حتی حیوانات مانند یک دانشمند و روانشناس قرن بیستم سخن گفته است.

مرثیه «ایزلامین بولارمی؟!»^۳ و «مبتلا قیلدی»^۴ را در فراق و سوگ عزیزان خود سروده است. در مرثیه نخست از ناله حیوانات هنگام مرگ و از دست دادن بچه‌های خود سخن می‌گوید و آنها را با انسان به عزا و ماتم نشسته مقایسه می‌کند:

«آیرالیغه آدم اوغلی نیلا سین کیم قالارگورماین اجل حیلہ سین
مختومقلی حیوان بیلسه بالاسین آدم اوغلی یغلاماین بولارمی؟!»

«فرزند آدم، برای مرگ و جدائی نمی‌تواند چاره‌ای بیندیشد. زیرا هر جنبنده و ذی‌روحی چشنده شربت تلخ مرگ است و کسی را از آن گریزی نیست. مخدومقلی، حال آنکه حیوانات در مرگ و فراق بچه‌های خود می‌نالند، آیا برای اولاد آدم که دارای درک و فهم و عاطفه است شایسته است از مرگ فرزند ناله نکند؟! آنگاه با حالت تعجب می‌پرسد:

۱- تلمیح است به حدیث: «إِنَّ لِكُلِّ شَجَرَةٍ وَ ثَمَرَةٍ الْقَلْبَ الْوَلَدَ». هر درختی میوه‌ای دارد و میوه دل، فرزند است.

۲- «ملا بابک» ص ۵۴۸ مخدومقلی عشق‌آباد نشر علم این مرثیه در دیوان چاپ قابوس ثبت نشده بلکه در مقدمه و شرح حال شاعر آمده است.

۳- «ایزلامین بولارمی؟!» یا «ماله ماین بولارمی؟!» ص ۳۸۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس.

۴- «مبتلا قیلدی» ص ۲۷۳ منبع پیشین

«انسان باغریں دوزلاماین بولارمی؟!» یا «آدم اوغلی آغلامایان بولارمی؟!»
 «آیا انسانی هست که در فراق فرزند جگرش را کباب نسازد؟!» یا «آیا فرزند آدمی یافت می‌شود که در فراق و هجران دل‌بندش گریه و زاری نکند».
 اینکه به بررسی و بیان عواملی که در صبر و بردباری و استقامت مخدومقلی در برابر مصایب دخیل بودند، می‌پردازیم و آنها را شیوه‌های پایداری و دل‌داری می‌نامیم:

۱- ذکر و توکل بر خدا:

شاعر در هر گرفتاری و مصیبت به خداوند «ارحم‌الرحمین» پناه می‌جست و با ذکر و ثنای او به دل سوخته خود آرامش می‌بخشید و این حالت‌گرایان و توکل و توسل مخدومقلی به پیشگاه حق تعالی و قاضی‌الحاجات در هر شعر و حتی در هر بیت از اشعار وی نمایان است. آنجا که رو به درگاه قادر متعال می‌کند و می‌سراید:

فقیر منام سندان آیری یریم یوق بر تسلی برگین گونگلیمه منینگ^۱
 «خداوندا، من فقیر و درمانده درگاه تو هستم و جز تو کسی را ندارم که به او پناه آورم.
 بنابراین به من تسلی خاطر بخش».

مخدومقلی ایمان و یقین کامل داشت به اینکه خداوند بر هر چیزی قادر و تواناست و یاد و تسبیح او آرام‌بخش دل‌هاست:

«مختومقلی آیدار حقه ستایش هر مشکل ایشیمه سن سینگ گشایش»^۲
 «خداوندا، مخدومقلی تنها ترا حمد و سپاس می‌گوید، زیرا مشکل‌گشای من در هر مصیبت و گرفتاری تو هستی».

مخدومقلی، چنانکه تاریخ زندگانی وی نشان می‌دهد، پس از تحمل سختی‌های یک مصیبت و فارغ شدن از غم و اندوه آن، به مصیبتی دیگر گرفتار می‌شد و در دریای غم و غصه غرق می‌گردید. اما هرگز زبان به شکایت و گله از قضا و قدر الهی نمی‌گشود. در چنین حال و احوالی چون برخی از انسانهای زمان خود یا مانند اغلب انسانهای قرن بیستم به سیگار و شراب و مواد مخدر دیگر پناه نمی‌آورد تا به خیال خام خود تسلی و از غم و غصه خلاصی یابد. بلکه

۱- «حالی‌مه منینگ» ص ۴۹۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «یراندی» ص ۱۰۰ منبع پیشین

ماله مهین بولارمی

(بر اوغلی، اولهننده آیدانی)

بر کاکیلک آدرسا زهرره بالاسین
 سایرای سایرای گوزله مهین بولارمی
 بر بلبل یترسه قزل لاله سین
 حاسرا قیندان سوزله مهین بولارمی
 کورره سی الندهن گتسه اشه گین
 تهل میریب قورت یانا گوزلار اوشا گین
 اق مایا آدرسا آلهن گوشه گین
 باغیرین بوزیب بوزلامایان بولارمی
 بالاسینا دیکلار سالب قولاغین
 دوکه دوکه گوز یاشنک بولاغین
 اق جهرن آدرسا الندهن اوولاغین
 ماله ماله گوزله مهین بولارمی
 اغساغک الندهن الساک اغاچین
 یامان دمده غالار نابمز الاچین
 بر گویشلی دوشمانا دوشسامه که چین
 جوجیغنی گزله مهین بولارمی
 ایبرالیا آدام اوغلی نه یله سین
 کم قالا گور مهین آجال حیل سین
 ماحتوم قولی حیوان بلسه بالاسین
 آدام اوغلی یغلامایان بولارمی

او عالم‌تر و دانشمندتر از آن بود که به موادی پناه آورد که تمام وجودش را مسموم نماید و گمان کند، اندام و اعصاب او با وجود سلامتی خود، آرامش یافته است!! خیر، بلکه او می‌دانست که در هنگام مصیبت و گرفتاری باید به چه چیزی پناه آورد و از چه کسی برای تسلی و تسکین روح و روان خود استعانت بجوید.

شاعر دریافته بود که در چنین موقعیتی از زندگی باید به درگاه کسی رو آورد که کارساز و مشکل‌گشا باشد. او جز خداوند، کسی دیگر را شایسته آن نمی‌دانست. خود در این باره چه زیبا می‌گوید:

«بارچانی‌نگ دایانجی قادر الله غه الله‌دان اوزگه‌گه سونجی بولمه»^۱

«تکیه‌گاه همه الله است، جز الله نباید بر هیچکس تکیه و توکل کرد».

شاعر این عقیده خالص و ناب خود را تنها در تئوریهای خود اظهار نمی‌دارد بلکه در میدان عمل نیز متصف بدان بوده است. درواقع می‌توان این حدیث رسول الله ﷺ را در شأن آن بزرگوار نقل کرد که فرموده‌اند:

«مسلمان حقیقی کسی است که کردارش (اعمالش) گواه گفتارش باشد».

مخدومقلی در همه احوال ابتدا نفس خود را مورد خطاب قرار می‌داد، سپس به نصیحت و اندرز مردم می‌پرداخت. در این مصیبت‌ها نیز همان شیوه تبلیغی و ارشادی خود را که الهام گرفته از سیره انبیاء ﷺ و سلف صالح است، پیاده می‌کند و با فصاحت و بلاغت زیبایی می‌سراید:

«مختومقلی الله آدین ذکر ایله یمانه صبر ایله یخشا شکر ایله»^۲

«مخدومقلی، نام خدا را با دل و زبان یاد کن. بر مصائب و سختیها صبور و بر نعمتها و بخششهای خداوند شکرگزار باش».

۲- مرثیه سرائی و بیان غم دل:

روش دیگری که مخدومقلی برای آرامش روح و روان خود انتخاب کرده بود، سرودن شعر و بیان غم و غصه‌های دل در آن شعرها بود. شاعر خود صراحتاً بدان اشاره

۱- «گیدیجی بولمه» ص ۶۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «گونگل جم بولیب» ص ۴۱۲ منبع پیشین

می‌کند:

«ایگسه‌ور مخدومقلی سوز برله دردینگ هر زمان»^۱ یا «هر زمان بر درد اکسار من سوز بیل»^۲:

«مخدومقلی، هرگاه به مصیبت و غم و اندوهی دچار شدی، با سرودن شعر و مرثیه و بیان درد دل به دوستان و آشنایان، از شدت و سوز و گداز آن بکاهید». همچنین می‌گوید: «مخدومقلی‌نی هر زمان باسدی بلا آچدی زبان»^۳: «هر وقت بلا و مصیبتی به مخدومقلی رسید او زبان به تسلی خود گشود». شعر بهترین داروی مسکن بود که فراغی در اختیار داشت و با آن به جنگ حوادث ناگوار زندگی برخاسته بود.

شعر نیروئی است که شاعر حامل آن است و این نیرو قابل مقایسه با هیچ نیروی مادی نیست. قدرت معنوی شعر و شاعر در آثار شاعران گذشته و در کتب ادبی و تاریخی بسیار نمایان و خواندنی است. شعر معروف رودکی:

«بوی جوی مولیان آیدهمی یاد یار مهربان آیدهمی»

و تأثیر آن بر امیر سامانی که حتی پابره‌نه به سوی بخارا پا در رکاب آسب می‌گذارد و... نمونه‌ای از تأثیر جادوئی شعر است.

شعری از سینه شاعری با نظم و آهنگی خاص برمی‌خیزد و قدرت آن چنان است که بند زنجیر را از دست و پای اسیری باز می‌کند یا ملتی را از قتل و غارت نجات می‌دهد. الفاظی از راه زبان با نظم خاص بیرون می‌جهد و نام جادویی شعر بخود می‌گیرد و مانعی را از راه آزادی و استقلال ملتی برمی‌دارد. سرنوشت جنگی را در میدان نبرد تعیین می‌کند. خود فراغی با سرودن اشعاری مؤثر سبب آزادی و نجات گروهی از اسیران در نزد حاکمان و خانهای زمان خود شده است.

۳- امید به خدا و رضا به قضای الهی:

داروی دیگری که برای شاعر عزیز و داغدیده تسکین‌بخش بود، امید به لطف و

۱- «قیامتدان نشان» ص ۵۷۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- دیوان کامل مخدومقلی ص

۳- «یارب» ص ۲۰۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

رحمت بیکران خداوندی بود. او هرگز در برابر گرفتاریها و سختی‌های جانکاه زندگی لب به شکایت از قضا و قدر الهی نگشود. بلکه ندا برآورد که به هر بلایی که از سوی خدا آمده باشد راضی و خشنود است و آن را با دل و جان پذیراست. این نوع اخلاق و حُسن و خُلُق از ویژگیهای بارز عارفان و مقربان درگاه حق تعالی است. به قول عرفا همان «مقام رضاست». مخدومقلی در رضایت خود از قضا و قدر الهی بارها و بارها ندا برآورده است. در اینجا به یکی دو بیت از سروده‌های او اشاره کوتاهی می‌کنیم و با اعتقاد به قول معروف «مشت نمونه خروار است» از اطناب کلام خودداری می‌کنیم. فراغی با دلی پر امید از رحمت حق، در برابر مصیبت‌ها پایدار و استوار ایستاده و خرسندی خود را از تقدیر الهی این چنین اعلام داشت:

یرادان دان یتمش یدی^۱ راضی من یخشی یمان ایش هم گلسه باشیمدان^۲
 «از آفریدگار خود هفتاد و هفت مرتبه راضی هستم هرچه (خیر و شر) بر سرم آید». و در جای دیگر با تسلی خاطر می‌سراید:

«حقیقی آر یوز دوندارماز بلادان حق رضاسی بیلان باشه داش گلسه»^۳
 «مردان حقیقی به هر بلائی که با رضای حق بدان گرفتار شوند هرگز خم به ابرو نمی‌آورند و از آن روبرو نمی‌گردانند». (حتی سنگ بر سرشان بارد).
 عارف گرانقدر تسلیم بدون چون و چرای تقدیر آسمانی بود، این خود معنی حقیقی اسلام و مسلمانی است.^۴ که در عرفان به مقام و مرحله «رضا» معروف است.
 اما آنچه به مخدومقلی نیرو و توانایی می‌داد تا چنین اظهار نظر کند و به تمام گرفتاریها و دشواریهای زندگی لبخند بزند وجود قوه امید به رحمت و بخشش پروردگار بود.

۱- «یتمش یدی (۷۷)» یعنی هفتاد و هفت: اعداد هفت، هفتاد، هفتاد و دو، هفتاد و هفت و ... مانند عدد چهل نشانه کثرت بوده و در میان عرفا حالت تقدس پیدا کرده است که الهام گرفته از آیات، احادیث و روایات اسلامی است. و در ادبیات فارسی نیز بوفور یافت می‌شود. مانند هفتاد و دو ملت یا هفتاد و دو دولت.

۲- «داشیمدان» ص ۱۱۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «جوش گلسه» ص ۴۰۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «معنی کلمه اسلام عبارتست از «تسلیم و امتثال» یعنی پذیرفتن امر و نهی امر کننده و نهی کننده بدون اعتراض» ص ۲ مبادی اسلام تألیف امام ابوالاعلی مودودی.

(در عرفان بعنوان مقام «خوف و رجا» یاد می شود).

مخدومقلی معتقد بود که انسان هرگز نباید از درگاه خداوند متان ناامید یا مأیوس

شود:

«نوری رحمتیندن چین امید اتماک گراک»^۱: به نور رحمت حق تعالی باید امیدوار

بود.

فراغی در این مورد اخلاص و خلوص نیت را شرط می داند و می گوید، هر که از روی اخلاص و تسلیم به درگاه خداوند رو آورد هرگز دست خالی و ناامید بر نمی گردد: «اخلاص بیله دیله گان درگاهیندان بوش گلماز»^۲

«خداوند، هر که با اخلاص و از روی خلوص نیت به درگاه تو دست نیاز دراز کند هرگز ناامید و دست خالی بر نمی گردد».

فراغی، رحمت خدا را دریای بیکرانی می داند که تمام مخلوقات از آن برخوردارند و هیچ مخلوقی حتی بخاطر کفر و نفاق از نعمت های بی پایان الهی محروم نمی گردد چه برسد به مسلمانان و دوستان خدا، از این رهگذر مخدومقلی می گوید:

«هر کیمه بولسه حقدان رحمت گیدار قایغی قالماز محنت»

«خداوند به هر که رحمت کند یا توجه و عنایتی داشته باشد. هرگز غم و اندوه بر او

چیره نمی شود بلکه تمام مصائب و غم و غصه ها دفع خواهد شد. ... و ...

۴- صبور بودن: «مخدومقلی چکسنگ جفا جبرایله خداغه خوش گلر شکر صبرایله»^۳

نیروی معنوی دیگری که مخدومقلی بدان متمسک می شد و به وسیله آن هرگونه گرفتاریها و بلاها را تحمل می کرد، نیروی «صبر» بود. شاعر در هر مصیبتی برای پایداری و استقامت، دلیرانه صبر پیشه می کرد. صبر هرچند آغازی تلخ و دردناک دارد اما پایانی خوش و باصفا دارد. چنانکه در قرآن و احادیث و روایات اسلامی در این باره توصیه های بسیار شده است. حتی بصورت مثل در میان ترکمنها هست که مخدومقلی نیز با استفاده از آن سروده

۱- «گراک» ص ۴۴۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «قلینگ بولدیم» ص ۶۰۰ منبع پیشین ۳- «یلدیم توت» ص ۱۲۲ منبع پیشین

است:

«مخدومقلی شکر ایله گین خداغه اولیم برابر دور شاه گداغه
بی صبر قُل تیز یولوغار بلاغه صبرلی قُل دوره دوره شاد بولار»
«مخدومقلی، خدا را شکر کن و بر مصیبت وارده صبر کن، زیرا مرگ برای شاه و گدا یکسان است.

بنده بی صبر و عجول زود گرفتار بلا می شود اما بنده صبور و بردبار کم کم شاد می شود».

صبر در مصایب و بلاها و شکر در برابر نعمت از سفارشات قرآن و پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام و بالتبع از صفات هر مسلمانی است به همین خاطر مخدومقلی می سراید:
مخدومقلی الله آدین ذکر ایله یامانه صبر ایله یخشا شکر ایله»^۱
«مخدومقلی نام الله را ذکر کن و بر مصایب صبر و بر نعمتهای او شکر کن».
باز در جای دیگر با امیدواری از رحمت حق چه زیبا می گوید: «صبر ایلا سنگ سبхан یتار دادینگه»^۲

«اگر صبر پیشه کنی، سرانجام خداوند سبخان به دادت می رسد». گویا فراغی به این آیه نظر داشته است:

«إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» خداوند با صابران است.

مخدومقلی، داغ فراق و هجران فرزندان عزیزش را هرچند دردناک و جانگداز بود به امید رحمت و رضای حق تعالی تحمل نمود.

۵- همدردی مردم با شاعر:

شاعر در این مصیبتها کسی جز «زویده»، غمخوار دیگری از خاندان خویش نداشت. اما چون با مردم خویش بسیار مهربان و خوشرفتار و در شادیها و غمهای آنان شریک بود، مردم نیز به پاس قدردانی و سپاس‌گزاری در این گرفتاریها و سختیها به یاری و دلداری

۱- «گونگل جم بولیب» ص ۴۱۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «جانینگدان» ص ۵۳۰ منبع پیشین البته به این شکل نیز آمده است: «صبرینگ بولسه رحمان یتار دادینگه»



عکس مخدومقلی بر روی قالی

Магтымгулының халы портрети.

Ковровый портрет Махтумкули.

The carpet portrait of Makhtumkuli.

مخدومقلی شتافتند و تا جائیکه می توانستند در غم و اندوه شاعر شریک شدند و به عزاداری پرداختند. از این رهگذر است که در می یابیم دردِ شاعر دردِ مردم است. ندای شاعر ندای خلق است. از طرف دیگر باگذشت زمان تمام آه و ناله های جانسوز مخدومقلی در سینه های مردم پاک و بی آلاش ترکمنها حک شده و تا امروز در خاطره ها محفوظ مانده است. این خود بیانگر رابطه معنوی و ناگسستی شاعر با مردم است. وقتی انسان اشعار مخدومقلی را می خواند، در می یابد که شاعر در هر زمان و موقعیتی (شادیها - غمها) با مردم بوده و آنان را مورد خطاب قرار می داده است. اکنون نیز که به مصیبتی بزرگ، جانگداز و جگرسوز گرفتار آمده بود، بیش از هر زمان دیگر ایجاب می کرد که بعد از خدا، به مردم خویش رو کند و با آنان به درد و دل پردازد. همین حالت ویژه را در آثار فراغی بوضوح مشاهده می کنیم. آنجا که از بی فرزندی خود می نالد، خطاب به ایل خود می گوید:

«مخدومقلی آیدار ایل لر ایزیمده ذریات قالمدی»^۱

«مخدومقلی می گوید، ای مردم هیچ فرزند ذکوری (ذریه ای) از من بجا نماند». شاعر در جای دیگر باز با چشمانی گریان رو به غمخواران خود می کند و در مرثیه ای تحت عنوان «مبتلا قیلدی» به همین مناسبت می گوید:

«آیردی سوار بالامدان یوراگمنی یاره قیلدی»^۲

«ای مردم، دست تقدیر مرا از فرزندِ دلبنده جدا کرد و قلبم را جریحه دار نمود». اهمیت فرزند از دیدگاه مخدومقلی: اینکه به بررسی آراء و عقاید مخدومقلی درباره تأثیر وجود یا عدم وجود فرزند بر روحیه والدین می پردازیم: مخدومقلی معتقد بود که بی فرزندی تأثیر فراوانی بر روح و جسم والدین می گذارد. او فرزند را مایه قوت و توانایی پدر می داند و همچنین فرزند را میوه دل آدمی می خواند که وجودش باعث شیرینی و لذت زندگی و آرامش خانواده می گردد. مخدومقلی فرزند را مایه غیرت و همت و نور چشمان والدین می داند. هم اوست که می گوید: بی فرزندی سبب پیری والدین قبل از کهولت سن می شود:

۱- «آت قالمدی» ص ۲۸۹ دیوان مخدومقلی عشق آباد - ۱۹۸۸ - نشر علم

۲- «مبتلا قیلدی» ص ۲۷۳ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

«گوراوغلی دک غیرایتمدان آیریلدیم قوجه‌لیب من قواتیمدان آیریلدیم
ایکی دیدام ذریادیمدان آیریلدیم رحم‌دن بولمادی بختیم قره‌دور»^۱

«از غیرتی چون غیرت و شجاعت گوراوغلی محروم شدم. از غم جدائی فرزندان پیر شدم و از قوت افتادم. از دو فرزندم که به مثابه نور چشمانم بودند جدا شدم. از بخت سیاهم، در این مصیبت جگرسوز کسی بر من ترحم نکرد».

یکی از اهداف ازدواج از نظر اسلام تولیدمثل و ازدیاد اولاد آدمی است. بنابراین وجود یا عدم وجود فرزند برای هر انسانی اهمیت و ارزش بسزائی دارد. کسی که پس از ازدواج صاحب فرزندی نمی‌شود یا بر اثر مرگ از آن محروم می‌گردد حق دارد بنالد و آه و فغان سردهد. چونکه، به یکی از اهداف مهم زناشوئی دست نیافته است.

شاعر گرانقدر ما نیز با توجه به این هدف از فراق عزیزان خود می‌نالد، زیرا او عقیده دارد که مرد و زن پس از ازدواج شدن تنها آرزوئی که دارند صاحب اولاد شدن است، تا با وجود پُربرکت فرزند، پیوندهای زناشوئی آنها مستحکم‌تر و کانون خانواده گرم‌تر و زندگی شیرین‌تر گردد.

مخدومقلی با از دست دادن دل‌بندان خود، هرچند غم و اندوه فراوان می‌چشد اما سرنوشت و روش زندگی و بیانات الهام‌بخش او در این مصیبت‌ها درس عبرتی است برای مردم، مردمی که شاعر آنها را مورد خطاب قرار می‌دهد. پس آنانکه می‌خواهند زندگی سعادت‌مندی داشته باشند از زندگی و بیانات فصیح و شیوای فراغی که با شربت شیرین و تلخ تجربه آمیخته است الهام بگیرند و آن را سرمشق خود قرار دهند.

مخدومقلی فرزند را معرّف والدین می‌داند (بخصوص پدر) و معتقد است که پدر و مادر از آن طریق در میان مردم شناخته می‌شوند. بنابراین، اگر کسی فرزندی نداشته باشد و یا بدون داشتن اولادی از دنیا چشم فرو بندد، مردم نام و نشان او را به فراموشی می‌سپرند و کسی بعد از مرگ ایشان نام و یادی از آنها به زبان نخواهند آورد:

«بولمسه یگیدینگ ذریاتی اولانده توتیلماز آدی»^۲

«اگر جوانمردی، فرزندی نداشته باشد، پس از مرگ ایشان، کسی نام و خاطره او را

۱- «بختیم قره دور» ص ۷۴۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «مالی بولمسه» ص ۲۴۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

گرامی نخواهد داشت (یادی از او نخواهد کرد).»

حتی شاعر بی‌فرزندى را برابر عدم مى‌داند و مى‌گوید کسی که از خود فرزندى باقى نگذارد، مانند این است که گویا به این دنیا نیامده و زندگى نکرده است:

«گویا بو دنیا گل‌ماندور بر اولاد قویمان یگیده»^۱

«گویا به این دنیا نیامده است، مردى که اولادى نداشته باشد.»

عارف گرامى در جای دیگر مى‌گوید: «دنایی که ما در آن زندگى مى‌کنیم، برای کسانی که از خود نشان و آثار شایسته (فرزند یا شاگرد صالح، آثار معنوى و مادی یعنى صدقه جاریه) باقى نمى‌گذارند، دنیائى است فراموش کننده و محو و نابود سازنده.

«هر یگید اولسه بی‌نشان اورنى اوچملى دنیادور»^۲

همچنین در همین معنا مى‌گوید: «ذریات سیز یگیدینگ اورنى ئیتارمیش»^۳

«براستى طریق و روش یا اصل و نسب شخص بی‌فرزند گم مى‌شده است.»

مخدومقلی فراغى نیز مانند صاحب‌نظران بزرگ جهان اسلام و بزرگان علم و معرفت جهان معتقد بود که هر فرزندى شایستگی و لیاقت نام‌آوری والدین را ندارند و هرگز نمى‌توانند مایه دلخوشى و نشاط روحى والدین و تداوم بخش اصل و نسب آنها باشند. بدین سبب است که مخدومقلی از یک طرف فرزند را مایه شادى والدین و برقرارى و تداوم نسل آدمى مى‌داند، از طرف دیگر به نکوهش برخى فرزندان ناخلف مى‌پردازد:

«دوغمادیق اوغول‌دان دشمان آر یخشی نادان اوغل آتاسینه سر اتماز»^۴

«از فرزند ذکوری که نادان است و قدر زحمات والدین را نمى‌داند و نسبت به آنها بی‌احترامى مى‌کند، دشمن جوانمرد بهتر است.»

شاعر برای تفهیم مقاصد خود به مردم روش جالبی را در پیش مى‌گیرد و آن حالت مقایسه‌ای بین فرزند صالح و فرزند ناصالح است:

«یخشی اوغل‌دان رحمت آریقى آقار لعنت کرده اوغیل بولدى بولمدى»^۵

«از وجود فرزند صالح نور رحمت مى‌بارد ولى بود و نبود فرزند ملعون و نفرین شده

۱- «یگیده» ص ۴۱۴ منبع پیشین ۲- «دنیادور» ص ۱۵۶ منبع پیشین

۳- گچدی دیدیلار» ص ۱۵۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «بایه سراتماز» ص ۲۲۱ همان منبع ۵- «اقبال بولمدى» ص ۲۸۵ منبع پیشین

یکسان است».^۱

فراغی نیز در آرزوی فرزند صالح بود. چونکه اعتقاد داشت فرزند خوب و نیکوسیرت نام پدر را پس از مرگ وی زنده نگه می‌دارد. در ایام پیری و از کارافتادگی والدین، فرزند صالح به دستگیری و حمایت آنها می‌پردازد. چنانکه والدین احساس شادمانی و جوانی می‌کنند.

«خدای برسه سعادتی بر فرزند قاریغان چاغینگده یاش ادر سنی»^۲
 «اگر خداوند فرزند صالح و سعادتمند عطا فرماید، در ایام پیری، ترا همچون دوره جوانی شاد و خندان خواهد ساخت».

چنانکه ملاحظه کردیم، مخدومقلی بنا به قضا و قدر الهی هر دو فرزند ذکور خود را از دست می‌دهد و در فراق آنها به غم و اندوهی بی‌پایان فرو می‌رود و شب و روز با ذکر نام خدا و سرودن شعر به خود تسلی و آرامش می‌بخشد. وی معتقد بود که خداوند همیشه خیر انسان را می‌خواهد، مگر آنگاه که خود انسان بر اثر لجاجت و سرکشی از فرامین خدا، درهای هدایت و رحمت را به روی خود ببندد. لذا کسی چه می‌داند که خیر و صلاح من در چه بوده است؟! در وجود فرزندان یا عدم وجود آنها؟! بنابراین به قضا و قدر الهی تن درمی‌دهد و با تسلی بر خوشتن می‌سراید:

«پیس اوغولدان یخشیراق دور فراغی دیر یخشی آد قالسون»^۳
 «فراغی می‌گوید، از اینکه فرزند ناصالح داشته باشی، بهتر است نام نیک در جهان از تو ماند». به عبارت دیگر، نام نیک و جاوید بهتر از فرزند بد و نافرمان است که چیزی جز ننگ و سرافکندگی برای والدین ندارد.

آنچه بیان شد اهمیت و ارزش فرزند به معنای عام (دختر و پسر) بود. اما مخدومقلی

۱- این سخن فراغی ما را به یاد داستانی در گلستان سعدی (رح) می‌اندازد که نتیجه آن در این دو بیت شیخ اجل آمده است:

«زنان باردار ای مرد هشیار	اگر وقت ولادت مار زایند
از آن بهتر بنزد یک خردمند	که فرزند ناهموار زایند»

کلیات سعدی

۲- «فاش ادر سنی» ص ۳۲۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «آباد بولسون» ص ۴۱۰ منبع پیشین

کم کم توجه خود را به جانب فرزند پسر که جانشین و وارث پدر می شود معطوف می دارد و به بیان اهمیت پسر در تداوم راه و روش پدر می پردازد (شاید به این خاطر باشد که خود فرزندان ذکوری را از دست داده بود). و چه زیبا و جزیل می گوید:

«یوراگ دایانجی دور اوغیل ذریاتی» فرزند ذکور مایه قوت دل است.

مخدومقلی نیز چون اکثر مردم عقیده داشت که فرزند پسر سبب دوام و استحکام دولت می شود و فرزند دختر مایه دلخوشی است:^۱

«یگیدگه اوغل دولت دور حق دان دیله اولاد قالسون»^۲

«برای مرد، فرزند ذکور (پسر) مایه قوت و اقتدار (دولت) است. پس از خداوند، بخواه که از تو اولادی صالح ماند».

فراغی هرچند داغ بی فرزندی را بطور عام با آه و ناله و سوز و گداز بیان می کند، اما در نگاهی دیگر باز فرق بین داغ بی فرزندی پسر و داغ ناشی از فراق و هجران دختر می گذارد و سوز و گداز فراق پسر را بیش از جراحت جدایی دختر می داند: «اوغل سیزلیق بارچه ایشدن بترمیش»^۳ بی فرزندی (پسر) از هر مصیبتی دیگر دردناکتر و غم انگیزتر بوده است. دلیل شاعر این است که پسر جانشین پدر می گردد و پرچم رسالت او را بدوش می گیرد و نیز براساس عرف و سنن اجتماعی آن روز پسر بیش از دختر مسئولیت داشت. بخصوص در جنگها. همچنین پسر را تداوم بخش نسل اجداد خود می داند. به نظر نگارنده با توجه به تاریخ زندگانی ترکمنها بخصوص در عصر مخدومقلی، جنگ و گریزها و اسیر شدن زنان و دختران در این جنگها، سبب بوجود آمدن چنین تفکری یعنی برتری پسر بر دختر شده است (چنانکه بین اعراب نیز چنین اندیشه ای بوجود آمده بود). مثلهای مردمی نیز بیانگر این حقیقت است. البته نظر کلی مخدومقلی درباره زن و مرد، همانا عین نظر اسلام است. که در ادامه بحث ملاحظه خواهید کرد.

بدین ترتیب ملاحظه می کنیم که مخدومقلی با تحمل درد و رنج و امید به آینده ای درخشان که ثمره صبر و شکیبائی است به زندگی پر مشقت خود ادامه می دهد و داغ

۱- در میان مردم ترکمن ضرب المثلی رایج است که می گویند:

«اوغل دولت باشی قیز گونگل خوشی»

۲- «آباد بولسون» ص ۴۱۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «گچدی دیدیلار» ص ۱۵۹ منبع پیشین

بی‌فرزندى را با تمام سوز و گدازها و تلخیهای مرگ‌زا به جان می‌خرد.
فراغی چنانکه مطالعه کردیم تمام این مصیبت‌های جانکاه را با توکل بر خدا، صبر و
بردباری، امید به آینده و سرودن شعر که بدینوسیله به خود دل‌داری و تسلی می‌بخشید تحمل
کرد. تا اینکه خداوند پاداش صبر و بردباری ایشان را عطا فرمود و آن نام «نیک» است که تا
جهان باقی است نام و یاد مخدومقلی در خاطره‌ها و سینه‌های انسانهای پاک جاودانه خواهد
ماند.

فصل چهارم

معیار و الگوهای ازدواج از

دیدگاه مخدومقلی

معیار و الگوهای ازدواج

از دیدگاه مخدومقلی

«زن برای چهار چیز به نکاح گرفته می‌شود. مالش، حسب و نسبش، زیباییش و دینش. و تو برای بدست آوردن زنی دیندار اقدام کن، تا شاد و خرم زندگی کنی»^۱.

هنگام تحقیق و بررسی آثار مخدومقلی، مفاهیم و مضامین برخی از اشعار اجتماعی و اخلاقی او مرا متوجه نکاتی مهم درباره معیار و شرایط گزینش همسر و شریک زندگی نمود. بنابراین با توجه به اهمیت موضوع و متناسب بودن آن با نیازها و مشکلات اجتماعی و اخلاقی جوانان امروز و خانواده‌ها، دریغم آمد که خوانندگان عزیز را از آنها بی‌بهره گذارم. بدین سبب تصمیم گرفتم تا خوانندگان بخصوص جوانان دختر و پسر را با اندیشه‌ها و رهنمودهای مخدومقلی فراغی آشنا سازم. تا بلکه آنان از این موهبت الهی بهره‌مند شوند. چونکه هدف از خواندن تاریخ و زندگانی بزرگان چیزی جز دست یافتن به رمز پیروزیها و خوشبختی‌ها و برعکس، در زندگی نیست.

امید است اهل تحقیق و پژوهش با تفکر و تعقل درباره عقاید و افکار شاعر که هرچند از نظر زمانی کمی پیش‌تر از ما و تغییر و تحولات علمی، زندگی کرده است، در سطح گسترده‌ای به شناخت شخصیت و ایدئولوژی او بپردازند. زیرا دیدگاه و جهان‌بینی شاعر در هر زمان تازه و زنده و پویاست و شایستگی آن را دارد که مورد تحقیق و بررسی دقیق قرار گیرد.

ضرورت ازدواج:

مخدومقلی ازدواج مرد و زن را از ضروریات زندگی و حق طبیعی آنان می‌داند. او

معتقد است زندگی بدون زناشویی هیچ معنا و مفهومی ندارد. زیرا آنچه در دنیا به انسان قوت و نشاط و آرامش روحی می‌بخشد وجود همسران لایق و قابل برای هر دو جفت (زن - مرد) می‌باشد. بدین سبب می‌سراید:

«قرداش سیزه قوات یوق دور او غیل سیزه دولت یوق دور
عیال سیزه عشرت یوق دور خوش گونی حسرته منگزار»^۱

«بی‌برادر و خویشاوند را یاور و پشتیبانی و بی‌فرزند (ابتر) را قدرت و دولتی نیست. بی‌همسر و مجرد را عیش و عشرتی نیست. بلکه روزهای خوش آنان با حسرت و غم خواهد گذشت».

همچنین است:

«یخشی عیالِ اله گلماز نادان یخشی قدرین بیلماز
عیال سیزه مدار بولماز دونسنگ حکم سلیمان»^۲

«زن خوب و پارسا، نصیب هر که نمی‌شود و افراد نادان هم قدر او را نمی‌دانند. بی‌همسر و مجرد، آرام و قرار نخواهد داشت، هر چند همچون حضرت سلیمان علیه السلام حکمرانی داشته باشد».

باتوجه به اهمیت همسر و تشکیل خانواده، دست دعا و نیاز به درگاه قاضی الحاجات دراز می‌کند و در مناجاتی چه زیبا و بلیغ با ایجاز و اقتصار می‌گوید:

«درویشلاره یول سیزیغی یگیتلره مال سیزیغی
الهی عیال سیزیغی سن گورکزمه مسلمان»^۳

«الهی، درویشان را بی‌طریقت و جوانان سخاوتمند را تنگدست و بی‌بضاعت مگردان. الهی مسلمانان را دچار غم و رنج بی‌همسری و مجردی مگردان».

آمادگی و تمهیدات ازدواج:

مخدومقلی، علاوه بر اینکه به ضرورت ازدواج تأکید می‌کند. و جوانان را به تشکیل

۱- «آطه منگزار» ص ۵۸۸ دیوان کامل مخدومقلی - قاپوس

۲- «هریانه» ص ۲۹۶ یا «دیگدی‌جانه» ص ۵۶۴ منبع پیشین این دو شعر یکی است ولی با

عنوانهای مختلف دوبار ثبت شده است. ۳- همان منبع ص ۲۹۶ یا ص ۵۶۴

خانواده از راه مشروع و قانونی تشویق و ترغیب می‌نماید. ضمناً آنان را متوجه برخی از وظایف سنگین و خطر خانواده نیز می‌کند و از جوانانی که در آرزوی تشکیل و برپائی خانواده هستند، می‌خواهد که قبل از ازدواج امکانات و مقدمات زندگی مشترک را فراهم نمایند. زیرا بعد از بنیان زندگی فرصت و توانایی تأمین آنها را نخواهند داشت.

برای همین است که در شعر «اویلانگین»^۱ (ازدواج کن) از جوانان می‌خواهد که در این زمینه بیشتر به تفکر و تعقل پردازند تا در آینده از اداره زندگی عاجز و ناتوان نشوند. حال بیائیم باهم آن ندای هشدار دهنده و رهنمود را که به مثابه آژیر خطری در زندگانی ماست. از زبان گویای او بشنویم. مخدومقلی دوره جوانی قبل از ازدواج را به گل سرخ خندان و نوشکفته تشبیه کرده، می‌سراید:

«یگیت لیک بیر قزیل گول دور سولاین دیسنگ اویلانگین»^۲

«دوران جوانی بسان گل سرخی تازه شکفته است، اگر می‌خواهید خزان زده و پژمرده شوید، ازدواج کنید».

هیچکس این قول شاعر را انکار نمی‌کند، بلکه همه صراحتاً به صدق و راستی سخن مخدومقلی اعتراف می‌کنند. چونکه آغاز زندگی و بنا نهادن تشکیلات زندگی مشترک که اداره آن احتیاج به بصیرت و تجارب فراوان دارد. برای آنانکه هنوز سرد و گرم (ناملايمات) روزگار را نچشیده‌اند، بسیار گران و مشکل خواهد بود و جوانان کم تجربه و ناپخته را دچار تزلزل خواهد کرد. شاید اغلب گرفتاریها و اختلافات زناشویی در ابتدای زندگی از اینجا ناشی می‌گردند.

شاعر کارکشته و اندیشمند چه زیبا به نمونه‌های بارزی از آن شداید و سختیهای زندگی خانوادگی اشاره می‌کند:

«اوی ایل گراک یورغان دوشاک فرزند بند دور عیال دوشاق»^۳

۱- «اویلانگین» ص ۵۲۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «اویلانگین» ص ۵۲۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «اویلانگین» ص ۵۲۲ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس

فراغی گویا به این ابیات سعدی نظر داشته است:

«ای گرفتار پای بند عیال دیگر آسودگی مبد خيال

«برای تشکیل خانواده، خانه و اثاثیه لازم است. آنها را قبل از زناشویی مهیا کنید زیرا فرزند و عیال دست و پای شما را می‌بندند».

به قول مخدومقلی زندگی خانوادگی، مرد را برای تحمل دردها و رنجها آماده می‌سازد و او را در شناخت خوینها و بدیها، شیرینیا و تلخیهای واقعی زندگی راهنمایی و ارشاد می‌نماید. مرد به تجربه می‌آموزد که زندگی زناشویی آمیخته به سختیا و مشقات و لذتها و خوشیهاست یعنی پرفرازونشیب است. ولاجرم باید آنها را با مردانگی و راستقامتی به‌دوش کشید. به همین منظور شاعر نصیحت می‌کند:

«یوکه ورزشکار بوز اشک بولاین دیسنگ اویلانگین»^۱

«اگر می‌خواهی برای انجام کارهای سخت و کشیدن بارهای سنگین آموخته و آبدیده شوی ازدواج کن».
و یا:

«دنیا نینگ یخشی یمانین بیلاین دیسنگ اویلانگین»^۲

«اگر می‌خواهید تلخی و شیرینی (ناملایمات) دنیا را تجربه نمایید (یا بجشید) ازدواج کنید».

این ابیات نمونه‌ای از فرازهای هدایتگرانه مخدومقلی در امر بیداری جوانان و آگاهی آنها از وظایف و گرفتاریهای آینده در زندگی زناشویی است. در اشعار مخدومقلی سیمای دو نوع زن، یکی خوش خلق و پارسا و دیگری زنی بدخلق و بدسیرت نمایان است. اینک سیری بر بررسی سیمای زنان پارسا و بدخلق از دیدگاه مخدومقلی داریم:

الف - صفات همسر خوب و پارسا: مخدومقلی شرط استحکام و استواری پایه‌های خانواده را در معیارها و الگوهای انتخاب زوجین می‌داند. و معتقد است خانواده‌هایی خوشبخت خواهند بود که براساس ارزشهای صحیح بنا شده و استوار گشته باشند. برای همین است که در نصایح و رهنمودهای پراچ خویش، جوانان را

© غم فرزند و نان و جامه و قوت

بازت آرد ز سیر در ملکوت

(ص ۸۸ کلیات سعدی)

۱- «اویلانگین» ص ۵۲۲ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس

۲- «اویلانگین» ص ۵۲۲ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس

متوجه این امر خطیر و سرنوشت‌ساز می‌کند:

«خریدار بولسنگز قیزه گلینه ادبین ارکانین اوتورشین گورینگ»^۱

«ای جوانان، هرگاه خواستگار دختر یا زنی شدید به اخلاق و رفتار فردی و خانوادگی

ایشان توجه کنید و در این باره تحقیق و پرس‌وجو نمایید».

وی در غزلی تحت عنوان «ایسلارین»^۲ (خواستارم، خواهانم) نظر و معیارهای خود

را در این باره بیان می‌کند. ابتدا از خداوند قادر متعال که آگاه به تمام رازها و نیت‌های آدمی

است استعانت می‌جوید و به توکل و استخاره می‌پردازد. تنها از آن ذات بی‌همتا در این امر

مهم و مقدس فرج و گشایش می‌طلبد.^۳ سپس به بیان خواستها و دیدگاه‌های خود در قالب دعا

و مناجات می‌پردازد. بدین مطلع که ملاحظه می‌کنیم:

«اوّل باشدا قادر الله سندن بر کرم ایسلارین»^۴

«خداوندا، قبل از هر چیز از تو امید لطف و کرم دارم». پس از آن چه زیبا و صریح به

بیان عقاید خود و صفات نیک، یک همدم خوب و لایق می‌پردازد:

«اوزینه حرمت گستیران آری نینگ خدماتین بتیران

قاشینی چیتیمان اوتیران مانگلانی گولان ایسلارین»^۵

«خداوندا، همدمی از تو خواهانم، که خوش اخلاق و گشاده‌رو باشد و با خدمت کردن

بر شوهر دل او را بدست آورد و بر احترام و دوستی خود بیفزاید».

۱- «گورینگ» (ببینید، ملاحظه کنید) ص ۱۰۳ دیوان کامل مختومقلی - قابوس. «امام محمد غزالی

صفات زنان شایسته و پارسا برای نکاح را چنین برشمرده‌اند:

۱- پارسایی ۲- خلق نیکو ۳- جمال ۴- کابین (مهریه) سبکتر ۵- عقیم نباشد. ۶- دوشیزه باشد. ۷- از

نسبی محترم باشد. ۸- از خویشاوندان نزدیک نباشد».

(صص ۲۴۵ الی ۲۴۷ کیمیای سعادت)

۲- «ایسلارین» ص ۲۲۶ منبع پیشین

۳- «از جابرین عبدالله روایت شده که گفت: رسول خدا ﷺ به ما استخاره کردن را آموخت.

همانطور که سوره‌های قرآن را به ما یاد می‌داد و فرمود: «هر وقت یکی از شما اراده انجام کاری را نمود

باید دو رکعت نماز غیر واجب بخواند و ...»

(صص ۱۰۷ و ۱۰۸ مأثورات)

۴- «ایسلارین» ص ۲۲۶ دیوان کامل مختومقلی - قابوس.

۵- «ایسلارین» ص ۲۲۶ دیوان کامل مختومقلی - قابوس.

همچنین در غزلی دیگر بنام «هریانه» یا «دگدی‌جانه»^۱ به صفات و حُسن و خلقی همسر خوب اشاره می‌کند و با برشمردن ملاکها و معیارهای خود در انتخاب همسر شایسته، از خداوند مَنّان عنایت چنین همدمی را تمنا می‌کند:

«بیر یار برگیل اتلی قانلی گونگلی گینگ گوکسی میدانلی
تیل بیلان عقلی کمالی یوزی هم بولسین گورکانه»^۲

«خداوند، یاری نصیم گردان که خوش‌اندام و دلی‌باز و سینه‌ای فراخ داشته باشد. همچنین زبانی گویا و عقلی کامل و نیز رخ زیبا و جذاب داشته باشد». همچنین:

«بادام قاباق آلمه یانگاق بر زیباصنم ایسلارین»

مخدومقلی در غزلی بنام «سیاغیندن بلّیدر»^۳ (از رفتار و شکل و شمایلش پیداست) به معرفی زن خوب می‌پردازد. بدین مطلع که ملاحظه می‌کنیم:

«هر باشی ساچلینی خاتون دیمانگلار خاتون اولدور سیاغیندن بلّیدر»

«هر گیسو بلندی را زن مپندارید، زن خوب کسی است که از رفتار و شکل و شمایلش

پیداست».

سپس به بیان و شمارش صفات و ویژگیهای زن نیکو و صالحه می‌پردازد:

«کِر ساقلاماز اوغلانینی اوزینی قاش گوزی قاباغیندن بلّیدر»

«زن خوب و پارسا همیشه خود و فرزندش را پاک و تمیز نگه می‌دارد و این از زیبایی

چشمان و ابروانش معلوم است».

همچنین:

«طایندر گلانه آش بیلان نانینگ چین کیوانی ساچاغیندن بلّیدر»

۱- «هریانه» ص ۲۹۶ و تکراراً با عنوان «دگدی‌جانه» ص ۵۶۴ دیوان کامل مخدومقلی چاپ قابوس ثبت شده است.

۲- «هریانه» ص ۲۹۶ و تکراراً با عنوان «دگدی‌جانه» ص ۵۶۴ دیوان کامل مخدومقلی چاپ قابوس ثبت شده است. ابیات شماره ۲ تلمیحی است به احادیث نبوی در رابطه با صفات زنان خوب خوانندگان برای اطلاع بیشتر می‌توانند به جلد سوم کتاب «فقه‌السُّنّه» تألیف دکتر سید سابق ترجمه دکتر محمود ابراهیمی و کتاب «کیمیای سعادت» غزالی باب «آداب نکاح» مراجعه نمایند.

۳- «سیاغیندن بلّیدر» ص ۴۲۴ دیوان مخدومقلی - عشق‌آباد - ۱۹۸۸ این غزل در چاپ قابوس نیست.

«زن خوب و پارسا برای پذیرائی از مهمان همیشه آماده است و براستی خوبی و پارسائی او از مهمان‌نوازش معلوم است».

فراغی در اییاتی از همین شعر ضمن توصیف خوش اخلاقی و خنده‌روئی زن خوب، وجود چنین صفاتی را مایهٔ صفا و آرامش مرد می‌داند:

یخشی خاتون گولار آرسینگ یوزینه مینگ جان قربان آنینگ هر بر سوزینه
آرام برار درگاهینه اوزینه قازانیندن تاباغیندن بلیدر^۱

«زن خوب و نیکو به روی شوهرش می‌خندد. با سخنان شیرین و محبت‌آمیز به خود و خانواده‌اش آرامش می‌بخشد.

پس هزار جان فدای هر سخن چنین زنی باد. خوبی ایشان از پخت و پز و تمیزی ظروف غذایی معلوم است».

در بیتی دیگر با مقایسهٔ دو زن خوب و بد، به آنها چنین بها می‌دهد:

«گوزل باردور دنیا مالین ایدیرسینگ باردور گوزل گیان دونینه دگماز»^۲

«زنانی هستند بسیار دوست‌داشتنی که حاضرید همهٔ دنیا را به زیر پایشان بریزید. اما زنان دیگری نیز وجود دارند که حتی به لباسی که پوشیده‌اند نمی‌ارزند».

باز در همین معنا و مفهوم می‌سراید:

دنیا مالین خرج ات یخشی گوزله یامانینگ یانیندن گوجاسینگ گلار»^۳

«برای یار و محبوب خوب و پارسا هرچه داری صرف کن و از زنان بدخلق و خوی بهره‌یز که لیاقت هم‌نشین و همسری را ندارند».

(مخدومقلی در قضاوتها و داوریهای خود بین مرد و زن، جانب حق را رعایت می‌کند. از این جهت، مردان را نیز در دو گروه قرار می‌دهد. یکی مردان شایسته و محترم، که لیاقت آن را دارند تا با همسران خوش خلق و پری‌صفت ازدواج کنند. ولی گروه دیگر افراد نااهل و همانند گوه‌رشناسانی هستند که هیچوقت قدر و ارزش همسر خوب را نمی‌دانند مگر

۱- «سیاغیندن بلیدر» ص ۴۲۴ دیوان مخدومقلی - عشق‌آباد - ۱۹۸۸

۲- «ناینه دگماز» ص ۲۳۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس. گاه بجای «دونینه»، «ناینه» آورده‌اند. (در مصرع دوم).

۳- «یوراسینگ گلار» ص ۲۲۵ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس. در مصرع دوم بجای «گوجاسینگ» گاه «قاجاسینگ» ثبت کرده‌اند.

اینکه از آن محروم شوند. مسلماً آن وقت نیز دیر خواهد بود.
مخدومقلی از این گروه (مردان نالایق) با نام و صفاتی چون «بدسیرت»، «بدخوی»^۱ و «ناکس»^۲ یاد می‌کند).

پیامبر اسلام ﷺ نیز در مناجاتی می‌گوید: «اللهم انی اسألك امرأة تعیننی فی الدنیائی و آخره...»

«خداوند!، به تحقیق از تو می‌خواهم زنی را، که کمکم کند در دنیا و آخرت و...»
مخدومقلی در زندگی شریکی را جستجو می‌کند که بتواند با کمک و یاری او بر تمام مشکلات زندگی فایق آید و کسی را می‌خواهد که بتواند در گرفتاریها به یاری او بشتابد و به غمخواری و دلداری او بپردازد. درواقع، شریک غم و غصه‌های او باشد. فراغی همچنین معتقد است صفت خوب دیگر همسر، باکره بودن است. از این رهگذر به جوانان توصیه می‌کند باید با دختر ازدواج کنند نه با بیوه.

«اویلان سنگ قیزدن آل دولدان اویلانمه یگیت نی آغلانماق قیزه یراشماز»:
(ص ۲۱۶)

«اگر ازدواج می‌کنی با دوشیزه ازدواج کن زیرا جوان را اگر یاندن شایسته دختر نیست»
(دختر را نشاید).

«نیکو است که دوشیزه را برای همسری خویش انتخاب کرد، چون دوشیزه ساده است و آشنایی با مردان دیگر ندارد و ازدواج با آن بهتر است و بنیان ازدواج استحکام بیشتری می‌یابد و محبت شوهر بهتر در دل او جای می‌گیرد.
چه گفته‌اند:

«فَمَا الْحُبُّ إِلَّا لِلْحَبِيبِ الْأَوَّلِ».

عشق مال معشوق نخستین است».^۳

- ۱- «بد سقلی بدخوی بولان پیس آدم پیریزادینگ ادان نازینه دگماز»
(ص ۱۲۸ دیوان مخدومقلی)
- ۲- «یگیدینگ آبرائی یخشی ضعیف دور یخشی ضعیف ناکس آره حیف دور»
(ص ۳۰۹ دیوان مخدومقلی)

۳- فته‌الشته ج ۳ ص ۱۲۱۹، در همین صفحه آمده است:

ب: صفات زنان بدخوی و بدخلق: فراغی همانطور که از خداوند همسر شایسته و باوفایی را طلب می‌کند، از طرف دیگر از شرّ زنان ناهل و نالایق به پروردگارِ خویش پناه می‌برد «ایام گورکزماسین یمان خاتینی» و از خدای مهربان می‌خواهد تا او را از دچار شدن و گرفتار آمدن در پنجهٔ چنین زنان بدخوی و خلق که دارای صفاتی پست چون غرور، خودبینی، لجاجت و ... هستند و کفران نعمت می‌کنند نجات بخشد:

«قدر بیلاندن داش اتمه ناقدره یولداش اتمه»^۱

«خداوند! مرا از همسری که قدرشناس و شاکر نعمتهای تو است دور مکن و در دام زنان نابکار و قدرشناس گرفتار مگردان».

همچنین می‌گوید:

«تیل بیلماز بلا دوش اتمه ساده تیل بولسون ترکانه»^۲

«پروردگارا، مرا گرفتار بلای زن ناهل و بی‌درک و شعور مگردان بلکه یاری نصیب من کن که ساده و زیبارو باشد».

درحقیقت به زبان امروزیها، یاری عنایت کن که مرا درک کند و از تجمل‌گرایی و خودنمایی پرهیز نماید.

شاعر سپس به بیان صفات همسران بدخو می‌پردازد. شدّت کلام او در این زمینه آنقدر شدید و برانگیزنده است که هر خواننده را متوجه امر مهم انتخاب همسر می‌نماید. چنانکه ملاحظه می‌کنیم:

«هلی‌ینگ یمانی سیرینی گیزلار دوغرینگی یاشیریپ یلانیگ سوزلار

اول شیطان آزدیرسه باشغانی گوزلار اصلها مکرینه دوشیب بولمه یار»^۳

«چون جابر بن عبدالله با زن بیوه ازدواج کرد، پیامبر ﷺ به وی گفت: «هَلَّا بَكَرًا ثَلَاغِيهَا وَ ثَلَاغِيكَ؟» چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی که با او به ملاعبت پردازی و او نیز با تو چنین کند».

۱- «هریانه» ص ۲۹۶ دیوان کامل مختومقلی - قابوس - مخدومقلی از همسری که داشت، زیاد دلخوش و راضی نبوده است. چرا که می‌گوید:

«دوشدیم هیچ ییلماز نادانا بر قدریم ییلان ایسلارین»

(ص ۲۶۶)

۲- «هریانه» ص ۲۹۶ دیوان کامل مختومقلی - قابوس

۳- «بولمه یار» ص ۲۱۳ دیوان کامل مختومقلی - قابوس

«زن بد، سرّ خود را از همسر خویش مخفی می‌کند، خوبیها و نیکیهای شوهرش را نادیده می‌گیرد. کوچکترین عیب و ناراستی او را بزرگ می‌کند و فاش می‌گوید. اگر شیطان و سوسه‌اش کند چشم به نامحرمان می‌دوزد. بدین جهت هرگز به مکر و حيله‌های زنان بدخلق نمی‌توان پی برد».

مخدومقلی گاهی زنان بی‌عفت و ناهل را نشانه‌ای از آتش و عذابهای دوزخ می‌داند و با این تشبیهات شاخص، نهایت انزجار خود را از شرّ آنان ابراز می‌دارد:

«دوزخ نشانه‌سی بر یمان خاتین هر کیمه دوش بولسه آلاز هوشینی»^۱
همچنین فراغی می‌گوید:

«تموعده دور تا دنیادان اوتینچه یمان خاتین یخشی آره دوش گلسه»^۲
این ابیات درست الهام گرفته از کلام شیخ سعدی (رح) است:

«زن بد در سرای مرد نکو هم در این عالمست دوزخ او
زینهار ازقرین بد زنه‌ار وَقِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّار»^۳

مخدومقلی، به خوانندگان اشعار خود با بیانی فصیح و شیوا تلقین می‌کند که ازدواج تنها ارضای نفس شهوانی نیست بلکه انتخاب همسر، آغاز و بنای زندگی واقعی است و داخل شدن به جاده زندگانی انسانی است که شرط موفقیت در این سفر، وجود همسر خوب و شایسته است. از این روست که با پناه جستن به درگاه حق ندا برمی‌آورد که زن ناهل و بداخلاق مرد را قبل از فرارسیدن زمان پیری، پیر می‌سازد:

«یگید قریر عیال یمان یولوقسه»^۴ «زن بدخلق مرد را قبل از موعد مقرر پیر می‌کند».

این سخن فراغی تلمیحی از این حدیث شریف نبوی است:

«اللهم اعوذیک من امرأة تشیینی قبل وقت المشیب» «خداوندا، پناه می‌برم به تو از زنی که پیرم کند قبل از وقت پیری».

۱- «صرف ایلایر آشین» ص ۳۰۹ منبع پیشین

۲- «جوش گلسه» ص ۴۰۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- کلیات سعدی بخش گلستان ص ۸۸

۴- «میدان یولوقسه» ص ۳۷۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس شاعر «محمودلی کمینه» نیز گفته است: «ای آق‌لار یمان هلی ساقلینگ چیماقا آق‌ادر»

مخدومقلی، عاقبت مردان گرفتار آمده در پنجه زنان بد و قبیح را در ابیاتی چنین ترسیم می‌کند:

«اشدینگ نصیحتم شودور یگیتلار یمان خاتون یخشی یگیده قیش بولار»^۱
 «ای جوانان؛ بشنوید، این است نصیحتم که زن بد برای جوان صالح همانند فصل سرد زمستان است».
 و یا:

«دوش بولسانگ یمان خاتینه عمرینگ اوتار شر بیلانی»^۲
 «ای جوان، اگر گرفتار زن بد شدی، تمام عمرت در شر و ماتم سپری خواهد شد».
 فراغی در اشعار دیگر صفات و خصوصیات زنان بد را با شیوایی خاص بیان می‌کند.
 در اینجا ابیاتی را بعنوان گواه می‌آوریم: وی در شعر «بلیدر» زنان بدخو و نابکار را چنین معرفی می‌کند:

«بر پاره خاتونلار عقلسیز احمق هر سوزی آرینینگ جانینی یاقماق
 نه حاجتدور آرینگ یوزینه باقماق حیوان ارور قیلینغیندن بلیدر»^۳
 «گروهی از زنان بی عقل و احمقاند و هر سخنی که می‌گویند چون آتش پاره‌ای جان شوهر را می‌سوزانند».

هیچ حاجتی نیست که چنین زنان به روی شوهرشان نظر کنند. زیرا آنان حیوانی بیش نیستند که از خوی و خلقتشان معلوم است».

شاعر در ادامه معرفی و برشمردن صفات زنان بد می‌آورد:
 «یمان خاتون مانگلای ساچی توب بولار گپلاگانه یمان سوزی کوب بولار
 ایشیگی نینگ آلدینده دیزدن چوب بولار آرتماز کولون اوجاغیندن بلیدر»^۴
 «موی پیشانی زن بد بلند و سخن گزاف و رنج‌آور او زیاد است. جلو در خانه‌اش تا زانو اشغال و خاکستر است زیرا به نظافت خانه و اجاق خود نمی‌رسد» (اشاره به اجاق و

۱- «قیش بولار» ص ۴۲۱ دیوان مخدومقلی سایلانان اثرلار - عشق‌آباد ۱۹۸۸ در چاپ قابوس ثبت نشده است.

۲- «گل گونگل» ص ۶۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «بلیدر» ص ۴۲۴ دیوان مخدومقلی - سایلانان اثرلار - عشق‌آباد ۱۹۸۸

۴- «بلیدر» ص ۴۲۴ دیوان مخدومقلی - سایلانان اثرلار - عشق‌آباد ۱۹۸۸

خاکستر داخل آلاچیق).

مخدومقلی شاعریست متفکر، چونکه به عمق و ریشه هر مطلبی با دقت اندیشیده است. او کم کاری و تمامی و دربدری زنان بد را که اغلب در پی سخن چینی و غیبت دیگران هستند چنین برملا می کند:

«بر یومیش بویرانگده یوزینی آسار ایشیک ایشیک گزار اتاگین باسار
آت توربه یوویردر قرق گونده کسار خرجون باشلار آلتی آیلیق ایش بولار»^۱
[از نشانه های دیگر زن بد این است که] هرگاه به چیزی امر کنید رو ترش می کند. [دیگر اینکه] زیاد در به در می گردد و هرگاه «توربه ای» برای اسب بیافد در چهل روز تمام می کند و اگر «خورجین» بیافد شش ماه طول می کشد. (کنایه از کم کاری و کاهلی زن بد است).^۲
فراغی، با الهام و پیروی از قرآن و سنت رسول الله ﷺ به ریشه یابی اختلافات خانوادگی می پردازد. او در این ارزیابی برخی از عوامل فتنه و نزاع خانوادگی را می شناسد و در نصایح و اندرزهای خود به دیگران معرفی می کند. او معتقد است ریشه اغلب اختلافات و ناسازگاریهای خانوادگی یا (زن و شوهر) ناشی از عدم معیارهای صحیح و مغایر با عقل سلیم هنگام گزینش و خواستگاری است.

مخدومقلی، به استواری و استحکام پایه های خانواده خیلی ارج می نهد و به دیگران نیز توصیه می کند با آگاهی و اختیار شریک زندگی برگزینند. تا خانواده های خوشبخت و پایدار داشته باشند. وی سازگاری زن و شوهر و در نتیجه پایداری و دوام خانواده را با وجود تضادهای فکری، سلیقه ای و طبقاتی و... خیلی مشکل و درد آور و گاه محال می داند. ولی هرگز پیشنهاد ضرب و شتم و جدایی و طلاق نمی دهد.^۳ با وجود آنکه طلاق در قوانین اسلامی آخرین راه حل و داروی شفابخش ناسازگاری زن و مرد به حساب می آید. این بدان معنا نیست که پنداریم مخدومقلی با امر طلاق مخالف بوده است. بلکه شاعر عزیز معتقد بود که بنای هر ساختمانی مشکل تر از ویرانی آنست. بنابراین قبل از رسیدن به مرحله جدایی، باید

۱- «قیش بولار» ص ۴۲۱ دیوان مخدومقلی - عشق آباد ۱۹۸۸ در چاپ قابوس ثبت نشده است.
۲- زیرا بافتن «توربه» (توربه اسب) دو - سه روز بیشتر طول نمی کشد و یا مدت بافتن «خورجین» بیش از ده یا پانزده روز نیست.

۳- «یمان هلائی دوشسه بریخشی آره باشین کسب قانین دوکیب کناره
یا اولدوریب یاده ساتیب بولمه یار» (ع ۲۱۳ - قابوس)

راههای دیگر را که آسان تر و برای مرد و زن سودمندتر است انتخاب کرد. به قول معروف پیشگیری بهتر از درمان است.

به عقیده مخدومقلی، علاج این ناسازگارهای خانوادگی در ارزشها و معیارهای انتخاب زوجین است. برای همین است که می‌گوید:

«یگید گونگل سویه نینی آلمه سه دینچ آلیب فراغت یاتیب بیلیمه یار»^۱
 «اگر جوانی (پسر) با دختر مورد پسند خود ازدواج نکند، هرگز آرام و قرار نخواهد گرفت. و در زندگی روی خوشبختی را نخواهد دید». و به قول سعدی (رح):

«زن کز بر مرد بی‌رضا برخیزد بس فتنه و جنگ از آن سرا برخیزد»^۲
 نیل به خواستهای درونی و مطابق با علاقه و سلیقه خویش نه تنها مربوط به جوانان ذکور است بلکه جوانان اناث نیز در آرزوی وصال دوستداران و خواستگاران خود هستند. این نکات عاطفی و روانی نیز از دید شاعر روانکاو و حقیقت‌نگر دور نمانده است چه زیبا و بلیغ می‌گوید:

«بد سیقلی بدخوی بولان پیس آدم پریزادینگ ادا نازینه دگماز»^۳
 «مردان بدسیرت و بدخو، هرگز به خوش اخلاقی و خوش رفتاری بانوان پری‌صفت نمی‌ارزند (چه برسد به همسری آنان)». همچنین:

یگدینگ آبرائی یخشی ضعیف دور یخشی ضعیف ناکس آره حیب دور»^۴
 «آبرو و شرافت مرد به زن نیکو و خوش خلق است. زن خوب و نیکو برای مردان ناکس و نالایق حیف است».

فراغی بر این عقیده است در ازدواج و گزینش همسر باید خواستها و نظرات پسر و دختر جوان و بالغ، محترم و مورد توجه قرار گیرد نه ملاک و معیارهای دیگران.^۵ زیرا در

۱- «بولمه یار» ص ۲۱۳ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- کلیات سعدی ص ۱۴۹

۳- «نازینه دگماز» ص ۱۲۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «صرف ایلا بیر آشین» ص ۲۰۹ منبع پیشین

۵- البته این بدان معنای مطلق نیست که پدر و مادر در امر ازدواج فرزندانشان بی تفاوت باشند، بلکه

اجتماع گاه می‌بینیم، جوانی همسری زیبا و خوش اندام دارد ولی با این وجود، باهم سازش و دوستی و محبت ندارند و بنای ناسازگاری می‌گذارند و از یکدیگر گله و قهر می‌کنند. تا اینکه روزی، به از هم پاشیدگی خانواده منجر می‌شود.

مردم که از راز دل جوان بی‌خبر هستند با دادن نسبت‌های خرافی (جن‌زده، نظر بد شده و...) ابراز تأسف و تأثر می‌نمایند. اما خوب بیندیشیم و در این باره تحقیق کنیم. درمی‌یابیم که جوان در انتخاب همسر نقشی نداشته، بلکه ازدواج او بر اثر اصرار و فشار خانواده صورت گرفته است و دل آن دو جوان نسبت بهم بسیار بیگانه بوده‌اند.

از این رهگذر شاعر همانند جامعه‌شناس و روانکاو علت را در اجتماع و درون آنها جستجو می‌کند و درمی‌یابد که دل این دو جوان نسبت بهم خیلی بیگانه و غریب بوده است. به این صورت که ملاحظه می‌کنیم:

«پریزاد خاتین پیس گورینر بر خُلُقِ سویمان یگیده»^۱

«زیبایی و پری صفتی زن، به چشم نمی‌آید، برای مردی که خُلُق و خوی او را نپسندد». فراغی می‌گوید: اگر خداوند برای هر کسی همسری لایق و متناسب نصیب گرداند، درواقع به او زندگی پرمحبتی بخشیده است. و اما اگر کسی با معیارهای بی‌اساس و دور از معیارهای انسانی و عقلانی همسری انتخاب کند، وی گرفتار مشکلات و آزارهای روحی می‌گردد. این گرفتاری تا دم مرگ پایان نمی‌پذیرد و چیزی جز حسرت و غم و غصه همراه ندارد. به همین خاطر فراغی می‌سراید:

«حق هر کیمه بیر یخشی یار برماندور سوزی آخ‌دور ایچی دولی آرمان‌دور

یوز یاشه‌سه باش گون عمر سورماندور هر کیمینگ مناسب یاری بولمه‌سه»^۲

«اگر خداوند برای هر کسی همسر خوب عنایت نفرماید، ندایش «آخ» و دلش پر خون خواهد بود.

در چنین حالی اگر صد سال هم عمر کند به پنج روز خوشی نمی‌ارزد».

۵ والدین بعنوان افراد دلسوز و باتجربه می‌توانند بهترین راهنما برای آنها باشند. با این شرط که خواسته‌ها و معیارهای خود را با منطق به کرسی نشاند نه با زور و تعصب و دنیاپرستی.

۱- «یگیده» ص ۴۱۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «الده باری بولمه‌سه» ص ۴۰۲ منبع پیشین

انتقاد از عدم رعایت حقوق زن:

وقتی به آثار فراغی با تأمل و عمیق می‌نگریم درمی‌یابیم که به مسئله تشکیل خانواده و زناشویی از تمام جوانب نگریسته است چنانکه ذکر شد. وی از تعدد زوجات در اسلام نیز سخن گفته است.

فراغی در این باره نیز با الهام از قرآن و سنت و با توجه به شناختی که از رفتار مردان با زنان در اجتماع آن روز داشت، سخن می‌گوید. وی به مردم نصیحت می‌کند (چنانکه خداوند در قرآن فرموده است) اگر از رعایت عدالت بین زنان خود می‌ترسید یا عاجز هستید تنها به یک همسر قناعت کنید. به همین علت در شعری بنام «اوج عیال بولار» (ص ۲۲۷ قابوس) یا «قیل وقال بولار» (ص ۲۹۸ باکو) مردانی را که بیش از یک زن دارند و از برقراری عدالت (در پوشاک، خوراک، محبت، مسکن و هم خوابگی) میان ایشان عاجز و ناتوان هستند، سخت به باد انتقاد می‌گیرد. درباره افرادی که دو زن دارند و ناتوان از رعایت حقوق آنها هستند می‌گوید:

«هرکیشی نینگ ایکی بولسه عیالی گيجه گوندیز ایشی قیل وقال بولار»:

هر که دو زن داشته باشد و با عدالت رفتار نکند، شب و روز زندگی‌اش جار و جنجال خواهد بود.

مخدومقلی به مردان عاقبت بی‌عدالتی را در دنیا ناسازگاری و رسوایی و در قیامت عذابهای سخت^۱ بیان می‌کند.

«بیرین سویب بیرین ایلاسه ناچار ايله رسوا بولیب اوز عیبین آچار

عقلی حیران بولوب باریندان گچار دنگ توتسمه یارین بی‌کمال بولار

و چنین مردان بی‌عدالت و بی‌لیاقت را جزء زنان، در واقع سومین آنها می‌شمارد:

«بویله آر قوشیلماز آدم سانینه ایکی خاتون برآر اوج عیال بولار»

«چنین مردی جزء آدمها به حساب نمی‌آید، بلکه دو خاتون با یک شوی ناتوان، سه

خاتون شمرده می‌شوند.»

۱- ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس دو زن داشته باشد و تمایزش تنها به یکی از آن دو باشد روز قیامت یکطرف او کج است». رواه ابوداود، ترمذی و نسایی.

پس، جوانان عزیز، برادران و خواهران حق جو، به ندای شاعرِ خیراندیش و خیرخواه
خوب گوش جان بسپاریم و از رهنمودهای این عارف نامی و بزرگوار بهره مند شویم.
امید است خداوند به پاداش پیروی از رهروان حق و تأسی به قرآن و سنت و اولیاء الله
شریک زندگی مناسبی قسمت همه بنماید.

آمین یارب العالمین.

فصل پنجم

تاریخچه و ویژگیهای آثار
(دیوان) مخدومقلی فراخی

مختومقلی دیوانی - الیازمه
اونیورسیتیتک معلمی حرتلی اکبر علی اف
موزه یه باغشلا دی



Махтумгулаы диваны - элязма.
Бу китабы университетин мугаллымы
Эхбер Алыев музей багышлады

دیوان دستنویس مخدومقلی

A model of Makhtum-
kuli's manuscript.

Махтумгулаының гош-
гулары язылан элязма.

Образец рукописи
Махтумкули.

تاریخچه و ویژگیهای آثار

(دیوان) مخدومقلی فراغی

تنها و یگانه اثر و نشانه‌ای که از عارف نامی و سخن‌سرای بزرگ ترکمن «مخدومقلی فراغی» به یادگار مانده و تاکنون نام و خاطره آن بزرگوار را در مسیر پریچ و خم تاریخ در اذهان دوستداران و مشتاقان شعر و ادب زنده نگه داشته و خود از حوادث ناگوار روزگار و دست نابکار و پلید بشری درامان مانده «دیوان شعر» اوست. گویا شاعر خود واقف بود که تنها یادگارش همین اشعارش خواهد بود: زیرا می‌سراید:

«مخدومقلی سوزله هر نه بیلانیگ اوزینگاکملیک بیل آیدمان اولانیگ

تراشلاب شاغلانغین گونگله گلانیگ سندن سونگغیلارا یادگار بولار»^۱

«مخدومقلی، هرچه (از حق) میدانی بیان کن و با درک حقایق خاموشی را برای خود ننگ بدان، هرچه از حق در دل داری با فصاحت و زیبایی خاص بیان کن، زیرا آنچه می‌گوئی برای آیندگان بیادگار خواهد ماند»..

بهترین و قابل اعتمادترین اسنادی که می‌توان براساس آنها از تاریخ گذشتگان یا از زندگانی و شرح حال نامورانی چون: مخدومقلی، سعدی، حافظ، و... تحقیق بعمل آورد، آثار و یادگارهایی است که به دست توانمند آنان بدون هیچگونه تغییر و تحریفی به جا مانده است. اما از آنجائی که همیشه در طول تاریخ عواملی وجود داشته که موجب نابودی بخشی یا کل این آثار و یادگارها می‌شده است. آثار مخدومقلی نیز از تأثیر منفی این عوامل درامان نمانده است. از جمله این علل و اسباب می‌توان حاکمیت نظام ملوک‌الطوایفی و تنشهای بی‌وقفه خوانین محلی و بهم خوردن امنیت ملی را نام برد. علاوه بر کشمکشها و جنگ و گریز با دشمنان داخلی و خارجی و تعصبات بیجا و کورکورانه، می‌توان نبود امکانات آموزشی و

توسعه فرهنگی که جملگی در خدمت استحکام جامعه بسته طوایف بودند، بعنوان بارزترین عوامل نابودی و تخریب آثار تاریخی برشمرد.

«... از همه مهمتر خود ترکمنها به علت کوچ رو بودن و عدم اسکان در یک ناحیه آنچنان رشد و تحول نیافتند که از خودشان اثری برجای گذارند. این امر سبب شده است که محققان مسائل مربوط به قوم ترکمن را از منابع غیر ترکمن استفاده نمایند و البته در این راه نیز از خطاها و کژیها درامان نبوده‌اند».^۱ نتایج تحقیقاتی که در چند سال قبل در مورد اشعار و شخصیت استاد مخدومقلی فراغی در ترکمنستان و در ترکمن صحرای ایران بعمل آمده، نشان می‌دهد که هیچ دستخطی از خود شاعر به یادگار نمانده است. محققان برای تأیید گفتارشان به چند بیت از اشعار باقیمانده فراغی استناد می‌کنند. در این ابیات مخدومقلی اظهار می‌دارد که آثار گرانبها و حاصل پنجسال رنج و زحمت و تحقیق او توسط غارتگران «قریلباش» به آب انداخته شده است:

«باش ثیلده بیر کتاب ادن ایشیمز قزیل باشلار آلیب ویران ایلادی»^۲

در زمان مخدومقلی، مردم ترکمن از دو طرف مورد حمله قرار می‌گرفتند: یکی از سوی نیروهای دولتی یا خوانین استرآباد و بجنورد (خارجی) و دیگری از سوی خوانین ترکمن‌ها (داخلی). در آن زمان جنگهای ناشی از تعصبات قومی و مذهبی بیداد می‌کرد و هرگونه آسایش و آرامش را از مردم سلب کرده بود.

مخدومقلی یکی از حمله‌های غافلگیرانه و وحشیانه حاکمان استرآباد یا بجنورد را که منجر به نابودی آثار گهربارش و دربدری مردم شده است. چنین به تصویر می‌کشد:

«غافلپقده دشمن آلدی داشیمیز دارغاتدی هریانه دنگی دوشیمیز

باش ثیلده بر کتاب ادن ایشیمز قزیل باشلار آلیب ویران ایلادی»^۳

«دشمنان در یک حمله غافلگیرانه ما را محاصره کردند. گروهی از دوستان و آشنایان را به سوئی آواره نمودند. حاصل پنج‌سال رنج و زحمت و تحقیق و تجربه‌ام که یک کتاب بود از بین بردند».^۴

۱- «سیری بر تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها» ص ۱۰ امین‌الله گلی

۲- «ریکان ایلادی» ص ۲۷۵ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «ریکان ایلادی» ص ۲۷۵ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- چنانکه از شکوه و ندای غم‌انگیز مخدومقلی برمی‌آید، در یکی از این حمله‌ها و شیخون دشمن

مخدومقلی از نابودی دسترنج پنج ساله خود بی نهایت ناراحت و غمگین می شود، بطوریکه در یک شعر چند بار از غارت و نابودی آن با دلی پر خون و چشمانی گریان یاد می کند:

«یازان کتابلاریم سیله آلدیریب گوزلاریم ایزینده گریان ایلادی»^۱
 «کتابهایی را که تألیف کرده بودم طعمه سیل خروشان ساختند و چشمانم را در حسرت آن پراشک کردند». و در بیتی دیگر چنین می نالد:
 «زحمت چکیب آزار تارتیب دوزدیگیم دستانیم قالدی»^۲
 «تمام داستانهایی که با درد و رنج تألیف کرده بودم از بین رفت». در بیت دیگری از همین شعر، به محل حادثه ورودی که کتابهایش به آن انداخته شده، اشاره می کند:

«قولیازمه کتابیم سیله آلدیردی دشمانیمی جیحون دریا ایلادی»^۳
 «کتابی را که با دستخط خود نوشته بودم طعمه سیل رودخانه جیحون نمودند و بدین سبب دریای جیحون را دشمنم کردند». باز در بیتی با خشم و تأثر بر شدت کلام خود می افزاید:
 «قولدان گیداندور دستانیم گویا تندن چیقیدی جانیم»^۴
 «داستانهایم از دست رفت، این مانند آن است که گویا جان از تنم بیرون پریده است». با توجه به این سوز و گدازهای شاعر، می توان چنین استنباط کرد که قسمت بیشتری از آثار گرانبهای او در زمان حیات خویش از بین رفته است. بیشتر استناد محققینی که ادعا دارند

اسیر شده، با دستهای بسته همراه دیگر اسرا به مشهد برده می شوند:

«مختومقلی قولی باغلی پریشان عجب دستانیمدن قویمدی نشان»
 زندانده اوتیردی پیر جوان ایشان ایداگیم کرواندین یولدی نیلاین»
 (ص ۳۱۴ دیوان کامل مختومقلی)

- ۱- «ریکان ایلادی» ص ۲۷۵ دیوان کامل مختومقلی - قابوس
- ۲- «آرمانیم قالدی» ص ۳۷۲ منبع پیشین
- ۳- «ریکان ایلادی» ص ۲۷۵ دیوان کامل مختومقلی - قابوس
- ۴- «خوار قیلدی» صص ۳۱۲ و ۷۲۳ دیوان کامل مختومقلی - قابوس. آثار شیخ عطار نیز بنامهای «شرح القلب» و «جواهرالذات» به چنین سرنوشتی گرفتار آمده اند. به گفته خودش: «از سر سودا نامنظوم ماند و حرق و غسلی بدانها راه یافت». کیهان فرهنگی شماره ۱۲ سال ۷۴

دستخطی از مخدومقلی بجا نمانده، همین ابیاتی است که در بالا بدان اشاره شد. اما اکنون این سؤال مطرح است که: بعد از این اتفاق ناگوار مخدومقلی چه کرد؟ آیا دیگر چشمه معرفت و شعر و ادب او خشکید و با دل خسته از نواب روزگار دست از فعالیت‌های هنری - ادبی کشید و چشم بر تعهد دینی که در خود برای آگاهی مردم احساس می‌کرد فرو بست و هرگز به گرد اندیشه شعر نرفت؟!

اگرچه بهترین ایده آلهای او تنها در لحظات خاصی بزبان شیرین شعریش جاری گشته بود و امکان بازگشت آن لحظات دیگر محال بود. با این وصف او همان استعدادی که طی پنج سال زیباترین بیان شعری را آفریده بود در کف اختیار داشت و بلکه پخته‌تر و داغ‌دیده‌تر از قبل بود.

حال باید شاعر را در بحرانی‌ترین شرایط روحی‌اش، در بوته آزمایش جدید مشاهده کرد، مرحوم «قره‌ایشان محمدی» یکی از خویشان مخدومقلی بنقل از «آقا جان آقا» از طایفه گرکز می‌گوید: «مخدومقلی بعد از سیر و سیاحت در آفاق و انفس شروع به نویسندگی کرده و در عرض پنج سال کتابی بزرگ تألیف نموده است، اما در یکی از حملات دشمنان در کنار رود اترک (یا جیحون) این کتاب شاعر به دست غارتگران به آب انداخته می‌شود». استناد وی نیز بیت ذیل بوده است:

«باش ثیلده بر کتاب ادن ایشیمیز قزیل باشلار آلپ ویران ایلادی»^۱

«حاصل رنج و زحمات پنج ساله‌ام که یک کتاب بود، قزیل باشا گرفته، ویران کردند (از بین بردند). «قره‌ایشان» می‌افزاید: ... و اشخاصی بنام «ایللی خان» و «نوبت خان» نقل کرده‌اند که شخصی بنام «مولام دُردی قوشلی» بعضی از شعرهای مخدومقلی را می‌نوشت و جمع‌آوری می‌کرد. ناگهان یکروز خانه وی دچار آتش‌سوزی می‌شود و بیشتر آثار شاعر عزیز طعمه حریق می‌گردد، جز اندکی از آن بصورت نوشته یا در حافظه «مولام دُردی» باقی نمی‌ماند.

وقتی حاصل زحمات پنج ساله مخدومقلی توسط دشمنانش از بین می‌رود شاعر از همین شخص (مولام دُردی) اشعارش را گرفته و یادداشت نموده است.
بنابراین، مخدومقلی بعد از آن جریان ساکت و آرام ننشسته بلکه خود به گردآوری و

سرودن شعر پرداخته است، اما با این حال دستخطی که بتوان بر آن استناد نمود از ایشان به یادگار نمانده است. در میان مردم نقل و قولهایی وجود دارد مبنی بر اینکه دستخطی از شاعر به یادگار مانده است. ولی این گفتار از این حد تجاوز نکرده زیرا، تاکنون مدرک و نوشته‌ای از آن دستخط در اثبات این ادعا در ترکمن صحرای ایران بدست نیامده است.

اما اخیراً محققین ترکمنستان کپی نسخه‌ای از اصل دستخط دیوان شاعر را که توسط «وامبری» هنگام سفر به آسیای میانه به بریتانیا (انگلستان) برده و در موزه آن کشور نگهداری می‌شده، بدست آورده‌اند. همچنین در مقدمه دیوان «МАГТЫМГУЛЫ» (مخدومقلی) چاپ عشق‌آباد آمده است: «در روستای «زکاسپی» (Закаспи) نزدیک «قارری‌قلا» (ترکمنستان) یک نسخه از دستخط خود شاعر نگهداری می‌شود».^۱

وجود اشعار طویل و متنوع در دیوان کنونی شاعر که تحت عنوان «دیوان کامل مخدومقلی» در بین تراکمه ایران موجود است، ما را بر قبول نسخه‌ای که بصورت دستخط از مخدومقلی مانده باشد وامی‌دارد.

اما عدم وجود دستخط از مخدومقلی و اهمیت و ارزش اشعار او، ادیبان و فرهنگ‌دوستان را بر آن داشت تا تلاشی برای دست یافتن به اصل منبع و حفظ و جاودانه ساختن سخنان فصیح و پرنغز مخدومقلی انجام دهند. برای همین در ترکمنستان و ترکمن صحرای ایران تحقیقاتی در زمینه گردآوری و چاپ آثار فراغی بصورت یک کتاب کامل و جامع بعمل آمده است. ضمن تقدیر و تشکر از زحمات استادان و محققین به شرح مختصر فعالیت‌های ایشان می‌پردازیم. برای بررسی تحقیقات انجام گرفته، این باب را به سه بخش کوچکتر تقسیم می‌کنیم. سپس به شرح مختصر هر یک از بخش‌های فوق می‌پردازیم:

۱- گردآوری اشعار مخدومقلی در ترکمنستان.

۲- گردآوری اشعار یا چاپ دیوان شعر مخدومقلی در ترکمن صحرای ایران

۳- دیوان شعر مخدومقلی و سیاحان اروپائی

اینکه به شرح مختصر هر یک از آنها می‌پردازیم:

۱- گردآوری اشعار مخدومقلی در ترکمنستان: از آنجائی که شهرهای خیوه و بخارای شریف (مهد علم و دین) در ازبکستان و نزدیک ترکمنستان قرار دارند و شاعر

کین معنیست باشد پند و تاشکند
پند پاران و اشش با صمد



XX ասրուի Բաշլարու Դաւիթ
Շարլան Դաւ Բաժա.

چاپ سنگی دیوان مخدوم قلی

Махтумгулының дәш басма
китабындан бир нуска.

Образец книги Махтумкули,
изданный литографическим
способом.

A model of Makhtumkuli's
book published by a litho-

بزرگوار نیز در آندو شهر که آنزمان از مراکز مهم دینی و عرفانی بودند، به تحصیل پرداخته است. لذا سرمایه علمی او بعد از پدرش مدرسه‌های خیوه و بخارا بوده است. به همین خاطر بیشتر اشعار او بیانگر اوضاع اجتماعی - اقتصادی و سیاسی ترکستان، بخصوص شهر خیوه است.

بنابراین به احتمال زیاد در سرزمین خیوه و روستاهای اطراف آن، مردم مخدومقلی را هم چون فرزندان خود می‌شناختند و با اشعارش بیشتر و بهتر آشنا بودند. همچنین احتمال اینکه مردم اشعار مخدومقلی را بنویسند یا حفظ کنند در آنجا بیشتر از ترکمن صحرای ایران است. از طرف دیگر از آن زمان تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شوروی، رابطه ترکمنهای ایران با خیوه و بخارا تا حدی خوب بوده است، هرچند حاکمان هر دو سرزمین زدوخوردهایی داشته‌اند.

اکثر علمای بزرگ ترکمن صحرای ایران، تحصیل کرده‌های خیوه و بخارا بودند همین رفت و آمدها بزرگترین عاملی بوده است که اشعار فراخی در بین تراکمه ایران و ترکستان در سطح گسترده‌ای رواج یابد. در این میان، بر اثر نبودن دستگاه چاپ و نوشتاری، گاهی بعضی از ملأها از روی یک کتاب (مذهبی یا ادبی) نسخه‌برداری می‌کردند که ما می‌توانیم امروزه نیز نمونه‌ای از آثار دست نوشته آنان را در بعضی از خانه‌های تراکمه پیدا کنیم که با خط خوانا و زیبا نوشته‌اند. پس احتمال اینکه اشعار مخدومقلی نیز از آن زمان با چنین روشهایی در بین مردم باقیمانده یا منتشر شده باشد، زیاد است.^۱

۱- در طی این تحقیق و تفحص در یکی از مساجد بخش مراوه‌تپه چند صفحه از دیوان مخدومقلی را یافتیم که با دست و جوهر مشکبوی نوشته بودند. تفاوت در خط و نحوه نگارش از نظر املایی بیانگر آن است که هر کدام صفحه‌ای از یک دیوان مختلف بوده است. چون در یکی نام شاعر بصورت «مخطم‌قلی» و در دیگری «مخدوم‌قلی» نوشته شده است. (نمونه شماره‌های ۱ و ۲) البته مؤلف کتاب «مخدومقلی» (МАГТЫМГУЛЫ) استاد «عبدیو» (А.АБДЫЕВ) در ص ۱۳ کتابش می‌نویسد: «جمع‌آوری آثار مخدومقلی و نشر آن به زبان ترکمنی اولین بار به «بردی کربابایف» سپرده شد. او از روی چندین دستخط حدود سیصد (۳۰۰) شعر مخدومقلی را در سال ۱۹۲۶ با خط و الفبای عربی بصورت کتابی با بیش از پانصد صفحه منتشر ساخت». بردی با توجه به موضوع و مضامین اشعار فراخی دیوان فوق را در چهل و شش (۴۶) باب به چاپ رسانده است. نسخه‌ای از آن را آقای «عبدالباقی شیردل» اهل «مراوه‌تپه» در اختیارم گذاشت. متأسفانه صفحاتی از اوّل و آخر آن از بین رفته بود. طرز نگارش آن با کلیه دواوین دیگر مخدومقلی تفاوت دارد. (نمونه شماره ۳)

عرب تیلین سوزلار

آدمراه منكر از نوري عظيم

یو غوندور لو نیوزی یو فو دودر

دانشکده بلدوزه منکر از کورس سر

سنو صفتی دو قوی تر حقیت

بیلینمیز اینست دوزی زیر غنیک

الحکومت

افرنیکری اللہ

کلدی زبانہ سوزی برغنیشک

ایضاً

دو غدار کہیں پور منیکر لے گیا دقار

نی برستندین آن چکار دارد

بیتش من نیکی صف ملک و شازد

ہے رنی آقا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۰۰ دورا کی قولانی

یہ دکن اور طویناق قضاے

ی تختہ دور بولمزو قیاسے

محکم فی ایدار

دولت مابین

محمد بن عبد الله

ولـ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وچند ہریر نامزدہ

میں

منہجہ

«از سروده‌های مخدومقلی که زبان به زبان و سینه به سینه و ورق به ورق و دست به دست می‌گشته تنها در حدود ۱۰ هزار بیت به زمان ما رسیده است و نخستین بار به صورت دیوانی در سال ۱۹۰۷ در تاشکند به چاپ رسید».^۱ البته این دیوان شاعر (چاپ تاشکند) قبل از انقلاب روسیه بوده و نسخه‌هایی از آن در میان مردم موجود می‌باشد که از نظر صحت و درستی معتبر است.

اولین کسی که در ترکمنستان به جمع‌آوری اشعار مخدومقلی پرداخت، استاد «بردی کربابایف» (БердиКербабаев) بوده است. بردی کربابایف می‌گوید: «من اشعار شاعر بزرگ را جمع‌آوری کردم و در سال ۱۹۲۶ میلادی بصورت کتاب به چاپ رساندم. استقبال مردم از این کتاب بی‌نظیر بود. چنانکه در مدت کمی تمام کتابهای چاپ شده، بین مردم پخش گردید و بسیار نایاب شد. این خود می‌رساند که محبوبیت مخدومقلی در دل و جان مردم وجود دارد و مردم شاعر خود را بی‌نهایت دوست و گرامی می‌دارند».^۲

این مجموعه که بردی کربابایف گرد آورده بود تقریباً دارای ۲۸۹ شعر بوده است. «برتلس این چاپ را ستوده و آن را اولین چاپ علم آکادمیک نامیده است. این نشر با حروف الفبای عربی به چاپ رسیده بود».^۳

بردی کربابایف در خاطراتش هنگام جمع‌آوری اشعار فراغی می‌نویسد: «شخصی بنام «صفر» ۴۶۰ قطعه از شعرهای مخدومقلی را حفظ بود و برای من آنها را خواند».

بردی نسخه‌ای از مجموع اشعار مخدومقلی را که در سال ۱۹۲۶ میلادی به چاپ رسانده بود به دوست خود بنام «مَرَد» که اهل ماری (مرو) بوده، هدیه داده است.^۴ و بدین وسیله باعث انتشار شعر مخدومقلی به شهر و سرزمینی دیگر شده است.

«بردی کربابایف معلومات اولیه خود دربارهٔ قسمتی از اشعار مخدومقلی را از صمولویچ (А.Н.Самоїлович) دریافت نموده است. او نیز از کتاب منتشره در لندن توسط «الکساندر خودزکو» (۱۸۸۱ - ۱۸۰۶ م)^۵ بدست آورده است».^۶

۱- کور اوغلو در افسانه و تاریخ ص ۴۶۱

۲- ۳- ۴- «سویت ادبیاتی» قسمت مخدومقلی و بردی کربابایف صص ۵۶ و ۵۷ عشق آباد

۵- الکساندر خودزکو (АЛЕКСАНДР ХОДЗЬКО): که نامش گاهی با ضبط فرانسوی «شودزکو» نیز می‌آید به سال ۱۸۰۶ در کرزیویچ لهستان بدنیا آمد و در ۱۸۸۱ م در «توآزی - لویسک» نزدیک

البته آنچه بیان گردید خلاصه و مختصری از زحمات استاد بردی کربابایف در این باره است. چونکه ایشان تلاشهای پی‌گیری بعمل آوردند تا اینکه بتوانند اشعار جمع‌آوری شده را نیز دوباره با معیار و ملاکهای معتبر دیگر مقایسه کنند.

وی این عمل را با کمک دیگر همکارانش تحت عنوان «مخدومقلی سایلانان شعرلار» (اشعار منتخب یا اشعار برگزیده مخدومقلی) به انجام رسانده است.^۱

اکنون دیوانی بنام «مخدومقلی سایلانان شعرلار» با ویراستاری بردی و با مقدمه‌ای از «ماتی‌کوسایف» در بین مردم وجود دارد. این دیوان به سال ۱۹۶۰ م از طرف «ت‌س‌س‌ر علملار آکادمیاسی عشق‌آباد - باکو» به مناسبت دویست و بیست و پنجمین (۲۲۵) سال تولد شاعر به چاپ رسیده است.

دیوان فوق دارای پنج بخش (موضوع) که در هر بخش اشعار مربوط به آن موضوع ثبت شده است و دارای ۱۸۸ شعر و ۵۵۸ صفحه است. ایشان بدینوسیله تا حدی توانستند اشعار فراغی را از اشعار دیگر شعرای ترکمن جدا و مشخص کنند. در مقدمه همین دیوان درباره چگونگی جمع‌آوری و چاپ آن می‌نویسد: «در زمان چاپ این کتاب (دیوان مخدومقلی سایلانان شعرلار) از هفت نسخه که بصورت دستنویس در اختیار داشتیم و در هر یک از آنها مطالب و اشعاری از مخدومقلی گردآورده بودند، استفاده کردیم، همچنین تا حد امکان از دیوان شاعر که در سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۵۷ منتشر شده بود بهره‌مند شدیم».^۲ یکی دیگر از استادان و ادیبانی که درباره شخصیت و اشعار مخدومقلی تحقیق نموده و متحمل

۱ - پاریس چشم از جهان فرو بست. آلکساندر خودزکو در سالهای ۱۸۳۰ در عصر سلطنت محمدشاه قاجار بعنوان کنسول روسیه در رشت خدمت می‌کرد. از خودزکو آثار معتبری برجای مانده که مشهورترین آنها عبارتند از تئاتر در ایران (۱۸۴۵)، دستور زبان ایرانی (۱۸۵۲) و... ص ۳۵۵ ترکمنهای ایران | «خودزکو» برای اولین بار به سال ۱۸۴۲ سه شعر مخدومقلی را در لندن به زبان انگلیسی همراه با توضیحات دیگر منتشر کرد. ص ۱۱ МАГЪТЫМГУЛЫ
۲ - سویت ادیباتی ص ۵۷ عشق‌آباد.

۱ - البته با توجه به نظام حاکم در شوروی (قبل از فروپاشی) برخی از نویسندگان و صاحب‌نظران نتوانسته‌اند روش اصولی را در بررسی اشعار فراغی انتخاب کنند. آنها عقاید و افکار مخدومقلی را با دید فکری مکتب مسلط بر جامعه خویش مورد شناسایی و نقد و تحلیل قرار داده‌اند. به همین خاطر در ارزیابی و تقسیم‌بندی اشعار مخدومقلی راه خطا پیش گرفته‌اند. بخصوص در مورد اشعار عرفانی ایشان.

۲ - مقدمه دیوان «مخدومقلی سایلانان شعرلار» ص ۸ عشق‌آباد - باکو ۱۹۶۰

— 214 —

چهشمه‌لی چایلار گورینه‌ر
 یاراد'ن بار اتدی یوقدان
 داغلار. دۇنیا سورەر چوحدان
 سورساڭ حابار به‌ره‌ر نوحدان
 قارریغان اولار گورینه‌ر
 چاغلان یالان دونیه چاغلان
 نه‌گولهن قالار نه‌اغلان
 قار یاغمورلاب بورجی باغلان
 کهمه‌رلی داغلار گورینه‌ر
 سهرینه‌ن دۇمانی گتمه‌ز
 اییام اوتب یه‌ره باتماز
 غارریب غالماز اولمه‌ز یه‌تمه‌ز
 قورغانلی داغلار گورینه‌ر
 نه‌واتان غالار نه‌چه‌تن
 سه‌نهم‌له‌ر سه‌یل ادیب اوتان
 توتی بلبل مه‌سکه‌ن توتان
 سافالی جای‌لار گورینه‌ر
 ماحتۇم‌قولى کم بار اولمه‌ز
 آجال یه‌تمان زه‌مین دولماز
 آسمان اینمان یه‌ر چووریلمه‌ز
 گون یوریر آی‌لار گورینه‌ر

زحمات و رنجهای فراوان شده است استاد مرحوم «ماتی کوسایف» می‌باشد. نگارنده تنها یک اثر مختصر از ایشان را که تحت عنوان «مخدومقلینک عمری و دورادیجیلگی» چاپ عشق‌آباد را مطالعه کرده‌ام که این اثر هم بصورت کتابچه درآمده و نیز در مقدمه دیوان کامل مخدومقلی چاپ قابوس و دیوان چاپ آکادمیک ترکمنستان (۱۹۶۰) ضمیمه شده است. از این کتابچه نیز بهره جسته‌ام که انشاءالله در صفحات آینده برحسب تناسب موضوع به آن اشاره خواهد شد. البته این اثر هرچند بسیار مختصر است اما شامل شرح حال زندگی شاعر و اوضاع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ترکمنها و همچنین قالبها و صنایع شعری فراغی می‌باشد.

او در این کتاب به نقد اشعار مخدومقلی پرداخته و درباره دیدگاههای شاعر اظهار نظر کرده است. (در فصل مخدومقلی و نقادان، به بررسی نظرات ایشان خواهیم پرداخت) شخص دیگری که درباره مخدومقلی تحقیق کرده و رمانی بنام «رُمان مخدومقلی»^۱ (романтгымгули) تألیف نموده «قلیچ قولیف» (ГЫЛЫЦКУЛЫЕВ) است. وی در جنگ جهانی دوم گویا یکی از کنسولگران قشون روس در منطقه گرگان - گنبد بوده است. ایشان مدتی در روستاهای «آلتی آغاچ» «قرناوه» و آق‌طوقی و... از بخش مراوه تپه و حتی روستای آجی‌قوشان (حاجی‌قوشان) و گرکز در شرق گنبد به تحقیق و تفحص درباره آثار مخدومقلی پرداخته است. و هرکجا دیوانی از مخدومقلی یافته جمع کرده و با خود برده است. مقرر ایشان شهر گنبد یا گرگان بوده است.

وی بخاطر غنا و اعتبار بخشیدن به تحقیقات خویش به دیدار «عطاءیشان» از اقوام مخدومقلی، به روستای گرکز در جرجلان (بجنورد - خراسان) می‌رود. در این دیدار کتاب «مختصر» «آزادی» که مخدومقلی بر آن حاشیه نوشته بود و همچنین دیوانی از مخدومقلی را جهت مطالعه به امانت می‌گیرد و با خود به عشق‌آباد می‌برد. در «رُمان مخدومقلی» قلیچ قولیف شخصیت مخدومقلی را آنچنانکه بوده و هست نشان نمی‌دهد.^۲ یکی دیگر از نویسندگان و محققان ترکمنستان که تا حدی نسبت به دیگران در شناخت

1- АШГАБАТ МАГАРЫФ - 1993

۲- گویا فیلم سینمایی «وداع با خوشبختی» که اخیراً در سینماهای کشور ما به نمایش گذاشته شد براساس همین رمان ساخته و پرداخته شده است. (مؤلف)

ГӨРСЕМ

Дехистаның байрында
Бады сабаны гөрсем;
Бахаведдин Миркулал,
Зенни Бабаны гөрсем.

Наглайы арша тәчдир,
Ады әлеме пачдыр,
Ики жахан — мәтәчдир.
Арап зыбаны гөрсем.

Гелен гечер чашт әдип,
Әгленмез гүзешт әдип,
Көңүл айдар кешт әдип,
Гәзсем жаханы гөрсем.

Хыдыр кимни чөллерде
Ыляс кимни көллерде,
Гуввас кимни дагларда,
Ягшы, яманы гөрсем.

Екарда Хиндистаны,
Аркада Түркүстаны,
Өвлүйәлер умманы,
Ол Румустаны гөрсем.

Жан дәли, жахан шейда,
Мунда не болмаз пейда,
Еди даг, еди деря,
Дәли дүнийәни гөрсем.

Магтымгулы, хош болса,
Акса дидәм, яш болса,
Ыманым ёлдаш болса,
Барсам кәбәни гөрсем.

400

و بررسی اشعار فراغی گام پیشتر نهاده و کتابی بنام «عقل گامیسی»^۱ (سفینه عقل) تألیف کرده است «خدای بردی دردی اوف» می باشد. ایشان نیز سخت تحت تأثیر افکار مادی نظام حاکم وقت قرار گرفته و در نقد و تحلیل اشعار عرفانی و دینی فراغی نتوانسته است حق مطلب را ادا کند. بلکه برخلاف عقیده و نظر مخدومقلی قضاوت کرده است.

«از زمان روی کار آمدن حکومت سوسیالیست در شوروی، دیوان مخدومقلی تقریباً هشت بار در ترکمنستان بصورت کتاب چاپ شده است»^۲ حدود پنج نوبت آن به خط و الفبای روسی (البته بعد از تغییر خط و الفبای عربی به روسی)^۳ منتشر شده که چند نمونه آن در دست ترکمنهای ایران نیز یافت می شود. (نمونه ۴) علاوه بر اینها نسخه های مختلفی با تعداد شعرهای متفاوت با الفبای روسی چاپ شده است. (قبل از استقلال ترکمنستان و بعد از آن) «تاکنون دیوان مخدومقلی در (ترکمنستان) سه بار با الفبای عربی به چاپ رسید. نشر اول در سال ۱۹۲۶ میلادی توسط بردی کربابایف و نشر دوم در سال ۱۹۶۰ به مناسبت دویت و بیست و پنجمین (۲۲۵) سالگرد بزرگداشت شاعر توسط استادان: ماتی کوسایف، بیرام محمد آخوندوف و بردی کربابایف و سومین چاپ آن با الفبای عربی (همین کتاب) است که به مناسبت دویت و پنجاهمین (۲۵۰) سالگرد بزرگداشت ولادت فراغی به همت استادان «عبدالرحمان ملک آمانوف»، «گلدی نظروف»، «مرادچاریوف» و «آمانبردی نورغدیوف» به چاپ رسید. در چاپ سوم از دو نسخه قبلی نیز استفاده گردید.»^۴

این دیوان که به سال ۱۹۸۸ در عشق آباد به چاپ رسیده با قصیده «تورغیل دیدیلر» آغاز و به شعر «خبرای دوست» ختم می شود. دارای ۳۱۶ عنوان شعر و تقریباً بیش از چهار هزار بیت است. حدود ۳۸ عنوان شعر بیشتر از دیوان چاپ قابوس دارد. و در کل ۶۶۵

۱- АГЫЛГЫНЫСЫ

۲- مقدمه دیوان «مخدومقلی سایلانان اثرلار» ص ۱۴ علم نشریاتی - عشق آباد ۱۹۸۸ شامحمد قندیموف - چاپ سوم. این دیوان دارای ۳۱۶ عنوان شعر و دیوان چاپ ۱۹۶۰ دارای ۱۸۸ شعر می باشد.

۳- «در کنفرانس «ترک» در سال ۱۹۲۶ که در آن جایگزینی خط لاتین به جای خط عربی به تصویب رسید. لنین با شادی تمام گفت: این بزرگترین انقلاب شرق است». دولت شوروی در سال ۱۹۴۰ براساس یک اعلامیه آن را نیز منسوخ کرد و در عوض الفبای روسی را رایج ساخت». ص ۳۷ «ترکستان در تاریخ - سارلی».

۴- مقدمه «دیوان مخدومقلی» سایلانان اثرلار ص ۱۵ عشق آباد - علم نشریاتی

صفحه است.

بعد از تحولات اخیر شوروی و استقلال جمهوریهای مسلماننشین بخصوص ترکمنستان دیوان شاعر مجدداً به زیر چاپ رفت و با القبای روسی در مجله‌های گوناگون منتشر گردید.

یکی از این دیوانها که به تازگی نیز با خط و القبای روسی از روی دیوان چاپ ۱۹۲۶ بردی کربابایف انتشار یافت، دیوان «مخدومقلی» (МАГТЫМГУЛЫ) است. محاسن این دیوان نسبت به دیوانهای دیگر در دو چیز است: یکی اینکه در مقدمه دیدگاهها و نظرات شاعران و نویسندگان ترکمن و سیاحان و شرق‌شناسان اروپائی دربارهٔ مخدومقلی و شعر او نقل شده است. دیگر اینکه در پایان آن، لغات و اصطلاحات فارسی و عربی دیوان شاعر معنی و شرح داده شده است. تعداد شعر این دیوان ۱۸۴ است. اخیراً نیز دیوان شاعر در ترکمنستان در چند مجلد چاپ شده است. استاد «اراز یاغمیر» (ОРАЗЯГМЫР) با همکاری و همفکری یوسف آزمون، ملک آمانوف و ... کتابی بنام «مخدومقلی نامه» (МАГТЫМГУЛЫНАМА) دربارهٔ زندگانی شاعر به چاپ رساند. همچنین کتابی است بنام «مخدومقلی» (МАГТЫМГУЛЫ) که دربرگیرندهٔ لیست کلیه دیوانهای شاعر و کتابها و مقاله‌هایی است که از سال ۱۸۴۲ تا ۱۹۸۴ به زبانهای ترکمنی، روسی و دیگر زبانها دربارهٔ مخدومقلی منتشر شده است.

تعداد آنها در این کتاب نزدیک به چهارهزارمی باشد. (۴۹۵ نسخه از آثار شاعر و ۱۷۵۶ دربارهٔ شاعر) کتاب فوق توسط «عبدیو» (А.АБДЫЕВ) به سال ۱۹۹۳ در عشق‌آباد چاپ شده است.

«تلاش‌های زیادی در جمهوری ترکمنستان شوروی سابق صورت گرفته که یکی از بهترین تحقیقات، کتابی با عنوان «تصاویر دست نوشته‌های مخدومقلی» است. در این کتاب مشخصات حدود دویست و هفتاد (۲۷۰) نسخه از دست نوشته‌های قدیمی دیوان مخدومقلی که در موزه‌های مختلف نگهداری می‌شود، ذکر شده است. ما به یک نمونه از قدیمی‌ترین نسخه خطی دیوان مخدومقلی که در این کتاب آمده اشاره می‌کنیم.

۱- این دیوان را دوست و همکار محترم آقای «توی محمد قره‌باش» در تابستان ۱۳۷۲ از ترکمنستان هدیه آوردند.

نسخه خطی دیوان مخدومقلی سال ۱۱۹۳ هجری:

یکی از قدیم‌ترین نسخه‌هاست. صفحاتی از ابتدا و انتهای آن مفقود شده، و با شعری با عنوان «یارب»^۱ شروع می‌شود. البته دو مصراع اول این شعر، باگذشت زمان محو و ناخوانا شده، دومین بیت این شعر به صورت زیر آمده است:

«درگاهینگا ای کردگار قیلسام عبادت یوق قرار

اتگه نیمه یوق اعتبار صوم و صلاة دان یارب»

آخرین بیت این نسخه که در صفحه ۸۶ آمده، به این صورت است:

«بیری سین یوردی بیلن ایله‌دی ویران بیرسی نینگ یاری ایزیندا حیران»^۲

این نسخه خطی در سال ۱۹۴۱ میلادی توسط کمیته برگزاری بزرگداشت مخدومقلی از مسجد جمعه واقع در بخش «حسن‌قلی» به دست آمده است. در این دیوان جمعاً حدود ۲۱۳ شعر وجود دارد و تمامی شعرها با کلمه «وَلَهُ اَيْضاً» (به معنای این شعر هم از اوست) از یکدیگر تفکیک شده‌اند. در انتهای دیوان «فهرست مندرجات» نیز آورده است.

سنه ۱۱۹۳ هجری (۱۷۷۹ میلادی) در صفحه ۸۵ ذکر شده که به نظر می‌آید این تاریخ بعدها به کتاب افزوده شده باشد. بنا به اظهار نظر متخصصان خطوط قدیمی، این نسخه در اواخر قرن هیجدهم به رشته تحریر درآمده. جنس کاغذ از نوع کاغذهای خاص مشرق‌زمین (ایران) است. تمام اشعار به خط نستعلیق نگارش یافته، هر صفحه این نسخه ۱۶ سطر دارد که دو مصرع هر بیت مقابل هم نوشته شده است.

وضعیت نسخه: این نسخه بر اثر رطوبت تخریب شده است. طوری که خواندن آن مشکل است»^۳.

۱- این شعر با عنوان «یارب» در صفحه ۲۰۷ دیوان کامل مخدومقلی چاپ قابوس ثبت شده است.

۲- این شعر نیز با عنوان «بولار گلمدی» در صفحه ۲۸۰ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس ثبت شده است.

۳- یاپراق شماره ۲ صص ۱۰۴، ۱۰۵ تألیف یوسف قوجق - محمود عطاگزلی - انتشارات برگ چاپ اول - ۱۳۷۲

هرگز ندیم ده دکل بر سره دکار
عدن شایع رنج لاهوره غری
اب جیحون خراب ایلا خوراز مس
در غایتک شهر نیه کوکدین سس کل
بولغا رنیاک شهر نما اول ورس لار
مخدوم قلدیر کیم دینکلا جانین
عجب بر دین جیفا
مهدی بر دین جیفا
من آتیه دجال نمونکدین
بیر

بیدر ...
دشمنده هر اولکد بارسل حراب ایلا
اول برشولکد سیدر ایدین اولار
اورسجه دجال سبلان ناجر ایلار
بوشلار اولکد کار آج

نونه (۲)

۱۳۴۲
مورخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۴۲
خواهشمند است با صرف و تقدیر که در این
بین علماء کرام اقدام بفرمایند
صالح نشانه کلامی
احمد علی بیگلری

۲- گردآوری اشعار مخدومقلی در ترکمن صحرای ایران:

در ترکمن صحرای ایران تحقیقی که بتوان براساس آن شخصیت مخدومقلی و یا اشعارش را از شعرهای دیگر شاعران بهتر و آسان تشخیص داد، صورت نگرفته است.^۱ درباره کارهائی که در ترکمن صحرای ایران در رابطه با مخدومقلی و آثار او انجام گرفته، نمی توان نام تحقیق بر آن نهاد (البته تا آنجائی که حقیر اطلاع دارم) بلکه اغلب تجدید چاپ دیوان شاعر از روی دیوانهای چاپ بخارا یا تاشکند است. یا محدود به شرح حال شاعر است.

براساس تحقیقی که بعمل آمد و دواوینی که در میان مردم یافته و پرس و جوهای که از افراد مختلف انجام گرفت این نتیجه حاصل شد که هنوز مخدومقلی آنچنان که هست شناخته نشده است، اما با این وجود از محبوبیت خاصی برخوردار است. بنا به نسخه ای که بدست آمد، در ایران برای اولین بار شخصی بنام «شاگلدی بابانیازی» دیوان مخدومقلی را با عنوان «دیوان حضرت مخدومقلی رحمت الله علیه» از روی یک نسخه بخارائی به چاپ رسانده است.^۲ این دیوان دارای ۱۹۱ قطعه شعر است و تقریباً با صفحات فهرست دارای ۱۳۵ صفحه می باشد.

در این دیوان، هر یک از شعرهای مخدومقلی در آغاز هیچ نام و عنوانی ندارد و در فهرست نیز فقط کلمه شروع بیت اول هر شعر را به جای عنوان آورده است. در بین برخی از شعرها عبارت «وله ایضاً» (یعنی این شعر نیز از اوست) گنجانده شده است. این دیوان در سال

۱- به تازگی (بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران) مقاله ها و تحقیقاتی محدود به شرح حال زندگانی و برخی ویژگیهای شعر او توسط دانشجویان ترکمن در سطح شهرستان گنبد (تربیت معلم، پیام نور) و در برخی دانشگاههای تهران و مشهد انجام گرفته است.

۲- ص ۲۸ ДИВАН ХЕЗРЕТИ МАГЪТЫМГУЛЫ - БУХАРА - 1910 - 80С., 1911 (МАГЪТЫМГУЛЫ - А.АБДЫЕВ) АШГБАТ.ЫЛЫМ.1993

در سال ۱۹۱۴ دیوان فراغی توسط «قربان بردی گرگانی» (ГУРБАНБЕРДИГУРГЕНИ) با عنوان «دیوان حضرت مخدومقلی» یا «مختومقلینک دیوانی» در بخارا به چاپ رسیده که دارای ۱۸۹ شعر بوده است. (احتمالاً شاگلدی بابا نیازی از این نسخه استفاده کرده است) این آخرین نسخه دیوان مخدومقلی قبل از انقلاب اکبر شوروی است. (ص ۱۲ منبع پیشین) بنا به گفته مرحوم «قره ایشان محمدی»، نسخه ای از نسخه بخارائی را یکی از اقوام شاعر بنام «آنه قربان ایشان» هنگام تحصیل در خیوه با خود به ایران آورده است.

۱۳۲۶ شمسی مطابق ۱۳۶۶ قمری توسط ناشر ملا میرزا عبداللّهی مقیم «پنج پیکر» و به فرمایش «شاگلدی بابانیازی» در شهرستان بندر ترکمن (بندر شاه سابق) و چاپخانه کانون انتشار یافته است. همین دیوان با تمام مشخصات شعریش در سال ۱۳۲۹ شمسی مطابق ۱۳۷۵ قمری توسط «بردی محمد محمدامانی» و «میری دردی نژاد» تجدید چاپ شده است. هر دو دیوان با قصیده «ربیم جلیل» و «گورگاج رسول» شروع و به شعر «آنده دور» ختم می‌گردد.^۱ در این میان نسخه‌ای دیگر بدست آمد که نسبت به دو دیوان ذکر شده جدیدتر است. این نسخه که تعدادی از صفحات اول و آخر آن از بین رفته، در مقایسه با دیوانهای بیان شده چندان فرقی ندارد. اما جای خوشبختی است که تعدادی شعر به آن افزوده شده و هر شعر اضافه شده دارای عنوان نیز می‌باشد مانند:

«دگماز» (نمی‌ارزد) - «بایه سراتماز» (به دولتمند توجه نمی‌کند) - «تابمازمن» (نمی‌یابم) و ... صفحات آن بیش از ۱۵۳ است.

این افزایش شعر نشان می‌دهد که تحقیقاتی صورت گرفته و اشعار جدیدی یافته شده است. دکتر یوسف آزمون ادیب و محقق مشهور ترکمن یکی از فرهنگ‌دوستانی است که سالها درباره شخصیت و آثار مخدومقلی به تحقیق پرداخته و اکنون نیز لحظه‌ای از آن غافل نمی‌باشد.

وی مقالاتی در معرفی مخدومقلی به زبانهای انگلیسی، روسی، و ... در خارج از ایران به چاپ رسانده است. و در مصاحبه‌ای که اخیراً با تلویزیون عشق آباد داشت اظهار نمود که وی دیوان مخدومقلی را به زبان انگلیسی ترجمه و آماده چاپ کرده است و افزود در نظر دارد که در مقابل هر شعر ترکمنی (فراغی) ترجمه آنرا به فارسی و انگلیسی بنویسد. ضمناً

۱- این ترتیب شعر نشان می‌دهد که دیوان مخدومقلی نیز همچون دیوانهای شاعران مسلمان دیگر با حمد و سپاس خدا و نعت رسول الله ﷺ و اصحاب آن حضرت شروع شده است. اما در هیچ یک از نسخه‌های دیگر مخدومقلی این دو قصیده در آغاز گنجانده نشده است. و احتمال اینکه دیوان چاپ «شاگلدی بابانیازی» از نسخه اصلی دیوان شاعر گرفته شده باشد بیشتر است. زیرا یک صفحه از یک دیوان قدیمی که بصورت دستخط بود، یافتیم؛ وقتی آن را با دیوان فوق مقایسه و تطبیق کردم. از نظر ترتیب شعر و نحوه نگارش املائی بخصوص نام شاعر به شکل «مخدومقلی» یکسان بود. همچنین شعرها هیچ نام و عنوانی نداشتند بلکه بین هر شعر عبارت «وله ایضاً» آورده بودند. (نمونه ۲)

موضوع و عنوان «تز» یا پایان نامه ایشان «زبان مخدومقلی» بوده است.^۱ باگذشت زمان و رشد سطح فرهنگ مردم، اشعار فراغی مشتاقان زیادی پیدا کرد. علاقمندان و ادب دوستان بسیاری همت گماشتند تا این اشعار پراکنده شاعر را از زبان و سینه های حافظان شعر^۲ و نسخه های متفاوت جمع کنند تا بصورت یک مجموعه بنام «دیوان کامل مخدومقلی» درآورند.

یکی دیگر از آن فرهنگ دوستان و علاقمندان شعر مخدومقلی «حاج مراد دردی قاضی» است. وی در سال ۱۳۴۰ ه. ش از روی نسخه های یاد شده و با راهنمای عطا ایشان و قره ایشان (از اقوام مخدومقلی) دیوانی که نسبت به دیوانهای گذشته کامل تر بود به چاپ رساند. در این دیوان برای هر یک از شعرهای شاعر عنوانی انتخاب شده است که با آن نام در میان مردم مشهور است و در زبان بخشیها نیز به همان نام معروف بوده و اکنون بصورت ترانه خوانده می شود. (البته قبل از قاضی، بردی کربابایف برای شعرهای شاعر عنوان انتخاب کرده بود).

قاضی در بین سالهای (۱۳۴۰ - ۱۳۴۳) دومین و سومین چاپ آن را نیز با عنوان «دیوان کامل مختومقلی» منتشر ساخت. انتشار دیوان مخدومقلی به این زیادی حاکی از آن است که اشعار وی در میان مردم از ارزش خاصی برخوردار است. (استاد قاضی در چاپهای خود، تاریخ و تیراژ و دیگر مشخصات که معمولاً در چاپ هر کتابی رعایت می شود مراعات نکرده است).

همین دیوان که به همت قاضی به چاپ رسیده دارای ۶۳۰ صفحه است. ایشان در سال ۱۳۴۳ چهارمین چاپ آن را که حاوی ۳۵۵ عنوان شعر است همراه با شرح حال شاعر به

۱- به نقل از آقای «عبدالخالق حجازی» ساکن شهرستان گنبد کاووس

۲- خوشبختانه در میان مردم اشخاصی با هوش سرشار و حافظه بسیار قوی وجود دارند که خداوند سینه های آنها را بهترین جایگاه امن قرآن و حدیث و اشعار قرآنی قرار داده است. حال آنکه از نعمت سواد محروم یا خیلی اندک بهره مندند. از جمله شخصی بنام «ملکه قاری» ساکن روستای «قره آغاج» از توابع بخش کلالة (سابقاً تابع داشلی برون بود). حافظ دیوان مخدومقلی است. وی برایم ابیاتی از شعرهای شیرین حماسی و مناجات شاعر و حتی ابیاتی به حالت معما می خواند و گفت، این ابیاتی که خواندم از سروده های مخدومقلی است ولی در چاپهای جدید (قابوس) ثبت نشده است. خوشبختانه بعداً ابیات خوانده شده را در دیوانی که دوست فاضل «محمد قربان ارازی» معروف به «آتابای» ساکن روستای دهنه - کلالة در اختیارم گذاشت، پیدا کردم.

فارسی و ترکمنی منتشر ساخت.^۱

باز در اوائل پیروزی انقلاب اسلامی در ایران دیوان کوچکی از مخدومقلی که حاوی ۳۷ قطعه شعر تازه گردآوری شده بود به همت استاد قاضی به چاپ رسید. در این دیوان کوچک که با شعر «ترکمن بناسی» آغاز شده است سه یا چهار شعر که در دیوان چاپ سالهای قبل نیز وجود داشت بطور تکرار آمده است. مثل: خوار قیلدی صفحه ۳۱۲ و صفحه ۷۲۳، «یورملی بولدی» در صفحات ۳۱۸ و ۷۰۵ و سویگلی دور صفحه ۲۵۴ و «آلمالیدر» صفحه ۶۶۴ یکی است و ...

سپس در سال ۵۸ یا ۱۳۵۹ یعنی یکی، دوسال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دیوان کوچک مذکور به دیوان بزرگ چاپ چهارم ۱۳۴۳ پیوست (ضمیمه) گردید و به صورت دیوان بزرگتری تحت عنوان «دیوان کامل مخدومقلی» به چاپ رسید. همین دیوان که فهرست و معانی لغت نیز بدان افزوده شده بود، در سال ۱۳۶۱ با شرح حال شاعر به دوزبان ترکمنی و فارسی و با مقدمه‌ای از ماتی کوسایف مجدداً به چاپ رسید. در این دیوان نیز تعداد شش شعر بطور تکرار آمده است.

استاد «مراد دودی قاضی» اخیراً نیز دیوان مخدومقلی را مجدداً به چاپ رساند. وی در این چاپ شعر «سازیلان صحبتی» را به شاعر «غایبی» نسبت داده است. همچنین استاد «احمد عضدی» دیوان مخدومقلی را تحت عنوان «دیوان کامل مخدومقلی» با استناد به دیگر نسخه‌های موجود در ترکمنستان و ترکمن صحرای ایران در مشهد مقدس به چاپ رساند. این دیوان به ظاهر متفاوت از دیوان چاپ قاضی به نظر می‌رسد. اما دقت و مطالعه دقیق آن نشان می‌دهد که با دیوانهای چاپ قابوس هیچ فرقی ندارد. مگر اینکه گفته شود، «عضدی» دیوان چاپ «شاگلدی بابانیازی» را فتو کرده در اول دیوان گنجانده است. حتی همان شعرهای تکراری نیز مجدداً بلکه یکی بیشتر نیز ثبت شده است. گر نه همان دیوان (شاگلدی بابانیازی) در دیوان چاپ قابوس نیز از صفحه ۳۳۵ تا صفحه ۶۱۳ آمده است. بهر حال تعداد شعرهای دیوان کامل مخدومقلی چاپ قابوس ۴۴۵ عنوان شعر و نزدیک به ۷۰۰۰ (هفت هزار) بیت

۱- دیوان چاپ سال ۱۳۴۳ شمسی، قاضی که با همکاری «ولی محمد آذرنوش» چاپ شد با شعر «تاپلمز» شروع و با شعر «یکانینگ» خاتمه یافته است. قصیده «تاپلمز» گویا مختص چاپ قابوس است زیرا در دیوانهای ماقبل قاضی و چاپ عشق آباد یافت نمی‌شود.

است. در این مجموعه تحقیقی، هرچند در برخی از موارد از دیوانهای مختلف مخدومقلی استفاده گردید. اما بخاطر نایاب برخی نسخه‌ها و عدم دسترسی خوانندگان به آنها، دیوان کامل مخدومقلی چاپ قابوس سال ۱۳۶۱ مبنای مرجع قرار گرفت. لذا خوانندگان دریافتن اصل شعر به آن مراجعه کنند. اگر در اشعار استفاده شده اغلاط املائی مشاهده می‌شود ناشی از همین موضوع است. اخیراً نیز آقای «عبدالرحمن دیه‌جی» برای اولین بار در ایران کتابی با عنوان «زندگینامه و ترجمه برگزیده اشعار مخدومقلی» به فارسی تألیف کرد.

دیوان مخدومقلی و سیاحان اروپائی:^۱ زمانی که استعمارگران اروپائی از عظمت و شکوه اسلام مات و مبهوت شدند و با به راه انداختن جنگهای صلیبی نتوانستند از گسترش و نفوذ اسلام به سرزمینهای اروپائی مانع شوند و یا به چپاول و غارت سرمایه‌های ملی آنان پردازند. به چاره‌اندیشی پرداختند. و به این نتیجه رسیدند که باید بین مسلمانان افرادی را در لباس و رسم کاهن، کشیش، روحانی و مستشرق و بفرستند تا بتوانند صفوف مستحکم مسلمانان را که چون سدی پولادین در برابر اهداف شوم آنها قرار گرفته بود از هم بپاشند و به نقاط قوت و ضعف مسلمانان پی ببرند. بطوریکه مسلمانان احساس نکنند. آنها به این نتیجه رسیده بودند، تا زمانی که روحیه جهاد و شهادت طلبی در دل مسلمانان وجود دارد نمی‌توان با زور اسلحه و جنگ بر آنها چیره شد. بنابراین افرادی را تربیت کردند و حتی آداب و رسوم و زبان مسلمانان شرق را به آنها آموختند تا در مأموریتشان موفق شوند و خبرچینهای خوبی برای آنان باشند. (آرمینیوس وامبری زبان شناس مجاری یا «درویش دروغین» بهترین گواه است).

چون در آن زمان شهرهای بخارا و خیوه و سمرقند مراکز مهم علوم اسلامی به شمار بودند، دشمنان سعی می‌کردند که این چشمه معرفت و زلال اسلامی را کور کنند. از این رهگذر بود که اغلب خبرچینها در لباس درویشی و روحانی به آسیای میانه سفر کردند. زیرا آنها بخوبی دریافته بودند که مسلمانان به روحانیت خویش بسیار احترام و ارزش قائلند. دشمنان از این سادگی مسلمانان که اغلب به ظواهر توجه می‌کردند و اسلام را در لباس بلند (ردا) و عمامه می‌دیدند، سوء استفاده نمودند و از این طریق موفقیت‌هایی نیز بدست آوردند.

۱- «نام و آثار مخدومقلی از اوایل قرن نوزده میلادی وارد اروپا بخصوص ادبیات آن شد». (ص ۱۱- (МАГТЫМГУЛЫ)

هرچند برخی از آنها بدون نام و نشانی در این سرزمینها به هلاکت رسیدند. چون در اینجا صحبت از نقش استعمارگران در سرزمینهای اسلامی نیست به این مقدمه مختصر اکتفاء می‌کنیم.

در صفحات گذشته ذکر شد که در ترکمنستان برای نخستین بار «بردی کربابایف» اشعار مخدومقلی را از زبان مردم و بخشیها (خوانندگان دوره گرد) جمع‌آوری کرده و بصورت مکتوب درآورده است. همچنین یادآور شدیم که وی نیز معلومات اولیه خود را درباره برخی اشعار مخدومقلی از «صامولویچ» دریافت کرده است. «صامولویچ» نیز معلومات خود را از کتاب منتشره در لندن توسط «الکساندر خودزکو» یا «شودزکو» سیاح مشهور بدست آورده بود.

«شودزکو» در کتاب خود، درباره اینکه مخدومقلی از ایل ترکمن بوده و به روستاهای فارس نشین حمله (آلامان) می‌شده و اسیران را در خیوه بعنوان برده می‌فروختند، همچنین در مورد «فیلسوفیا» مخدومقلی مطالبی درج کرده است.^۱

بنابراین می‌توان گفت: «شودزکو» اولین سیاح اروپائی است که درباره مخدومقلی و روزگار او کتابی تألیف و به چاپ رسانده است. تألیف کتاب توسط «شودزکو» در سال ۱۸۴۲ میلادی در لندن صورت گرفته است.^۲

یکی دیگر از سیاحان اروپائی که از راه ترکیه و ایران به آسیای میانه و شهرهای بخارا و خیوه سفر کرده زبانشناس نامی «آرمینیوس وامبری» مجاری است که گوشه‌ای از خاطرات خود را در کتابی تحت عنوان «درویشی دروغین» نوشته است. وی درباره اشعار مخدومقلی می‌گوید: «... ترکمنها مدت مدیدی است نوشته‌های او را (مخدومقلی) در ردیف اولین تراوشات مخیله بشری، البته بعد از قرآن قرار داده بودند. از این گذشته مجموعه اشعار مخدومقلی دارای جنبه خاصی است بدین معنی که اولاً نمونه کاملی از لهجه خالص ترکمنی را بدست می‌دهد. ثانیاً در نوشته‌هایش یک قاعده و نظم محکمی وجود دارد که در سایر محصولات ادبی شرق بندرت دیده می‌شود، مخصوصاً وقتی راجع به پرورش اسب یا طرز

۱- سویت ادبیاتی «مخدومقلی و بردی کربابایف» ص ۵۶- عشق‌آباد

۲- منبع پیشین - صص ۵۷ - ۵۸ و ص ۱۱ «(МАГТЫМГУЛЫ)»

استعمال اسلحه یا فنون جنگی «آلمان» صحبت می‌کند.^۱

بیانات «وامبری» حاکی از آن است که در زمان سفر ایشان دیوانی از مخدومقلی در بین تراکمه وجود داشته است.^۲ زیرا «وامبری» حتی دربارهٔ ویژگیهای اشعار مخدومقلی نیز نظر داده است. اگر به اظهارات وامبری با دقت بنگریم، درمی‌یابیم که با شنیدن نمی‌توانست چنین اظهار نظر کند و به نقد و بررسی آن پردازد. بنابراین مجموعه‌ای از اشعار فراغی در دست مردم بوده است.

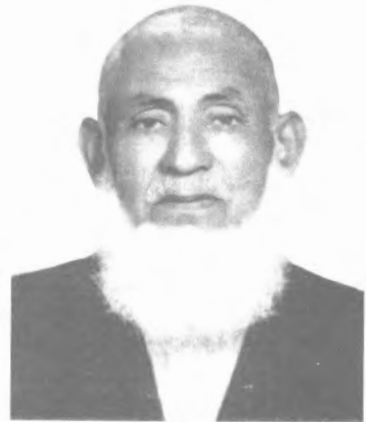
بنا به معلوماتی که از کتابهای چاپ عشق‌آباد بدست آوردم، معلوم می‌شود که وامبری در آن سفر که به سال ۱۸۶۳ میلادی (۱۲۷۹ هـ) انجام داده است، نسخه‌ای از دیوان مخدومقلی را که به صورت دستخط نیز بوده با خود به انگلستان (بریتانیا) برده است. «در سال ۱۸۷۹ میلادی وامبری مقاله‌ای را تحت عنوان «زبان ترکمن و دیوان مخدومقلی» با آوردن ۳۱ عنوان شعر کامل و ده قطعه شعر بطور پراکنده در مجله‌ای به چاپ رسانده است. وی در آن مسافرت تقریباً ۲۶۰ شعر مخدومقلی را که بصورت دستخط بوده در یک کتاب بدست آورده است».^۳

تاکنون با توجه به مطالب درج شده در کتاب «سویت ادبیاتی» و مختومقلی (МАГТЫМГУЛЫ) چاپ عشق‌آباد، آثار مخدومقلی در نقاط مختلف جهان انتشار یافته و ترجمه شده است. از جمله؛ «در سال ۱۸۴۲ میلادی در لندن، به سال ۱۸۶۲ در قازان، تفلیس به سال ۱۹۰۷، داشکند به سال ۱۹۰۷، بخارا به سال ۱۹۱۰، باز در بخارا به سال ۱۹۱۱، استراخان به سال ۱۹۱۲ م - در استانبول به سال ۱۹۲۱ میلادی چاپ و منتشر شده است».^۴ اما همهٔ این چاپها دارای اعتبار و ارزش یکسانی نبودند. چونکه بعضی از آنها مورد انتقاد محققین ترکمنستان بخصوص بردی کربابایف قرار گرفته است. «بردی کربابایف از انتشار دیوان مخدومقلی توسط «وامبری» به سال ۱۸۷۹ و «شیخ محسن فانی» به سال ۱۹۲۱

- ۱- «درویشی دروغین» ص ۴۱۱ - ۴۱۲ آرمینوس وامبری - مترجم - فتحعلی خواجه نوریان
- ۲- «وامبری بخشی از اطلاعات مربوط به مخدومقلی را از شخصی بنام «قرل آخوند» ساکن ترکمن صحرای ایران بدست می‌آورد. پس در میان تراکمه ایران نیز می‌بایستی دیوان فراغی وجود داشته باشد.
- ۳- سویت ادبیاتی «مخدومقلی و بردی کربابایف» ص ۵۷ و کتاب «МАГТЫМГУЛЫ» ص ۱۲
- ۴- سویت ادبیاتی «مخدومقلی و بردی کربابایف» ص ۵۷ - برای اطلاع و مطالعه بیشتر به کتاب «МАГТЫМГУЛЫ» چاپ عشق‌آباد مراجعه کنید.



مرحوم بردی محمد محمد امانی (رح)
از افراد خیر و از ناشرین دیوان مخدومقلی در ایران



مرحوم ملا میرزا عبداللہی (۱۳۵۶ - ۱۲۷۳)
از ناشرین دیوان مخدومقلی در ایران



مرحوم قره ایشان محمدی



حاج مراد دردی قاضی
از ناشرین آثار مخدومقلی در ایران

(ترکیه) انتقاد می‌کند و حتی «فانی» را «وامبری دوم» قلمداد می‌کند. او از «استرومو» (H.A. OCTPOYMOB) نیز که مقاله‌ای تحت عنوان «سی‌ودو دانه غصه و مخدومقلی» با آوردن ۱۳۴ شعر مخدومقلی به چاپ رسانده بود همچون «وامبری» و «فانی» سخت انتقاد می‌کند.^۱ البته در این کتاب ذکر نکرده که «بردی» به چه علت از «وامبری» و «فانی» و «استرومو» انتقاد کرده است.^۲ همچنین در سال ۱۸۶۲ میلادی (H. برزین) آثاری از مخدومقلی، شیدائی و معروفی به چاپ می‌رساند.^۳

نحوه گردآوری و تغییر و تحولات احتمالی اشعار مخدومقلی: از دوران زندگی مخدومقلی هم اطلاعات و معلوماتی که بتوان به آنها کاملاً مطمئن بود، بجا نمانده است. آنچه بعنوان معلومات به ما رسیده، همانا اشعار شاعر و نقل و قول و روایاتی است که از زبان مردم در شأن آن بزرگوار گفته شده است.^۴

همانطور که قبلاً گفتیم، اولین کسی که به تحقیق و جمع‌آوری اشعار مخدومقلی پرداخت مرحوم بردی کربابایف از ترکمنستان بود. وی در خاطرات خود می‌گوید: «عدم وجود دستخط از مخدومقلی ما را در گردآوری اشعار وی سخت دچار مشکلات کرد. زیرا کسانی که تاکنون اشعار او را گردآورده بودند هر یک به سلیقه خود نوشته‌اند و این خود سبب بوجود آمدن نسخه‌های متفاوت شده است».^۵ (بخصوص از نظر املائی، به نظر نگارنده علت عمده، عدم قواعد و دستور زبان مدون ترکمنی است). بردی کربابایف در زمینه نوشتن و حفظ

۱- سویت ادبیاتی «مخدومقلی و بردی کربابایف» ص ۵۸. در مقاله «استرومو» (H. A) همه شعرهای گردآمده متعلق به مخدومقلی نبوده بلکه از سروده‌های شاعری بنام «غایی» نیز ثبت شده است. به نظر می‌رسد بردی کربابایف به همین علت «استرومو» را مورد انتقاد قرار داده است. «استرومو ابتدا به سال ۱۹۰۷ در داشکند تقریباً پنجاه شعر مخدومقلی را با الفبای عربی به زبان ترکمنی در مجله «ترکستان» منتشر کرد. بعد در سال ۱۹۱۱ بصورت کتابچه چاپ نمود». (نقل و ترجمه از ص ۱۲ «مخدومقلی»).

۲- از طرف دیگر شخصی بنام «جلال‌الدین ایشان» از ترکمنستان با ارسال نامه‌ای به بردی کربابایف او را بخاطر برخی تغییرات در اشعار مخدومقلی از جمله طرز نوشتن املائی بعضی لغات و ... به باد انتقاد گرفته است. به نقل از ص ۵۸ سویت ادبیاتی

۳- سویت ادبیاتی ص ۵۸.

۴- سویت ادبیاتی فصل «افتخار خلق ترکمن» ص ۱

۵- مقدمه دیوان مخدومقلی سابلانان شعرلار ص ۹۰۸ عشق‌آباد - باکو ۱۹۶۰

شکل اولیه کلمات عربی و فارسی اشعار فراغی می‌گوید:

«در باره نوشتن و حفظ شکل اولیه کلمات عربی و فارسی اشعار فراغی سعی بسیار شد. اما برای حفظ قافیه و زیبایی کلام برخی از کلمات را تغییر داده‌ایم مانند: «ضایه» بجای «ضایع» در این بند:

«دشمنشام سودایه دیب سودالی غوغایه دیب
گجدی عمریم «ضایه» دیب آه اورار آلت‌میشینه»
یا در بیت:

«قلبیمه گیریدور گیتمک «هواسی» ینه بیزدین بولار خلقینگ «طماسی»
در این بیت نیز کلمه «هواسی» بجای «هوسی» و «طماسی» بجای «طمع‌سی» بخاطر رعایت قاعده شعری آمده است.^۱

بردی کربابایف در زمینه اینکه اشعار مخدومقلی عنوان خاصی نداشته می‌نویسد:
«قبلاً هیچیک از اشعار فراغی عنوان خاصی نداشته است و امروز برای خوانندگان به یاد سپردن آنها مشکل می‌نمود. لذا ما با توجه به قافیه اولین بیت و در بعضی اشعار بانظر به قافیه دومین یا چهارمین سطر، عنوان خاصی را انتخاب کردیم». ^۲ نمونه آن دیوان حضرت مخدومقلی چاپ شاگلدی بابا نیازی و بردی محمد محمدامانی است. همچنین بردی کربابایف درباره مشکل تشخیص شعر مخدومقلی از شعرهای دیگر شاعران می‌گوید:
«در بین مردم تنها شعرهای مخدومقلی نبود که سینه به سینه نقل می‌گردید، بلکه اشعار شاعران دیگری نیز وجود داشت. هنگام جمع‌آوری شعر از زبان مردم، ممکن بود که گوینده شعری را بخواند و بگوید، از اشعار مخدومقلی است. و محقق بنام مخدومقلی آن را ثبت نماید. حال آنکه در واقع چنین نباشد». ^۳

در ترکمنستان هنگام تحقیق و بررسی اشعار فراغی موارد فوق عملاً مشاهده گردیده است. و اکثر محققین بر این قول متفق هستند. این امر اهل تحقیق و پژوهش را بر آن داشت تا اینکه با دقت و تعمق زیاد در خصوصیات و آهنگهای شعر مخدومقلی تجدیدنظر کنند. آنان این آرزوی خویش را با نام «مخدومقلی سایلانان شعرلار یا اثرلار» (اشعار برگزیده یا منتخب

۱- مقدمه دیوان مخدومقلی سایلانان شعرلار صص ۸- ۹- عشق‌آباد - باکو ۱۹۶۰

۲- همان منبع صص ۹- ۱۰ ۳- منبع پیشین صص ۸- ۹

مخدومقلی) جامه عمل پوشانندند.^۱

یکی از روشها و منابع جمع‌آوری اشعار مخدومقلی از طریق بخشیه‌ها (خوانندگان دوره گرد یا عاشیق‌ها) بوده است. در طول تاریخ بخشیه‌ها و خنیاگران و هنرمندان حافظ سته‌ها و فرهنگ‌ها و سبب انتقال آنها به نسل‌های آینده بوده و هستند.

جمع‌آوری اشعار از زبان بخشیه‌ها خالی از اشکال نبود، زیرا همانطور که اشاره شد در بین مردم تنها اشعار یک شاعر وجود نداشت بلکه شعرهایی از شعرای دیگر نیز در زبان و سینه‌های مردم قرار داشت. در این میان ممکن است اشعاری از زبان عاشیق‌ها جمع گردد که دراصل از سروده‌های مخدومقلی نباشد ولی در دیوان او ثبت شود و یا ممکن است شعری از مخدومقلی در دیوان شاعری دیگر بنام او ثبت گردد.

چنانکه در مقایسه دو دیوان شعر مخدومقلی و کمینه در یک شعر بنام «یراشماز»^۲ مشاهده گردید. این شعر با اندک تفاوتی در دیوان هر دو شاعر بنام هر یک از آنها ثبت شده است.

شعر فوق (یراشماز) در دیوان کمینه کامل نبوده و راوی آن که زنی بنام «گوزل اجه» (قره ساج) است دنباله آن را از یاد برده است. اما همین شعر در دیوان مخدومقلی کاملاً قید شده است. علاوه بر اینها تغییراتی نیز در مصراع و بیت‌های آن و همچنین استعمال کلمات مناسب دیده می‌شود. بعنوان مثال: در دیوان کمینه بدین مطلع آمده است:

«ایلینگ کدخداسی پشت پناسی ایلینگ سرانجامی قوله یراشماز»

«رهبری یا بطور کل سرنوشت یک ملت را به دست برده یا غلام سپردن شایسته

نیست».

اما در دیوان فراغی بدین مطلع آغاز می‌شود:

«بگلار آق ساقال^۳ دور ایلینگ معراجی قولدان^۴ آق ساقال لیق ایله یراشماز»

۱- اما آنان تا چه حد در این کار موفق شدند برای نگارنده چندان روشن نیست. ولی دیوانهایی که اشعار برگزیده و منتخب در آنها ثبت شده بیانگر موفقیت آنان است.

۲- «یراشماز» ص ۲۱۵ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس و ص محمدولی کمینه شعر «یراشماز» (ص ۳۴۹) مخدومقلی شبیه شعری است با همین عنوان از ذیلی.

۳- «آق سقال» ریش سفید، شیخ، بزرگ قبیله. مخدومقلی در شعر «لرزان‌دیر» (ص ۶۳۹) دیوان

«ای جوانان (بزرگ‌زادگان) ریش‌سفیدان که افراد کارآزموده و با تجربه‌ای هستند تکیه‌گاه و لایق رهبری مردم می‌باشند. اما افراد پست همت و برده، لیاقت رهبری و اطاعت را ندارند تا سرنوشت ملتی بدست آنان سپرده شود».

از نظر معنی و مفهوم تقریباً هر دو بیت یکسان است، اما از لحاظ کاربرد و استعمال کلمه مناسب که مردم معاصر شاعر به آن آشنا تر و مأنوس تر باشند، گفتار مخدومقلی بسیار بجا و نشأت گرفته از فرهنگ اصیل ترکمن می‌باشد، زیرا بیانگر ساختار اجتماعی جامعه ترکمنهاست. چنین تفاوتی است که مخدومقلی را سرآمد شاعران ترکمن قرار داده است. این نشانه مهارت و زبردستی فراغی در زبان و ساختار اجتماعی ترکمنی است. به نظر نگارنده شعر فوق از مخدومقلی است. چونکه چنین تفاوت در اغلب دیوانهای مخدومقلی چه چاپ ترکمنستان و چه چاپ قابوس و حتی در دیوان شاعرانی چون سعدی و حافظ نیز مشاهده می‌شود. این سخن بخصوص در جمع‌آوری شعر از زبان بخشیها صادق است. زیرا بخشیها شعری را آنچنان که شاعر سروده کامل نمی‌خوانند، بلکه کوتاه و خلاصه شده آنرا می‌خوانند یعنی چند بیت از یک شعر را می‌اندازند و یا بیهتا را پس و پیش می‌خوانند. حال اگر محققى بخواهد از چنین خواننده‌ای شعری را بنویسد ممکن است، دچار همین گرفتاریها شود. حتی در میان بخشیهای معاصر نیز افرادی هستند که آگاهانه یا ناآگاهانه معنی بیتی را با حذف کلمه‌ای یا آوردن اسمی به جای اسمی دیگر تغییر می‌دهند. برای نمونه شاعر مخدومقلی سروده:

«یمانندان قایراق دور یخشی‌دن قاچما»

«از بدان پرهیز و با نیکان همنشین باش».

© کامل) با اشاره به کارکشتگی و دانایی ریش‌سفیدان می‌سراید:

«نه عجب دوران‌لر سوران یخشی یمان بارین گوران

بیزلر بیلان همراه یوران آق‌اقلار باق دانادیر»

۴- ترکمنها از نظر اصالت به دو گروه تقسیم می‌شوند: ۱- ایگ - ترکمنهایی که خالص و اصالتاً خون ترکمنی در رگشان هست (پدر و مادر هر دو ترکمن) ۲- قول - ترکمنهایی که از طرف مادر به نژاد غیر ترکمن می‌رسند و به اصطلاح دورگه هستند. این نوع تبعیض و برتری‌جویی هنوز نیز در بین تراکمه کم‌ویش مطرح است. بخصوص هنگام خواستگاری‌ها. مخدومقلی شعرهایی در مذمت و عدم اعتماد و بی‌لیاقتی «قول» سروده است. از جمله: «بلیدور» ص ۸۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

بخشی عزیز می خواند: «بماندان قایراق دور بخشی دن قاچما»

«از بدان پرهیز ولی از بخشیا (خواننده) دور مباح».

دیگر اینکه، بعلت یسواد یا کم سواد بودن برخی یخشیها، یادگیری آنها اغلب از طریق شنیدن و تکرار و تمرین در حضور استاد یا خلیفه بوده بنابراین احتمال اینکه به هنگام یادگیری از زبان خلیفه یا یک شخص باسواد، نام سراینده هر یک از شعرها را فراموش کند و یا بطور غیر عمد به نام شاعر دیگری بخواند وجود دارد. در چنین صورت شعر بنام سراینده اصلی ثبت نمی شود. هنوز هم اشعاری در زبان بخشیا وجود دارد که بنام مخدومقلی در مراسم عروسی ها و گاه از رادیوهای بخش ترکمنی مرکز گرگان ایران و عشق آباد ترکمنستان پخش می گردد. اما در دیوان کنونی (چاپ قابوس) که حتی عنوان «کامل» را نیز دارد ثبت نشده است. برای مثال: شعر «بخشی دور»^۱ که بدین مطلع آغاز می شود:

«آدم اوغلی بو دنیاگه گلان سونگ آد بیلان آبرای آلان یخشی دور»

«فرزند آدمی، کنون که به جهان آمده چه خوب و نیکوست که در نیکنامی و عزت نفس شهره شود».

و با اینچهار سطر نیز خاتمه می یابد:

«مخدومقلی دیر سوزیم داغ آشماز نامرد آدم یولداشیننه قراشماز

هرگز یاس باره یرده گولمک یراشماز توینگ میلسینده گولان یخشی دور»

«مخدومقلی، می گوید، ندایم به جانی نمی رسد. آدم ناجوانمرد در هنگام گرفتاری و جنگ به رفیقش توجه نمی کند. (تنها می گذارد)

هرگز، در مجالس مصیبت و سوگواری خندیدن و شادمانی کردن شایسته نیست. اما در مجالس عروسی (جشن) خندیدن و شادی کردن مناسب و سزاوار است».

در پایان این شعر نام مخدومقلی (طبق روال شاعران نام یا تخلص ایشان ذکر می شود) ذکر شده است. از آن گذشته معنی و آهنگ شعر نیز نشان می دهد که این شعر از فراغی است. با این وجود در دیوان کامل مخدومقلی چاپ قابوس ثبت نشده است. شعر دیگری که بیشتر وقتها از رادیو گرگان (بخش ترکمنی) توسط بخشی «دردی طریک» نواخته و اجرا می شود

۱- این شعر با عنوان «آلان یخشیدیر» در صفحه ۴۱۴ دیوان مخدومقلی سایلانان اثرلار - عشق آباد ۱۹۸۸ ثبت شده است.

«محتاج ایلمه»^۱ نام دارد که خواننده محترم در پایان آن نام مخدومقلی را به زبان می آورد. هرچند تنها از ذکر نام شاعر در پایان شعر نمی توان گفت که این شعر از مخدومقلی است. ولی علاوه بر آن از معنی و مفهوم شعر و همچنین از شیوایی و بلاغت آن می توان فهمید که از مخدومقلی است. این شعر نیز در دیوان کنونی او ثبت نشده است. البته تشخیص شعرهای شاعران معاصر مخدومقلی با اشعار فراغی خیلی مشکل و گاه محال است. زیرا یک معیار خاص و یا یک قاعده عروضی خاص نداریم که بتوانیم براساس اوزان و بحور و عروضی و... آنها را از هم تشخیص بدهیم. وقتی اشعار «قرباندردی ذلیلی» را با شعرهای مخدومقلی تطبیق می کردیم. به این نتیجه رسیدیم که «ذلیلی» مقلد مخدومقلی است بطوری که گام به گام فراغی را دنبال می کند، حتی در انتخاب موضوع و نحوه بیان و عنوانهای شعر از فراغی تقلید کرده است و یا اشعار «مغروپی»^۲ (معروفی) نیز چنین خصوصیات را دارد. بنابراین تفکیک و شناخت اشعار آنها از یکدیگر بسیار مشکل است.

اما خوشبختانه در طی تحقیق و جستجو نسخه ای از دیوان مخدومقلی که سال ۱۹۸۸ میلادی به مناسبت دویست و پنجاهمین سال ولادت شاعر توسط عبدالرحمن ملک آمانوف و دیگر همکارانش در عشق آباد چاپ شده بود از دوست فاضلم محمد قربان ارازی (آتابای) ساکن روستای «دهنه» (بخش کلالة) بدست آمد. در این دیوان علاوه بر دو شعر یاد شده، تقریباً سی و پنج شعر دیگر نیز بر اشعار مخدومقلی افزوده شده بود.^۳

بنابراین دیوان چاپ قابوس نمی تواند کاملترین دیوان فراغی باشد. همچنین در مقایسه برخی از اشعار فراغی با بعضی اشعار داستانهای حماسی و لیرکی از جمله «یوسف - احمد»، «یوسف - زلیخا» «گوراوغلی» (کوراوغلو) و «زهره - طاهر» و دواوین شاعران دیگر تقریباً به این نتیجه دست می یابیم که هنگام جمع آوری اشعار مخدومقلی، گوینده ای هرچه در حافظه داشته بنام مخدومقلی خوانده است یا اینکه سرایندگان آن داستانها اشعار فراغی را با کمی تغییرات به نام گویندگان یا قهرمانان داستان نقل کرده اند. این سخن در مقایسه اشعار موجود

۱- این شعر در صفحه ۵۰۸ دیوان مخدومقلی سایلانان اثرلار - چاپ سوم - علم نشریاتی - عشق آباد ۱۹۸۸ آمده است.

۲- МАГРУПЫ (1810 - 1734) - مغروپی (۱۸۱۰ - ۱۷۳۴)

۳- البته این نسخه نیز برخی از اشعار مخدومقلی را که در دیوانهای دیگر موجود است دربر ندارد. مثل قصیده «تاپلمز» ثبت در صفحه ۵۹ دیوان چاپ قابوس



قربان دردی دُلیلی (از کتاب دیوان شاعر)

در داستان گوراوغلی (که به نظم و نثر است) نیز مصداق پیدا می‌کند. آنجا که گوراوغلی (روشن) خواب می‌بیند و برای پدر بزرگش (جیغه‌لی‌بگ) بیان می‌کند چقدر از نظر معنی و مفهوم به مضامین «تورغیل دیدیلار» و «دیدیلر» مخدومقلی شبیه است یا صادقانه‌تر بگویم عین هم است:

گوراوغلی (کوراوغلو):

«غافیل‌قده یاتیردیم گلدی ارسلر تور غافیل یرینگدان اویان دیدیلر
گوزیم آچیب گوردیم جمله جهانی اول دوراندیر شاهمردان دیدیلر»^۱
مخدومقلی:

«یاتیردیم غفلتده گلیب ارسلر تورغیل‌ها یرینگدان اویان دیدیلر
گوزیم آچیب گوردیم جمله جهانی شو دوران‌ده شاهمردان دیدیلر»^۲
(البته این موضوع به دقت و تفحص بیشتری نیاز دارد).

برای همین است که گروهی از اهل علم و ادب، بخصوص علمای دین به بعضی از قصاید و غزلیات مخدومقلی که در دیوان به اصطلاح کامل کنونی او ثبت شده با شک و تردید می‌نگرند و اظهار می‌دارند که این اشعار یا ابیات از جای دیگر بطور آگاهانه یا ناآگاهانه وارد اشعار (دیوان) مخدومقلی شده‌اند یا اینکه هنگام جمع‌آوری، نقل‌کننده‌ای آن را بنام مخدومقلی خوانده و نویسنده نیز به همان نام ثبت کرده است. در صورتی که ممکن است از شاعر دیگری باشد. مانند شعر «سازیبیلان صحبتی»^۳ که بنام مخدومقلی ثبت شده است. حال آنکه در دیوان شاعر «غایی» (Gā'ibī) یافته‌اند.

بهر حال این گفته‌ها نیز دور از واقع نمی‌باشد، چنانکه گذشت، مقایسه نسخه‌های مختلف دیوان مخدومقلی نیز به درستی این سخنان گواهی می‌دهند. استاد «میرنیا» می‌نویسد: «در دیوان اشعار مخدومقلی آثار سایر شعرای ترکمن را بنام او ثبت کرده‌اند و یا خوانندگان و سرایندگان دخل و تصرفی در اشعار او نموده‌اند که تفکیک و تشخیص آثار اصلی مخدومقلی محتاج به بررسی و مطالعه است».^۴

۱- گوراوغلی ص ۳۴

۲- «دیدیلر» ص ۸۳ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «سازیبیلان صحبتی» ص ۲۴۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- ایلات و طوایف درگز جلد دوم ص ۲۰۴

استاد میرنیا، شعرهای «دلالت یخشی» و «زراولماز» را که در صفحات ۱۱۱، ۸۶ دیوان کامل مخدومقلی چاپ قابوس بنام ایشان ثبت است، از سروده‌های مخدومقلی نمی‌داند. بلکه آنها را از آثار شاعری بنام «کوراوغلی» درگزی می‌داند. اما دلایلی که استاد میرنیا در انتساب شعرهای فوق به «کوراوغلی» می‌آورد، از نظر نگارنده صحیح نمی‌باشد. زیرا استاد به اسامی «کوراوغلی» و «ریحان» در شعر «دلالت یخشی» استناد می‌کند و آن را با این توجیه که «ریحانه» معشوقه کوراوغلی بوده به عاشق کوراوغلی نسبت می‌دهد.^۱ حال آنکه در این بیت: «کوراوغلی ریحانه نچک یالباردی»^۲ «کوراوغلی» و «ریحان» منظور مخدومقلی، قهرمانان داستان حماسی و ملی کوراوغلی در ادبیات ملت‌های ترک است. درواقع تلمیح است به این داستان حماسه ملی و اتفاقات حماسی آن.

از طرف دیگر وجود نام اشخاص (بنا به تقدم یا تاخر تاریخ زندگی آنها) در اشعار مخدومقلی در مقایسه با آثار نویسندگان و شاعران دیگر از عوامل بوجود آورنده شک و تردید است. ذکر نام بعضی از اشخاص در دیوان مخدومقلی، منجمله نام «زهره - طاهر» که قهرمانان داستان رومانتیک به همین نام هستند، ما را بیشتر به تفکر در مورد تاریخ تألیف آن وامی‌دارد.

اگر این سخن که حتی در مقدمه داستان «زهره - طاهر» و دیوان ملانفس (۱۸۶۰ - ۱۸۱۰ م) نیز آمده «ملانفس مؤلف و سراینده داستان «زهره - طاهر» است» صحیح باشد، آمدن نام «زهره - طاهر» در دیوان مخدومقلی را چگونه باید توجیه کرد و این شعری که نام «زهره - طاهر» در آن آمده و بنام مخدومقلی در دیوان وی ثبت شده است چگونه می‌تواند از سروده‌های فراغی باشد؟! حال آنکه می‌دانیم ملانفس بیست سال بعد از درگذشت مخدومقلی پا به ظهور گذاشته است.

بنابراین در توضیح و پاسخ باید گفت: الف - یا داستان «زهره - طاهر» از آثار و تألیفات ملانفس نیست بلکه قبل از ایشان نیز وجود داشته است. ب - یا باید اعتراف کرد شعری که نام «زهره - طاهر» در آن آمده از سروده‌های مخدومقلی نمی‌باشد. ج - یا باید چنین نتیجه گرفت که داستان زهره - طاهر قبل از مخدومقلی و ملانفس در بین مردم وجود داشته و

۱- ایلات و طوایف درگز ج ۲ ص

۲- «دلالت یخشی» ص ۱۱۱ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

زبان به زبان و سینه به سینه نقل می شده است و ملانفس فقط آن را بصورت مکتوب درآورده است. باتوجه به مطالب آمده در مقدمه داستان «زهره - طاهر»، حدس سومی درست به نظر می رسد. زیرا آمده است:

«داستان زهره - طاهر ملانفس، یکی از داستانهای به یادگار مانده از ترکمنهای گذشته است».^۱ (البته از «ترکمنهای گذشته» می توان دو معنی برداشت کرد).

با بررسی و مقایسه مختصری که بر روی دواوین مختلف مخدومقلی چه چاپ ترکمنستان و چه چاپ ترکمن صحرای ایران (قابوس) انجام گرفت. تفاوتهای ذیل که از عمده ترین آنهاست مشاهده گردید.

۱- اغلاط املائی: حتی در نام شاعر که به شکلهای زیر نوشته شده است: مخدوم قلی (مخدومقلی)، مخدومقلی، ماحتم قلی، محطم قلی، یارانلار، یرانلار - تورت، دورت - یمان، یامان - قنی، هانی و...^۲

۲- تعداد ابیات: ابیات برخی شعرها در بعضی از دیوانها کم و زیاد است. مثلاً قصیده «گیدجی بولمه» در دیوان چاپ قابوس صفحه ۷۳ دارای ۳۴ بیت است حال آنکه همین قصیده در دیوان چاپ عشق آباد به سال ۱۹۸۸ میلادی ۷۴ بیت دارد. یا شعر «یوسف دیده دیه» (ص ۵۰۱) قابوس و (ص ۳۷۸) علم.

۳- تعداد شعر: اغلب دیوانهای چاپ شده (چه چاپ قابوس و چه چاپ ترکمنستان) این اختلاف را دارند مگر اینکه چاپ مجدد آنها باشد.^۳

۴- پس و پیش بیتها: این تفاوت بیشتر در بین دیوانهای چاپ عشق آباد و چاپ قابوس مشاهده می شود. البته این تفاوت چندان مشکلی ایجاد نمی کند، مگر در مواردی که شعر از نظر معنی و ترتیب زمانی پیوستگی داشته باشد.

۱- مقدمه ص ۵ داستان «زهره - طاهر»

۲- حتی در دیوانهای دستنویس و چاپی قدیم حرف «گ» و «نگ» وجود ندارد. بلکه بجای آن «ک» و «ک» استعمال شده است. مثل دیوان حضرت مخدوم قلی (رح) چاپ شاگلدی بابانیازی.

۳- دیوان کامل مخدومقلی چاپ قابوس دارای ۴۴۵ عنوان شعر، چاپ عشق آباد - باکو ۱۹۶۰، ۱۸۸ شعر و نشر علم سال ۱۹۸۸، ۳۱۶ و دیوانهایی که با الفبای روسی چاپ شده اند به سال ۱۹۹۳ دارای ۱۸۴ عنوان شعر و دیوان دیگر که صفحات اول و دو صفحه از فهرست عنوانها از آخر نداشت حدود ۳۷۹ عنوان شعر دارد.

۵- بکارگیری کلمه‌ها و لغات مترادف بجای هم: این تفاوت نیز مشکلی از نظر معنی ایجاد نمی‌کند، مگر در برخی موارد از نظر آهنگ و زیبایی تأثیر بگذارد و این تغییر نیز بیشتر بین دیوانهای چاپ جدید و قدیم دیده می‌شود. مثل «اول» بجای «شول» و «بو» بجای «شو» یا «تار» بجای «قره» (سیاه).

۶- عدم بکارگیری و اصطلاح متناسب و یکسان در برخی شعرها: مثلاً در غزل «آیریلدیم» مصرعی در دو دیوان نشر «علم ص ۲۰۵» و «باکو ص ۲۰۱» یکسان به شکل: «لبی شکر آغزی غنچه» آمده اما همین مصراع در دیوان قابوس بصورت «آغزی شکر لبی غنچه» آمده که از لحاظ ادبی و تشبیه زیبا و درست نمی‌باشد.

۷- اختلاط یا بهم آمیختن برخی شعرها باهم گاه کلی و گاه جزئی: در خود دیوان چاپ قابوس در چند مورد این اشکال قابل ملاحظه است. مثلاً ابیات ذیل هم در شعر «قاچه باشلادی» صفحه ۷۳ و هم در شعر «دوکه باشلادی» صفحه ۳۱۹ از دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس آمده است:

«اصل سیز بکلارینگ نوبتی یتدی	قایطه شوغیل حرامیغه سوز یتدی
دنیا ده کیم قالیب مراده یتدی	محبّت چراغی اوچه باشلادی
مخدومقلی آیدار بارها یول تانی	باش گون سینه ماغه ایبردی سنی
سندان اوزال اوتان جنانلار قنی	هر کیم نوبتینده اوتنه باشلادی»

باتوجه به اینکه در هر شعر، شاعر در ابیات پایانی نام یا تخلص خود را می‌آورد. در شعر «دوکه باشلادی» ابیات فوق بعد از ابیات پایانی (مقطع) آمده است و در شعر نخست یعنی «قاچه باشلادی» در غیر از ابیات فوق نام شاعر نیامده است. بنابراین، ابیات فوق متعلق به شعر «قاچه باشلادی» است و در شعر «دوکه باشلادی» اضافه به نظر می‌آید.

از طرف دیگر، هر دو شعر از نظر معنی و آهنگ یکسان است یعنی هر دو از اوضاع نابسامان اجتماعی زمان شاعر خبر می‌دهد و احتمال اینکه هر دو باهم یک قصیده بلندی را تشکیل می‌دادند، نیز هست.

عین همین تکرار و امتزاج در مورد ابیات پایانی شعر «برخدادالمی»؟! ص ۹۲ و «جوشه گلسه» ص ۴۰۸ از دیوان کامل مخدومقلی چاپ قابوس صادق است:

«سوزله مخدومقلی عقلنگ یتینچه	قیامتنگ قزان بیکار یاتینچه
تسموغده دور تا دنیادان اوتینچه	یمان خاتین یخشی آره دوش گلسه»



مرحوم حاج آقا شاگلدی بابانیازی
از اولین ناشرین آثار مخدومقلی در ایران

اما مصرع دوم بیت دوم ابیات فوق در شعر «برخدادالمی» به این صورت است:
«پیریمز بیک دوردی ایشان هم دالمی؟!»

این مصرع نیز با توجه به مصرع نخست بیت دوم از نظر پیوستگی معنی، صحیح نمی باشد چه برسد که فصیح و بلیغ باشد.

بنابراین مصرع «پیریمز بیک دوردی ایشان هم دالمی؟!» باید از شعر و یا جای دیگر به این ابیات اضافه شده باشد.

با این بررسی و تطبیق نسخه های مختلف دیوان مخدومقلی، به این نتیجه می رسیم که اهل تحقیق و صاحب نظر در ادبیات، بخصوص در ادبیات ترکمنی مسئولیت سنگینی بر دوش دارند و می بایست یک کار تحقیقی و کارشناسانه و ادبی روی آثار مخدومقلی انجام دهند. تا به یک مجموعه کامل و دقیق و عاری از هرگونه عیب و نقص دست یابند. یا لااقل این کم و کاستی ها و تفاوتها را به حداقل برسانند.

بهر حال در این مجموعه تحقیقی، تلاش بر این است که معایب و محاسن و نظرات مثبت و منفی ارائه شود و قبول یا رد آنها بر عهده خوانندگان بابصیرت است.

ویژگیهای اشعار و شخصیت مخدومقلی:

قبل از اینکه ویژگیهای شعر فراغی را برشمریم، بهتر است نگاهی گذرا به اهداف شاعر از سرودن شعر داشته باشیم. بهترین و گویاترین و در عین حال معتبرترین چیزی که ما می توانیم براساس آن، هدف مخدومقلی را از سرودن شعر بیان کنیم، همانا «شعر» شاعر است. (البته به برخی از ویژگیهای شعر و شخصیت مخدومقلی در فصل بررسی و نقد عقاید و آراء دیگران درباره مخدومقلی اشاره خواهد شد).

در اولین نگاه به دیوان مخدومقلی، این بیت چون تابلوی راهنما در برابر دیدگان ما نمایان می شود:

«مرادیم نصیحت اتمک دور خلقه»^۱ مرادم نصیحت خلق است.

درست مصداق این سخن شیخ سعدی (رح) در گلستان است:

۱- «نقصانه گلگای» ص ۵۴۱ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

«مراد ما نصیحت بود و گفتیم حواله با خدا کردیم و رفتیم»^۱

در کنار این هدف عالی و مهم، هدف دیگری نیز در نظر داشت و آن گذاردن یک یادگار جاودانه برای آیندگان بود. تا چون خورشیدی عالمتاب همیشه روشنائی بخش راه زندگی سعادتمندانۀ انسانها باشد و ضمن آن یاد و خاطره او را زنده نگه دارد:

«مخدومقلی سوزله هر نه بیلانیگ اوزینگاکملیک بیل آیدمان اولانیگ

تراشلاب شاغلانغین گونگله گلانیگ سندن سونگغیلارا یادگار بولار»^۲

«مخدومقلی هرچه از حق می دانی بیان کن و با درک حقایق خاموشی و سکوت را

برای خود ننگ (کسرشأن) بدان و هرچه در دل داری با فصاحت و زیبایی بسرای، زیرا آنچه به نظم می کشی برای آیندگان به یادگار خواهد ماند».

چنانکه شیخ سعدی رحمه الله علیه نیز می گوید:

«بماند سالها این نظم و ترتیب زما هر ذره خاک افتاده جایی

غرض نقشیست کز ما باز ماند که هستی را نمی بینم بقایی»^۳

ملاحظه می کنیم، نه تنها هدف مخدومقلی نصیحت و خیرخواهی و راهنمایی و ارشاد

مردم است. بلکه همه شاعران چنین هدفی داشته و دارند. حال چندان تفاوتی ندارد که این

شعرا در چه زمینه ای باشند، بخصوص برای شاعران و عارفانی چون مخدومقلی که تمام

زندگی خود را وقف خدمت به اسلام و مسلمین کرده اند. زیرا مخدومقلی در هر بیانش

می خواهد درسی به دیگران بیاموزد. بنابراین تمام گفتار شاعر چه آنجا که از خود گوید و چه

از دیگران و چه از گذشته و حال، باز پند و اندرز در آنها برای خوانندگان و شنندگان و

مخاطبین شعرش موجود است. پس بدون تردید، شعر مخدومقلی، شعری است که برای مردم

و بخاطر مردم سروده شده است. شهرت و معروفیت مخدومقلی نسبت به دیگر شاعران

ترکمن در همین ویژگیهای خاص اشعارش است که در صفحات آینده بدانها اشاره خواهد

شد.

در نگاه نخست برای اغلب محققین و ادیبان، محقق است که آثار مخدومقلی از

۱- کلیات سعدی ص ۳۶

۲- «زوربولار» ص ۳۱۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- کلیات سعدی ص ۳۵

خصوصیات ویژه‌ای برخوردار است زیرا با گذشت بیش از دوست و پنجاه سال می‌بینیم که اشعار فراغی هنوز هم برای خوانندگان و مشتاقان شعر و ادب همان حلاوت و جذابیت اولیه خود را دارد، بلکه به جرأت می‌توان گفت که در هر زمان و دوره‌ای تازه است و بیش از زمان خود شاعر از اهمیت خاصی برخوردار است.^۱

اهمیت و ویژگی اشعار مخدومقلی از این نکته نیز روشن است که با وجود گذشت زمان بر اثر برخورداری از فصاحت و بلاغت و برخاسته از بطن اجتماع در قلبها و سینه‌های مملو از عشق و ایمان مردم ساده‌ترکمن باقی مانده و شایسته است که چنین بر دلهای مردم بنشیند، زیرا فراغی آنها را به مردم خویش با صمیم قلب هدیه کرده است. علاوه بر آن، ویژگی شعر خوب نیز بنا به تعریف ادیبان همین است. چنانکه گفته‌اند: «شعر خوب، شعری است که از دل برآید و بر دل نشیند». و به قول «ماکس ژاکوب» شاعر فرانسوی، «شعر خوب، شعریست که اگر در بیابان به گوش دهقانی رسد فریاد برآورد به به چه زیباست».

اینک ویژگیهای شعر مخدومقلی:

۱- مردمی بودن: شعر مخدومقلی، «شعری است که از شادی و غم‌های مردم مایه گرفته و ریشه در دل‌ها دارد و بر سر زبان‌ها جاری است...»^۲. مخدومقلی خود در این باره می‌گوید:

«یغلاب گوزیم یاش ایتدیم گونگل ایچره نقش اتدیم
ایل گونیمه بخش اتدیم زبان ایچره عسلیم»^۳

«از ستمها و رنجهای رسیده (به خود و مردم) دیدگانم پرnm و دلم پر خون شده است»

۱- مخدومقلی در زمان خود از اینکه اغلب مردم به معنا و مفهوم سخنش عمیقاً پی نمی‌بردند و یا حتی در برخی موارد حوصله گوش کردن به کلام او را نداشتند رنج می‌برد. به همین خاطر در دیوانش از ارزش کلام خود با تشبیه کردن آن به دُر گرانها دفاع می‌کند. بخصوص هنگامی که اشعارش رنک و بوی عرفانی بخود گرفت دیگر کسی را یارای هم‌نشینی با او نبود. آنجا که خود می‌گوید:

«هیچ رواج تا بمادینگ سوزینگ بازارنه خریدار سیز توکه توکه گیدارسن»

برای درک و فهم مقصود شاعر سنخیت و جنسیت شرط بود. افسوس که این شرایط در اجتماع آن روز مهیا نبود.

۲- کوراوغلو در افسانه و تاریخ ص ۴۶۱

۳- «هندوستانده خیالیم» ص ۶۲۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

همه آنها را در دل خود پنهان و حفظ کرده‌ام، اشعار پر حلاوت و غسل‌گونه خود را به خاطر آزادی و سربلندی مردم خویش سروده‌ام». فراغی نه تنها در اندیشه مردم زمان خود است بلکه برای نسل‌های آینده نیز می‌اندیشد:

«مختموقلی سوزله هر نه بیلانینگ اوزینگه کملیک بیل آیدمان اولانینگ
تراشلاب شاغلالتغین گونگله گلانینگ سندن سونگق‌لره یادگار بولار»^۱

«مخدومقلی هرچه از حق می‌دانی بیان کن با درک حقایق، خاموشی و سکوت را برای خود ننگ (کسر شأن) بدان و هرچه در دل داری با فصاحت و زیبایی بسرای زیرا آنچه به نظم می‌کشی، برای آیندگان به یادگار خواهد ماند».

در بیتی دیگر می‌سراید:

«ارک^۲ استایب عجب دستانینگ ساتما ایلینگه بخش ایلاب اوتگین فراغی»^۳
«ای فراغی، به خاطر زردآلوی خشک (کنایه از چیزهای بی‌ارزش) یا درهم و دینار، اشعار خود را به قیمتی ارزان بفروش بلکه برای آزادی و افتخار ایل خود شعر بسرای».^۴
شاعر در اشعارش خواستها و آرمانهای مردم ستم‌دیده را بیان می‌کند. درواقع شعرهای مخدومقلی از یک طرف بیان ظلم و ستمهایی است که بر این مردم غیور تحمیل شده و از طرف دیگر شعر امیدواری و تسلی‌بخش است. چون سخنان فراغی برخاسته از قلبی پاک و بی‌آلایش و بیانگر حقایق تلخ و شیرین است لاجرم بر دلها نیز تأثیر گذاشته و جایگزین شده است.

ماتی کوسایف می‌نویسد: آثار مخدومقلی خواستها و آرزوها، شادیه‌ها و غم و غصه‌ها و دیدگاه مردم نسبت به دنیا، وطن‌دوستی و فداکاری در راه دفاع از آن را بیان می‌کند. صفات نیک و خلق و خوی انسانی را نیز شامل است که مردم را بدانها دعوت می‌کند».^۵

۱- «زوربولار» ص ۳۱۰ دیوان کامل مختموقلی - چاپ قابوس

۲- «اهریک»: قوری زهردآلی یعنی قیسی ص ۶۱ فرهنگ سینا ترکمنی بفارسی - نورمحمد متقی

۳- مقدمه دیوان کامل مختموقلی چاپ قابوس ص ۳۷

۴- یادآور این بیت زیبا و شیرین ناصر خسرو است:

«من آنم که در پای خوک‌ان نریزم مر این قیمتی در لفظ دری را»

۵- مختموقلینگ عمری و دورادیجیلیگی ص ۲۶ ماتی کوسایف - عشق آباد

۲- ایجاز و قصر و چیرگی معنی بر لفظ:

«بیا و حال اهل درد بشنو به لفظ اندک و معنی بسیار»^۱

ویژگی دیگر سروده‌های فراغی بکارگیری صنعت ایجاز و قصر با بلاغت و فصاحت خاص است. در کتابهای معانی و بیان، برخی از صنایع بدیعی از جمله تلمیح، استفاده از ضرب المثل‌ها و تمثیلات را از عوامل موجز کردن کلام شمرده‌اند. اشعار فراغی که در آن از صنایع تلمیح، ضرب المثل و تمثیلات بوفور استفاده شده است. در واقع نمونه عالی ایجاز، از جمله «ایجاز قصر» است.

بلاغت و فصاحت کلام مخدومقلی ناشی از علم و آگاهی فراوان او از مسائل گوناگون بخصوص از آداب و آئین سخنوری و معانی و بیان و تسلط بر زبان مادری است. به همین خاطر حافظان شعر وی در میان مردم همیشه فراوان بوده و هستند و این خود حجتی است بر بلاغت و فصاحت کلام مخدومقلی. چنانکه علمای اسلامی یکی از علل جاودانگی و حفظ قرآن و حدیث نبوی در سینه‌های مسلمانان را همین ویژگی می‌دانند.

بنابراین اشعار فراغی با کوتاهی ابیات (بکارگیری الفاظ اندک) دربرگیرنده دنیائی از معنی است زیرا با حداقل الفاظ، حداکثر معنی را ارائه می‌دهد چنانکه خود به صراحت می‌گوید:

«اصلینه یتوشگیل یالانده چینده سوز قیسغه دور معنی چوخدور ایچنده»^۲

«سخن راست است؟! یا دروغ! باید با تحقیق و تفحص به اصل آن رسید. هرچند سخن کوتاه و مختصر است اما محتوای آن پر معنی و غنی است».

و یا:

«مختومقلی سوزیم قیسغه شرحی کوب بیلمانه هیچ بیلان کیشا نرخی کوب»^۳

«مخدومقلی سخنم کوتاه و مختصر است. اما شرحی مفصل و طولانی دارد که از نظر معنی و مفهوم بسیار غنی و پرمحتواست. برای کسانی که سخن‌شناس نیستند، هیچ ارزشی

۱- دیوان حافظ ص ۱۶۲ - «ایجاز: یعنی با حداقل الفاظ معنی را بیان کردن و شرط آن این است که صرفه جوئی در لفظ به انتقال پیام خللی وارد نکند.»

(ص ۱۲۵ معانی و بیان (۱)) پیام نور

۲- «اوت نه دور» ص ۶۰۱ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «قرارینگ بولار» ص ۵۵۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

ندارد. اما در نزد افراد سخن‌شناس و اهل معرفت بسی گرانها و دُر باقیمتی است». ماتی‌کوسایف در این باره می‌گوید: «حتی نه تنها در یک شعر شاعر، بلکه در یک بیت یا مصرع آن دنیائی از معانی را می‌توان یافت. اگر بخواهیم چنین ابیات و مصرع مختصر ولی پرمحتوا را شرح دهیم، باید مضمون سه یا چهار کتاب را بیان کنیم».^۱

۳- قدرت کلام: شعر مخدومقلی بر خوانندگان خویش تحرک می‌بخشد. گاه می‌خنداند و گاه می‌گریاند. اما با توجه به دوره نابسامان و آشفته شاعر، اغلب اشعار او از آه و ناله و سوز و گداز مردم ستم‌دیده حکایت می‌کند. در نتیجه بیشتر می‌گریاند تا خنده. اما امید و الهام نیز می‌بخشد. به همین خاطر است که مخدومقلی از تأثیر کلامش بر خوانندگان شنوندگانش چنین یاد می‌کند:

«معنی آن‌گلان مخدومقلی سوزیندن فکره دوشار یاشلار آقار گوزیندان»^۲

«آن‌آنکه به عمق مفاهیم اشعار مخدومقلی پی می‌برند، در اندیشه عمیقی فرو خواهند رفت و قطره‌های اشک از دیدگان‌شان جاری خواهد شد».

و باز:

«فهم ایله‌یان مخدومقلی سوزینی درده دوشیب یاشه دولدیر گوزینی»^۳

«آن‌آنکه معنی سخنان مخدومقلی را می‌فهمند، بی‌اختیار خود را در دریائی از غم و اندوه خواهند یافت و قطره‌های اشک در چشمان‌شان حلقه خواهد زد».

مخدومقلی، شاعری دانا و حکیم بود و آنچنان با اعتماد و اطمینان سخن می‌گفت که نه تنها خود هیچگونه شک و شبهه‌ای بر درستی و صداقت گفتار خویش نداشت. بلکه خوانندگان و شنوندگان شعرش نیز آن را حقیقتی آشکار و انکارناپذیر می‌دانستند. این اعتماد به نفس در فراغی، آنچنان به اوج می‌رسد که در ارج‌گذاری کلامش، دعا و نفرینش را بر سنگ و کوه نافذ می‌داند، آنچنان نافذی که نفرینش سنگها را چون موم آب (نرم) می‌کند و دعای خیرش درخت بی‌بار را پر بار و بابرکت می‌گرداند:

۱- مخدومقلینک عمری و دوراد بیجیلنگی ص ۳۰

۲- «باغلارهی» ص ۲۷۲ و ص ۴۹۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «گچار حالیمغه» ص ۳۸۷ منبع پیشین گویا فراغی در این ابیات به آیه ۸۳ سوره مائده نظر داشته است: «وقتی شنیدند آنچه را که به رسول اکرم ﷺ نازل گشته بود تو می‌دیدي آنها را که اشک می‌ریختند نسبت به اثری که شناسائی حق در وجود آنها بجای گذاشته بود». مأثورات امام حسن‌النباء.

«قارغیشم^۱ داشلاری مومدی ارادر پر پوداق یایرادر آلقیش^۲ قیلانیم^۳
 «لعن و نفرینم سنگها را چون موم نرم می‌کند و بر هر که دعای خیر کنم برکت و عزت
 می‌بخشد»^۴.

در جای دیگر این ارج‌گذاری و اعتماد به نفس را به اوج اعلای خود می‌رساند و به رخ
 کسانی که قصد مبارزه و رقابت با او را داشتند می‌کشد:

«سوزیم یرده قالماز دیدیگیم گلار نظریم کیمیادور میس آلتون بولار»^۵
 «سخنم هرگز در خاک مذلت نمی‌نشیند و هر چه گفتم عین حقیقت، عیان و آشکار
 است (یا تحقق خواهد یافت). نظرم چون کیمیاست و مس (چیزهای کم‌ارزش و ناقابل) را به
 طلا (چیزهای باارزش) تبدیل می‌کند».

در اینجا مناسب می‌دانم روایتی را که مرحوم «قره‌ایشان محمدی» در پیدایش و خلق
 قصیده «بخشله بیزنی» (ص ۶۰۰ دیوان کامل) نقل کردند، برای خوانندگان بیان کنم زیرا
 بیانگر قدرت و اثر جادوگونه کلام مخدومقلی است.

«از بزرگان ما نقل است (البته به دو صورت) یکی اینکه زمانی مخدومقلی به همراه
 مادرش و گروهی از مردم ترکمن اسیر خانهای گُرد بجنورد یا سپاهیان نادرشاه افشار می‌شود
 و به مشهد مقدس می‌برند. در آنجا مادر شاعر را در نانوائی به بیگاری می‌گیرند. از سختی کار
 دستهای وی ورم می‌کند. خبر به خان یا نادرشاه می‌رسد. مادر مخدومقلی را فرامی‌خواند و به

۱- غارغیش: لعن، نفرین، دعای بد، بدی کسی را خواستن. ص ۴۱۶ فرهنگ سینا ترکمنی بفارسی

۲- آلقیش: دعای خیر. ص ۳۷ منبع پیشین

۳- «بغریم دیلانیم» ص ۵۳۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- مرحوم «قره‌ایشان محمدی» نقل کرد. شخصی بنام «دُردی قزل» مخدومقلی را هنگامیکه در خیوه
 تحصیل می‌کرد، از خطری نجات داده بود. مخدومقلی نیز برایش دعای خیر نموده بود. بعدها،
 «دردی‌خان» در چنگ دشمن گرفتار می‌شود و از جان خود قطع امید می‌کند. اما همینکه دشمن
 خواست به طرف او گلوله‌ای شلیک کند. تیر در داخل لوله اسلحه گیر می‌کند و «دردی‌خان» از مهلکه
 می‌گریزد و نجات می‌یابد. وی آن را اجابت و تأثیر دعای مخدومقلی گفته است.

۵- «سیزینگدور» ص ۴۳۰ دیوان مخدومقلی - عشق‌آباد و ص ۷۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس
 کیمیا - «ماخوذ از یونانی، به معنی اختلاط و امتزاج. و در اصطلاح قدما ماده‌ای که بوسیله آن بتوان
 مس را تبدیل به زر کرد و آنرا اکسیر هم گفته‌اند. در عربی به معنی علم شیمی است». ص ۱۶۷۰ ج ۲
 فرهنگ عمید.

پرس وجو می پردازد. وقتی برایشان معلوم می شود که همسر «دولت محمد آزادی» است. تصمیم می گیرند، آزاد کنند. از ایشان می پرسند، می خواهیم شما را آزاد کنیم، برای رفتن به اوبه (یورت) چه کسی از اسیران با تو محرم هستند؟! پاسخ می دهد؛ پسر و دامادم. سپس او را مختار می کنند که یکی را انتخاب کند. چون نمی خواستند دو نفر را آزاد کنند. مادر بر خلاف انتظار همه دامادش را می طلبد، خان با تعجب می پرسد چرا فرزندان را آزاد نمی کنی؟! می گوید: فرزندم صاحب علم و هنر است. او هر جا باشد خود را آزاد می کند. خان، مادر شاعر را به همراه دامادش آزاد و راهی ناحیه اترک می کند. بعد، مخدومقلی را که قبلاً نیز کم و بیش از نغمه های آزادیخواهی او شنیده بود، به نزد خود می خواند و از ایشان می خواهد در مدح و توصیف او شعری بسراید.

مخدومقلی در حضور خان یا نادرشاه به شرط آزادی همه اسیران «قصیده بخشله بیزنی» را که ذکر حرمت و ابراز محبت بر امامان دوازدهگانه علیهم السلام است، می سراید. قصیده بر دل خان یا نادرشاه و اطرافیان می نشیند و آزادی اُسرا را فراهم می نماید. روایت دیگر، در برابر آزادی سه تن از سران «نخورلی» در حضور خانهای کُرد شیعه مذهب سروده است.

۴- انتخاب قاعده جدید: انگیزه انتخاب قاعده جدید در شعر ترکمنی برای مخدومقلی شاید از آنجا نشأت گرفته باشد که اشعار پدرش «آزادی» چندان برای مردم ترکمن قابل فهم و در سطح گسترده مفید نبوده است. کتاب «وعظ آزادی» پدرش دارای همین نقایص بوده است. از این رهگذر بود که آزادی نتوانست از تألیفات و اشعار خود که اغلب از لغات زبان های عربی، فارسی و جغتایی بهره گرفته بود، به نتایج و اهداف مورد نظر خود برسد. مخدومقلی برخلاف استاد و پدرش «آزادی» در اشعار خویش از زبان و فرهنگ اصیل ترکمنی استفاده کرد و بدین سبب تحولی در ادبیات ترکمن بوجود آورد. زیرا «ادبیات ترکمنی که با بکارگیری کلمات زیاد عربی، فارسی و جغتایی و آرائیز بوجود آمده بود برای عموم قابل فهم نبود. مخدومقلی آن را دگرگون ساخت و از این موانع خلاص نمود و با بکارگرفتن شیوه های جدید که برای عموم قابل استفاده بود طرح ادبی نوینی را بنیان نهاد و بدین ترتیب سرمایه ادبی زبان ترکمنی را غنای تازه بخشید»^۱.

«نوآوری مخدومقلی در ادبیات ترکمن و نقش محوری او در این سمت گیری به

گونه‌ای است که جمال‌زاده او را «فردوسی ترکمن‌ها» نامیده و مقام او را در احیاء ادبیات و فرهنگ ترکمن چون او تلقی کرده است.^۱

دکتر جواد هیئت می‌گوید: «مخدومقلی، در شعر ترکمنی، شعر ملی قوشقی یا «قوشوق» (دوبیتی) را وارد کرد و به زبان مردم شعر می‌گفت».^۲

نام بیست تن از شعرای ترکمن توسط «صمویلویچ» که صاحب تبحر فراوانی در این زمینه [ادبیات] می‌باشد به ثبت رسیده است. اما هیچ یک از آنها نتوانسته‌اند به سقف علمی و ادبی او [مخدومقلی] برسند، نه شهرت فراغی را داشتند و نه سبک و نه دیدگاه خاص او را. بی‌شک مخدومقلی بانی ادبیات نوین ترکمن بود.^۳ بردی کربابایف محقق و ادیب شهیر ترکمنستان در مقاله‌ای به سال ۱۹۶۴ میلادی از مخدومقلی و اشعار او چنین سخن گفته است: «مخدومقلی بزرگترین کلاسیک ادبیات ترکمن، در بازار سخن چون دلال گشته بود و در ارائه اشعار پرنغز و قصار مانند خیاطی ماهر بود. در سرودن اشعار زیبا و پرمحتوی نقش بسزائی ایفاء کرد. او برای گذشته، آینده و حال مردم ترکمن بسیار اندیشیده بود. برای معاصران و آیندگان خویش بهترین طریق و قاعده ادبی را برگزیده است».^۴ «آرمینیوس وامبری» زبان‌شناس نامی مجاری با بررسی و مطالعه‌ای که روی اشعار مخدومقلی داشت، می‌نویسد: «زبان و شعر مخدومقلی، نمونه کاملی از لهجه خالص ترکمنی است».^۵

بکارگیری کلمات و لغات اصیل ترکمنی و پرهیز از استعمال لغات غیرمأنوس سبب شده است که شعر مخدومقلی برای کلیه طوایف ترکمن قابل فهم باشد. درواقع فراغی در بیان

۱- جنگ ترکمن، گنت دوگوبینو - ترجمه جمال‌زاده ص ۲۰۰ - این ارج‌گذاری استاد جمال‌زاده گویا اجابت و تحقق این دعا و آرزوی مخدومقلی است:

«ابوسعبد عمرخیام همدانی فردوسی نظامی حافظ پروانی
جلال‌الدین کبی جامی النامی آلارینگک یانینده من هم سان بولسام»

ص ۳۶۷ دیوان کامل مخدومقلی) ۲- سیری در زبان و لهجه‌های ترکی ص ۲۸۱

۳- نگاهی به فیلم و شخصیت مخدومقلی، اطلاعات هفتگی شماره ۲۳۱۹ - سارلی

۴- مخدومقلینگ عمری و دورادیحیلیگی ص ۲۹ ماتی کوسایف به نقل از مقاله «مخدومقلی واونگابولان قارایش‌لار» این ارج‌گذاری مرحوم بردی کربابایف الهام گرفته از بیانات شیوای خود مخدومقلی است:

«معنی بازاربند خیاطه دوندیم شیرین غزل دونین بیچدیم یرانلار»

۵- درویشی دروغین صص ۴۱۱ و ۴۱۲

حقایق معنی را فدای لفظ نکرده تا مبادا خواننده شعر خویش را در پیچ و خم‌های مضامین و اصطلاحات پیچیده و دور از ذهن سردرگم نماید. مخدومقلی در رساندن پیام خود به مردم بسیار موفق بوده است (هرچند خیلی‌ها موانع ایجاد کرده بودند). زیرا او با زبان خود مردم با آنان دردودل کرده و از آن گذشته از حقایقی سخن گفته است که مردم آنها را با دل و جان احساس می‌کردند. همین بود که وقتی شعر شاعر در مجالس خوانده می‌شد همه را به تفکر و تأمل وامی‌داشت و قلوب تمام حاضرین را متأثر می‌ساخت.

۵- تأثیرپذیری از قرآن و حدیث: ^۱ نکته مهم دیگر درباره مخدومقلی، تسلط و احاطه او به زبانهای فارسی، عربی و ترکمنی است که در آثارش تأثیر فراوان آنها را ملاحظه می‌کنیم. مخدومقلی از بسیاری آیات قرآنی و احادیث نبوی و قصه‌های پیامبران بزرگ خدا در جای‌جای اشعارش استفاده کرده است. طوری که دیوان او در میان مردم به «کچی قرآن» (قرآن کوچک) شهرت دارد. در ترکمنستان بسیار غلو و اغراق نموده، دیوان او را گاه پنجمین کتاب آسمانی بعد از قرآن، انجیل، تورات و زبور گفته‌اند. همچنانکه اغلب شاعران و عارفان مسلمان از قرآن و سنت رسول الله ﷺ الهام گرفته و آثار خود را با بهره‌گیری از آنها جلا و زینت و حلاوت بخشیده‌اند، فراغی نیز از آیات الهی و احادیث نبوی و قصص انبیاء در آثار خود استفاده کرده، بر زیبایی و شیرینی کلام خود افزوده است. در اینجا لزومی به ذکر مثال و نمونه نمی‌بینم، زیرا در فصلهای مختلف، در جایی که لازم و مناسب بود به آیه و حدیث مربوطه اشاره گردید. بهر حال چند بیتی که دلالت بر عشق و علاقه مخدومقلی به حدیث و قرآن دارد می‌آوریم:

«آرزو قیلادور بو گوزلاریم حدیث آیت»^۲

۱- البته بیان تأثیر آیات و احادیث در اشعار مخدومقلی فراغی، خود تحقیق و بررسی جداگانه و مفصلی را می‌طلبد. در این مجموعه تحقیقی، هرچند باب خاصی به این عنوان برگزیده نشد و مفصلاً بدان پرداخته نگردید. اما در خیلی از موارد به آیات و احادیث مورد تلمیح شاعر اشاره گردید. خوشبختانه اخیراً دوست فاضل و استاد دبیرستانهای دولتی و غیرانتفاعی شهرستان گنبد کاووس آقای «حکیم کوچکی» با همکاری اینجانب (مؤلف) موضوع پایان‌نامه (تر) خود را در رشته علوم قرآنی (الهیات) «تأثیر آیات و احادیث در اشعار مخدومقلی» انتخاب نمود و مجموعه‌ای بسیار ارزشمند حاصل شد که مورد رضایت و تحسین مسئولین دانشگاه و استادان ارجمند در تهران قرار گرفت.

۲- «گلاندور» ص ۲۵۵ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

«چشمانم آرزوی دیدن و خواندن حدیث و قرآن را دارند». و در نصایح به پادشاهان می‌گوید:

«بسنده‌گه اتمه خیانت بارچه قول تنگریغه رعیت
بو سوزده بار حدیث آیت فهم ایله اولمازدن برون»^۱

«به بنده‌ای خیانت نکنید زیرا همه مردم، رعیت پروردگارند. در این مورد حدیث و آیه نیز وجود دارد. پس قبل از مرگ در این باره بیندیشید».

۶- تأثیر عرفان: تصوف و آثار و عقاید و طریقه‌های عرفانی نیز در شعر مخدومقلی تأثیر گذاشته است. می‌توان گفت: اصولاً مخدومقلی شاعری است صوفی مسلک. او اصطلاحات صوفیه و عرفانی را در شعر خود زیاد بکار برده است از جمله: عشق، عاشق، مطبخ، دیوانه، پیر، صوفی، پروانه، شراب، ساقی، کمند، قلندر، درویش و... دکتر «جواد هیث» می‌نویسد: «... در مدارس بخارا و خیوه تحصیل کرده و به سه زبان ترکی، فارسی و عربی تسلط داشت. از شعرای صوفی و در عین حال رئالیست بود».^۲

«عبدالرحمن آخوند تنگلی» می‌گوید: «دیوان مخدومقلی انسان را به راه راست دعوت می‌کند و از دنیا بی‌نیاز و به سوی آخرت هدایت می‌کند. زیرا تمام سخنان مخدومقلی پند و حکمت است. برگرفته از شریعت و طریقت است».^۳

مخدومقلی در برخی از اشعار خود اندیشه‌های عرفانی خویش را بیان کرده و عظمت و شکوه جلال خداوندی را نشان داده است. وی در این نوع اشعار علاوه بر بیان حقایق و مباحث عرفانی و اخلاقی از آیات، احادیث و داستانهای برخی از پیامبران نیز بهره جسته است.

ما فصلی را تحت عنوان «ارکان ایمان در اشعار مخدومقلی» جهت بررسی و شناخت عقاید و فصل «مخدومقلی در عالم تصوف و عرفان» را برای شرح اندیشه‌های عرفانی فراغی، برگزیده‌ایم که انشاءالله در آن فصلها بطور مشروح بیان خواهیم کرد.

۷- همه‌جانبگی: مخدومقلی با توجه به مسئولیتی که بعنوان یک شاعر مسلمان در

۱- «برون» ص ۱۶۷ منبع پیشین

۲- سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی ص ۲۸۱

۳- تنبیه الاخوان فی معرفة المخدومقلی ص ۱۰

جامعه داشت، در زمینه‌های گوناگون شعر سروده است تا شاید بتواند انسانهای گرفتار در دام هوئی و هوس و تعصبات خشک قومی و مذهبی را از خواب غفلت بیدار کند.

از آنجائی که اشعار مخدومقلی بیانگر اوضاع اجتماعی - سیاسی و اقتصادی روزگار خود است و از دنیا و آخرت و از مسائل اخلاقی، اجتماعی و از آداب و رسوم مردم و ... سخن گفته و از عوامل سعادت و شقاوت انسانها خبر داده است. مورخ و مستشرق شهیر پروفیسور «برتلس» او را به «جام جم» تشبیه کرده است. با توجه به خاصیت جام جمشید که با یک ضربه تمام رویدادهای جهان را نشان می‌داد. این تشبیه برتلس در مقایسه با مضامین شعر مخدومقلی بسیار بجا و متناسب است.

«محمد نظر قاپوروف» یکی از ادبای ترکمنستان در مقاله‌ای بنام «ترکمن خلقینگ قوانجی» (افتخار خلق ترکمن) می‌نویسد: «ما اطلاعات دقیقی از زندگانی مخدومقلی در دست نداریم، درباره او خیلی چیزها را نمی‌دانیم. اما شعرهایش را می‌خوانیم، در این اشعار مخدومقلی مانند یک مورخ از اوضاع اجتماعی، سیاسی و ... زمان خود خبر می‌دهد، شاید یک مورخ آنچنانکه شاعر بیان کرده، نتواند به قلم آورد».^۱

از این رهگذر است که شعرهای مخدومقلی را بهترین و معتبرترین سند شناخت شاعر و روزگار او می‌دانیم. درواقع «شعر مخدومقلی آئینه تمام‌نمای زمانه و مردم خویش است».^۲

۸- پیوستگی مفاهیم: مخدومقلی در اغلب اشعار خود بخصوص در قصاید مطالبی را بطور پیوسته و به ترتیب و متصل بهم بیان می‌کند که ابیات نخست با ابیات بعدی در رساندن پیام و تفهیم مطالب مکمل یکدیگرند. به همین خاطر کسانی که متوجه این ویژگی شعر شاعر نشده بودند (سهواً یا عمدتاً) دچار نقض گوئی و قضاوتهای غیر عادلانه گردیدند. بنابراین، جابه‌جائی بیتها در چنین شعرهایی سبب از هم گسیختگی در رشته کلام و مطالب می‌شوند. مانند شعر «مکانه گلدینگ» (ص ۱۷۳ دیوان کامل - قابوس) که شرح آدمی از آغاز نطفه تا دم مرگ است.

۹- بکارگیری تشبیهات زیبا: گویا مخدومقلی استادی و برتری خود را نسبت به دیگر شاعران می‌خواسته با آوردن تشبیهات بسیار زیبا و گویا و زنده نشان دهد و سخن خود را در اعماق دل انسانها جای دهد. از این رهگذر در اشعار خود تمثیلهای و تشبیهات زیادی

بکار برده است. برای اینکه به این موضوع عمیقاً پی ببریم و یقین داشته باشیم. چند نمونه از تشبیهات بکار گرفته او را بیان می‌کنیم.

وی دربارهٔ اینکه آدمی عمری کوتاه در دنیا دارد و جاوید نمی‌زید، می‌سراید:
 «دنیا بر دریادور آدم حباب‌دور حباب سوده باقی دورماز یرانلار»^۱
 ای دوستان: «دنیا بسان دریاست و آدم چون حباب، هوشیار باشید که حباب در آب جاوید نمی‌ماند».

و دربارهٔ اینکه تن آدمی چون قفسه‌ای نسبت به جان آدمی است می‌گوید:
 «جسد بر منزل دور تن بر قفس دور جان بر گوزی باغلی قوش‌دور یرانلار»^۲
 ای دوستان: «جسد (تن) بسان منزل و قفس تنگی است و جان چون پرنده‌ای چشم بسته، در آن بند است».

و در ذم شخص بخیل می‌گوید:
 «میدان داکسی سوسیز آریغا اوخشار هر کمینگ سخاوت خیری بولماسا»^۳ و یا:
 «هوادا یاغمازاق منگزار بولیدا هر کیشی‌نینگ همت خیری بولماسا»^۴
 «هر که خیر و احسانی نداشته باشد همانند رودی بی‌آب یا ابری بی‌باران در آسمان است».

در شعر «چلیم‌کش» که از استعمال «غلیان» نهی می‌کند و به زیانهای روحی، جسمی و دنیوی و اخروی و حتی مالی آن اشاره دارد، تشبیه بسیار زیبا و بلیغ و نشأت گرفته از طبیعت و محیط زندگی بکار برده است:

«مخدومقلی مولام جانندان یقین‌دور چلیم بر شور سو تن بر زمین دور
 ایمان بر تلکی دور گوره بر حین‌دور تلکی توستا دورمز حین‌ده چلیم‌کش»^۵

۱- «بولماز یرانلار» ص ۱۳۳ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «کچ‌دور یرانلار» ص ۴۹۸ منبع پیشین ۳- «بولماسا» ص ۱۶۹ همان منبع

۴- منبع پیشین ص ۴۹۸

۵- «چلیم‌کش» ص ۳۲۸ دیوان مخدومقلی - چاپ عشق‌آباد - ۱۹۶۰ این شعر در دیوان چاپ قابوس ثبت نشده است. فراغی در این ابیات، تشبیهی بسیار محسوس بکار می‌برد که حتی امروزه نیز در روستاهای ترکمن صحرا بچه‌های روستا با سگها به شکار روباه می‌روند وقتی روباه پس از فرار به لانه

«مخدومقلی! خداوند از جان (به اصطلاح قرآن رگ گردن) نیز به ما نزدیکتر است. غلیان بسان آب شور و تن همانند زمین است. ایمان مانند روباه و تن چون لانه اوست. ای غلیانکش (چلیمکش) روباه در لانه دودآلود طاقت نمی آورد و می‌گریزد. ...»

۱۰- پرسش - پاسخ: در میان اشعار فراغی علاوه بر بیان اوضاع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و دینی شعرهایی نیز وجود دارند که حاکی از مناقشه و مباحثه مخدومقلی با شاعران معاصر خود است. این مناظره‌ها بصورت «سؤال - جواب» (سوراخ - قایتارغی) در دیوان کنونی وی ثبت شده است. موضوع این مباحثه‌ها اغلب در زمینه عرفان و مسائل دینی و تاریخ اسلام است. از شاعران معاصر مخدومقلی که در این پرسش و پاسخها نامشان برده شده می‌توان، «دوردی شاعر» و «اراز منگلی شاعر» را ذکر کرد.^۱ (مراجعه شود به فصل بررسی و نقد عقاید منتقدین درباره مخدومقلی). از غزل «منگلی‌خان»:

دیدیم یوزی تابانه	دیدم منگزار منگلی‌خان
گفتم ماه تابانی	گفت ماند به منگلی

همچنین:

دیدیم ایمدی گیدار من	دیدم گیتسنگ بارآمان
گفتم کنون می‌روم	گفت برو سلامت

۱۱- معماگوئی: «معما آن است که نام کسی یا چیزی را در دل پوشیده دارند و اوصافی بارموز و اشارت برای آن بیاورند که فهم مقصود، محتاج فکر و تأمل ... باشد».^۲

در دیوان مخدومقلی تعدادی شعر که بصورت معماست وجود دارد. موضوع این معماها نیز همانند پرسش و پاسخها، اغلب در زمینه دینی، عرفانی و طبیعت است. این معماها نیز بین

خود پناه می‌برد، در دهانه آن آتش روشن می‌کنند و در دهانه دیگر به کمین می‌نشینند تا اینکه روباه از دود به بیرون خواست فرار کند او را بگیرند.

۱- این ویژگی، گاه بصورت گفتگوی متقابل در دیوان مخدومقلی آمده است. مانند «منگلی‌خان» ص ۲۸۶ و «برنیچه مثال» ص ۵۸۵ که به حالت «گفتم» (دیدم)، «گفت» (دیدم) است. (گفتم - گفتا) البته در دیوان شاعران فارس زبان نیز چنین گفت و شنود وجود دارد. مانند «مثالی چند» از عطار از پیروان ابن سبک و روش مخدومقلی، «ملانفس» را می‌توان نام برد. حافظ:

«گفتم دعای دولت او ورد حافظ است گفت این دعا ملائک هفت آسمان کنند».

(ص ۱۳۱ دیوان)

۲- تاریخ ادبیات ۳ ص ۴۲ کتاب درسی دانشگاه پیام نور.

مخدومقلی و شاعران معاصر وی صورت گرفته است. (به فصل نقد و بررسی عقاید منتقدان اشعار مخدومقلی مراجعه کنید).

۱۲- حرف‌گرائی: مخدومقلی نیز همچون برخی از شاعران فارسی زبان در اشعار خود در تشبیه از حروف استفاده کرده است. حروف بکار گرفته او اغلب «الف» و «دال» و «یا» است که بیانگر فرازونشیب زندگانی وی است.

مثلاً در دو شعر «خوارق‌یلدی» (ص ۳۱۲ دیوان کامل مخدومقلی) و «ریکان ایلادی» (ص ۲۷۵) که در هر یک از آنها از قتل و غارت مردم بی‌دفاع و بیگناه توسط نوکران حاکم وقت فریاد برمی‌آورد، این صنعت ادبی را بکار می‌گیرد:

«مخدومقلی کس تیلینگنی بوکرلار الیب بیلینگنی» «مخدومقلی زبانت را نگه دار (بیر) که کمر الف‌گونه (راست قامت) ترا دوتا خواهند کرد».

یا:

«مخدومقلی یوق بو سوزینگ خطاسی

فلک الیب (الف) قدیم دوتا ایلادی»

«مخدومقلی! خطائی در این سخن نیست که فلک قامت الف (راست) مرا دوتا (خم)

نمود».

و در جای دیگر می‌گوید:

«آدم اوغلی بو دنیاده گزار سن

برگون سنینگ «الیب» قدینگ «دال» اولار»^۱

«فرزند آدم، در دنیائی زندگی می‌کنی که روزی قامت «الف» (راست) توبه «دال»

(خم) بدل می‌شود».

۱۳- طبیعت‌گرائی: «مخدومقلی هنگام مرگ همچون قدیسین، محبوب بود. وی از

محبوبترین شعرای خراسان و ترکمن است. اشعار قلیلی که از او بجا مانده، نشانه‌ایست از خلاقیت آن ابرمرد. در اینجا بایست به یکی از ویژگی‌های اشعارش اشاره کرد و آن عشقی است که مخدومقلی به طبیعت دارد، عشقی چنین در بین شعرای آسیائی نسبتاً نادر است».^۲

۱- «الیب قدینگ دال اولار» ص ۳۲۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- ترکمنهای ایران صص ۳۵۶ - ۳۵۵ به نقل از خودزکو

الهام از طبیعت و شگفتیها و عجایب آن از ویژگیهای بارز آثار مخدومقلی است. شاعر با نگرش و اندیشه عمیق به نظام موجود در طبیعت به وجود آفریننده و خالق دانا و توانا پی می‌برد و انسانها را نیز به تفکر در جهان خلقت فرامی‌خواند. گاهی نیز از راه «صنعت تشخیص» به موجودات زنده و گاه بی‌جان و بی‌شعور طبیعت حیات می‌بخشد و برای پند و اندرز انسانها گیاهان و حیوانات و کوهها و سنگها را مورد خطاب قرار می‌دهد و آنان را مثل می‌زند و یا به سخن وامی‌دارد. مانند قصیده «جان ایچنده» (در درون جان) ص ۴۵۵. گویا به داستان حضرت سلیمان و منطق الطیر عطار نظر داشته است.

۱۴- صنعت طباق (تضاد): از ویژگیهای دیگر آثار مخدومقلی، بکارگیری صنعت طباق در شعر است. او برای تفهیم مطلب و درک بهتر و بیشتر پیام توسط خوانندگان و مخاطبین خود از این صنعت استفاده کرده است. مثلاً سیاه - سفید، دوست - دشمن، در این بیت:

«سلجورور من ایندی «آقی قرانی» «دوست رقیب» «حق یارانی»^۱

(آقی - قرانی، دوست - رقیب)

و یا؛ خوب - بد: «ینه بر «یخشی» یگیده «یامان» خاتین دوش بولمه‌سون»^۲

(یخشی - یامان)

همچنین؛ دور - نزدیک: «ایکی سویگولی بیریرنه یاقین گلسون داش بولمه‌سون»^۳

(یاقین - داش)

اول - آخر: «اؤل آمان آخر ایمان استه‌رام»^۴

حلال - حرام: «حلاله حساب بار حرامه عذاب»^۵ مرد - نامرد: «یوز نامرد یرینی

توتماز بر مردینگ»^۶ «صد نامرد جای یک مرد را نمی‌گیرد» به عبارت دیگر «صد نامرد به

یک مرد نمی‌ارزد». و «بقا - فنا، بلند - پست، پیر - جوان، وصل - هجران، درد - درمان، دار

- ندار (بای - قریب) و خیلی کلمات دیگر ...

۱۵- صنعت ارسال المثل یا تمثیل: یکی دیگر از ویژگیهای مهم اشعار

۱- «گوزل شیرغازی» ص ۲۹۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «دوش بولمه‌سون» ص ۴۴۴ ۳- «دوش بولمه‌سون» ص ۴۴۴

۴- «برسه گراک دور» ص ۶۰۵ ۵- «بواشی» ص ۳۵۵

۶- «میدان یولوقسه» ص ۳۷۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

مخدومقلی مثلهای زیبا و شیرین در دیوان اوست. فراغی با بکارگیری تمثیل مناسب در جای لازم و متناسب با موضوع به حلاوت کلام خود افزوده و تأثیرگذاری و دلنشینی آن را دوچندان نموده است.

«مخدومقلی در اوایل جوانی با روایات و داستانهای ملی و آداب و رسوم ترکمنها آشنا می‌گردد و کتابهای زیادی را در این زمینه‌ها مطالعه می‌کند، که از آنها در جاهای مناسب اشعار خود استفاده کرده است».^۱

بکارگیری این صنعت علاوه بر اینکه یک زیبایی و دلنشینی خاص به مضامین اشعار مخدومقلی بخشیده، از طرف دیگر نشان می‌دهد که مضامین شعرهای او از محیط زندگانی و رویدادهای روزمره سرچشمه گرفته است.

آری، جذابیت و شیرینی شعر مخدومقلی در وجود همین ویژگیها بخصوص ضرب‌المثلها و روایتهاست. درواقع فراغی «در آفرینندگی ادبی از فلکلور و زبان زنده مردم بهره‌مند می‌شود».^۲

مخدومقلی، مثلها را سخنانی حکیمانه می‌داند و معتقد است که این سخنان کوتاه، اما پرمحتوا و شیرین و جذاب از عارفان و دانایان سخن به یادگار مانده است. که در حقیقت میوه‌های رسیده‌ای هستند از درخت تجربه عملی زندگی اجتماعی بشر. «عارف بولان دوزیب اوتدی نقل‌لار»^۳ افراد عارف و دانا این مثلها را ساخته و پرداخته‌اند.

فراغی در شعر خود به صراحت می‌گوید که این مثلها را که در میان ترکمنها به «آتالارسوزی» (سخنان نیاکان یا بزرگان) معروف است چاشنی کلام خویش قرار داده است. «آتا بابا آیدار شیلده نقل‌دور سوزلامان اوترماق بیلسنگ عقل‌دور»^۴

«از نیاکان ما نقل است: «سکوت نشانه خردمندی است».

یا:

«باردور دیلده عجب نقل سن اولر سن بولمه بخیل»^۵

«مثل زیبایی بر سر زبانهاست. بخیل مباش عاقبت می‌میری».

۱- سوبت ادبیاتی ص ۱۵ عشق‌آباد

۲- کوراوغلو در افسانه و تاریخ ص ۴۶۱

۳- دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «سین بیلان» ص ۶۷۵ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۵- «ایلار» ص ۷۱۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

همچنین:

«بی صبر قُل تیز یولیر بلاغه صبرلی قُل دوره دوره شاد بولار»^۱
 «بنده بی صبر و عجول زود گرفتار بلا می گردد. بنده صبور و بردبار کم کم شاد می شود».

و خیلی مثلهای دیگر ...

ماتی کوسایف در این باره می گوید: «باگذشت زمان، شعرهای مخدومقلی که چون بسیار زیبا و باحکمت هستند، در بین مردم چنان جا افتاده و بر دلها نشسته است که اکنون نمی توان آنها را از مثلها تشخیص داد. برای مثال در میان مردم مثلی که می گویند:

«قیسی ایله دولت گلسه بخشی بیلان اوزان گلار

قیسی ایله محنت گلسه توره بیلان توزان گلار»

مخدومقلی نیز (باکمی تغییرات استادانه) آورده است:

«دولت ایله گلار بولسه باشدین بورون اوزان گلار

دولت ایلدین گیدار بولسه ملا^۲ بیلان توزان گلار»^۳

در حقیقت چه مثل باشد و چه کلام مخدومقلی، باهم فرقی ندارند، تنها تفاوتی که در ظاهر ابیات فوق دیده می شوند، آوردن کلمه «ملاء» عربی به معنای اشراف، اعیان بجای «توره» یعنی: شاهزاده، صاحب لشکر و قشون است. پس می توان چنین معنی کرد: به هر قومی (ملتی) سعادت و خوشبختی رو آورد، ابتدا بخشیها و نوید دهندگان می آیند و به رقص آوازخوانی می پردازند. اما به هر قومی (ملتی) محنت و سختی رو آورد پادشاهی ستمگر بر آنها هجوم خواهد آورد».

مؤلف کتاب «کوراوغلو در افسانه و تاریخ» درباره سخنان مخدومقلی می نویسد:

«... و بسیاری از ابیاتش حکم کلمات قصار و مثل سایره را پیدا کرده است...»^۴

کتاب در دیوان مخدومقلی: مطالعه آثار مخدومقلی نشان می دهد که ایشان به تمام

۱- «یادبولار» ص ۵۸۲ منبع پیشین

۲- «الملاء»: جمعیت، جماعت. اشراف و اعیان (ص ۵۴۵ فرهنگ جدید عربی - فارسی محمد بندریگی)

۳- «اوزان گلر» ص ۳۲۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس و «مختومقلینک عمری و دوراد بیجیلیگی»

۴- «کوراوغلو در افسانه و تاریخ» ص ۴۶۱

علوم و فنون زمان خود آشنا بوده است. وی کتابهای بسیاری به زبانهای عربی، فارسی و ترکی مطالعه کرده و به کشورهای زیادی مسافرت نموده است.

فراغی در اشعار خود از برخی کتابها و دواوین شاعران بزرگ فارس و ترک که از آنها متأثر شده نام برده است از جمله: قرآن کریم، قصص الانبیاء^۱، بوستان سعدی، شاهنامه فردوسی، قصیده مدائن خاقانی^۲ و چهار دیوان و میزان الاولی و ساقی نامه (بخشی از دیوان نوایی) علی شیرنوائی و ... گاه فقط صاحب آثار را نام برده است مانند: نظامی، عمرخیام، جامی، ابی الخیر و حافظ و ظاهرالدین بابر و فضولی و مولوی و ...

همچنین از کتابهای آسمانی که در قرآن آمده است مثل «تورات»، «زبور» و «انجیل»

نام می برد:

«حقدان نزول اولدی موسی غه تورات

عیسی و صفین انجیل ایلادی ثبات

و در جای دیگر:

«کوثر باقیسیندان شربت ایچار سن

انجیلده زبورده توراتده بللی»^۵

۱- «دفترلار ایچنده بر کتاب گوردیم
قصص الانبیاء آدلی یرانلار»
۲- «اوقیب ایدیم اول سعدی نینگ بوستانی
ایستار من شاهنامه ساقی نامه نی
مالک عمر برلان سلیمان بولمام»
ص ۳۶۷ دیوان مخدومقلی - قابوس

۳- «فرقان» نام دیگر قرآن کریم است.

۴- «یراندی» ص ۱۰۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۵- «بللی» ص ۴۴۱ منبع پیشین. مخدومقلی در آیات فوق از آیات ۳ و ۴ سورة آل عمران الهام گرفته است. «... وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ۚ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ ۚ...» ۴

فصل ششم

اوضاع اجتماعی، سیاسی و
اقتصادی روزگار مخدوم‌قلی

تندیس مخدومقلی

۱. A. Yordanov, Martirymyatsa yef-
kutu.

۲. A. A. Aoyanov, Ciaya Maxymkyan

۳. A. A. Yordanov, The statue of Makhmud-
kull.



اوضاع اجتماعی، سیاسی و

اقتصادی روزگار مخدومقلی

روزگار زندگی مخدومقلی مصادف با اواخر سلطنت نادرشاه افشار و اوایل روی کار آمدن کریم خان زند و خاندان قاجار می‌باشد. «دوران نادر از یکسو بدبختی و بیچارگی و نابودی احشام و جوانان ترکمن بود و از سویی عظمت و اقتدار و خدمت واقعی آنها به ایران در نابودی دشمنان داخلی و خارجی (توسط سربازان رشید ترکمن) بوده است. زیرا مالیاتهای سنگین و در خدمت گرفتن جوانان ترکمن پانزده سال به بالا و استفاده از شترهای بادپای ترکمن در اردوی نادر و همچنین استفاده از شترهای باربر ترکمن در جنگهای داخلی و خارجی باعث فقر اجتماعی و اقتصادی مردم این نواحی گردید».^۱

ایران در این برهه از زمان، هرج و مرج‌ترین دوران خود را می‌گذراند، جنگهای قومی و ملی به جنگهای خانوادگی تبدیل شده بود و هر یک از نوکران نادر و شاهزادگان افشار پس از قتل نادر شاه به سال ۱۱۶۰ ه. ق برای دست یافتن به تاج و تخت که بر روی دریایی از خون مردم مظلوم و ستم‌دیده شناور بود به قتل و عام یکدیگر پرداختند.

برای کسب قدرت، پدر فرزند را، فرزند پدر را و یا برادر، برادر را نیست و نابود می‌کرد. دریغا، در این دوره از تاریخ کشورمان، چه سرها که از تن جدا نگردید و چه چشم‌های جهانبین از حدقه بیرون آورده و میل کشیده نشدند!!

خواندن تاریخ ایران در دوره انقراض صفویان، افشاریان و زندیان و روی کار آمدن قاجاریان، هر انسانی را متأثر می‌کند، و صحنه‌های تکان دهنده‌ای را در برابر دیدگان آدمی به تصویر می‌کشاند. «در سال ۱۱۶۰ هجری قمری که سخت‌کشی و ظلم و بیداد نادر به متهای درجه رسیده بود، در یکی از نیمه‌شبهای همین سال بوسیله سران سپاه خود به قتل رسید.

مقارن همین زمان «علی قلیخان» برادرزاده نادر حاکم زابلستان سر به شورش برداشته و عازم جنگ با عم خود شده بود... وی پس از رسیدن به مشهد به نام «علی شاه» یا «عادل شاه»^۱ به تخت سلطنت نشست. به فرمان عادلشاه غیر از شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا (که به دست پدرش نادرکور شده بود) تمام اعضای خاندان نادر قتل عام شدند. عادلشاه به فرمان برادرش ابراهیم خان نابینا شد. ابراهیم خان در جنگ با شاهرخ میرزا شکست خورد و کور گردید. سرانجام شاهرخ نیز به دست میرسیدمحمد دخترزاده شاه سلیمان صفوی نابینا گشت.^۲

اما در مقابل این خون آشامان گرگ صفت مردانی همچون کوه استوار ایستادند و با پایداری و جوانمردی نشان دادند که انسان حقیقی در جهان صلح و صفا می خواهد، آزادی و استقلال، برادری و برابری می خواهد چونکه او بنده آفریدگاری است که فی ذاته در سرشت او آزاد و آزادگی را به ودیعه نهاده و به او راه و روش آزاد زیستن را آموخته است.

آری در چنین گذرگاهی از تاریخ، انسانی دیگر از اُمت حضرت محمد ﷺ در سرزمینی چون سرزمین آن حضرت ﷺ پا به عرصه حیات نهاد و از همان هنگام در کوره داغ زندگی پر از جور و ستم روحیه ای پولادین بخود گرفت و به دست پدر و مادری تربیت یافت که همیشه جویای راه و چاره ای برای نجات مسلمانان مظلوم از دست ظالمان و ستم پیشگان بودند. این جوان که چشم امید محرومان و آن پدر و مادر پیر که تمام وجودشان حکایت از بی رحمی های خانها و ایادی آنها می کرد «مخدومقلی» بود.

۱- مرحوم «قره ایشان محمدی» از اقوام شاعر درباره خلق و پیدایش شعر «بوگون» (ص ۶۷۴) توسط مخدومقلی، داستانی را بدین شرح نقل کرد: «پادشاه وقت ایران تصمیم می گیرد تعداد چهل دختر از ترکمنان را به همسری برگزیند و حرمسرا تشکیل دهد. آن هنگام ترکمنها (گوکلانها) در اطراف شهر کلاله در محله های «آق شور» و «قره شور» سکونت داشتند. وقتی از تصمیم و نیت شوم پادشاه باخبر می شوند، ریش سفیدها دستور می دهند هرچه دختر به سن بلوغ و نکاح رسیده باشد با جوانان محله ازدواج کنند. فرمان ایشان در یک شبه اجرا می شود و چون تعداد دختران عروس شده چهل نفر بودند از آن پس آن محله یا روستا به زبان محلی «قرق قیز» (چهل دختر) نامیده شد. امروزه روستایی به همین نام در شمال کلاله قرار دارد. مخدومقلی در این شعر از «عادلشاه» نام می برد:

«هر دمنده نامرد قیسان عادلشاه دان فرمان بوگون»

شاید نیز منظور شاعر از «عادل شاه» ریش سفیدان و بزرگان قوم خویش است که اقدام آنان را عادلانه می داند. گر نه بعید است مخدومقلی «علی قلیخان» را پادشاهی عادل بنامد. یا اینکه به طنز و تمسخر گفته است.

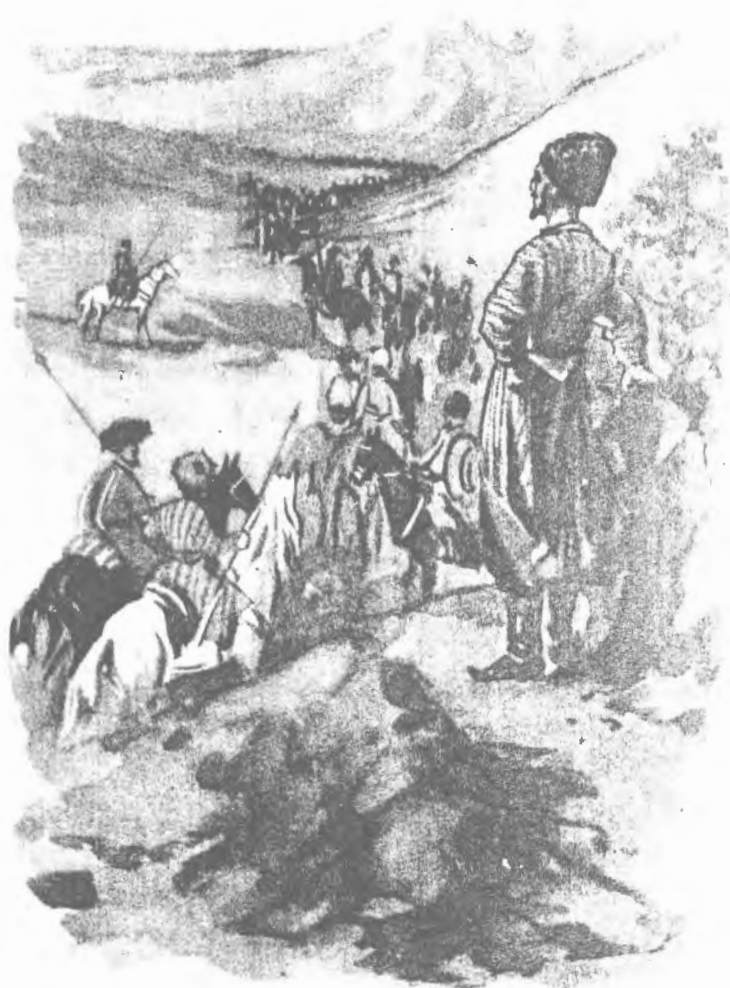
اکنون بعد از گذشت دو قرن و نیم از حیات شرافتمندانه آن بزرگوار، سیری بر اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی روزگار و مبارزات او داریم تا به فعالیت و خدمات ایشان در راه نجات مردم و نابودی ظلم و ستم پی ببریم.

مخدومقلی زمانی متولد شد که دولت نادرشاه افشار آخرین لحظات دوره ننگین خود را می‌گذرانید و برای فتح هندوستان نیرو جمع می‌کرد و تدارک می‌دید. فراغی هنوز نوجوانی بیش نبود^۱ که نادرشاه چون ابری سیاه مانع تابش پرتو خورشید آزادی بود ناگهان به عدم پیوست و با مرگ او مردم مدتی هرچند اندک نفسی راحت کشیدند. مردمی که از پرداختن مالیاتهای گزاف به تنگ آمده و به خاک ذلت و فقر نشسته و برای نجات جان خویش به کوه و دره پناه برده بودند، اکنون با مرگ نادر در خود احساس آرامش می‌کردند. دل و جرأت یافته، از پناهگاهها بیرون آمدند و قد علم نمودند و برای انتقام آن همه خونهای به ناحق ریخته، سرهای از تن جدا شده و چشمهای از حدقه درآورده به پا خاستند.^۲ بدین ترتیب هرج و مرج بزرگی در سرتاسر ایران آن روز پدیدار گشت. ترکمنها در این گیرودارها ابتدا از خان قاجار «محمدحسن خان» که سالها از غضب نادر گریخته در پناه ترکمنها بسر می‌برد، جانبداری کردند. مخدومقلی در شعر «سزینگدور»^۳ بدان آشکارا اشاره می‌کند اما بعد از مکاتبه احمدخان درّانی، سران ترکمنها از او حمایت کردند. «پس از مرگ نادر ترکمنها که موقع خود را در خطر می‌دیدند با کمک «احمد درانی» بانی افغانستان بنا به نوشته کتاب مطلع الشمس چاپ تهران قبایل یموت و گوکلان و تکه‌ها به خراسان و مازندران حمله کردند «مرو»

۱- اگر بپذیریم که شاعر در سال ۱۱۵۳ هجری متولد شده، هنگام قتل نادر به سال ۱۱۶۰ هفت ساله بوده است. اما سال ۱۱۴۶ را سال ولادت مخدومقلی بدانیم، در آن هنگام چهارده ساله و جوانی نیرومند بوده است.

۲- مرحوم «قره‌ایشان محمدی» به نقل از بزرگان خاندان خویش می‌گوید: «زمانی که نادرشاه در قوچان (خوشان) بود، گروهی از ترکمنها به ملاقات او می‌رفتند. در میان آنها «خانعالی خان گوکلان» از سرداران و سرسپردگان نادر نیز بوده است. ایشان در میان راه خبر قتل نادرشاه را می‌شنوند. قلباً خیلی خوشحال می‌گردند اما از ترس «خانعالی خان» ظاهراً ابراز تأسف می‌نمایند. ولی «خانعالی خان» را می‌بیند که خیلی لرزان و هراسان است. شخصی از میان آنها بنام «مدد پهلوان» معروف به آسب‌شناس (پدر منگلی معشوقه فراغی) که از این سردار ستمها دیده بود به خشم می‌آید. خان تا این را درمی‌یابد سوار بر اسبی فرار می‌کند. اما مدد پهلوان امانش نمی‌دهد و از پی او می‌رسد و می‌کشد».

۳- «سزینگدور» ص ۷۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس



را تکه‌ها و «سرخس» را «سالورها» و ساری را «یموتها» تصرف کردند و به آتش کشیدند.^۱ مخدومقلی به قیام ترکمنها علیه حاکم وقت در شعر حماسی «اونگی آردی بیلینماز» (ص ۳۹۴) چنین اشاره کرده است:

«یموت گوکلانگ تعصیب ادیب اوزیندان چیقسه قشون اونگی آردی بیلینماز»
«اگر طوائف یموت و گوکلان باهم متحد شوند و قشونی به راه اندازند از زیادی و عظمت ابتدا و انتهای آن معلوم نخواهد بود».

و همچنین می‌سراید:

«تکه سالیر یورش اتسه یوقاردان یاغی نینگ نامردی مردی بیلینماز»
«اگر طوائف تکه و سالور از سوی مشرق حمله‌ور شوند هیچ توجه و اعتنایی به مرد و نامرد دشمن نخواهند کرد».

در توصیف اتحاد ترکمنها و قدرت ناشی از وحدت آنان می‌گوید:

«آط دمیندن دولار زمین و آسمان خراسانینگ خاکی گردی بیلینماز»
فراغی در شعر «ترکمن بناسی»^۲ اتحاد و یکپارچگی طوائف مختلف ترکمن را چه زیبا می‌ستاید:

«تکه یومیت یازیر گوکلنگ آخال ایلی بیر بولیب ...» اگر طوائف تکه و یموت یازیر، گوکلنگ و اهل آخال با یکدیگر متحد شوند حماسه‌ها خواهند آفرید و هیچ دشمنی تاب مقاومت نخواهد داشت».

در این ایام ترکمنها مورد ستم دوگانه قرار گرفته بودند. یکی ستمگران خارجی بودند که همانا حاکم وقت یا ایادی او که به عنوان باجگیر و مأموران مالیاتی با مردم فقیر و درمانده با نهایت بی‌رحمی رفتار می‌کردند. این افراد پست برای خوش خدمتی گاهی اموال مردم را غارت می‌کردند و گاهی نیز مردان و زنان و کودکان را به اسارت می‌بردند. دیگری خانهای محلی و افراد مقدس مآب بودند که با ظاهر سازی مردم را می‌فریفتند و به چپاول اموال آنان می‌پرداختند. فراغی در اشعار خویش هر دو گروه را به سختی مورد مذمت و نکوهش قرار داده است.

۱- «تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها ص»

۲- «ترکمن بناسی» ص ۶۱۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

در مقایسه اشعار فراغی با شعرهای حافظ به این نتیجه دست یافتیم که اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی هر دو بزرگوار بسیار پریشان و پر از بلوا و آشوب بوده است. بدین جهت هر دو این اندیشمندان والامقام در اشعار خود از این جوّ آشفته و خفقان که عاری از صفا و صمیمیت و دور از مروت و صداقت بود شکایتها سرداده‌اند و مردم معاصر خویش را آگاه ساخته به مبارزه طلبیده‌اند. چیز جالب و قابل توجه دیگر در دیوان آنها (هرچند از نظر زمانی باهم خیلی فاصله دارند) این است که هر یک از آنها از دو قشر ذی نفوذ در جامعه خویش به شدّت انتقاد کرده و تا پای جان در مقابل آنها ایستاده‌اند و هیچ اعتنایی به زر و زور ظالمان نکرده‌اند. یکی از این دو قشر، حاکم یا فرمانروای وقت است و دیگری افرادی در قبال دین با عنوانهای صوفی، قاضی، مفتی و ایشان و... که به ظاهر خادم دین و شریعت، اما در باطن افراد است که شاعران حقیقت‌نگر چنین معرفی کرده‌اند. دغاباز، ریاکار، خودفروخته و بدعت‌گذار و... دنیاپرست و دعاگوی حاکمان جور و ستم.

از این رو مبارزات و اشعار حماسی مخدومقلی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. قسم اول در زمینه آگاهی و بیداری مردم سروده شده است. شاعر در این گونه اشعار ضمن انتقاد، از اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و کمبودهای جامعه آن روز، با مردم سخن می‌گوید و آنان را از مسایلی که در جامعه‌شان می‌گذرد، آگاه می‌سازد.

در قسم دیگر از اشعار حماسی خود، مردم را به نبرد و مبارزه با ستمگران داخلی و خارجی فرا می‌خواند و همراه با سرودن اشعار حماسی مانند یک سردار جنگی کمر همت به جهاد بسته و با تمام قدرت مبارزه می‌کند. چنانکه از سروده‌هایش برمی‌آید، مبارزات مردم را نیز رهبری کرده است. در این فصل ابتدا اشعار انتقادی و ارشادی مخدومقلی را مورد بررسی قرار می‌دهیم تا بتوانیم روزگار شاعر را از جنبه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بشناسیم و بهتر و بیشتر به مفاهیم اشعار او پی ببریم.



الف: اوضاع اجتماعی، سیاسی^۱

«در دیم باردور دیاریندان دورینندان خیر قایسی احسان قایسی بیلینماز
ظالم لرینگ جفا سیندان جورینندان اسلام قایسی ایمان قایسی بیلینماز»^۲

فراغی در اشعار «آخر زمانه» (ص ۲۱۶)، «یرانلار» (ص ۱۱۹)، «زمانه» (ص ۱۸۷)، «دوکه باشلادی» (ص ۳۱۹)، «آغلارین» (ص ۵۱۴)، «بیلینماز» (ص ۵۳۵) و «قیامتدان نشان» (ص ۵۷۶) و... از اوضاع نابسامان و فسادهای اخلاقی و اجتماعی جامعه خود فریاد برآورده است. در شعر «آغلارین» (گریه می‌کنم یا می‌نالم) وضعیت زمان خود را چنین بیان می‌کند:

«حاضر بزینگ زمانده یامان سوزلار زبانده
ظلم ایشلار جهانده جوشدی دیب آغلارین»^۳

«اکنون از اوضاع اجتماعی و سیاسی زمان خود می‌نالم زیرا سخنان بد و نیش‌دار بر سر زبانهاست (شاید اشاره به لعن و نفرینهای مظلومان باشد) ظلم و ستم در جهان اوج گرفته و بیداد می‌کند». یا در شعر «زمانه» ملاحظه می‌کنیم که با چشمان گریان از اوضاع فلاکت‌بار جامعه می‌نالد:

«ای آق‌لار آغلارین گلدی گچدی زمانه یخشی قدری بولمه‌یان دوندی دویر یامانه»
«ای برادران بزرگوار، از اوضاع حاکم بر جامعه خویش گریانم، چونکه در این اجتماع نیکان و خدمتگزاران قدر و منزلتی ندارند، اما دور، دور بدکاران و بداندیشان است. در جای دیگر خطاب به خود می‌گوید:

«هیچ رواج تابمادینگ سوزینگ بازارنه خریدار سیز توکه توکه گیدار سن»^۴
او نه تنها خود از وضع موجود رنج می‌برد و خون دل می‌خورد بلکه به خیلی از مردم

۱- وضعیت اجتماعی و سیاسی را که اغلب باهم بیان شده، یکجا مورد بررسی قرار دادم. زیرا در غیراینصورت خیلی از ابیات را کراراً بکار می‌گرفتم که باعث اطناب و مخل کلام و خستگی خوانندگان می‌شد.

۲- «قایسی بیلینماز» ص ۵۳۵ دیوان کامل مخدومقلی: «از این دوره و زمانه، دلی آکنده از درد دارم. دردی ناشی از عدم خیر و احسان، دردی از ظلم و جور و جفای ظالمان و دردی از عدم شناخت اسلام و ایمان».

۳- «آغلارین» ص ۵۱۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «باقه باقه گیدارسن» ص ۳۸۳ همان منبع: مخدومقلی بازار سخت هیچ رواج و رونقی نیافت. بدون خریدار دُرآشانی می‌کنی و می‌روی.

فقیر و بیچاره اشاره می‌کند که با دیدگانی پر نم می‌نالند و گذرگاهی به سوی ساحل امن و امان می‌جویند:

«کوپ فقیرلار آغلاشیب گلار آندان آمانه یمان آلدی جهانی گلماز تیلی ایمانه»^۱
 «بسیاری از مردم فقیر و درمانده از اوضاع پریشان و پراختناق می‌گیرند و از ظلم و ستم وارده امان می‌طلبند اما چه سود! آتش حرص و طمع ستمگران، جهان را به آتش کشیده و حب دنیا و جاه‌طلبی، ایشان را کور و کر ساخته است و هرگز زبان به توبه و ایمان نمی‌کشایند.»
 فراغی هشدار می‌دهد ای مردم، نظاره گر نباشید و در مقابل خیانتها و جنایتهای ستم‌پیشگان سکوت نکنید. زیرا در این صورت آنها بر ظلم و ستم‌های خود خواهند افزود و دل و جرأت پیدا خواهند کرد:

«ظلمی آرتار ظالمینگ هیچ گونینه رحم اینماز

جهانی یقدی گیتدی یمانینگ اودی سونماز»^۲
 «روزبه‌روز بر ظلم و ستم‌های، ستمگران افزوده می‌شود و ذره‌ای ترحم در دل آنها نسبت به هم‌نوعان خود بوجود نمی‌آید. اوج این بی‌رحمیه‌ها و قتل و غارتها جهان را ویران کرد و آتش آن هرگز خاموش نمی‌شود.»

شاعر در مصرعی کوتاه در همین معنا می‌گوید: «گون گوندان جهانده کوفالدی فساد»^۳
 «روزبه‌روز در جهان فساد بیشتر شد [می‌شود]. مخدوم‌قلی تنها به بیان فساد و نابسامانیهای موجود در اجتماع نمی‌پردازد، بلکه از عاملین و مروجین فساد و تباهی نیز سخن می‌گوید. وی در شعر «دوکه باشلادی» چنین می‌گوید:

«اورام سیدان بولان خرام خور بگلار یوردی بر یانیندان یقه باشلادی»^۴
 «این حاکمان و امیران فاسق با بی‌عدالتی و ستمگری دارند جهان را ویران می‌کنند. همچنین در شعر «آخر زمانه» می‌سراید:

«کدخدا بولانلار دوغری سوزلامز پاره آلاز اما حق گوزلامز
 ناحق گواه بولار دعوا دوزلامز بیلمنام یاقین می آخر زمانه»؟!^۵

۱- «زمانه» ص ۱۸۷ دیوان کامل مخدوم‌قلی - قابوس

۲- «زمانه» ص ۱۸۷ منبع پیشین

۳- «آخر زمانه» ص ۲۱۶ دیوان کامل مخدوم‌قلی - قابوس

۴- «دوکه باشلادی» ص ۳۱۹ منبع پیشین ۵- «آخر زمانه» ص ۲۱۶ همان منبع

«کدخداها، هنگامی که بر کرسی قضاوت می‌نشینند و می‌خواهند میان مردم داوری کنند و اختلافات آنان را حل و فصل نمایند، به عدالت داوری نمی‌کنند»^۱ (به آیه ۵۸ سوره نساء نظر داشته است) آنان با گرفتن رشوه، خدا را فراموش می‌کنند و به دروغ شهادت می‌دهند و هرگز میان مردم صلح برقرار نمی‌کنند. نمی‌دانم اینها نشانه چیست!! شاید زمان ظهور قیامت فرارسیده باشد». در جای دیگر خطاب به «کدخداها» می‌سراید:

«حرامدان قاچ کدخدالار روسیا بولمازدان برون»

ای کدخداها از حرام پرهیزید قبل از اینکه شرمنده و روسیاه شوید.

و در شعر «دوندی» ص ۷۱۸ نیز چنین از عاملین فساد و طغیان و سرکشی یاد می‌کند:

«اویاتدان قالدی زنان‌لر نامزد بولدی چوخ مردان‌لر

ایل ایچنده شالر خان‌لر گویا سوجاق ماره دوندی»^۲

«زنان حجب و حیای خود را از دست داده‌اند و مردان جوانمرد نیز به افرادی پست و ترسو تبدیل شده‌اند. شاه و خان نیز در میان مردم همانند مار زهرآگینی هستند که در پی فرصت مسموم کردن رعیت خویش می‌باشند». همچنین در بیتی دیگر، به ثروتمندان جامعه اشاره می‌کند که هیچ خیر و احسانی نسبت به فقیران ندارند و حتی زکات مالشان را نمی‌پردازند. (از این توجه فراغی به زکات می‌توان استنباط کرد که وی به فلسفه زکات در جامعه اسلامی پی برده است):

«بایلار زکات برمز بولوبدور سویت خور ایل ایچنده کوفالیب دور حسودخور»^۳

۱- در آن زمانها اغلب اختلافات و نزاعها توسط ریش‌سفیدها و کدخداها حل و فصل می‌شد. بخصوص در جامعه ترکمنها حتی قبل از انقلاب اسلامی نیز در اکثر روستاهای تراکمه کدخداها وجود داشتند که بعداً شورای اسلامی جای آنان را گرفت. لازم به یادآوری است اغلب این کدخداها به وظایف شرعی و اخلاقی خود عمل نمی‌کردند بلکه تابع هوی و هوس و سرسپرده نظام وقت بودند. اما خداوند می‌فرماید: «... و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید اینکه دادگرانه داوری کنید».

۲- «دوندی» ص ۷۱۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس - «ذیلی» شاعر دیگر ترکمن نیز باتوجه به اوضاع اجتماعی زمان خود و با الهام از «فراغی» می‌سراید:

«شو ایامده نیچه بایلار گویا چاقجق مارا دوندی»

(صفحه ۲۱ دیوان ذیلی)

«در این ایام تعدادی از ثروتمندان همانند مار زهرآگینی هستند که گویا آماده حمله و نیش زدن است».

۳- «آخر زمانه» ص ۲۱۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

«افراد سرمایه‌دار جامعه، زکات نپرداخته به رباخواری مشغول شده‌اند. در بین مردم افراد حسود و بخیل زیاد شده‌اند لذا روحیه ایثار و گذشت و بذل و بخشش در اجتماع دیده نمی‌شود». مخدومقلی در جای دیگر در همین معنا از ثروتمندان جامعه چنین سخن می‌گوید:

«بایلارده قالمدی خیر سخاوت گزارلر دنیاده بولمان فراغت

قریب‌لار بایلاردان گورمز کفایت بیلمنام یاقینمی آخرزمانه»^۱

«در ثروتمندان جامعه از خیر و احسان خبری نیست. آنها در دنیا با آسودگی و فراغت زندگی نمی‌کنند. بلکه حرص و طمع فراوان دارند. در این اجتماع فقیران و بینوایان از سوی افراد توانا و مستطیع حمایت نمی‌شوند. نمی‌دانم این وضعیت ما مسلمانان نشانه چیست!! شاید ظهور قیامت فرارسیده باشد؟!» فراغی از قشر دیگر جامعه که به صوفی، درویش و پیر و قاضی و ... معروف بودند، سخت انتقاد کرده است. وی آنان را افرادی نادان و دور از اسلام و شریعت می‌نامد و معتقد است که ایشان ریاکار و عوام‌فریب و دعاگوی حاکم ستمگر هستند و عاری از هرگونه تقوی و ایمان می‌باشند. چون در فصل «مخدومقلی در عالم عرفان و تصوف» از انتقادات شاعر در حق صوفی‌نماها شرح مفصلی داده شد. در اینجا به خاطر اجتناب از تکرار و اطناب کلام از بیان و شرح انتقادات فراغی خودداری می‌کنیم.

همان‌طور که عادت و شیوه کار مخدومقلی است، پس از بیان فساد و اوضاع نابسامان جامعه، به ذکر علت و دلایل آنها می‌پردازد. اکنون ما دلیل آشفته‌گی و پریشانی اجتماع آن دوره را از زبان مخدومقلی می‌خوانیم. فراغی در شعر «زمانه» (ص ۱۸۷) ضمن بیان و افشای ظلم و ستم، خانها و حاکمان وقت، به علت و سرچشمه این فتنه و آشوبها و قتل و غارتها نیز اشاراتی کرده است. وی یکی از علتها را ضعف عقیده و ایمان به روز آخرت می‌داند. چنانکه ملاحظه می‌کنیم:

«مخدومقلی هر کیم ایشین صاف اتمز معلوم‌دور که آخرت‌دان خوف اتمز»^۲

«مخدومقلی، هر که به عاقبت کار خویش نمی‌اندیشد و نیک و بد را فرقی قایل نیست، بدان که به خدا و روز آخرت ایمان ندارد و از نتیجه اعمال خویش و عذابهای سخت آن روز نمی‌هراسد». همچنین در شعر «قیامت‌دان نشان» (ص ۵۷۶) سستی عقیده و عدم آگاهی کافی

۱- «آخر زمانه» ص ۲۱۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «یولی بندانینگ» ص ۵۱۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس مأخوذ از آیه قرآن

مردم از دین و عقاید اصیل اسلامی را از دلایل مهم اوضاع پریشان و پر آشوب می‌شمارد:
«محشره منکر بولوب یوق دینی نی بار بیلدیلار

شرع ایشین بد آنکلیوب بد ایشین خوبکار بیلدیلار^۱
مخدومقلی در شعر «قایسی بیلینماز» (ص ۵۳۵) از اوضاع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه خویش خبر می‌دهد و از جو حاکم ابراز تأسف و تأثر می‌نماید. وی یکی از علت‌های ناآگاهی و دوری و بی‌توجهی مردم به انجام و رعایت امور دینی را عدم مبلغین و رهبران شایسته دینی می‌داند و چنین بیان می‌کند:

«صحت نده حق کلایین سویلان یوق مجلسنده بیر نصیحت ایلان یوق
حلال حرام فرقین بلیب سایلان یوق سود قیسی دور زیان قیسی بیلینماز»^۲
«کسانیکه در مجالس و جمع مردم سخنرانی می‌کنند از قرآن و سنت رسول الله ﷺ وعظ و نصیحت نمی‌گویند. اصلاً کسی در اندیشه اصلاح و ارشاد مردم نیست و به معرفی و شناساندن احکام دین نمی‌پردازند. به همین خاطر است که کسی فرق حلال و حرام و سود و زیان خویش را نمی‌داند». همچنین در بیتی با تأکید، در همین معنا می‌سرایند:

«آیدیلیمز نصیحت او قولمز قرآن جانیه یوقار ادب ارکان تاپیلماز»^۳

«در این دوره هیچ تعلیم و تربیتی که انسانها را به راه راست هدایت و راهنمایی کند انجام نمی‌گیرد. نه قرآن تعلیم می‌دهند و نه پند و اندرزی می‌گویند. هیچ کلام دلنشینی که جاذب باشد یافت نمی‌شود».^۴ از مفاهیم ابیات فوق و دیگر اشعار مخدومقلی چنین برمی‌آید که او قرآن و احادیث نبوی را چاشنی و حلاوت هر کلام مؤثر و سازنده می‌دانست و در واقع هر سخنی به اعتقاد مخدومقلی بدون الهام از آنها (قرآن و سنت) چون طعام بی‌نمک فاقد لذت و ارزش است. در آن دوره آشفته، تعلیم دینی آن‌قدر مورد بی‌توجهی و بی‌حرمتی

۱- «قیامتدان نشان» ص ۵۷۶ منبع پیشین

۲- «قایسی بیلینماز» ص ۵۳۵ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «بوستان تاپیلماز» ص ۵۶۰ منبع پیشین

۴- «در این دوره (افشاریه) آثار برجسته‌ای در نظم و نثر به ظهور نرسیده است. (بجز کتاب تاریخی جهانگشای نادری) هنر و شعر به جمعیت خاطر و آرامش نیاز دارد. در این عهد که اکثر آن با لشکرکشیها و کشت و کشتارها به سرآمده، چنان جمعیت و آرامش برای خردمندان فراهم نبوده است.» (ص ۱۶۴ تاریخ ادبیات ۳ - پیام نور).

قرار گرفته بود که حتی آواز و لفظ شیرین رو بخش قرآن چون صدای چهارپایان ناخوش و رنج آور جلوه می‌کرد. طوری که از افراد حامل و عامل قرآن و دین می‌گریختند: «کیم کلام (قرآن) اوقیسه خلق یانینده خر آوازی دور»^۱

فراغی در ابیاتی دیگر از همین شعر به عدم افراد نمونه و لایق پیروی، در اجتماع اشاره می‌کند و نیز فساد حاصل از این خلاء را بیان می‌دارد:

«حلايقده گورلده یوق گوریم یوق بایلارینده سخاوت یوق بریم یوق
عیال لارده اویات قیزده شریم یوق ادب قیسی ارکان قیسی بیلینماز»^۲

«در میان مردم، افراد شایسته و قابل اطاعت و سرمشق وجود ندارد که دیگران از گفتار و کردار نیکوی آنها تبعیت کنند. اشخاص ثروتمند فاقد خیر و احسان هستند. در زنان و دختران نیز از حجب و حیا خبری نیست. بدین خاطر نه ادبی و نه تربیتی قابل، در کار است. شاعر حق‌گو و حقیقت‌نگر، سپس به بیان علت قتل و غارتها و چپاولها و ناامنیهای موجود در سرزمین خویش می‌پردازد. با سرودن شعر مردم را به بیداری و درمان دردها که سالهاست بر پیکر جامعه مسلمین همانند «زالو» چسبیده و از قوت و شوکت آنان می‌کاهد، فرامی‌خواند. چه صریح و بلیغ است کلام او:

«شریعت هیچ بولدی بر تعصب قالدی زمانانینگ ذوقی شیطانہ گلگای»^۳

«در این زمانه براساس شریعت حکم نمی‌کنند بلکه تنها با احساسات و تعصبات (قومی - مذهبی) حکم می‌رانند. این زمانه و جو حاکم برای شیطان خوشایند است». در ابیاتی دیگر چه رسا می‌گوید:

«کشی مالینه قوانیب گوزہ ایلدیرلار تعصب ایدیپ گونگلہ کینہ تولدیرلار
بیر بیرینی ناحق یرہ اولدیرلار امان قیسی نوربت قیسی بیلینماز»^۴

«چشم طمع به مال یکدیگر می‌دوزند و با تعصبات خشک (قومی یا مذهبی) با

۱- دیوان کامل مختومقلی ص ۵۷۶ - قابوس. فراغی به آیه ۱۹ سورة لقمان نظر داشته است
«.....وَأَعْصُ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» (در سخن گفتن) از صدای خود بکاه
(و فریاد مز) چرا که زشت‌ترین صداها صدای خران است». ص ۴۸۴ تفسیر نور

۲- «قایسی بیلینماز» ص ۵۳۵ دیوان کامل مختومقلی - چاپ قابوس

۳- «نقصانه گلگای» ص ۵۷۸ دیوان کامل مختومقلی - چاپ قابوس

۴- «قایسی بیلینماز» ص ۵۳۵ همان منبع

همدیگر خصومت می‌ورزند و به ناحق یکدیگر را می‌کشند و نسبت به هم کینه به دل می‌گیرند. اگر چنانچه یکی بر دیگری غلبه کند امان نمی‌دهند و عفو نمی‌نمایند» در جای دیگر می‌گوید:

«دنیا ده کیم قالیب مراده یتدی محبت چراغی اوچه باشلادی»

در این دنیا کی به مراد خویش رسید. چراغ محبت و دوستی به خاموشی گرائید. مخدومقلی، همچون یک وقایع نگار حقیقی بدون بیم و هراس و یا اینکه طمع سیم و زر داشته باشد به بیان حقایق می‌پردازد. و با تعبیر و تمثیلی بی‌نظیر به اصل و ریشه فساد و آشتگی جامعه چنین تیغ زبان می‌کشد:

«مخدومقلی جان مهماندور گوره لاش یخشا دوست یوق یمانانه کوپ قرداش

بیر ایام دور باش آیاغ دور آیاق باش یخشی قیسی یمان قیسی بیلینماز»^۱

«مخدومقلی، جان مهمان تن است و تن بدون آن لاشه‌ای بیش نیست. در این زمانه (دوره) برای صالحین و خیراندیشان دوست و یآوری نیست. اما افراد ستمگر و اهل فسق و فجور برادران فراوانی دارند. این دوره طوری است، آنانکه می‌بایست رهبر و حاکم مردم باشند و بر آریکه قدرت تکیه زنند، مورد استحقاق قرار گرفته‌اند. ولی مستی افراد پست که می‌بایستی کنار گذاشته شوند و زیر دست و پا قرار گیرند بر مردم حاکم گشته و قدرت را غصب کرده‌اند. از این رهگذر در این اجتماع، نیک و بد را نمی‌توان شناخت».

همچنین می‌گوید:

«گمراهی تقوا سانیب تقوانی انکار بیلدیلار

شک دالدور دوستلاریم گلدی قیامتدان نشان»^۲

«در این دوره (زمانه) اهل گمراه را بر اهل تقوا ترجیح می‌دهند، ای دوستان شکی نیست که این طرز تفکر و اوضاع نابسامان نشانه‌ای از نزدیکی ظهور قیامت است». یا:

«راستلاری خائن بلیب خائن لاری یار بلدیلار»^۳

و نیز

«نه مروتدان اثر بار نه عدالتدان نشان»^۴

۱- «قایسی بیلینماز» ص ۵۳۵ همان منبع

۲- «قیامتدان نشان» ص ۵۷۶ دیوان کامل مخدومقلی چاپ قابوس

۳- «قیامتدان نشان» ص ۵۷۶ دیوان کامل مخدومقلی چاپ قابوس

۴- «قیامتدان نشان» ص ۵۷۶ دیوان کامل مخدومقلی چاپ قابوس

«در این زمانه، درستکاران و خدمتگزاران را خائن و خائنان را خادم می‌دانند. همچنین «نه از مروت و جوانمردی اثری هست و نه نشانه‌ای از عدالت». فراغی با توجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی و گسترش فساد بر روی زمین و عدم اجرای احکام دین معتقد است که این جو حاکم نشانه‌ای از تحقق هشدارها و آینده‌نگریهای رسول خدا ﷺ است. زیرا پیامبر خدا ﷺ در احادیث فراوان، نشانه‌های برپائی قیامت و زمینه لازم برای ظهور حضرت مهدی عجلایه و عیسی عجلایه برشمرده‌اند. بدین خاطر می‌سراید:

«آخر زمان بولدی الحاضر ایلدک رسول ﷺ سوزی بیر بیر گلدی یرانلار»^۱
 «ای دوستان، گویا زمان برپائی قیامت فرارسیده است. زیرا تمام وعده‌های رسول خدا ﷺ در رابطه با نشانه‌های قیامت یکایک تحقق می‌یابند».

در زمینه فعالیتها و مبارزات اجتماعی و اخلاقی مخدوم‌قلی لازم است اشاره مختصری به اشعار او در این زمینه داشته باشیم. فراغی در مبارزه با مفساد اجتماعی و منکرات، در جای، جای اشعار منتقدانه خود به زبان نصایح و گاه با خشم و غضب شکوه و ناله سر داده است. از جمله: استعمال ناس،^۲ شراب^۳ و غلیان^۴ و ... را با ذکر مضرات روحی، جسمی، اخلاقی، اقتصادی و عذابهای اخروی محکوم می‌کند و مردم را از شر آنها برحذر می‌دارد.

همچنین اعمالی از قبیل سرقت،^۵ غیبت،^۶ زنا^۷ و ... را که خلاف اخلاق اسلامی و انسانی است محکوم می‌نماید. چون در این زمینه فصلی جداگانه تحت عنوان «مخدوم‌قلی با منهیات مبارزه می‌کند». برگزیده‌ایم، از توضیح و تحلیل بیشتر در اینجا معذوریم.

۱- «یرانلار» ص ۱۱۹ منبع پیشین

۲- قصیده‌های «ناس آتان» ص ۲۳۶ دیوان کامل مخدوم‌قلی چاپ قابوس و «ناسکش» ص ۲۵۰ دیوان مخدوم‌قلی - چاپ عشق‌آباد ۱۹۸۸

۳- درباره شراب و مضرات آن بطور پراکنده سخن گفته است.

۴- قصیده‌های «چلیم کش» ص ۸۱، چلیم چکماگیل، مونده چلیم کش» صص ۲۴۱ و ۲۴۸ دیوان مخدوم‌قلی - عشق‌آباد - ۱۹۸۸.

۵- قصیده‌ایست بنام «حالینگ سینگ» ص ۴۶۹ (احوال تو) خطاب به دزدو سارق. دیوان کامل مخدوم‌قلی - قابوس

۶- قصیده‌ایست تحت عنوان «غیتکش» ص ۵۱۳ دیوان کامل مخدوم‌قلی - قابوس

۷- در این باره بطور پراکنده سخن گفته است.

شاعر داغدید و از ظلم و ستم حاکم و جهالت مردم و عوامفریبی کارگزاران (حکومت وقت) به تنگ آمده، به افشاگری ماهیت آنها می‌پردازد. وی حاکم و خانها را به ستمگری و بی‌عدالتی محکوم می‌کند و افراد به اصطلاح قاضی، مفتی و عالم را به خاطر ریاکای و ظاهرسازی و جاه‌طلبی و رشوه‌خواری و ... مورد نکوهش قرار می‌دهد. درباره بی‌عدالتی پادشاه و ریاکاری و رشوه‌خواری مفتی می‌گوید:

«شاهلرده قالمادی حکم عدالت بر پول اوچین مفتی برار روایت»^۱

«در پادشاهان از قاطعیت و عدالت اثری نیست. مفتی نیز بخاطر دنیا و پول ناچیز به جعل روایت و صدور فتوا می‌پردازد».

همچنین در شعری دیگر به اوج ظلم و ستم و عدم عدالت و قسط، در پادشاه و شاهزاده و خانها به صراحت اشاره می‌کند:

«قالمه‌دی عدالت بگده خان‌لرده یوویردی ظلم و ستم باس‌دی یرانلار»^۲

«ای دوستان هیچ عدالت و صداقت در خان و خانزاده باقی نماند سرتاسر وطن را ظلم و ستم فراگرفت».

در جای دیگر ضمن اشاره به بی‌عدالتی شاهان از دامنه گسترده آن در سرتاسر کشور شکوه سر می‌دهد و اعلام می‌کند که ستمگری و آشفته‌گی به اوج خود رسید:

«پادشاه لارده عادل لیق یورته‌ده راستلیق قالمادی»^۳

«از پادشاهان عدالت و صداقت و از مملکت راستی و درستی رخت برست».

فراغی نه تنها خود حاکم و پادشاه را، بلکه سپاه و لشکر و اطرافیان او را نیز شریک جرم می‌داند و سخت مورد حمله قرار می‌دهد. آنها را به رشوه‌خواری و کارشکنی محکوم می‌کند. از عدم وزیری با تدبیر و کاردان در کنار پادشاهان اظهار تأسف می‌نماید:

«سپاهی باریسی پاره‌خور بولدی شاه آلدینده عادل وزیر قالمه‌دی»^۴

۱- «قاچه باشلادی» ص ۷۳ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «یرانلار» ص ۱۱۹ منبع پیشین ۳- منبع پیشین

۴- «دومان قالمه‌دی» ص ۱۲۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس در مصراع دوم بیت فوق گویا به دعای معروف حضرت موسی علیه السلام در ابتدای دعوت و تبلیغ رسالت پیامبری که در سوره طه آیه ۲۹ آمده نظر داشته است. «خداوند، مرا وزیری عطا فرما از اهل‌م که این کار یعنی ابلاغ رسالت که فرمودی نه کار آنست که به تنهایی بتوان کرد مرا وزیری باید که مددکار من باشد و مرا مساعدت نماید».

«اغلب سپاهیان و کارگزاران، رشوه‌خوار شده‌اند و نزد شاه هیچ وزیر خردمند و دادگری نمانده که در اداره مملکت و اجرای عدالت یاور و مشاور او باشد».

فراغی در ادامه افشاگریهای خود به بیان ماهیت عالمان بی‌عمل، قضات، مفتیان و عوامفریبی در اویش ملبس به حرقه می‌پردازد. مخدومقلی این گروه را تنها بخاطر اینکه ریاکار هستند و حق را کتمان می‌کنند، محکوم نمی‌کند. بلکه آنان را به جرم اینکه برکنار سفره رنگین حاکمان جبار و خانهای ظالم می‌نشینند و در برابر جور و جفای ایشان لب فرو بسته‌اند، نکوهش می‌کند.

گاه برخی از این قشر پا را از گلیم خویش فراتر می‌نهادند یعنی علاوه بر سکوت ذلیلانه، القابی را مانند خلعتی زیبا بر اندام زشت و ناموزون آنها می‌نهادند و مانع شناخت چهره واقعی ستمگران می‌شدند. به همین خاطر می‌گوید:

«هرنه بولسا یودارلار حلال حرام بیلمازلار دیرلار حقدور محمد اویادورمیز قرآنه»^۱

«اینها (به اصطلاح خادمان دین) هرچه بیابند چه حلال و چه حرام می‌خورند! و فرقی بین آنها قایل نیستند. با این وجود می‌گویند؛ محمد رسول بر حق خداست و ما پیرو و مطیع فرامین محمد و قرآنیم».

باز می‌سراید:

«تانگری پیغمبر سوزیندن بیخبر بو پیرلار فاسقی قاضی بلیب ظالمنی نایب دیرلار»^۲

«این عوامفریبان که در میان مردم ادعای «پیری» می‌نمایند از قرآن و حدیث و سنت رسول الله ﷺ بیخبرند. بدین جهت افراد فاسق را قاضی و ستمگر را نایب (امیرالمؤمنین یا خلیفه الله) می‌خوانند».

مخدومقلی، مجریان و کارگزاران حکومت وقت را نسبت به قرآن و احکام قضائی اسلام جاهل و ناآگاه می‌داند. از این رو مردم را از فرمانبرداری آنها باز می‌دارد. وی در افشای چهره منافقانه آنها اشعار زیادی سروده است که در اینجا ابیاتی از آنها را گل چین می‌کنیم تا به مصداق مثل معروف «مشت نمونه خروار است» از اطناب کلام سرباز زده باشیم. مخدومقلی، از ریاکاری و عدم صلاحیت ایمانی و علمی قضات چنین پرده

۱- «زمانه» ص ۱۸۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «قیامتدان نشان» ص ۵۷۶ منبع پیشین

برمی دارد:

«قاضی بولان بر جوابده دورمه‌دی گيجه محنت تارتيب كتاب گورمه‌دی»
 «آنانکه بر کُرسی قضاوت تکیه زده‌اند با قاطعیت و با پابندی به یک اصل ثابت و حقیقی در میان مردم داوری نمی‌کنند و برای فراگیری احکام الهی هیچگاه به کتاب خدا (قرآن) و سنت نبوی ﷺ مراجعه نمی‌نمایند».
 مخدومقلی علت عدم اجرای قوانین اسلام در جامعه را تنها عدم آگاهی و شناخت احکام دینی مجریان و کارگزاران نمی‌داند. بلکه هوسرانی و تسلیم آنها در برابر خواهشها و آرزوهای نفسانی می‌داند:

«سو زماندا مُلاً مفتی باریسی زکات دیب ایللری گزیب باشلادی»^۱
 «در این دوره، زمانه مُلاً و مفتی و همه بخاطر أخذ زکات و نذر و نیاز از دهی به ده دیگر و یا از قومی به قوم دیگر می‌گردند».
 و در جای، جای اشعار منتقدانه خود، از این موضوع به صراحت سخن می‌گوید و حتی حرص و طمع شدید در کارگزاران و سایر مردم را یک بیماری واگیر و مزمن در اجتماع می‌شمارد:

«خلق ایچینه دوشدی حرص آتلی کسل تانگرینی بیر بیلان انسان قالمه‌دی»^۲
 «در میان مردم آفتی بنام «حرص» شیوع پیدا کرده است که افراد مبتلا به آن خدای واحد را فراموش کرده‌اند». همچنین در بیتی می‌سراید:
 «شریعت اوغرینده دوغری یورمه‌دی نفس اوچون ایمان سیز اوته باشلادی»^۳
 «مجریان قانون و کارگزاران، براساس شریعت اسلام حکم نمی‌رانند، بلکه با تبعیت از هوا و هوس حکم خدا را زیر پا می‌نهند. بخاطر نفس و شهوت ایمان خود را از دست می‌دهند».

۱- «گزیب باشلادی» ص ۶۵۱ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «دومان قالمه‌دی» ص ۱۲۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «قاچه باشلادی» ص ۷۳ منبع پیشین فراغی در این بیت به مضمون قسمتی از آیه ۴۴ سوره مائده نظر داشته است:

«وَمَنْ لَّمْ یَحْکُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِکَ هُمُ الْکَافِرُونَ» و (بدانید که) هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است. او و امثال او بیگمان کافرند». (ص ۱۱۹ تفسیر نور).

در جای دیگر «قاضی» رشوه خوار را چه شدید می‌گوید:

«پیغمبر اورنینه اوتیران قاضی پاره اوچون الین سره باشلادی»^۱

«کسی که بعنوان قاضی یا ورثة الانبیاء بر جایگاه پیامبر ﷺ تکیه زده، (و به قول خویش مجری قانون خدا هست) برای گرفتن رشوه دست به سوی دیگران دراز کرده است». و باز می‌سراید:

«قاضی‌لار حکمنه ریا ایلادی رشوه آلیب یوزین قرا ایلادی»^۲

«قضات در قضاوت و داوریهای خود ریا می‌کنند و با اخذ رشوه خود را روسیاه و شرمنده می‌نمایند».

فراغی در شأن عالمان بی‌عمل چه زیبا و صریح می‌سراید: «عالم‌لار علمیندان قالدی کور بولدی». «عالمان از علمشان مانند و کور شدند». یعنی به علمشان عمل نمی‌کنند و مانند نابینایان از آنچه در اطرافشان می‌گذرد بیخبرند. و در ابیاتی دیگر:

«عالم‌لر علمینه عمل اتمه‌دی قرآن اوقیب معناسینه یتمه‌دی

ایله آیدیب اوزی بیرین توتمدی پنهان ایلدان گناه قیلدی یرانلار»^۳

«علمای این دوره و زمانه به علم خویش عمل نمی‌کنند. قرآن می‌خوانند اما در آن به تدبیر و تعقل نمی‌پردازند. مردم را پند و اندرز می‌دهند ولی نفس خویش را فراموش می‌کنند و در پنهانی خلاف آنچه می‌گویند انجام می‌دهند».

این وضعیت علماء یادآور وضعیت علمای یهود است که در قرآن کریم آیه ۴۴ سوره بقره مورد سرزنش خداوند قرار گرفته است. و یا می‌توان گفت آن دسته از علمای مسلمانی است که خداوند در سوره صف آیه ۲ مورد خطاب قرار می‌دهد و از چنین حالتی آنان را برحذر می‌دارد: «یا ایها الذین امنوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» ای مؤمنان چرا سخنی (به دیگران) می‌گوئید که خودتان برابر آن عمل نمی‌کنید.

۱- «قاچه باشلادی» ص ۷۳ منبع پیشین

۲- «یرانلار» ص ۱۱۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- همان منبع پیشین. لسان‌الغیب حافظ سالها قبل از مخدومقلی از ریاکاران چنین نالیده است: «واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند».

ب- اوضاع اقتصادی:

اکنون به شرح مختصر وضعیت اقتصادی روزگار مخدومقلی از زبان خود شاعر که حاضر و ناظر جریانات ناگوار آن دوره بوده می‌پردازیم.

بر اثر جنگهای پی‌درپی و بی‌امان بین حاکمان وقت و یا خانهای محلی و اخذ مالیات گزاف از سوی حاکم از رشد و تعالی اقتصاد بسیار کاسته بود. همچنین بعلت عدم عدالت و مساوات در اجتماع، اکثر زمینهای زراعی در دست خان و ایادی آنها بود. حاکم یا خان زمینهایی را بعنوان‌های مختلف به نوکران خود می‌بخشیدند و از جانب دیگر آب که برای کشاورزان و دامداران بسیار حائز اهمیت بود، در اختیار حاکم یا خان محل بود که با شرایطی ظالمانه، دیگران حق استفاده از آن را داشتند. حتی اغلب جنگهای قومی و طوایفی ترکمنها بر سر آب و چراگاهها بوده است. در نتیجه جامعه از نظر کشاورزی و دامداری چندان رونقی نداشت، شاید برای همین نیز بوده است که اغلب، قومی بر قومی دیگر شبیخون می‌زد و اموال آنها را به غارت می‌برد.

مخدومقلی فراغی علاوه بر موارد یاد شده به ذکر علت‌های دیگری نیز می‌پردازد. یکی از علت‌های مهمی که شاعر بدان بسیار تأکید ورزیده و مسلمانان را از آن شدیداً نهی نموده مسئله ربا و سودخواری است. وی در شعر «گورینگ» (ص ۱۰۳) از رباخواران بعنوان ظالم نامبرده در حق ایشان می‌گوید:

«ظالم‌لر اونیدار ذکر الله‌نی ارزان آلیب قمت ساتار غلانی
سودخور ناانصاف‌لار حلال طلانی حرام پیداسینه بریشین گورینگ»^۱

«ستمگران ذکر خدا را فراموش کرده‌اند و هیچ خوفی از عاقبت اعمال خود ندارند. آنها [غللات] غلات را به قیمت ارزان خریده، به بهای گزاف به مردم می‌فروشند. این رباخواران ناانصاف بخاطر سودجویی سرمایه حلال خود را حرام می‌کنند». در شعر «یرانلار» (ص ۹۷) با لحنی شدید به ذکر عذابهای سخت روز قیامت که در انتظار سودخواران است، می‌پردازد:

سودخورلرینگ ایکی گوزین اویارلر آغزین آچیب غور قورشین قویارلر

حلال دیب اونی اون بیر قویان لار اوندان یوقارسی حرام دور یرانلار»^۱
 «روز قیامت هر دو چشم رباخواران را از حدقه در خواهند آورد و بر دهان آنها سرب
 گذاخته خواهند ریخت. زیرا آنان سودجوئی (بهره یا ربا) را حلال پنداشته، همیشه از مردم از
 آنچه داده‌اند بیشتر طلب کرده‌اند.» (یعنی اگر در قبال ده تومانی که داده‌اند یازده تومان اخذ
 کنند، یک تومان آن حرام خواهد بود) مخدومقلی در این باره همچون یک اقتصاددان
 مسلمان اندیشیده و به مبارزه پرداخته است. چنانکه از اظهارات او برمی‌آید تمام اندیشه‌ها و
 نظرات وی از قرآن و سیرت نبوی ﷺ الهام گرفته است. بخصوص آنجا که رباخوار را کافر
 و بی‌دین خطاب می‌کند: (به آیات ۲۷۸، ۲۷۹ «بقره» و ۱۳۰ «آل عمران» مراجعه کنید).
 «بیچاره دور سودخور بر نیچه احمق اول ایش بیله بولار کافری مطلق
 گوریندان اوت چیقار آنچاقلی آنچق سودخور زمانه‌سی گلدی یرانلار»^۲:
 «ای یاران، سودخواران افرادی احمق و بیچاره هستند و با این کارشان (رباخواری)
 مطلقاً کافر می‌باشند.

عذاب قبر برای آنان آتشی سوزان خواهد بود که از گورشان زبانه خواهد کشید.
 افسوس که زمانه، زمانه سودخواری است».

فراغی می‌افزاید: «تمام هم و غم رباخواران جمع‌آوری پول و متاع دنیاست، به همین
 خاطر از پرداخت زکات و ادای خیر و احسان خودداری می‌کنند و مال حرام ذخیره
 می‌نمایند». چه واضح و صریح سروده است:

«دنیاده سویت خورینگ پول یغمه دردی بایلارینگ ماللاری بی‌زکات ایردی»^۳
 عامل دیگر که سبب ویرانی سیستم اقتصادی در اجتماع آن دوره می‌شد، عدم
 رابطه‌های اقتصادی صحیح بود. از جمله عدم کنترل و نظارت بر قیمت‌ها. فراغی در شعری بنام
 «قمت یخشی دور» (ص ۱۲۷) خطاب به بازرگانان و اهل تجار می‌گوید:

۱- «یرانلار» ص ۹۷ منبع پیشین
 ۲- «یرانلار» ص ۱۱۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس. تنها مخدومقلی نیست که از وجود و ترویج
 «ربا و سودخواری» در اجتماع مسلمانان فریاد برآورده باشد. بلکه شاعران معاصر وی مانند «ذیلی» و
 «مغروپی» نیز شعرهایی در مذمت «ربا و رباخواران» سروده‌اند. حتی مغروپی شعری بنام «سویتخوار»
 ۳- «دوکه باشلادی» ص ۳۱۹ منبع پیشین
 (СУИТХОР) دارد.

«سوداگاریک قلیب بازار گزانندن آلسانگ نصیحتم قمت یخشی دور»^۱
 «ای بازرگانان که برای دادوستد از شهری به شهر دیگر می‌روید نصیحتم به شما این است که کالاهای خود را به قیمت مناسب معامله کنید». شاعر اهمیت زیادی به نحوه دادوستدها می‌نهد و اهل بازار را به رعایت اصول صحیح معاملات فرامی‌خواند و آنان را از هرگونه تخلف و سودجویی برحذر می‌دارد، چه دقیق و صادقانه است آنجا که خطاب به «ترازوبان» می‌گوید:

«ویل بر قودوق دور دوزخ آستنده نعره تارتار ترازوبان قصدینده
 آچیلار ایشگی دوزخ آستنده ترازوچی حالین بیلدی یرانلار»^۲
 «ویل چاهی است در عمق دوزخ که افراد متقلب در ترازو را بدان می‌اندازند. آن روز حادثه بزرگی است برای کسی که در میزان کردن سوء استفاده می‌کند» مخدومقلی علت رباخواری و تقلب در ترازو و معاملات را سستی عقیده و عدم آگاهی مردم از احکام اسلام بخصوص از مسئله ربا می‌داند و به همین خاطر مسلمانان را به بازگشت به قرآن و سنت رسول الله ﷺ فرامی‌خواند:

«مسلمان سن خبر آلفین زلالدان قاپچور حرامدان ایشله حلالدان
 طابقین کچالدیب داشین اولالدان برکتی گوچیب آسمانه قالفای»^۳
 «ای مسلمان تو هیچ برنامه و قانونی جز قرآن نداری، به آن چنگ بزن و از حرام پرهیز و حلال طلب کن. کسانی که هنگام دادوستد کم‌فروشی یا گرانفروشی می‌کنند، بدان که معامله آنها برکتی نخواهد داشت». مخدومقلی در ابیاتی، نتیجه این گونه معاملات و رابطه‌های نابرابر و ناعادلانه اقتصادی را بسیار زیبا و فصیح بیان می‌کنند و به تصویر می‌کشند:

«کیم نان تاپماز ایماگه کیم یر تاپماز قویماغه
 کیم دون تاپماز گیماگه کیم ترمه شالی گوزلار»^۴
 «در جامعه ما کسانی هستند که به یک لقمه نان محتاجند، ولی در مقابل کسانی هستند که از فراوانی و کثرت مال دنیا جای برای انباشتن ندارند. همچنین عده‌ای هستند که برای

۱- «قمت یخشی دور» ص ۱۲۷ منبع پیشین

۲- «یرانلار» ص ۱۱۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «نقصانه گلگای» ص ۵۷۸ منبع پیشین

۴- «یولی گوزلار» ص ۵۲۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

پوشاندن تن خویش لباس ندارند اما افرادی هستند که لباسهای ساده را پسند نکرده دنبال لباسهای گران قیمت از نوع «شال ترمه» می‌روند. آری این شمه‌ای از اوضاع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی روزگار مخدومقلی بود که بسیار مختصر و به مصداق این ضرب‌المثل «مشت نمونه خروار است» بسنده می‌کنیم.

از این بیانات افشاگرانه و هشدار دهنده که با شهامت و شجاعت تمام اظهار شده است ملاحظه می‌کنیم که فراغی معتقد بوده است برای مبارزه و آزادی باید نخست مردم را از آنچه در جامعه‌شان می‌گذرد و می‌خواهند بر علیه آن اقدام کنند، آگاه ساخت. پس برای نیل به آن هدف مقدس که همه در آرزوی وصال و دستیابی آن هستند مردم را به وحدت و یگانگی و جهاد دعوت کرد. این عقیده در اعمال و گفتار مخدومقلی بوضوح دیده می‌شود.

قسم دوم اشعار مبارزاتی و جهادی فراغی، فراخوانی مردم به مبارزه عملی با ستمگران خارجی و داخلی است که اکنون به شرح و تحلیل مختصر آنها می‌پردازیم. مخدومقلی تنها بیانگر و انتقادکننده در لفظ نبود یا همچون برخی روحانی‌نماها نبود که فقط به پند و اندرز اکتفا کند و برای آرامش خاطر و راحتی وجدان به روایت «الدین نصیحه» استناد کند هرگز! بلکه بالیک به فرمان خدا و رسولش در برابر ستمگران ایستاد و مانند یک سردار جنگ شمشیر به کمر بست و تیر و کمان بدست گرفت و بر اسب نشست و به دفاع از حق و مظلومان پرداخت. او چون اصحاب پیامبر ﷺ در برابر ظالم شیر غران و در برابر مؤمنان رثوف و مهربان بود. در شأن مخدومقلی ذکر همان توصیف مسلمانان صدر اسلام که دوست و دشمن آنان را شیران روز و زاهدان شب خوانده‌اند شایسته است. فراغی در اشعار خود تمام وقایع را که شاهد عینی آنها بوده مانند یک وقایع‌نگار ثبت کرده است. طرز بیان و به نظم کشیدن آنها طوری است که هر خواننده ترک زبان چنین احساس می‌کند گویا دارد آن حوادث را مشاهده می‌کند که در برابر دیدگانش بوقوع می‌پیوندند. کسانی که با زندگانی و اشعار مخدومقلی آشنائی دارند. معترفند که او تنها افشاگر و انتقادکننده لفظی نبوده، بلکه آزادیخواه و انقلابی‌ترین شاعر و مرد عمل بوده است.

اگر بگوئیم مخدومقلی عارف و یک صوفی بزرگ بود (که چنین نیز بوده است) و چنین و چنان مبارزه کرد، شاید بر بعضی‌ها باورش گران باشد. زیرا در طول تاریخ، اکثر اشخاصی که لباس صوفیان بر تن و ادعای بزرگی اولیاءالله بر زبان داشتند و خود را زاهد و پارسا نامیدند، از مردم بریدند و به خانقاهها و صومعه‌ها پناه بردند و گفتند ما را به کار خلق

چه؟! ما از خلق بیزار و گریزانیم مگر عده انگشت شماری بودند که همیشه از حق جانبداری کردند. مخدومقلی از آن افراد انگشت شماری است که تصوّف دوران خود را دگرگون ساخت و به مردم و اهل معرفت و تصوّف فهماند که یک صوفی و زاهد هم می تواند همچنانکه با دیو نفس خویش می جنگد با دشمنان خدا و خلق خدا نیز دست و پنجه نرم کند.

مبارزات عملی مخدومقلی را می توان به دو قسم تقسیم کرد یکی مبارزه با خانهای محلی ترکمن و دیگری مقابله با حاکم وقت یا خانهای غیر ترکمن که عامل دولت مرکزی بودند و در همجواری ترکمنها در بجنورد و استرآباد فرمانروایی داشتند.

فراغی در شعر «یورملی بولدی» قهر و غضب خود را نسبت به خانهای ستمگر گوکلان که هر لحظه بر مردم مظلوم و فقیر و ضعیف هجوم می آوردند و داروندار آنان را غارت می کردند با لحنی شدید و آتشین بیان می کند و به شدت این عمل قبیح را محکوم می نماید:

«آزیب دور گوکلانگ خانلاری کان گور بسیزه بو حال لاری
قویمان سوردی بار ماللاری گوز دیکیب دورملی بولدی»^۱

«خانهای گوکلان بسیار مردم آزار و تجاوزگر شده اند و بر ما زیاد هجوم می آورند. تمام گله ها (گاو - گوسفند و ...) را به زور به یغما می برند اما افسوس جز اینکه اعمال زشت آنان را با چشمهای گریان و دلی پر خون نظاره گر باشیم، کاری از ما بر نمی آید». ولی ادامه تعدّی و بی رحمی و چپاول دسترنج مردم فقیر توسط این خانهای قلدر و ظالم شاعر دلسوز و باغیرت را به تنگ می آورد و کاسه صبرش لبریز می شود. او و سایر ستمدیدگان، دیگر طاقت تحمل آن ستمهای وحشیانه را نداشتند. یا کسی دیگر نیز نبود که به دفاع از آنان برخیزد. اینجاست که خون در رگ فراغی بجوش می آید و او را به مردی غضبناک و خشمگین بدل می کند که با زبانی آتشین این چنین بر خانهای ستمگر می توپد:

«مختموقلی آیامه جان بیلینگ قوشه گی غضب دون

حد دان آشدی بو ظالم خان آخر تور قورملی بولدی»^۲

۱- «یورملی بولدی» ص ۳۱۸ دیوان کامل مختموقلی - قابوس فراغی در بیتی قبل از ابیات فوق می گوید:

«اوستی میزده رحمسیزخان بالاخر اورملی بولدی»:

«خانی بی رحم بر ما حاکم است. عاقبت ناچاریم بر علیه او قیام کنیم».

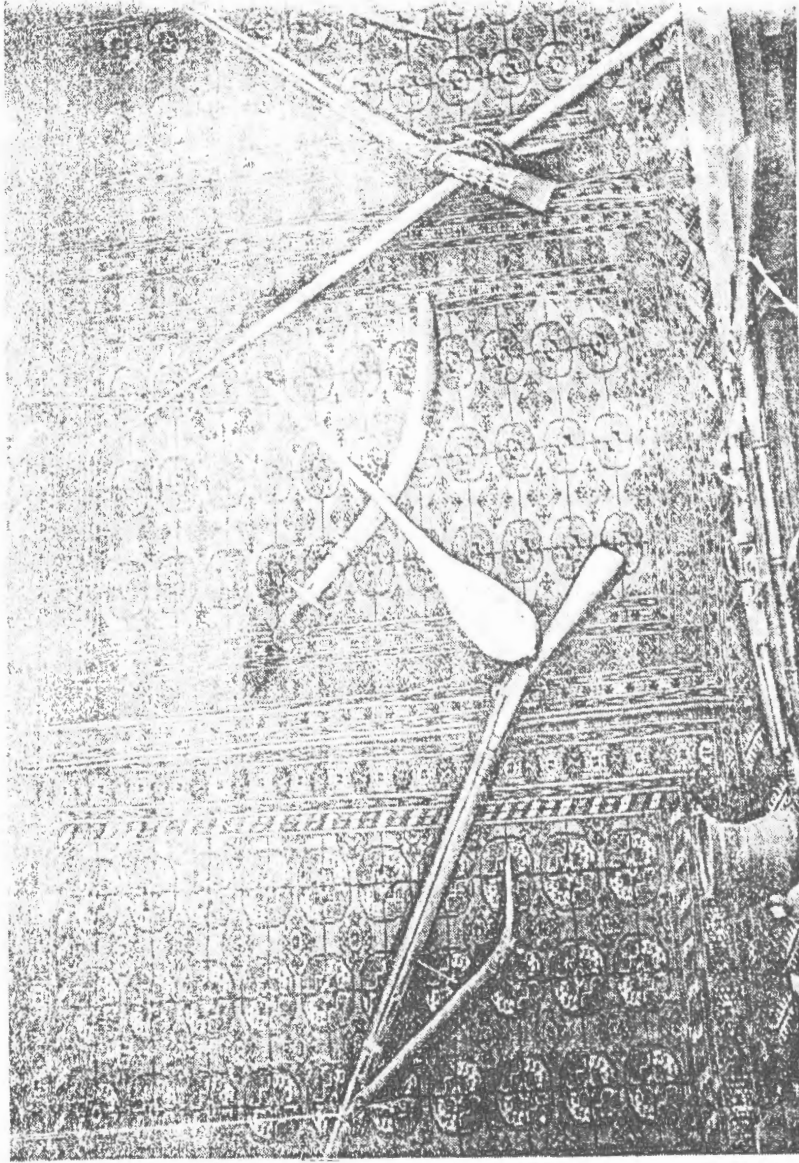
۲- همان منبع پیشین ص ۳۱۸

سلاحهای دوره مغول

Магтымгулы дөвруннч яраглары.
Йигидиң болмаса ярағы, аты.
Шоны белли биллиң, еқдур гайраты.
(Магтымгулы)

Оружие эпохи Махтумкули.
Коль у джигита нет коня и оружия,
Знайте — нет мужества у него.
(Махтумкули)

Firearms and blank weapons at the time
of Makhtumkult
One must know that a dight has no
courage if he has neither a horse nor a
weapon.
(Makhtumkult)



«مخدومقلی وقت آن فرارسیده است که از جان خویش دریغ نورزی و کمر همت را محکم ببندی و زره پیوشی و وارد میدان نبرد شوی. زیرا این خان ظالم بیش از حد بر ما تجاوز کرده و ظلم و ستم روا داشته است. آخر چاره‌ای جز این نداریم که برخیزیم و با آنها به جنگ پردازیم». مخدومقلی مردم را از دوستی و همنشینی با خانها شدیداً نهی می‌کند و با بیان جنایات آنها، دیگران را به مبارزه و قیام علیه آنها دعوت می‌کند. وی در نهی مردم از یاری و اطاعت و رفاقت و خویشاوندی با خانها و شاهان ظالم می‌گوید:

«خانه یولداش بولمه پالینگ آزمسه شاه قیزی آلمه خدای یازمسه»^۱

«اگر مرد، بخت برگشته و بدبخت نیستی با خانها دوست و همراه نباشید و اگر خداوند تقدیر ننموده باشد (رضایت نداشته باشد) با شاه وصلت و پیوند خویشاوندی نداشته باشید».

همچنین از عاقبت شوم دوستی با خانها چنین ناله سر می‌دهد:

«غریب دوشسنگ حکمان آچار عیبنگی دوست بولیب یاشاسنگ بگ خان بیلان»^۲

«اگر امروز در آزار و اذیت مردم با «بگ و خان» همدست و دوست باشی بدان روزی که غریب و تنها شوی، پرده از عیب و جنایت برمی‌دارند. آنگاه رسوا و شرمنده خواهی بود». فراغی در دعوت مردم به مبارزه و فداکاری در برابر حاکم و خانهای سرسپرده اشعار حماسی فراوانی سروده است. ولی ضمن دعوت مردم به دفاع و نبرد، از جنایات آنها نیز فریاد برمی‌آورد. در شعر «ریگان ایلادی» از هجوم و قتل و غارت خانهای ویرانگر چنین خبر می‌دهد:

«غافل لیقده دشمن آلدی داشیمز دارغادی هر یانه دنگی دوشیمیز

باش ثیلده بر کتاب ادن ایشیمیز قزیل باش لار آلیب ویران ایلادی»^۳

«دشمنان در غفلت بر ما شیخون زدند و محاصره کردند. دوستان و آشنایان را به هر سوئی آواره ساختند. کتابی را که حاصل رنج و زحمات پنج ساله‌ام بود از بین بردند». فراغی در این شعر با چشمانی پرnm و دلی پر غصه کراراً از محو شدن آثارش می‌نالند:

«یازان کتابلاریم سیله آلدیریب گوزلاریم ایزینده گریان ایلادی»^۴

۱- «آمانه گلر» ص ۷۲۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «سین بیلان» ص ۶۷۵ همان منبع

۳- «ریگان ایلادی» ص ۲۷۵ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- منبع پیشین ص ۲۷۵

همچنین

«قولیازمه کتابیم سیله آلدیردی دشمنیمی جیحون دریا ایلادی»^۱
 «کتابهایی را که تألیف کرده بودم طعمه آب جیحون ساختند و چشمانم را در فراق آنها گریان نمودند».

مخدومقلی همچنین در شعر «قالدی نیلاین» بخوبی توانسته است چپاول و غارتگریهای ستمگران را به نظم بکشد:

«داغدان آشیب قزیلباشینگ آورده‌سی گوزل ایلیم ویران اتدی نیلاین»^۲
 «سپاهیان غارتگر قزیلباش از جانب کوه به سرزمینم هجوم آوردند و آن را تارومار کردند». وی در این گونه اشعار علاوه بر بیان تأثر و تأسف خود، به ویرانیه‌ها و قتل و غارت‌های بی‌رحمانه دشمنان اشاره می‌کند:

«بازاریم ساویلدی خریدیم قالدی دکانیم ایسه‌سیز قالدی نیلایین»
 «بناسین دارغاندی قراقچی دولدی پارچه‌سین دویرلایب آلدی نیلاین»^۳
 «آه چه کنم که ناگاه راهزنان و غارتگران بر ما هجوم آوردند و بازار کسب و کارم را ویران کردند. اکنون دکانم بی‌صاحب ماند و پارچه‌های (داروندار) آن را به یغما بردند».^۴ در این گیرودارها، چنانکه از بیانات بلیغ فراغی برمی‌آید وی اسیر می‌شود. جریان آن را در ابیاتی چنین می‌آورد:

«مخدومقلی قولی باغلی پریشان عجب دستانیمدان قویمدی نشان»

- ۱- منبع پیشین ص ۲۷۵
- ۲- «قالدی نیلاین» ص ۳۱۳ همان منبع
- ۳- منبع پیشین ص ۳۱۳ - در مصراع دوم بیت دوم ابیات فوق، در دیوانهای چاپ قابوس و باکو (۱۹۶۰) کلمه «پارچه‌سین» (پارچه‌هایش را) ثبت شده است با این وجود آقای «دیه‌جی» در ص ۲۷۶ کتاب خود «بارچاسین» (داروندار) نوشته و ضمن آن به دیوانهای فوق استناد کرده است. ولی در دیوان نشر علم عشق‌آباد (۱۹۸۸) ص ۲۷۷ «بارچاسین» ثبت شده است. در دیوان دیگر چاپ عشق‌آباد (۱۹۵۹) «فارچاسین» آمده است.
- ۴- استاد «عبدالکریم عبادتی» استاد ادبیات دبیرستانهای گنبد کاوس و دانشگاه پیام نور معتقد است مخدومقلی دکان بزازی نداشته و آنچه در این ابیات آمده مجازی و کنایه از بازار سخن و غزل‌سرائی اوست. اما «ماتی کوسایف» عقیده دارد که شاعر کارگاه مسگری و زرگری داشته که در این حمله غارت می‌شود. بنابراین طرز ثبت نشر علم یعنی «بارچاسین» قرین به واقع است.

زندانده اوتیردی پیر جوان ایشان ایدایم کارواندین یولدی نیلین»^۱
 «مخدومقلی، دستهایم بسته و حالم پریشان است از آثار خوب و ارزشمند چیزی بجا نگذاشتند پیر و جوان (مرد و زن، کوچک و بزرگ) و محترمان ایل، همه اسیر و در زندانند. آه چکار کنم که مرا از قوم و خویشم جدا کردند و کاری از دستم بر نمی آید».
 استاد قره‌ایشان محمدی به نقل از «قزاق ایشان» روایت می‌کند: «مخدومقلی توسط یکی از نگهبانهای زندان بنام «عالی محمد» (علی محمد) که زمانی شاعر او را از اسارت ترکمنها آزاد کرده بود از زندان می‌گریزد و به میان ایل خود برمی‌گردد. وی معتقد بود مخدومقلی بیت ذیل را در شأن عالی محمد سروده است:

«حسبیه هم باطرلیقهده یرینده اونوی باشارماغه کشی گراک دور»^۲
 «حسبیه نیز در جای خود نوعی شجاعت و بی‌باکی است اما مرد می‌خواهد که از عهدہ آن برآید».

فراغی شعرهای «ناگهان فراق» (ص ۶۳۴) و «آرمانیم قالدی» (ص ۶۳۷) و «دوندی» (ص ۷۱۸) را به مناسبت این حوادث ناگوار و غم‌انگیز (اسارت خویش و قتل و غارت مردم) خلق کرده است. این نوع قتل و غارتها متقابلاً بین ترکمنها و خانهای بجنورد و استرآباد که سرسپردگان حاکم مرکزی بودند، انجام می‌گرفته است. شاعر از این جنگهای قومی و مذهبی دلی پر خون داشته و در اشعار خویش به سختی از طرفین انتقاد کرده است در این شبیخونها که متقابلاً انجام می‌گرفت عده‌ای کشته و عده‌ای نیز اسیر و یا بی‌خانمان می‌شدند. آتش این جنگها که از روی تعصب خشک و حرص و طمع شعله‌ور می‌شد، خاموش نمی‌گردید. زیرا اسیران را با شرایط بسیار دشواری به اقوام خودشان پس می‌دادند و گاهی همین شرطهای غیرمعتول سبب بروز جنگ خونین دیگری می‌شد. مخدومقلی فراغی که از نزدیک ناظر و نظاره‌گر این جریانات غم‌انگیز بود در شعر «ریگان ایلادی» می‌گوید:

«بیر نیچه میز قولی باغلی قل بولیب نیچه‌لار ایزینده سارغاریب سولیب
 کیمی بریب آنینگ بهاسین آلیب هر کیمه بر بللی بها ایلادی»^۳

۱- «قالدی نیلین» ص ۳۱۳ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس
 ۲- «گراک دور» ص ۳۹۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس. گویا به حدیث «الحرب خدعه» نظر داشته است.

۳- «ریگان ایلادی» ص ۲۷۵ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس



«عده‌ای از ما با دستهای بسته اسیر دشمن شدند، عده‌ای دیگر در فراق آنها خون دل خوردند و از غم و اندوه هجران عزیزان خود رنگ چهره‌شان زرد شد. گاه اسیران را تبادل و گاهی نیز برای آزادی هر یک بهائی (فدیه‌ای) تعیین کردند». وی در ابیاتی دیگر از بازار برده‌فروشی یاد می‌کند. از اینکه انسانها همچون کالا خرید و فروش می‌شوند و ناموس و شرافت انسانی را زیر پا می‌گذارند، بی‌نهایت متأثر و غمگین می‌شود و چنین ناله و شکوه سر می‌دهد:

«هر گون آچیب قل قرناقینگ بازارین نسامیسیم بازاره سالدی نیلاین»^۱
 «آه چه کنم! دشمن هر روز بازار برده‌فروشی باز می‌کند و مردان و زنان اسیر را که ناموس و شرافت ماست به معرض فروش می‌گذارد. بدین سبب مرا سخت می‌آزارد».

یکی از بی‌رحمانه‌ترین و دردناکترین تجاوزها و قتل و غارتها که در حق ترکمنهای نواحی استرآباد و ترکمن صحرا شده، هجوم وحشیانه آقامحمدخان یا فتحعلی خان قاجار است. این حمله ددمنشانه را مورخان در کتابهای خود نقل کرده‌اند و فراغی نیز آن را در شعر «فتاح»^۲ با دلی پر خون به صراحت بیان داشته است. نخست توجه خوانندگان را به چند روایت نقل شده از مورخان در این باره جلب نموده سپس به شرح نظر شاعر می‌پردازیم:

«پس از کشتن جعفرقلی خان، آقامحمدخان در صدد سرکوب ترکمن‌ها برآمد که از سالیان دراز با خاندان وی همراهی کرده بودند و همواره با پدرش [محمدحسن خان] هم دوستی و مراوده داشتند. او می‌خواست بخاطر همراهی ایشان با برادرش جعفرقلی خان انتقام بگیرد. این بود که با سپاهی به جنگ ترکمن‌ها رفت و در این جنگ خونریزی بسیار کرد و عده کثیری از زنان و فرزندان ترکمن‌ها را اسیر کرد. و با خود برد و عده‌ای از این زنان تن به اسارت و بردگی ندادند و در بین راه خودکشی کردند. از آن روز دشمنی بسیار سخت و کینه‌ای شدید در ترکمنهای ایران از خاندان قاجار بوجود آمد و به همین جهت بود که تقریباً

۱- «قالدی نیلاین» ص ۳۱۳ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- برخی شعر فتح را در مذمت و محکومیت نادرشاه افشار و جنایات او می‌دانند. اما نگارنده با توجه به تاریخ تولد شاعر (۱۱۵۳) و حاکمیت نادر (۱۱۶۰) آن را در مذمت و هجوم آقامحمدخان قاجار یا فتحعلی‌شاه می‌داند. چنانچه تاریخ به جنایات و بی‌رحمیهای خان قاجار نسبت به ترکمنها در آن دوره شهادت می‌دهد. اما سال ۱۱۴۶ را سال ولادت مخدومقلی بدانیم، احتمال اینکه خیلی از جنایات نادرشاه را نیز از نزدیک شاهد بوده و چنین ذم کرده باشد وجود دارد.

در تمام مدتی که قاجارها در ایران پادشاهی داشتند ترکمنها هر وقت که می توانستند بر نواحی مجاور خود تاختند و مخصوصاً راه خراسان به تهران همواره مورد تاخت و تازشان بود و مسافران را غارت می کردند و زن و فرزندشان را به اسیری می بردند و این اسارت مسافران را انتقام همان واقعه می دانستند و از طرف دیگر هم مأموران دولت هر وقت که می توانستند ترکمانان را شکست می دادند با ایشان همین معامله را تجدید می کردند و این بود که تا تقریباً پنجاه سال پیش که برده فروشی در ایران برنیفتاده بود کنیزان ترکمن در شهرهای مرکزی ایران وجود داشت.^۱

و در کتاب ناسخ التواریخ چنین آمده است: «آنگاه آقامحمدخان با محمدخان قاجار برادر مصطفی خان دولو عازم استرآباد شد تا جماعت یموت «سوین خان» را که در طرف صحرا و دشت قبیچاق جای داشتند و به غارت مردم استرآباد دست می زدند، سر جای خود بنشانند. لاجرم شهریار بعد از ورود به استرآباد بزرگان یموت را مکتوبی کرد که ابطال رجال خویش را روانه درگاه و ملتزم رکاب سازید و زن و فرزند خود را به گروگان بسپارید و گرنه آماده جنگ باشید. ترکمنها از سپردن زنان خود به گروگانی کوتاهی کردند. پس «محمدولی خان قویونلی» و مصطفی دولو را با ده هزار کس از لشکریان بر سر ایشان تاختن فرمود. بعد از کوشش فراوان ترکمنها شکست خوردند و سیصد مرد دلیر ترکمن روانه دم شمشیر گشت و هزاران زن و فرزند آن جماعت (ترکمنها) کشته شدند و هشتصد نفر از زنان و کودکان دستگیر شدند در آن گیرودار بعضی ترکمانان زنان خود را کشتند تا به دست مرد بیگانه نیفتند و ... در آن جنگ و ایلغار از زر و سیم و اسب و شتر و گاو و گاو میش و گوسفند، غنیمت فراوان بهره لشکریان گردید و اسیران بسیار با خود آوردند با این همه جنگ از لشکریان ۲۰ (بیست) نفر هلاک شدند.^۲

«فریزر» انگلیسی از لشکرکشی فتحعلی شاه و قتل و غارتی که به ترکمنها رفته و ویرانی و سرگردانی و استیصالی که گریبانگیر آنها شده چنین نوشته است: «لیکن باز ماندگان آنها ظلم و ستم را فراموش نکردند و نه تنها بر خلاف گفته نایب السلطنه ریشه کن نشدند بلکه در اثر

۱- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران دوره معاصر ج ۱ صص ۴۸ - ۴۹ - سعید نفیسی.

۲- ناسخ التواریخ ج اول نقل از صص ۱۱۴ و ۱۱۵ کتاب «سیری بر تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها» - امین الله گلی

خشم روزافزون و حس انتقام ایلانی که از هم دور افتاده بودند به یکدیگر پیوستند و ترکمنهای مرو و سرخس یکی شدند و با تعداد کمتر اما با نفرتی بیشتر به چپاول و غارت پرداختند.^۱

مخدومقلی نیز همچون سایر ترکمنهای باغیرت در شعر «فتاح» خان جنایتکار قاجار را به باد انتقاد می‌گیرد. و از اینکه ترکمنها را به ناحق قتل عام کرده است. سخت مورد نکوهش و مذمت قرار می‌دهد. در نخستین ابیات آن می‌سراید:

«ایران توران بو گون قولینگ آستنده سورگین ایندی بو دورانی سن فتاح
کل ترکمن اوینار چولینگ اوستینده دوکمه بیلگیل ناحق قانی سن فتاح»^۲

«ای فتاح امروز ایران و توران در زیر فرمان توست اکنون این دوران را غنیمت شمر و به عدالت رفتار کن. تمام ترکمنها در این دشت وسیع در ناز و نعمتند تو خون آنان را ناحق بر زمین نریز». فراغی در بیتی از همین شعر به تأثیر این حادثه ناگوار در روحیه ترکمنها و به بزرگی مصیبت وارده چنین اشاره می‌کند:

«سن ترکمنینگ ایلین گونین سولدیردینگ

قانلار دوکیب گوزل یوردیم دولدیردینگ»^۳

«ای فتاح تو با این جنایت جانگداز چهره سرخ و خندان ترکمنها را چون باغ خزان زده، زرد نمودی و با ریختن خون بی‌گناهان بر خاک سیاه، سرزمینم را گلگون کردی» مخدومقلی معتقد است که در این نبرد ناجوانمردانه، ترکمنها مظلوم واقع شده‌اند. زیرا به هیچ دلیلی مورد خشم خان قاجار قرار گرفته‌اند از این رهگذر کشته شدگان (ترکمنها) را شهید می‌نامد:

«شهید بولانلارینگ سرین قالدیر دینگ»^۴ همچنین اشاره به مناره‌ای است که ظالم از سرهای ترکمنها برپا کرده بود. شاعر در پایان رثای فوق از جو پراختناق و خفقان حاکم در اجتماع چنین یاد می‌کند:

«فراغی درد آیدیب درده یانملی قان یودیپ ظالم فتاح قالملی

۱- ترکستان در تاریخ صص ۸۴ و ۸۵

۲- «فتاح» ص ۳۱۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس.

۳- «فتاح» ص ۳۱۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «فتاح» ص ۳۱۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

دیری اوزیم لکن اولی سانملی آنگسه اولدیر بو دستانی اول فتاح»^۱

«فراغی، باید از مصیبت رسیده نالید و شکایت کرد. دریغادر عوض، به درد و مصیبتی بدتر از آن گرفتار می شوم. افسوس، خان ظالم و خون آشام با وجود اینکه خون مردم بیگناه و مظلوم را ناحق به زمین ریخته و جنایت دردناکی را مرتکب شده است باید زنده بماند. اما منی که زنده ام باید خود را مرده پندارم زیرا اگر فتاح پی ببرد که چنین پرده از جنایتش برداشته و شدیداً ملامتش کرده ام، این ندای دادخواهی و آزادخواهی را در گلو خاموش خواهد کرد». همچنین در شعرهای «دارغادی» (پراکنده و یا آواره شد) و «دوندی» (بدل یا یکسان شد) به چنین حملات وحشیانه اشاره کرده است. وی در بیتی از شعر «دارغادی» می سراید:

«بیدولت»^۲ بوزاخور ایله باش بولیب جبر قیلدی گوزل ایلر دارغادی»^۳

«فرد خواجه بر مردم حاکم شد و با جبر و ستمی که بر رعیت خویش روا داشت آنان را متواری ساخت». و در شعر دوندی می گوید:

«گورگن (گرگان) گوکلنگ عجب ایلر یاغیدان گزده دوندی»^۴

«مردم مظلوم و شریف گرگان (یموت) و گوکلان آنقدر مورد هجوم و قتل و غارت قرار گرفتند که گذرگاهی برای لشکریان دشمن شده است».

اما مخدومقلی فراغی با دلیری و شهامت بی نظیر خود، تنها به این گفتارها و افشاگریها اکتفا نمی کند بلکه مردم را به نبرد علیه خان قاجار و جیره خواران این خاندان ستم پیشه فرامی خواند از این رو شعرهای حماسی «گوریلین» (ص ۳۰۴)، «اونگی - آردی بیلینماز» (ص ۳۹۴)، «گوکلانک» (ص ۳۰۲)، «ترکمن بناسی» (ص ۶۱۹) و «دفعه دور - دوزنه دور» (ص ۴۳۶) و ... را خلق می کند. تا اینکه بتواند مردم ستم دیده را بر علیه ستمگران متحد سازد و سرانجام همچون سیلی خروشان کاخ ستم را از بنیان برکند. فراغی در شعر «گوریلین» مردم را به دفاع از جان و مالشان تشویق می کند و به آنان دلداری می دهد که شما مظلوم هستید و خداوند هم با مظلومان و ستمدیدگان است. اگر شما بخواهید، بر ستمگران

- ۱- «فتاح» ص ۳۱۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس
- ۲- «بیدولت» در فرهنگ عامیانه ترکمن ها اغلب به افراد یا شخص فاقد فرزند ذکور اطلاق می شود. نوعی نفرین نیز هست.
- ۳- «دارغادی» ص ۶۳۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس
- ۴- «دوندی» ص ۷۱۸ منبع پیشین



کله منار که از سرهای ترکمن‌ها، نادر شاه ساخته است. نقل از کتاب سفر جونس هنوی

غلبه خواهید یافت، در بیتی خطاب به مردم می‌گوید:

«ناحق دو کیلما سین قزیل قانیمز غنیمه قالما سین خانمانیمز»^۱

«ای مردم برخیزید تا دشمنان خون ما را ناحق بر زمین نریزند و خانه و کاشانه ما را

غارت نکنند». همچنین به وضعیت غم‌انگیز ترکمنها اشاره می‌کند:

«گوز بیلان گوردینگز کوپلار گدا دور نیچه‌لار آزاشدی نیچه فدا دور»^۲

«با چشمان خود مشاهده کردید که عده کثیری از شما فقیر و بیچاره شدند. گروهی

آواره کوه و صحرا و دسته‌ای دیگر به خون خویش آغشتند» شاعر تنها بیانگر و افشاگر این

ستمها نبود، بلکه این مبارزات حق‌طلبانه را رهبری نیز می‌کرد. او برای مردم ستم‌دیده یک

حامی بزرگ و بشارت‌دهنده فتح و ظفر بود. فراغی خطاب به مردم می‌گوید در مبارزه با ستم

و ستمگر باید بر خدا توکل کرد و نباید ذره‌ای ترس و بیم به دل راه داد باید مطمئن شد که

خداوند دوستان خود یعنی طرفداران حق را یاری خواهد کرد. این است که می‌سراید:

«ای یرانلار قوت برچک خدا دور^۳ علی ذوالفقاری سیریلین ایندی»^۴

«ای یاران سست و اندوهگین نباشد زیرا یاری کننده شما مظلومان خداوند است.

شمشیرهایتان را که همچون ذوالفقار حضرت علی علیه السلام است بر علیه ستمگران بکار گیرید».

فریاد از عدم رهبر شایسته و بایسته:

«اولوغ ایلر داغار چاشار مرد آردان خانی بولماسه»^۵

«ملت‌ی هرچند بزرگ و زیاد باشند اما رهبر و راهنمایی لایق نداشته باشند از هم می‌پاشند

و شکست می‌خورند».

مخدوم‌قلی با شناخت عمیقی که از اوضاع نابسامان اجتماعی و سیاسی جامعه خود

داشت دریافت که یکی از عوامل اصلی این همه درد و مشکلات عدم رهبری لایق و مقتدر

۱- «گوریلین ایندی» ص ۳۰۴ دیوان کامل مخدوم‌قلی - قابوس

۲- «گوریلین ایندی» ص ۳۰۴ دیوان کامل مخدوم‌قلی - قابوس

۳- مخدوم‌قلی در بیت به آیه: «یا ایها الذین آمنوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» آیه ۷ سورة محمد صلی الله علیه و آله و سلم نظر داشته است.

۴- «گوریلین» ص ۳۰۴ دیوان کامل مخدوم‌قلی - قابوس

۵- «جانی بولماسه» ص ۷۳۲ منبع پیشین

است. حتی در چند جا از اشعارش از آن بعنوان درد و بیماری خویش یاد می‌کند. برآستی تاریخ نشان می‌دهد که در زمان شاعر جنگهای قومی بین ترکمنها و مذهبی میان مسلمانان ایران بیداد می‌کرده است. شاعر برای ایجاد یک جامعه منظم و عاری از هرگونه جنگ و جدال، می‌بایست راه‌حلهائی پیدا می‌کرد و به مردم ارائه می‌داد.

فراغی چنانکه از اشعارش برمی‌آید نیاز و ضرورت یک رهبر مدبّر و شایسته که بتواند بوضع نابسامان و آشفته مردم سروسامان دهد احساس می‌کند و برای تحقق آن تلاش می‌نماید^۱ به‌نظر مخدومقلی یکی از ضروریات و رمز پیروزی هر جنبش و حرکت، رهبری است. وی در شعری تحت عنوان «باشی‌گراک‌دور» (رهبری یا فرماندهی لازم است) «ص ۳۹۵» ضرورت رهبر و هدایت‌کننده را چنین اعلام می‌کند:

«سپاه بولیب آطه چیقان هر یردان عقلی کاندان کسان باشی گراک دور»

«برای سپاه و لشکری که از همه طرف آماده هجوم است، فرمانده و رهبری خردمند و باتدبیر لازم است». مخدومقلی در بیتی دیگر می‌سراید:

«مخدومقلی بودور دردینگ صاحبی گرگ هر یوردینگ»^۲

یا:

«فراغی سوزلار دردینی تیلکی لر آتمش قوردینی

سؤیدر ترکمن یوردینی ایه بولغان برخان ایستار»^۳

«مخدومقلی درد و ناله تو این است که هر سرزمینی را صاحبی با تدبیر می‌باید».

صفات و آراستگی رهبر:

سپس به بیان ویژگیها و صفات لازم برای رهبر می‌پردازد، وی صفاتی چون شجاعت، عدالت، تجربه، مهارت، مدیریت و علم و آگاهی و... را لازمه یک رهبر می‌داند. چنانکه قبلاً نیز در انتقادات فراغی از رهبران به ظاهر دینی و حاکم ملاحظه کردیم. در بیتی صفت لازم برای یک حاکم مقتدر را این چنین بیان می‌کند:

۱- چنانکه بدون لحاظ قومیت و مذهب گاه از «محمدحسن خان قاجار» و گاه از احمدخان درانی که ادعای آزادیخواهی و برقراری عدالت و مساوات داشتند حمایت می‌کند و مردم را به تبعیت از ایشان فرا می‌خواند.

۲- «شیره‌دونار» ص ۵۶۹ همان منبع

۳- «جان ایستر» ص ۶۳۴ همان منبع

«بیباد بولیب دونر لوطینگ شهرینه هر اولکانینگ حاکم آری بولمسه»^۱
 «هر سرزمینی که حاکم مقتدر و با تدبیری نداشته باشد مانند شهر لوط به خرابه‌ای تبدیل خواهد شد». همچنین در بیتی دیگر خطاب به رهبران و فرمانروایان می‌گوید:
 «فرمانلاری روان خانلر سلطانلر ایل اولوسه بر عدالت گراک دور»^۲
 «ای خانها و پادشاهانی که بر مردم حکم می‌رانید، مردم به عدالت و مساوات نیازمندند». و باز می‌گوید:
 «اگر بولسانگ بار اولکانینگ پادشاهی اوزال باشندان بر سعادت گراک دور»^۳
 «اگر بر سرتاسر مملکتی پادشاه شدید یا هستید، بدانید قبل از هر چیز خوشبختی و خوشرفتاری و مهربانی با مردم لازم است». زیرا سعادت یک ملت یا پادشاه در عدالت پادشاه بر رعیت است، ملاحظه می‌کنیم، عقیده مهم مخدومقلی در آئین کشورداری، رعیت‌پروری پادشاه است و این نظر چقدر شبیه یا الهام گرفته از نظریه سعدی در گلستان است:
 «با رعیت صلح کن و زجنگ خصم ایمن نشین
 ز آن که شاهنشاه عادل را رعیت لشکر است»^۴
 همچنانکه شیخ سعدی معتقد است تکیه پادشاه باید بر رعیت باشد و پادشاه باید رعیت‌پرور و پاسبان باشد. فراغی نیز همین عقیده را دارد و می‌گوید پایداری و تداوم یک حکومت یا پادشاه با تائید رعیت (مردم) است و گرنه: «ایل گونی بولماسا شالر تختندن دوشر گیدار»^۵ «اگر مردم پشتیبان دولت یا پادشاه نباشند، شاه به ناچار از اریکه قدرت برکنار می‌شود»^۶
 مخدومقلی ارشادات و رهنمودهای بسیار عالی برای رهبران و پادشاهان زمان خود

۱- «الده باری بولماسه» ص ۴۰۲ منبع پیشین

۲- «گراک دور» ص ۷۳۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «گراک دور» ص ۷۳۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- گلستان باب پادشاهان ص ۴۴ (کلیات سعدی)

۵- «قیداسن» ص ۷۱۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۶- شیخ سعدی (رح) می‌گوید:

«پادشاهی که طرح ظلم افکند
 پای دیوار ملک خویش بکند».
 ص ۴۴ کلیات سعدی

داشته است و بدون شک این راهنمائیها برای رهبران کنونی کشورهای جهان نیز قابل الهام و پذیرش می‌باشد. چه زیبا و بلیغ است آنجا که با اشاره به داستان حضرت سلیمان علیه السلام پادشاهان را نصیحت می‌کند:

«سلیمان سن موره بر قولاق قویغین سوزینی آنگلاغین جوابین برگین
حاکم بولسانگ خلقه گون کبی بولغین آقارده سو یا اوسارده یسل بولغین»^۱

«اگر حاکم هستید، برای مردم به منزله آفتاب باشید که به تمام موجودات روی زمین نور و روشنائی می‌بخشد. مانند حضرت سلیمان علیه السلام باشید، باوجود اینکه بر انس و جن پادشاهی می‌کرد و شوکت و عظمت والائی داشت به ندای مظلومانه مورچه نیز توجه می‌کرد و ذره‌ای ستم روا نمی‌داشت. به شکایات و آه و ناله‌های ستم‌دیدگان گوش فرادید و از آنان حمایت و دستگیری کنید. همچون آب جاری مایه حیات و آرامش و همانند باد مایه برکت و رحمت باشید». فراغی عدالت و بخشش را برای خان و سلطان شایسته‌ترین عمل و زینده‌ترین صفت می‌داند و چه زیبا می‌گوید:

«هر کیمه گرکدور بر قوری عمل بگه برم شاغه عدالت یخشی»^۲

«برای هر کسی شایسته است که عملی صالح و نیکو انجام دهد. ولی برای شاهزاده سخاوتمندی و برای پادشاه رعایت عدالت زینده است» و یا «بگلیک ایده بیلماز بریم برمه‌یان»^۳ «کسی که کرم و بخشش نداشته باشد نمی‌تواند بر دیگران پادشاهی و سروری کند» به قول سعدی «بزرگی بایدت بخشندگی کن که دانه تا نیفشانی نروید».

عدم تحقق این آرمان متعالی و اسلامی شاید علل عمده روگردانی ترکمنها از خان قاجار و گرایش به احمدخان افغان باشد. از طرف دیگر برآورده نشدن انتظارات شاعر و مردم از احمدشاه افغان و پادشاهان دیگر تا بدانجا رسید که مخدومقلی فریاد برآورد: «کوپ قراشدیم عجب ایام گلمدی؟! و «ایل قدرین بیلان سلطان بولارمی»^۴ آیا سلطانی رعیت پرور و مردم‌دوست یافت می‌شود؟! یا «عدالتلی سلطان بارمی»^۵ آیا پادشاهی عادل وجود دارد؟! حتی با قطع امید کامل به صورت مثل سایر فرموده «شاهلر عادل بولماز داغلار دومان

۱- «قل بولغین» ص ۳۷۵ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «دلالت یخشی» ص ۱۱۱ منبع پیشین ۳- «هیچ بیلماز» ص ۵۶۵ همان منبع

۴- «بولارمی؟!» ص ۶۷۳ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۵- «یانان بارمی؟!» ص ۶۸۷ منبع پیشین

سبز»^۱ «شاهان عادل نمی‌باشند و کوهها بی‌ابرومه!!»

یکی دیگر از لازمه حرکت انقلابی را «وحدت و یکپارچگی» مردم و انقلابیون می‌داند. فراغی در شعری بنام «نقصانه گلگای» با بیانی بسیار ساده و در عین حال پرمحتوا و غنی حفظ وحدت و یگانگی را تأکید می‌کند. وی در این گفتار مسلمانان را به وحدت و اتحاد فرامی‌خواند و جنگ و برادرکشی را محکوم می‌کند و تفرقه و خونریزی را عامل ذلت و خواری مسلمانان می‌داند. او معتقد است که تعصبات خشک مذهبی و قومی و نژادی بنیان دین و جامعه را ویران می‌کند از این رهگذر می‌سراید:

«مسلمانان قلیچ قویسه بیر بیرنه دولت دونیب دینلار نقصانه گلگای»^۲

«اگر مسلمانان به روی یکدیگر شمشیر بکشند، ستاره بخت و اقبال آنها غروب خواهد کرد و بنیان دینشان متزلزل و سست خواهد شد.»

شاعر علل تفرقه و دشمنی را چیزی جز جهل و پیروی از هوا و هوس و اطاعت از وسوسه‌های شیطان نمی‌شناسد. بدین خاطر ارشاد می‌کند:

«بیر بیری چاپماق ایرماس آرلیک دان بوایش شیطانی دور بلکه کورلیک دان»^۳

«ای مسلمانان قتل و غارت یکدیگر، از جوانمردی و دینداری نیست. بلکه این کار قبیح ناشی از نادانی و پیروی از شیطان است» مخدومقلی یقین دارد که اگر انسانها با یکدیگر متحد شوند می‌توانند کوهها را به جنبش و دریاها را به خروش وادارند. اما اگر میان مردم اختلاف و دو دستیگی ایجاد شود آن ملت عظمت و اقتدار خود را از دست خواهد داد. این است که با دلی پر خون و دیدگانی پر نم می‌سراید:

«آغز آلالیق آیرار ایللی دیرلیک دان»^۴ «اختلاف و چند دستیگی ملتی را خوار و ذلیل

و نابود خواهد کرد». فراغی در شعر «باش بولمانگ» ص ۱۱۵ (رهبر نباشید) می‌گوید:

«مونگ نصیحت آیتسنگ بیرینی توتماز آغزی بیر بولماغان ایله باش بولمانگ»^۵

۱- «ص منبع پیشین ۵۷۸ همان منبع

۲- «نقصانه گلگای» ص ۵۷۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- منبع پیشین

۴- در بیتی دیگر در همین معنا می‌سراید: «آغز آله بر قومه هیچ‌وقت باش بولمانگ» (ص ۱۱۵ دیوان کامل مخدومقلی): «بر مردمی که متفرق هستند و اطاعت‌پذیر و تابع رهبری واحد نیستند هرگز رهبر و راهنما نباشید».

عامل مهم دیگری که مخدومقلی بیش از عوامل ذکر شده بدان تأکید می‌کند و آن را اصل و اساس یک اجتماع امن و امان می‌داند «ایمان به خدا» است که در جای جای اشعارش مردم را بدان دعوت می‌کند. مخدومقلی ایمان به خدا و روز آخرت را مایه آرامش درونی و معنی و مفهوم زندگی می‌داند. او معتقد است که ایمان چون سپری است که آدمی را از ارتکاب گناه و مفاسد اخلاقی حفظ می‌کند. فراغی صفاتی چون: صداقت، توکل بر خدا، امانتداری و درستکاری و راستگوئی و عدالتخواهی و شجاعت را نشانه وجود ایمان در آدمی می‌داند. چنانکه قبلاً در انتقادات شاعر از کارگزارها و صوفی‌نماها ملاحظه کردیم وی آنها را به خاطر عدم ایمان یا ضعف ایمان نکوهش کرده بود. مانند این بیت:

«ایانگا دوغری بولماسنگ ایمانینگ ساویلار گیدار»^۱:

اگر با خدای خود صادق نباشید، ایمان از وجودتان پر می‌کشد.

و باز

«شریعت اوغرینده دوغری یورمه‌دی نفس اوچون ایمان سیز اوته باشلاری»^۲

«آنانکه مسئول اجرای احکام شریعت در جامعه هستند تابع خواهشهای نفسانی خویش‌اند. و بخاطر ارضای نفسشان ایمان خود را از دست می‌دهند». فراغی ایمان را تنها در شعار و اقرار شهادتین نمی‌داند بلکه ایمان کامل را همچنانکه خداوند در قرآن اهل ایمان را «یا ایها الذین آمنوا و عملوا الصالحات» خطاب می‌کند، علاوه بر اقرار به لسان و تصدیق به قلب، عمل به آنچه بعد از اقرار و تصدیق بر انسان تکلیف می‌شود، می‌داند. وی هیچ چیز را در دنیا برابر و همتای ایمان نمی‌داند.

چه زیبا و واضح می‌گوید:

«هیچ بیر ذاندان پیدا یوق بر نوری ایمان گراگ»^۳

«در روز قیامت هیچ چیز جز ایمان بکار نمی‌آید و منفعتی ندارد».

و همچنین:

«مالینگ ملکینگ پیدا قیلماز یانینگ دان ایمان گیتماز میش»^۴

۱- «ساچار گیدار» ص ۱۶۵ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «قاچه باشلادی» ص ۷۳ منبع پیشین

۳- «دون گراک» ص ۵۸۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «گیتماز میش» ص ۴۸۸ همان منبع

«آن روز نه مال و نه مُلک به شما سودی می‌رساند بلکه تنها ایمان مایهٔ نجات و رستگاری خواهد بود».

مخدومقلی شخص بی‌ایمان را با لحنی شدید مورد مذمت قرار داده است، و او را در هر دو دنیا زیانکار و اهل خسران می‌داند و در شعر نیز از آنان با صفاتی چون ترسو و بزدل، دون همت، پیمان شکن، مایوس و ناجوانمرد و ... یاد می‌کند از این رهگذر می‌گوید:

«حقیقت نامرد دور ایمان سیز گچن ایمان بیلان بارسنگ نردک بولار سن»^۱
 «به تحقیق پست و ناجوانمردند، کسانی که بی‌ایمان (کافر) از دنیا می‌روند. خوشا به حال کسانی که با گوهر ایمان به سوی آخرت می‌شتابند» با توجه به اهمیت و تأثیر ایمان در زندگی انسان، شاعر همیشه به درگاه حق دست نیاز دراز می‌کرد و از آن ذات باری تعالی عاجزانه و ملتسمانه می‌خواست که دل او را با نور ایمان منور سازد و هرگز ایمان را از او سلب نکند، فراغی این چنین دعا می‌کند: «اول آمان آخر ایمان استه‌رام»^۲ خداوند نخست (در دنیا) از تو امن و امان و در آخر (آخرت) نیز ایمان می‌طلبیم.

و در جای دیگر در همین معنا و مقصود می‌گوید: «اول دمه آمان آخر ایمانیم»^۳ همچنین:

«خداوند اگر چه نفسیم ایماندور دیلا گیم الله‌دان نوری ایماندور»^۴
 «خداوند، اگر چه نفسم سرکش و نافرمان است، اما تقاضایم از تو نور ایمان است». و در بیتی خطاب به خویش می‌گوید:

«مختومقلی اوقیب قرآن خدادان دیلا گیل ایمان»^۵
 «مخدومقلی در قرآن بخوبی تأمل و تعقل کن و از خداوند بخواه که ترا در ایمان و اعتقادات خویش مستحکم و پایدار نگه دارد». مخدومقلی افراد باایمان و نیکوکار را کاملترین انسانها می‌شناسد و معتقد است که انسانهای باایمان و باتقوا در هر دو دنیا سعادت‌مند و خوشبخت هستند، از این رهگذر به صراحت می‌گوید:

«ایمانلی قول ایکی دنیا آمان دور گل آچلیب چمن سولدی یرانلار»^۶

۱- «بولار سن» ص ۴۰۵ منبع پیشین ۲- «برسه گراک دور» ص ۶۰۵ همان منبع

۳- «برسه گراک دور» ص ۶۰۵ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «یتوشدی سالیم» ص ۳۶۶ همان منبع ۵- «دینادور» ص ۱۵۶ منبع پیشین

۶- «یرانلار» ص ۱۱۹ منبع پیشین

و در بیتی دیگر نیز بر این تأکید و تائید می‌افزاید:

«مخدومقلی قالماز ایگسیگی کمی هر کیم باره بیلسه ایمان قزانیب»^۱

«مخدومقلی کم و کسری نخواهد داشت هر که بتواند با حفظ ایمان جان به جان آفرین

تسلیم کند».

با این بررسی و تحلیل مختصر می‌توان اذعان کرد که ایجاد یک حکومت مقتدر

اسلامی که ضامن اجرای احکام اسلام و برقراری عدالت اجتماعی باشد، مدینه فاضله

مخدومقلی فراغی بوده است.

فصل هفتم

مخدومقلی در عالم

عرفان و تصوف



Новайы билен Магтымгулы.

Новайы — СССР-иң халк артисти *Алим Ходжаев*.

Магтымгулы — СССР-иң халк артисти *Аман Гулмамедов*.

Navoi and Makhtumkuli

The People's artist of the USSR *Alimi Khodjaev* in the role of Navoi.

The People's artist of the USSR *Aman Kulmamedov* in the role of Makhtumkuli.

Навон и Махтумкули.

Навон — Народный артист СССР *Алим Ходжаев*.

Махтумкули — народный артист СССР *Аман Кульмамедов*.

مخدومقلى و نوائى

مخدومقلی در عالم عرفان و تصوف

دَل گفتم مرا علم لَدُنّی هوس است
تعلیم کن ار ترا بدان دسترس است
گفتم که الف گفتا دگر، گفتم هیچ
در خانه اگر کس است یک حرف بس است
زندگانی خالد نقشبندی

«ای خدا مخدومقلی‌نی لطف احسان ایلاگیل

بارچه اُمّت جرمنی عفو ایله یکسان ایلاگیل

دنیا آخر مرادیم کل آسان ایلاگیل

کشف^۱ ادیب علم لَدُنّی^۲ اهل عرفان^۳ ایلاگیل»^۴

«خداوندا، مخدومقلی را مورد لطف و احسان خود قرار ده و خطا و لغزشهای تمام اُمّت محمد ﷺ را عفو کن و همه را آمرزیده بفرما. خدایا مراد مرا در هر دو دنیا حاصل

۱- کشف: «ظهور مستور در قلب... و در اصطلاح عرفا اطلاع بر ماوراء حجاب است از معانی غیبی و امور خفیه یعنی حالتی که در آن مرد راه حق، علایق مادی را ترک می‌کند و همین ترک علایق دل او را روشن و بر اسرار حق آگاه می‌سازد.»

۲- علم لَدُنّی: دانش ذاتی، علمی که کسی بدون استاد فرا گرفته باشد. دانشی که بی واسطه و به الهام خداوند بنده‌ای را حاصل گردد (مقابل علم اکتسابی).

۳- عرفان و معرفت را در کُتب لغت، علم و دانش معنی کرده‌اند. ولی عرفان به مفهوم عام وقوف به دقایق و رموز چیزی است مقابل علم سطحی و قشری و عرفان به مفهوم خاص، یافتن حقایق اشیاء به طریق کشف و شهود، در واقع عرفان معرفتی است مبتنی بر حالتی روحانی و توصیف‌ناپذیر که ارتباطی مستقیم با وجود مطلق پیدا می‌کند و در درجه اول در جان و ذات انسانی تجلی دارد و در مرتبه بعد در اعمال و رفتار آدمی.

۴- «ریم جلیل» ص ۳۳۵ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

بگردان و مرا توفیق ده تا با ترک علایق مادی و روشنی قلب علم لدنی کشف نمایم و اهل عرفان و معرفت گردم».

تاریخ زندگانی مخدومقلی چنانکه از اشعارش برمی آید فرازونشیبهایی داشته است. او نیز همچون برخی از شاعران و عارفان بزرگ دیگر سرزمین ما مدت کوتاهی را در دوره جوانی به غفلت گذرانده است.

البته این دوره به اصطلاح غفلت (فراموشی) از نظر عارفان و مقربان درگاه حق که لذت محبت و بندگی حق تعالی را چشیده اند، گناه و خطا به شمار می رود.^۱ گرچه ما هیچ دلیلی، مبنی بر لغزش و انحرافات اخلاقی و رفتاری در شخص مخدومقلی از خط اصیل اسلام نداریم، جز اینکه بگوئیم در جوانی چند مدتی را در سودای عشق و وصال منگلی دخترخاله خود گذرانده است.

همه می دانیم که دوره جوانی، طبیعتاً آدمی را چون دیوانه ای به هر سو می کشاند و کمتر افرادی هستند که در امواج خروشان احساسات و غرایز جوانی خود را از خطا و انحراف نجات می دهند. این گروه مانند ناخدایان ماهری هستند که در امواج پرتلاطم دریا خود و مسافرین را صحیح و سالم به ساحل می رسانند. برای همین است که رسول خدا ﷺ می فرمایند:

«جوانی شعبه ای از دیوانگی است».^۲

مخدومقلی در دوره جوانی در تصادم دو جریان قرار گرفته بود. یکی از این جریانها او را به سوی تباهی و پستی که همانا تسلیم شدن به خواهشهای نفسانی بود سوق می داد و دیگری نیروی فطرت بود که با الهام از تعلیمات قرآنی و عرفانی پدر بزرگوارش «آزادی» بیدار شده، مخدومقلی را با جاذبه توصیف نشدنی به سوی کمال انسانی می کشانید.

مخدومقلی در بین این دو جریان متضاد مانند غریقی که برای نجات خود به هر سو دست دراز می کند، برای رهایی و آرامش درونی خود راهی جستجو می کرد. گاهی نیز مورد هجوم تندباد نفس اماره قرار می گرفت و مسیر او را از صراط مستقیم منحرف می ساخت. اما

۱- به قول شیخ سعدی (رح) «عاصیان از گناه توبه کنند، عارفان از عبادت استغفار». به قول امام محمد غزالی کسانی که ایمان و اسلامشان به تقلید از پدر و مادر است و تحقیقی نیست در «غفلت»

۲- حدیث نبوی

هستند.

دیری نمی‌گذشت که نیروی دیگر باز او را به جاذبه اصلی برمی‌گرداند. به همین خاطر فرازونشیبهایی در زندگانی مخدومقلی بوجود آمده است. شعر او بهترین بیانگر این بلندی و پستی است:

«سن نچوک مخدومقلی یامانلیغینگ اونوتمادینگ

گاهی گاهی ظالم اولدینگ گورگانینگدان قایتمادینگ

گاهی گاهی صوفی بولدینگ هیچ حرامدان دادمادینگ

بیلمدیم سن قایسی بولدینگ بلی برایش توتما دینگ

نه صفا کارلیک بیلان بولدینگ نه ملالیق بیلان»^۱

«مخدومقلی! چگونه هنوز نیز گذشته خود را فراموش نکردی؟! گذشته‌ای که گاه، گاه ظالم بودی و از هیچ چیز روگردان نبودی. و گاه، گاه نیز صوفی بودی و دست به هیچ حرامی نمی‌زدی آخر ندانستم! تو کدامیک را (ظالم - صوفی) برگزیدی. نه صوفی و صفا کار شدی و نه مُلا!!»

سرانجام مخدومقلی تقریباً پس از دو سال^۲ کشمکش درونی که بنای شخصیت او را همانند بید می‌لرزانید، تسلیم خواستهای پاک فطرت و عشق الهی شد. آنگاه خطاب به دنیا و خواهشهای نفسانی پشت کرده، چنین سرود:

«یگریمی یاش اوتدی مندان هزل اتمدیم دنیا سندان»^۳

«ای دنیا، بیست سال از عمرم در اندیشه کامجویی و دلبستگی تو سپری شد. اما در این مدت هیچ لذتی از تو نبردم». بدین ترتیب شاعر به جهاد با نفس سرکش (اماره) پرداخت و به تزکیه و تهذیب نفس مشغول گردید. عاقبت توفیق خدا یار شد و شخصیت حقیقی و وارسته خود را باز یافت.

۱- «تنهالیق بیلان» ص ۴۲۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- اگر پذیریم مخدومقلی در سن هیجده سالگی عاشق دخترخاله خود منگلی شده و تا سن بیست سالگی این علاقه و دلبستگی بین آنها برقرار بوده است. درواقع دو سال در سودای عشق و وصال منگلی بوده است.

۳- «ایسلارین» ص ۲۲۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

عوامل دخیل در بیداری و ایجاد انقلاب درونی مخدومقلی:

در بررسی آثار و شرح حال زندگی مخدومقلی به این نتیجه رسیدم که عواملی در بیداری و ایجاد انقلاب درونی شاعر دخیل بودند. اکنون به شرح مختصر هر یک از این علتها می پردازم.

۱- تعلیم و تربیت اولیه (خانواده):

یکی از مهمترین و مؤثرترین عاملی که در ایجاد انقلاب درونی و روحی مخدومقلی دخیل بود و او را در برابر حملات شدید خواهشهای نفسانی استوار و سر بلند نگه داشت، ثمرهٔ تعلیم و تربیتی بود که از پدرش آزادی فرا گرفته بود. در این باره خود شاعر می گوید:

«دعا قیلسام جبر جفا اکثر دور علم او گرادان استاد قیلام پدر دور»^۱

«دست دعا به درگاه حق بلند می کنم تا خداوند فرجی حاصل فرماید چونکه جبر و جفای روزگار فراوان است و آنکه مرا علم و دانش آموخت پدر عزیزم است». آزادی فرزندش را طبق تعلیم عالی اسلام که از هر لحاظ غنی و موافق با فطرت انسانی است تربیت کرد. از این رهگذر مخدومقلی پدرش را روشنائی بخش دیدگان خود می خواند و در فراق ایشان می گرید و ناله سر می دهد: «گوزیم نینگ نورانی آزادیم قنی»^۲ روشنائی بخش و نور دیدگانم آزادی کجاست؟! حتی آزادی را سرمایه علمی و ایمانی خود می داند و هنگام فرقت و جدایی او می سراید:

«فراغینی سن بی ایمان ایلادینگ نامسیم ایمانیم آزادی قنی»^۳

«ای قاصد نا به هنگام مرگ» تو با گرفتن پدر، فراغی را از ایمان تهی نمودی. کنون ناموس و ایمان من، آزادی کجاست؟!»

همانطور که در شرح حال مخدومقلی نوشته اند، شاعر ابتدا نزد پدر بزرگوارش کسب علم می نمایند و از حُسن و خُلق و فضائل اخلاقی «آزادی» تأثیر می پذیرند. در واقع فراغی نخستین هسته های فکری و عقیدتی خود را از سرچشمهٔ زلال معرفت الهی که متزه از هر نوع بدعت و تحریفی بود کسب نمود. او خود را به سلاح ایمان و تقوا مجهز کرد و با آن به نبرد و

۱- «توتماز» ص ۶۹۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «آزادیم قنی» ص ۲۷۶ منبع پیشین ۳- «آزادیم قنی» ص ۲۷۶ منبع پیشین

جهاد نفس اماره و کبر و غرور جوانی شتافت.

۲- مدارس دینی:

عامل مهم دیگر وجود «مدارس اسلامی» بود که در آنها دانش آموزان (طلبه‌ها) را براساس تعالیم قرآن و سنت رسول الله ﷺ پرورش و آموزش می‌دادند. دولت محمد آزادی پدر و استاد ارجمند شاعر، وقتی دید فرزندش دارای استعداد عالی و هوش سرشار است، او را ابتدا به دست استادی بنام «نیاز صالح» سپرد. پس از مدتی که از محضر این عالم بزرگوار فیض برد. مخدومقلی را برای تحصیل در سطوح و مدارج بالای علمی به مدارس دینی خویه و بخارای شریف که مهد علم دین بود، فرستاد.

باتوجه به اینکه مایه علمی و تربیتی شاعر از همان ابتدا موافق و سازگار با برنامه‌های آموزشی و تربیتی مدارس دینی قالب‌گیری شده بود. هنگام ورود و تحصیل در خویه و بخارا نه تنها هیچ مشکل روحی و عقیدتی برای مخدومقلی پیش نیامد بلکه سبب رشد و شکوفائی استعدادهای بالقوه او شد. اما از نظر درک و فهم و طرز تفکر و تجزیه و تحلیل قرآن با استادان و طلبه‌ها خیلی متفاوت بود. تا جایی که بعدها، به خاطر همین اندیشه متعالی و مطالعه آثار عرفا و فلاسفه یونانی و ایرانی همراه با استاد و دوست عزیز خود «نوری کاظم» از مدرسه «کوکلتاش» بخارای شریف اخراج می‌شوند.

فراغی هنگام فارغ‌التحصیل از مدرسه «شیرغازی» خویه به رشد و شکوفائی استعدادهای خود و اینکه اکنون قادر به تجزیه و تحلیل آیات قرآنی و شناخت دوست و دشمن است چنین اشاره می‌کند:

«سلجروور من ایندی آغی قرانی دوست رقیب قرداشی حقی یارانی
اوقیدیم گوتردیم کتاب قرآنی گیدار بولدیم خوش قال گوزل شیرغازی»^۱
«اکنون قادر به شناخت و تمیز حق و باطل (به اصطلاح سیاه و سفید) و دوست و دشمن هستم. زیرا در آغوش تو با الهام از قرآن پرورش یافتم و آن را بسیار مطالعه کردم. حال می‌روم خداحافظ ای مدرسه محبوبم شیرغازی».

۱- «گوزل شیرغازی» ص ۲۹۰ دیوان کامل مخدومقلی - قاپوس



تصویری از نظامی در موزه نظامی در شهر باکو
(از دیوان قصاید و غزلیات نظامی)

۳- آشنائی با شخصیت‌های علمی و مطالعه آثار عرفا و شاعران مسلمان:

یکی از علت‌های مهم دیگر انقلاب درونی و گرایش مخدومقلی به عرفان و تصوف آشنائی عمیق او با شخصیت‌های بزرگ مسلمان و مطالعه آثار گرانبها و پرارزش شاعران و عارفانی بود که زمانی در سرزمین‌های اسلامی بخصوص در ترکستان، خراسان، هند و افغانستان می‌زیسته‌اند. و یا معاصر با فراغی بودند.

مخدومقلی در دوران تحصیل در شهرهای خیوه و بخارا با علما و زاهدان والامقام و بافضیلت و با درجات علمی متفاوت آشنا می‌شود و در محضر برخی به تلمذ می‌پردازد.

یکی از آن شخصیت‌های ارجمند و عالی‌مقام که بدون تردید در تغییر و تحول روحی و معنوی شاعر تأثیر بسزائی داشته استاد و دوست صمیمی وی «نورکاظم بن باهر» است. هرچند در دیوان شعر کنونی فراغی نامی از ایشان نیامده است. اما آشنائی و برقراری رابطه گرم دوستی با استاد نورکاظم، خاطره دوستی مولانا با شمس تبریزی را در اذهان ما زنده می‌کند. بنابراین بعید به نظر می‌رسد که مخدومقلی از استاد و دوست ارجمند خود در اشعارش نامی نبرده باشد. بهر حال اگر نامی هم برده باشد به ما نرسیده و احتمالاً همراه با دیگر آثار مخدومقلی طعمه حریق یا سیل آب جیحون شده است.

مخدومقلی علاوه بر آشنائی و دوستی نزدیک با برخی از استادان و مریدان زمان خود، با آثار ادبی، عرفانی و دینی و فلسفی و... بزرگان گذشته نیز انس و الفت پیدا می‌کند و به شدت تحت تأثیر معنوی جادوگونه آنها قرار می‌گیرد. چنانکه در قصیده‌ای تحت عنوان «سان بولسام»^۱ (در شمار آنان باشم) نام چندین شاعر و عارف مسلمان را همراه با کتابهای آنها ذکر می‌کند و اعلام می‌کند که ای کاش من هم از نظر علمی و ادبی و شهرت، چون ایشان می‌بودم:

«ابوسعبد عمرخیام همدانی فردوسی نظامی حافظ پروانی

جلال‌الدین کبی جامی التامی آلارینگ یانینده من هم سان بولسام»

«ای کاش من هم در شمار عارفان و شاعرانی چون ابوسعید ابی‌الخیر، عمرخیام، یوسف همدانی، فردوسی، نظامی، حافظ و جلال‌الدین محمد بلخی (مولانا) و جامی معروف باشم».

کتابخانه
موسسه
۱۳۸۴

شیخ فضولی از دیوان فضولی بزبان ترکی



اصیل
۷۱

جان وئرمه غم عشقه که عشق آفت جان دیر

و در ایاتی دیگر می‌گوید:

«دامنگیرده یورگان استاد نوائی^۱ چهار دیوان فرهاد شیرین زیبائی
ظاهرالدین بابر میزان‌الاوئی قاشلارینه باریب من مجنون بولسام
«ای کاش من مجنون هم مانند ظاهرالدین بابر و استاد نوائی که در دامنگیر [؟] مقام
داشت و آثاری چون چهاردیوان، فرهاد شیرین و «میزان‌الاوئی» به یادگار گذاردند آثار و
نشانی در سطح آنان به یادگار می‌گذاردم».

مخدومقلی با زبردستی خاص که از صفات و ویژگیهای متمیزه اوست از کتابهای
پراج و الهام‌بخش شاعران و عارفانی چون شیخ سعدی، خاقانی و ... چنین یاد می‌کند:
«اوقیب ایدیم اول سعدی‌نینگ بوستانینی گور نه عجب خاقانی‌نینگ مداینی^۲
ایستار من شاهنامه ساقی‌نامه‌نی مالک عمر برلان سلیمان بولسام»
«با مطالعه و الهام از بوستان سعدی و قصیده عجب مداین خاقانی شعر می‌سرایم و
سخن می‌گویم. علاوه بر آنها طالب و علاقمند شاهنامه و ساقی‌نامه نیز هستم و دوست دارم تا
مرا هم در شمار مالک عمر و سلیمان به حساب آرند».

از این بیانات شیوا و دلنشین مخدومقلی می‌توان استنباط کرد که او تحقیق و مطالعات
عمیق داشته است و اهل نقد و انتقاد بوده است. زیرا از شاعران و عارفان و آثاری نام می‌برد
که امروزه نیز نقادان و ادیبان و اهل تحقیق و پژوهش آنها را جزء بهترینها نام می‌برند.
فراغی چون غواصی در دریای بیکران ادبیات شرق بخصوص مسلمانان فارس، ترک
و عرب‌زبان به شناگری پرداخته و خود را در سایه چنین سرمایه‌های علمی، عرفانی و ادبی
غنی پرورانده است.

نویسنده؛ کتاب «کوراوغلو در افسانه و تاریخ» درباره مخدومقلی می‌نویسد: «با شعر

۱- مخدومقلی به سلطان حسین بایقره و وزیر باتدبیر و ادیبش «میرعلی شیرنوائی» ارادت خاصی
داشته است. و در چندجا از دیوانش از ایشان نام برده است: «سلطان حسین میرعلی شیردنباده
دعواکار...» ص ۲۵۶ دیوان مخدومقلی.

۲- قصیده «ایوان مداین» را خاقانی در بازگشت از سفر دوم حج به سال ۵۶۹ ه. ق پس از دیدن آن
بنای تاریخی و یادآوری از قزوین و شکوه دیرین ایران و بارگاه ساسانی سروده است. یتی از آن چنین
است:

«هان، ای دل عبرت‌بین از دیده غیر کن، هان ایوان مدائن را آئینه عبرت دان»

کلاسیک شرق و از آن جمله آثار فارسی و آذری آشنایی و الفت داشته و تأثیر شاعرانی چون نظامی، خاقانی و نسیمی و فضولی در بعضی سروده‌هایش قابل تشخیص است.^۱ چنانکه می‌گوید: «اول شیخی فضولیغا سوزیم بولسه برابر» (ص ۲۵۶ دیوان مخدومقلی)

گاه این تأثیر و الهام‌پذیری به جایی می‌رسد که حتی برخی از اشعار عربی و فارسی آن شاعران و عارفان را آنچنان زیبا و مختصر و ساده به زبان ترکمنی برمی‌گرداند. نمونه آن شعری است، با مضمون عرفانی بنام «سندان بی خبر»^۲ (از تو بی خبر) یا (از تو غافل) این شعر در دیوان فریدالدین عطار نیشابوری تحت عنوان «جهان از تو بی خبر»^۳ ثبت شده است. همچنین شعر «بر نیچه مثال»^۴ (مثالی چند) که درست برگردان شعری تقریباً با همان عنوان از عطار است.

اکنون به متن و مضمون این دو شعر عرفانی و روحانی که حالت مطابقت و همانندی نیز دارد. به دو زبان فارسی و ترکمنی دقت فرمائید. از نحوهٔ بکارگیری الفاظ و کلمات مناسب ترکمنی و فارسی به جای یکدیگر خواهید فهمید که مخدومقلی چقدر به زبان مادری خود و فارسی مسلط بوده است و از نظر صنعت قصر و ایجاز نیز درک خواهید کرد که فراغی چقدر به زیبایی شعر و کلام توجه داشته است. و خیلی چیزهای دیگر که از دید یک محقق و ادیب هرگز مخفی نخواهد ماند:

از دیوان کامل مخدومقلی فراغی:

از دیوان فریدالدین عطار نیشابوری^۵:

«بر نیچه مثال» ص ۵۸۵

«مثالی چندان»

اوغره دیم الیاسه دوش گلدیم خضره

... بسا خرد دوش در سخن بودم

۱- «کوراوغلو در افسانه و تاریخ» ص ۴۶۱

۲- «سندان بی خبر» ص ۱۹۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «جهان از تو بی خبر» ص ۳۱۰ دیوان عطار نیشابوری غزل شماره ۳۶۶ تصحیح سعید نفیسی

۴- «بر نیچه مثال» ص ۵۸۴ دیوان مخدومقلی چاپ قابوس و «مثالی چند» دیوان عطار نیشابوری

۵- دیوان قصاید و غزلیات عطار نیشابوری با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی - تهران ۱۳/۹ مقدمه ص

گونگلوبم ایچره گلدی بر نیچه مثال
 کشف شد بر دلم مثالی چند
 قول گوتاردیم دوردیم نیازه نذره
 گفتم ای مایه همه دانش
 دیدیم رخصت بولسه ایده بین سؤال
 دارم الحق زتو سؤالی چند
 دیدیم نه دور بو دنیانینگ دیرلیگی
 چیست این زندگانی دنیا
 دیدی یاتسنگ تویشدور بو سرده خیال
 گفت خوابی است یا خیالی چند
 دیدیم نادور ملکی جهان سویگوسی
 گفتمش چیست مال و ملک جهان
 دیدی دردسر دور یا بوینه و بال
 گفت درد سرو و بالی چند
 دیدیم یا رب دنیا ناگه منگزایدور؟
 گفتم او را مثال دنیا چیست؟
 دیدی قارری هلایدور یوزینده یوز خال
 گفت زالی کشیده خالی چند
 دیدیم اهل زمانه ناگه بند اولمیش
 گفتم اهل زمانه در چه ره اند
 اوغول قیز سویگوسینه جمع ایتماگه مال
 گفت دربند جمع مالی چند
 دیدیم بو سویگودان مالدان نه حاصل
 گفتم آری سزای ایشان چیست
 دیدی یغماغی قایغودور گیتمه گی و بال
 گفت در آخرت نکالی چند

دیدیم اهل ظلم نه طایفه دور
گفتم اهل ستم چه طائفه اند
دیدى گرگ ایتو اشاک دور شغال
گفت گرگ و سگ و شغالی چند
دیدیم اونندان نفسیم نیجه رام اولور
گفتم این نفس رام کی گردد
دیدى پیر اولان ایله گوشمال
گفت چون یافت گوشمالی چند
از دیوان کامل مخدومقلی فراغی

از دیوان فریدالدین عطار نیشابوری ص ۳۱۰

«سندگان بیخبر» (ص ۱۹۹) و (ص ۷۰۷)

«بخش غزلیات» غزل شماره ۳۶۶

سن سن آرایشی جهان هم جان سندان بیخبر
ای در درون جانم و جان از تو بی خبر
سن جهانان دولی سن جهان سندان بیخبر
وز تو جهان پُرس و جهان از تو بی خبر
اندیشه دریاسیندا سوردوم سفینه سینی
ای عقل پیر و بخت جوان گرد راه تو
یوز طرفه یوز دردم سیران سندان بی خبر

پیر از تو بی نشان و جوان از تو بی خبر
مخدومقلی علاوه بر شاعران و روحانیون، با مشایخ صوفیه و طریقه‌های موجود و
زنده زمان خود آشنا می‌شود. از آن جمله است طریقه‌های «نقشبندی»^۱ و «یسویه»^۲ (یساویه)

۱- نقشبندیان: پیروان شیخ بهاءالدین محمد نقشبند (ف ۷۹۲ هـ) هستند در آغاز اهل زهد و فقر و
سادگی بودند و اندیشه وحدت وجودی داشتند و خرقة زردرنگ و خاکستری مورد علاقه آنان بود
در واقع طریقت خواجگان (طریقه‌یی که از خواجه یوسف همدانی ۴۴۰ - ۵۳۵ هـ) مایه گرفته بود که
ابتدا در بخارا و پس از آن در تمام شهرهای خراسان قدرت و شهرتی یافت. (نقل از ص ۹۷ - مبانی
عرفان و تصوف - کتاب درسی دانشگاه پیام نور). ←

و «بکناشیه»^۱ و ... چونکه سرزمین‌های بخارای شریف، خراسان، هندوستان و افغانستان محل نشو و نما و ترویج طریقه‌های فوق بوده‌اند. چنانکه از قرائن برمی‌آید. عاقبت مخدومقلی بر اثر آشنایی با مریدان و مشایخ و سیر و سفرهایی که داشته، شیفته طرز تفکر و اندیشه‌های عارفانه پیروان طریقت نقشبندیه می‌شود. ان شاء الله در این فصل به شرح آن خواهیم پرداخت.

۴- سیر و سیاحت:

آیریشیب دوغانیمدان

«قرداش آتا انامدان

مُساfer ایلادینگ منی»^۲

جدا دوشیب ایل یوردیمدان

علت مهم دیگری که باعث انقلاب روحی و عرفانی در مخدومقلی شد، سفرهای شاعر به سرزمین‌ها و دیار هندوستان، افغانستان، خراسان و آذربایجان و ترکستان و ... است. فراغی، چنانکه از اشعار او درک می‌شود چندین بار به نقاط مختلف جهان از آن جمله به کشورهای هند، افغانستان و شهرهای گوناگون ایران، ترکستان و عراق سفر کرده است. باتوجه به برخی از قرائن و اتفاقات ناگواری که در زندگانی شاعر افتاده زمینه سفر به سرزمینهای دور و نزدیک برایش فراهم می‌شود. بنابراین می‌توان سفرهای مخدومقلی را به دو دسته تقسیم کرد:

۱- سفرهای تحقیقی یا سفرهایی که قبل از گرایش به عرفان و تصوف انجام داده است، چنانکه از شرح حال زندگانی مخدومقلی برمی‌آید، نخستین سفر ایشان به همراهی استاد و دوست ارجمندش «نورکاظم» از مدرسه کوکلتاش بخارا به سوی طوائف مختلف

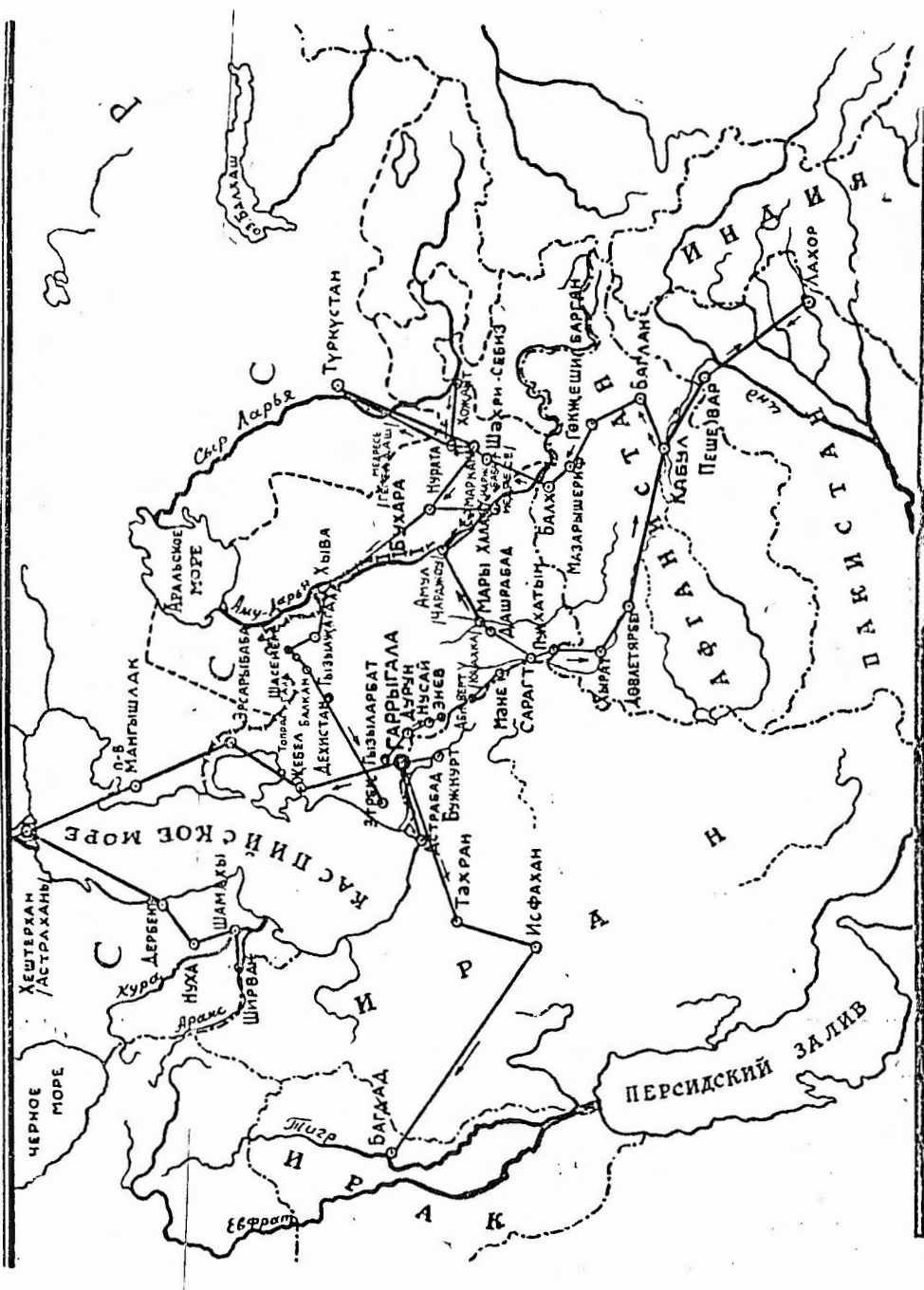
۲- یسویه (یساویه): پیروان خواجه احمد یسوی (ف ۱۱۶۶ م = ۵۴۵ هـ) هستند. این طریقه ابتدا در شهر «یسی» ترکستان بوجود آمد و به نام «یسوی» معروف شد. اما شاگردانش طریقت او را دنبال کردند و غیر از ترکستان در خراسان و آناتولی و آذربایجان نیز رواج دادند. (ترکمنهای ایران - ص ۴۲۸)

۱- «بکناشیه: پیروان حاج بکناش ولی (ف ۷۳۸ هـ) هستند. این طریقت در ترکیه رواج یافت. داشتن کلاه سفید، احترام به ادیان و مبارزه با ظلم از خصوصیات این طریقت بود. (ص ۹۷ مبانی عرفان و تصوف - دانشگاه پیام نور).

۲- «ایلادینگ منی» ص ۹۹ مخدومقلی سایلانان اثرلار عشق آباد - ۱۹۸۸. شعر فوق در چاپ قابوس ثبت نشده است.

Шахрийн саяхатларыны гөркөзйөн карта.
Карта путешественний поэта.
A map of the poet's travels

مسیر سیاحت شاعر روی نقشه



مسیر سیاحت شاعر روی نقشه

ترکمن در ترکستان و به جانب کشورهای هند و افغانستان آغاز می شود و مدت شش ماه به سیر و سیاحت می پردازند.

هدف آنها از این سفر، شناخت و بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و عوامل تفرقه و جنگهای قومی در میان ترکمنها و یافتن راه حلهای مناسب بود. این دو بزرگوار، پس از شش ماه گشت و گذار در سرزمینهای یاد شده با توشه ای از علم و تجربه و با طرح برنامه ای مشخص دوباره به بخارا و سپس به خیوه برمی گردند. (بعد از این سفر، در زندگینامه یا اشعار مخدومقلی هیچ بحث و صحبتی از نورکاظم نیست) به احتمال قوی در همین سفر، مخدومقلی با عرفا و مشایخ و شاعران زیادی در سرزمینهای هند و افغانستان و ترکستان آشنا می شود و مباحثه، مناقشه و نشست و برخاستهایی نیز داشته و از نزدیک از شیوه زندگی و طرز تفکر و تعلیمات طریقتها و رابطه دولتهای وقت اطلاعات مفیدی بدست می آورد.

مخدومقلی غیر از این سفر شش ماهه، سفرهای کوتاه و بلند دیگری نیز داشته است. که در اشعار «گرگانینگ»^۱، «تاپلمز»^۲، «گلاندور»^۳ و «یایلاق لاری بار»^۴ و... بدانها صراحتاً اشاره می کند. حتی در این قصاید از کالاهای، حیوانات و جاهای دیدنی برخی از مناطق و شهرها نام می برد.

۲- سفرهای روحانی یا سفرهایی که پس از گرایش به عرفان و تصوف داشته است. مخدومقلی پس از روآوری به عالم عرفان گرفتار آتش عشق و محبت حق تعالی می شود. وی در این وادی بیکران و پرمخاطره نمی تواند بدون راهنما و فرد آگاه از راه و رسم منزلها، گامی مؤثر و استوار به سوی معشوق حقیقی بردارد. به همین منظور، جهت یافتن پیرو مرادی لایق و بایسته دوباره توشه سفر به دیار افغانستان و هند و... می بندد. حتی برخی معتقدند شعر

۱- «گرگانینگ» ص ۳۰۰ دیوان مخدومقلی - قابوس

۲- «تاپلمز» ص ۵۹ منبع پیشین

۳- «گلاندور» ص ۲۵۵ منبع پیشین

۴- «یایلاق لاری بار» ص ۳۰۱ همان منبع. «مدتی در آذربایجان به سیروسفر پرداخته و در شعر «یایلاق لاری وار» خود طبیعت آذربایجان و زیباییهای «شکی»، «شیروان» و «تبریز» را وصف کرده است.» (ص ۴۶۱ کوراوغلو در افسانه و تاریخ) فراعی در شعر «گلاندور» می سراید:

«تبریز هرات شهرینی گوردیمده سراسر شیروان شق ایکیسی بولغایمو برابر»

«اوغلیم - آزادیم»^۱ که گفت و گوئی بین پدر و فرزند یعنی دولت محمد آزادی و مخدومقلی است در آغاز چنین سفرهائی سروده شده است زیرا در این شعر مخدومقلی از پدرش جهت رفتن به نزد پیری در افغانستان رخصت می طلبد.

اشعار «گوزلارمن»^۲، «هندوستانده خیالیم»^۳، «عجب ایام گلمدی»^۴ و «ساتاشدیم»^۵ و ... بیانگر سفرهای روحانی و معنوی شاعر است. مخدومقلی در قصیده «هندوستانده خیالیم» بسیار صریح و واضح به سفر روحانی و معنوی خود که تنها بخاطر حق و حقیقت صورت می گیرد و اینکه هرگونه مخاطره آن را با دل و جان می پذیرد، اشاره می کند:

«حق اوغرینده قرباندير

جانیم دولتیم مالیم

کونگل یولا رواندير

هندوستانده خیالیم»

و در شعر «نورانه دوشمز» (ص ۵۰۱ - نشر علم عشق آباد) از سرزمینهای سفر کرده

خویش نام می برد:

«تـرکـستـاندر خیالیم

آچغیل تنگريم سن یولیم» باز

«گوزیم گورمیش هندوستان

ایران هم آفغانستان

عـمان خـزر دـهـستان

یورسام میزانه دوشمز»

چون هدف ما در این فصل تنها اشاره به عوامل مؤثر در بیداری و ایجاد انقلاب درونی مخدومقلی است. به همین خاطر از پرداختن به شرح و تفسیر سفرهای ایشان سرباز می زنیم و به توضیح عامل دیگر بیداری و هشیاری فراغی می پردازیم. البته در هر فصل به تناسب موضوع به تأثیر عمیق هر یک از عوامل مذکور پرداخته شد.

۱- «اوغلیم - آزادیم» ص ۲۶۸ دیوان کامل مخدومقلی چاپ قابوس. البته به نظر نگارنده کشته شدن دو تن از برادرانش نیز در ایجاد انقلاب درونی و سفرهای مخدومقلی بی تأثیر نبوده است.

۲- «گوزلارمن» ص ۶۳۲ منبع پیشین

۳- «هندوستانده خیالیم» ص ۶۲۹ همان منبع

۴- «عجب ایام گلمدی» ص ۳۰۶ منبع پیشین

۵- «ساتاشدیم» ص ۵۴۱ همان منبع

۵- رؤیاهای صادق و مکاشفه:^۱

«یا تیردیم دیش گوردیم اویانندیم توردیم عشق بر مشکل ایش دور اوقیدیم گوردیم»^۲
یکی دیگر از مهم ترین عاملی که باعث دگرگونی و تغییر و تحولات روحی و معنوی
مخدومقلی گردید، رؤیاهای صادق و کشف و شهودات قلبی و خاص عرفانی است که در هر
یک از آنها شاعر مورد عتاب و الطاف الهی قرار می گیرد. پیامبر ﷺ می فرماید: «وقتی
خداوند برای بنده ای نیکی خواهد او را در خواب عتاب کند».

مخدومقلی با زبان فصیح و شیرین شاعری جریان هر یک از آن رؤیاها و مکاشفه را
بیان داشته است. اکثر آنها در دیوان کنونی فراغی ثبت شده و زینت بخش صفحاتی از دیوان
او گردیده است. از آن جمله: «تور غیل دیدیلار»، «دیدیلار»، «اوچدیم برانلار»، «هریانه» و
«دیوانه گلدی» یا «برنان گتوردی» و ...

از مضمون و معانی قصاید فوق برمی آید که فراغی بعد از این رؤیاهای صادق و
مکاشفه های روحانی و عرفانی از خواب غفلت بیدار می شود. زیرا در عالم خواب از سوی
پیامبر ﷺ و دیگر اولیای خدا راهنمایی و ارشاد می شود. معروفترین رؤیائی که
مخدومقلی در آن مورد خطاب قرار می گیرد در دیوانش تحت عنوان «تور غیل دیدیلار»^۳
(گفتند برخیزید) ثبت شده است این قصیده با این مطلع آغاز می شد:

«بئر گیجه یا تیردیم تونینگ یارینده بئر تورت آتلی گلیب تور غیل دیدیلار»
«شبی تقریباً نیمه های آن خفته بودم که ناگه چهار اسب سوار آمدند و گفتند از خواب
غفلت برخیز» و یا در قصیده «دیدیلر» می آورد:

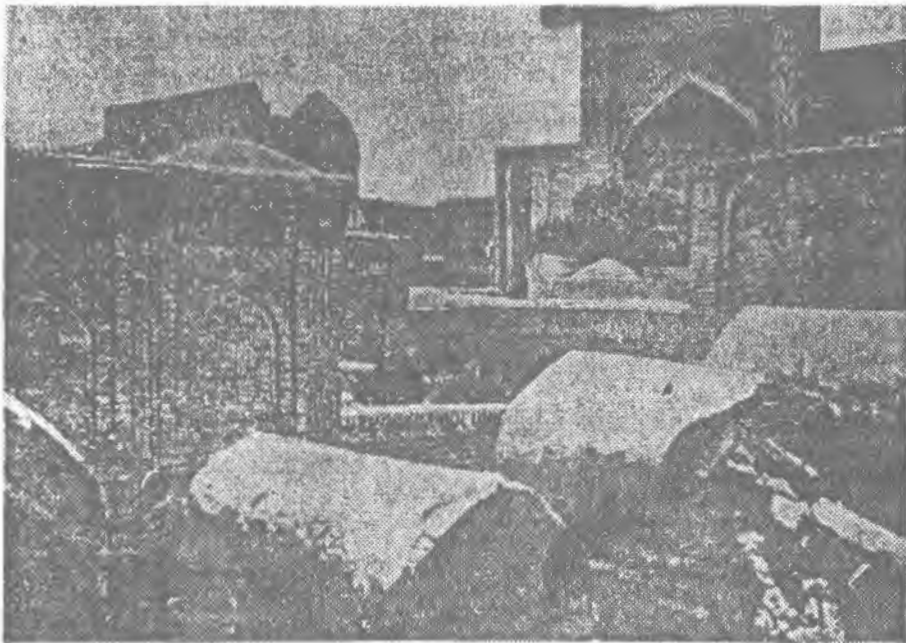
«یا تیردیم غفلتده گلیب ارسلر تور غیل ها یرینگدان اویان دیدیلر»^۴

۱- «رؤیا المؤمن جزء من سته و أربعين جزء من النبوة» رواه المسلم - بخاری. ریاض الصالحین ص
۵۳۶/۲ رؤیای مؤمن یک جزء از چهل و شش جزء پیغمبری است.

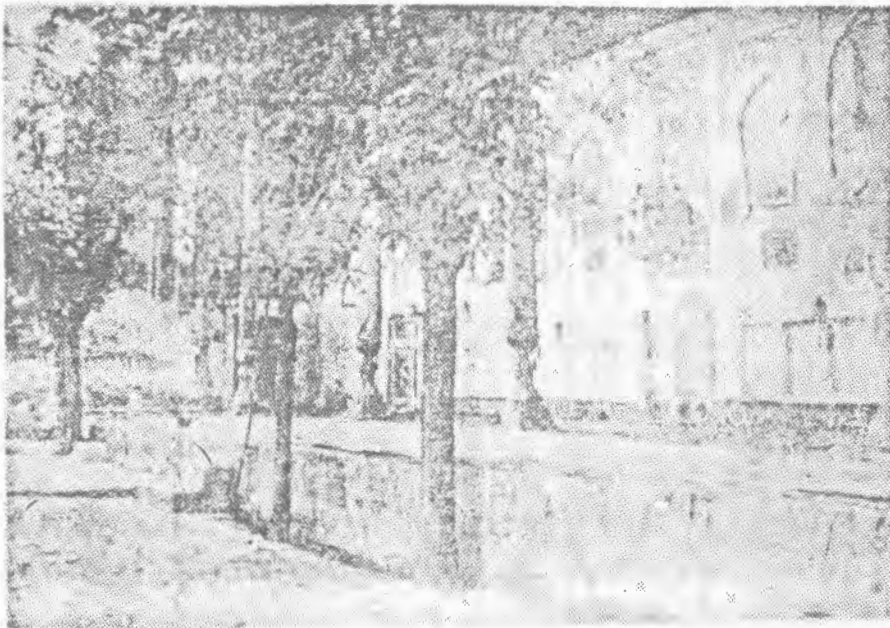
۲- همان منبع

۳- «تور غیل دیدیلار» ص ۳۳۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس. اغلب محققین و مردم عام این
قصیده را آغاز پیداری و پایه و اساس شاعری مخدومقلی می دانند و برخی معتقدند که همانا «علم
لُدنی» در این رؤیا به فراغی از جانب خداوند و اولیاء الله داده شده است. قره ایشان محمدی معتقد بود
مخدومقلی این رؤیا را در سن نه سالگی در اُجی قوشان یا «گینگ جای» دیده است.

۴- «دیدیلر» ص ۸۳ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس



مزار بهاء الدین نقشبند (مجموعه مسجد و مقبره)



مزار بهاء الدین نقشبند (ایوان مسجد)

«در خواب غفلت آرمیده بودم که اولیای خدا آمدند و گفتند هان!! از خواب غفلت برخیز و بخود آی.»

از مفاهیم این قصاید و قراین دیگر چنین استنباط می شود که فراغی در همه موارد در عالم خواب حقیقی و طبیعی نبوده بلکه کنایه از غفلت و فراموشی است. از طرف دیگر برخی از رؤیاها و مکاشفه را بعد از گرایش و دخول به عالم عرفان و تصوف مشاهده نموده است. مثلاً آنجا که می گوید:

«بئر جمعه گیجه سی گوردیم دوشیمده بال اوروب گوکلاره اوچدیم یرانلار»^۱

«در یک شب جمعه در عالم خواب دیدم که بال زنان در آسمان پرواز می کنند». و یا شبی در بخارا کنار آرامگاه بهاءالدین نقشبند بوده و رؤیائی برای دست می دهد:

«بئر گیجه یاتوردیم شاه نقشبنده^۲ بهاءالدین آدلی دیوانه گلدی»^۳

«شبی در «شاه نقشبند» خفته بودم که درویشی بهاءالدین نام به حضورم آمد». و باز می گوید:

«باده سین نوش ایلاب گیتدیم هوشیمدین غم دردیندان اشکیم گریانه گلدی»^۴

«با نوشیدن شراب از دست [بهاءالدین] درویش بیهوش شدم و از درد غم (عشق) اشکم روان گردید».

مخدومقلی در این رؤیاها با اولیای الله و مشایخ بزرگ و نامی مجالست می کند و همچون حالت بیداری به سؤال - جواب می پردازد. بطوری که به ایشان گفته می شود سه نفر استاد توست و نام تو در جهان جاودانه خواهد ماند:

«دیدیلار بیز اوچ کیشی بولدیق اوستادینگ دایم داستان بولسون عالنده آدینگ»^۵

«گفتند، ما سه نفر (!؟) مسئول و استاد تعلیم و تربیت تو شدیم. امیدواریم تا نام تو در جهان زنده ماند و در حق تو داستانها گویند». فراغی در شعر «بولدیم گریانه» (گریان شدم) از

۱- «اوچدیم یرانلار» ص ۲۳ دیوان مخدومقلی - عشق آباد

۲- «نقشبند» قریه ایست در یک فرسخی بخارا (ص ۴۳۰ ترکمنهای ایران)

۳- «دیوانه گلدی» ص ۳۷۶ - قابوس، «برنان گتوردی» ص ۶۲۷ عشق آباد - علم نشریاتی

۴- «دیوانه گلدی» ص ۳۷۶ - قابوس، «برنان گتوردی» ص ۶۲۷ عشق آباد - علم نشریاتی

۵- «هریانه» ص ۳۵۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

آن سه استادش چنین یاد می‌کند:

«حضر دن عیسی دن شاه مرداندن همت ایستاب باقدیم سوی آسمانه»^۱

۶- قتل دو تن از برادرانش و ناکامی در عشق منگلی:

کشته شدن دو تن از برادرانش در راه قندهار همراه سردار نامی ترکمن «چودیرخان» تأثیر بسزائی روی ترکمنها بخصوص مخدومقلی گذاشت. همزمان با این مصیبت بزرگ از معشوقه خود منگلی نیز به زور جداگشت. تأثیر هر یک از آنها در فصلهای دیگر بیان گردید. آری، با مشاهده و دریافت چنین الهاماتی آتش محبت و ذوق بندگی که عرفا از آن بعنوان «عشق» یاد می‌کنند در وجود شاعر شعله‌ور می‌شود و هرگونه آرام و قرار از او سلب می‌گردد. بعد از این مراحل است که مخدومقلی اسیر عشق حق می‌شود و در سودای وصال معشوق حقیقی خود به غزلسرائی می‌پردازد و با تمام وجود بعنوان بنده‌ای مخلص و عاشقی جان‌فدا در خدمت خداوند قرار می‌گیرد چنانکه خود می‌گوید:

«گونگولومنی گچردیم جمله جهانندان نه جهانندان بلکه ال اوزدیم جانندان»^۲

آنچه بر شمردیم و مختصر شرحی که بر هر یک بیان گردید، درواقع چنانکه در آغاز فصل نیز گفتیم، اسباب و مسببایی بودند که خداوند براساس آنها اراده و خواست خود را مبنی بر هدایت بنده‌اش مخدومقلی تحقق بخشید. گرنه دلیل و علت اصلی همانا حکمت با تدبیر حق تعالی است، زیرا تمام کارها براساس تقدیر و اراده آن یکتای بی‌همتا انجام می‌گیرد.

اکنون بیائیم تأثیر عوامل فوق را در شکوفایی استعدادهای خدادادی و پرورش شخصیت عرفانی، دینی و علمی مخدومقلی همراه با ایدئولوژی اصیل اسلامی را از دیدگاه «ماتی کوسایف» ادیب نامی و فقید ترکمنستان بررسی کنیم:

ماتی از تأثیر تعلیم و تربیت بدست آزادی و اثرپذیری از مطالعه عمیق آثار دینی و عرفانی شاعران و عارفان مسلمان و آشنایی نزدیک با طریقه‌های موجود در آسیای میانه چنین

۱- «بولدیم گریانه» ص ۱۲۱ مخدومقلی سایلانان اثرلار - عشق‌آباد - باکو ۱۹۶۰ و ص ۴۶ دیوان مخدومقلی - عشق‌آباد - علم نشریاتی ۱۹۸۸ اما در چاپ قابوس بجای «خضر»، حضرت ثبت شده است.

۲- «هریانه» ص ۳۵۷ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس

می نویسد:

«تعلیم و تربیتی که شاعر در دوران کودکی از پدرش آموخت و همچنین کتابها و آثاری که او در مکتب و مدارس (خیوه - بخارا) مطالعه کرد. در پرورش شخصیت اسلامی مخدومقلی نقش بسزائی داشتند. علاوه بر اینها، آشنایی با طریقه‌های خواجه احمد یسای و بهاء‌الدین نقشبند در آسیای میانه سبب هدایت و گرایش او به عرفان و تصوف شد. طوریکه خادم و طرفدار سرسخت دین اسلام گردید و لازم است لیاقت و شایستگی ایشان را در خدمت به اسلام و خادمین آن ستود.»

ماتی کوسایف در ادامه سخنان خود در این باره می‌گوید: «آثار عرفانی و دینی بجامانده از «آزادی» (پدر مخدومقلی) «یسای» عمرخیام و غیره و همچنین نحوه زندگی و حوادث بوجود آمده در زندگانی ترکمن‌ها [به‌خصوص خانواده شاعر] باعث شده است در مخدومقلی نیز اندیشه‌های فلسفی بوجود آید.»

ماتی می‌افزاید: «مطالعات پیگیر آثار کلاسیک شرق و سیروسایاحت به سرزمینهای گوناگون باعث شکوفایی استعداد و گسترده‌گی چشم‌انداز مخدومقلی شده است.»^۱

مخدومقلی در نتیجه این سیروسایاحتها، مطالعات عمیق آثار عرفانی و ادبی و آشنایی با عرفا و مشایخ طریقه‌های یسای و نقشبندی و مصیبت‌های وارده شدیداً تحت تأثیر قرار می‌گیرد و به تزکیه و تهذیب نفس می‌پردازد. او در این سیر و سلوک محتتهای فراوان را متحمل می‌شود، آه و ندامتهای سوزناکی سرمی‌دهد. تا اینکه شایستگی عروج به بارگاه معشوق حقیقی را درمی‌یابد. عاقبت با صبر و بردباری و با امید و توکل، به قلّه معرفت حق تعالی صعود می‌کند و عارف به تمام معنا می‌شود که امروزه یاد و خاطره آن بزرگوار را گرامی می‌داریم و سخنان حکمت‌آمیز او را چون داروی شفابخش برای تسکین و آرامش خاطر نوش جان می‌کنیم. (برگوشتهای خود خلقه می‌کنیم.)

اینک مراحل تزکیه نفس و سیروسلوک معنوی او را تا رسیدن به قلّه معرفت و منزل معشوق مطالعه می‌کنیم:

فراغی پس از بخود آمدن و کشف و شهودی که برایش دست داد، همچون ناصر خسرو از خواب غفلت بیدار شد و به شرح ذیل گام در عالم عرفان و تصوف نهاد:

۱- «مخدومقلی ننگ عمری و دورداد بیجیلیگی» ص ۳۸ ماتی کوسایف - عشق آباد

۱- بیداری از خواب غفلت و تزکیه نفس:

«اویان خواب غفلتدان اجل سیز اولان گونگلیم

امید اوزیب دنیادان در گاهدان دیلان گونگلیم»^۱

مخدومقلی چنانکه خود معترف است، تقریباً بیست سال اول زندگی خود را در غفلت و در دام هوئی و هوس به دنیا و لذات زودگذر آن گذرانده است. این مدت هرچند از نظر زمانی جهت بیداری و تزکیه و تهذیب نفس کم و کوتاه است. اما چون مخدومقلی (چنانکه ذکر شد) نخستین هسته‌های تربیتی خود را از پدری عارف و عالم و عامل به قرآن کسب نموده بود. توانست زودتر بخود آید، زیرا در وجود او بذر معرفت زمینه مساعدی یافته بود. در اندک زمان چنان تعالی و رشد یافت که «آزادی» انتظار آنرا می‌کشید.

از سن بیست سالگی به بعد، کردارها، گفتارها و اندیشه‌ها و حتی نگاههای مخدومقلی معنای خاصی بخود گرفته بود. شاعر دریافته بود که دنیا با تمام زروبرقش نمی‌تواند آدمی را به زندگی آرامبخش و سعادت‌مندی برساند. چه زیبا اعتراف می‌کند:

«یگیریم یاش اوتدی مندان هزل اتمدیم دنیا سندان»^۲

«ای دنیا، بیست سال از بهترین دوران زندگیم را در دام هوئی و هوس و لذات زودگذر تو صرف کردم اما هیچ لذت و نشاطی نصیبم نشد».

آری، او از روی تجربه و مطالعه آموخته بود که دنیا پاینده نیست، پس شایسته نبود به چیز فانی چون موجودی باقی و جاوید نگریست و دل بست. به همین خاطر می‌سراید:

«دنیا یالانچی دور حرص هوسدور یالانچیغا بیل باغلاماق عبثدور»^۳

«دنیا سراب و همان حرص و هوس است، سراب را آب پنداشتن و به آن دلخوش بودن تصور غلط و بیهوده‌ای است». درواقع مصداق همان سخن شیرین و شیوای شیخ سعدی (رح) است: «آنچه نپاید، دلبستگی را نشاید».

مخدومقلی کم‌کم با الهام از تعالیم اسلامی و با اندیشه عمیق در آفرینش خویش و جهان هستی خود را می‌شناسد و سپس قدم در راه معرفت حق تعالی می‌گذارد که این شناخت

۱- «دیلان گونگلیم» ص ۵۴۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس. به نظر مؤلف این غزل از نخستین و مهم‌ترین غزلهای مخدومقلی است که پس از بیداری و خودیابی و در آغاز گرایش و تزکیه نفس سروده است.

۲- «ایسلارین» ص ۲۲۶ منبع پیشین

۳- «بولمازیرانلار» ص ۱۳۳ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

و طلب مهمترین گام به سوی شناخت حق و عاشق شدن به وی بود. چنانکه در حدیث نبوی ﷺ آمده: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» و همچنین در شرح حال هر عارف و زاهدی ذکر شده است. زیرا شناخت خویش شرط اساسی و لازم برای دخول به عالم معرفت حق تعالی است. این اصل، از ویژگیها و اشتراک همه عارفان و زاهدان حقیقی است. عرفا این مرحله را، مرحله «طلب» گفته‌اند.

شاعر پس از مرحله طلب، می‌بایست دل را از خواهشهای نفسانی و هرگونه تعلقات مادی منزّه سازد یعنی مرحله تهذیب اخلاق را طی کند و این هم تحقق نمی‌یافت مگر اینکه از اعمال گذشته خود که دل را بیمار و کدر کرده بود توبه^۱ و استغفار نماید درواقع با سوهان توبه دل را صیقل دهد. چنانکه این شیوه و مراحل در زندگانی اغلب مشایخ و عرفای نامی نیز مشهود است. از این رهگذر مخدومقلی نیز از همان ایام جوانی ضمن تهذیب و تزکیه نفس به توبه و استغفار می‌پردازد و این عمل را در دوره جوانی می‌ستاید:

«یگیت لیکده قیلسانگ توبه دردینگا کوپ دوا بولار»^۲

«اگر در جوانی توبه کنی، باعث عفو و بخشش بسیاری از گناهان و شفای خیلی از دردهای روحی خواهد بود». به همین جهت، از دوره جوانی به درگاه حق رجوع می‌کند و چنین از گرفتار آمدن در دام نفس و شیطان استغفار می‌کند:

«نفس ایله شیطانینگ پایمالی بولدیم ایام منی لطف ادیب قوتارغین آندان»^۳

«خداوندا، مدتی پایمال نفس و شیطان شدم. کنون مرا با لطف و کرم خود از شر و دام آنها خلاص بگردان».

فراغی، هنگام توبه و ندامت از اعمال گذشته از این می‌نالد و شکایت به درگاه حق می‌برد که مدتی را در تبعیت از خواهشهای نفسانی بسر برده است. از این رهگذر در مناجاتی چنین طلب مغفرت می‌کند:

«سندان مدد یتوشمه‌سه یا جبّار بو بلادان باش قوتارمق قسچان بار

۱- «توبه» یکی از منازل و مقامات هشتگانه «مقامات سالک» است. در اشعار عرفانی فراغی تمام مقامات و احوال صوفیانه قابل مشاهده است.

۲- «بلا بولار» ص ۱۳۱ دیوان مخدومقلی - قابوس

۳- «یالبارماق» ص ۲۰۸ منبع پیشین

هوا هوسغه بولدیم گرفتار حق قوللوغنه ذره یوقدور مجالیم»^۱
 «ایا، خداوند جبار، اگر چنانچه نظر لطف تو شامل حالم نشود، کی توانم از دام بلای
 هوئی و هوس رهائی یابم، کنون که در دام نفس گرفتار آمده‌ام، مجال آنرا ندارم که ذره‌ای از
 حق بندگی را اداء نمایم».

و باز از این نفس سرکش و ظالم چنین شکوه سر می‌دهد:
 «یرانلار یولداش بولدیم نفس هوئی ظالیمغه»^۲
 «ای دوستان (یاران) چندی تابع و مطیع خواهشهای نفس ظالم و سرکش شدم».
 همچنین از مصاحبت و همشینی با دوستان ناباب توبه و اظهار پشیمانی می‌کند:
 «گمراه بولیب یول یتوردیم اوتوردیم بی‌وشلار بیلان»^۳
 مخدومقلی در سیر منزل و مقام توبه، از عمر و اعمال گذشته خود عمیقاً اظهار ندامت
 و بیزاری می‌کند و از اینکه مدتی را در فرمانبرداری نفس و وسوسه‌های شیطانی گذرانده،
 خود را سخت ملامت می‌کند و از پروردگار طلب مغفرت می‌نماید.
 او ضمن ابراز ندامت و پشیمانی از عمر به غفلت گذشته با چشمانی گریان و دلی آکنده
 از غم و اندوه به توبه و استغفار می‌پردازد:
 «یوقمیش منداک جهانده عمرین غافل اوتیرگان»

خدایا من عاصی شرمنده قلینگ بولدیم»^۴
 و در جای دیگر می‌سراید:
 «جهل ایشنه چابک من الله امرینه سستر غرق ضلالت بولدیم هدایتہ سن گوستر»^۵
 «خداوندا، در انجام کارهای جاهلانه چابک اما در اطاعت از اوامر و نواهی تو سست
 و کاهل هستم. بدین سبب غرق ضلالت شدم. کنون تو راه هدایت و روشنائی را بر من هموار
 کن».

۱- «یتوشدی سالیم» ص ۳۶۵ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «خیرایشه گدا بولدیم» ص ۴۳۲ منبع پیشین

۳- «داغلار داشلار بیلان» ص ۳۴۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «قلینگ بولدوم» ص ۵۹۷ منبع پیشین به قول ذوالنون «توبه عوام از گناه باشد و توبه خواص از غفلت» توبه مخدومقلی نیز از غفلت است نه گناه.

۵- «خیرایشه گدا بولدیم» ص ۴۳۲ منبع پیشین

فراغی در میان ندهای تأثرانگیز و ملامت‌بار خویش، از عشق و علاقه‌ای که زمانی به معشوقه خود «منگلی» داشت چنین اظهار ندامت و توبه می‌کند:

«بر گلچهره یولینده بیهوده فدا بولدیم

بد ایشلاره بای بولدیم خیر ایشه گدا بولدیم»^۱

«در دام عشق کسی که چهره‌ای چون گل زیبا ولی عمری کوتاه دارد بیهوده گرفتار شدم. زمینه انجام کارهای بد برایم فراهم و مساعد بود. اما گدا و درمانده کارهای خیر و نیک بودم».

و اینکه دل نمی‌تواند جایگاه محبت دو چیز متضاد باشد با تمثیلی زیبا می‌گوید:

«ایکی گامی توندیرماز بیر یانه نظر ایل»^۲ «دو کشتی را در یک زمان نتوان سوار شد، پس به یکی باید چنگ زد و سوار گشت».

«دو کشتی» کنایه از دو راه یا هدف یا معشوق است که انسان قادر نیست عشق و محبت یا امکانات وصال به آنها را در یک زمان در دل داشته باشد یا فراهم کند. این سخن فراغی درست مصداق گفته شیخ سعدی (رح) است:

«درست شد که به یک دل دو دوست نتوان داشت

به ترک خویش بگو ای که طالب اویی»^۳

مخدومقلی، شب و روز به درگاه حق رو می‌کند و با دیدگانی پرنم و حالات پریشان از خطاها و لغزشهای جوانی خود توبه و استغفار می‌کند:

«خطاغه توبه ایلاب درگاهنگا دوندیم باز»^۴

«خداوندا، از خطاهای گذشته خود توبه نموده به درگاه تو (که آمرزنده و توبه‌پذیر هستی) مراجعت کردم».

با گذشت زمان و کسب علم و معرفت و صافی دل بر سرعت و شدت بازگشت مخدومقلی به سوی عالم عرفان و تصوف افزوده می‌شد و آتش عشق معشوق واقعی در دل شاعر زبانه می‌کشید. هر آهی که از نهاد او برمی‌خاست با چنان التهاب و عطشی همراه بود که

۱- «خیرایشه گدا بولدیم» ص ۴۳۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «نظر ایل» ص ۵۳۹ همان منبع

۳- کلیات سعدی ص

۴- «نظر ایل» ص ۸۳۹ منبع پیشین

بی اختیار اشک از دیدگان او روان می‌گشت چنانکه خود می‌گوید:

«یازیزیمنی یادا سالیب یوزیم یوسام یاشلار بیلان»^۱

«خطاهای خود را بخاطر آورده، برای عفو آن چنان می‌گیرم که با اشکهایم چهره گناه‌آلودم را می‌شویم».

و در هنگام صبحگاهان که مناسب‌ترین وقت رازونیز با آفریدگار جهان است، چنین از خطاهای خویش ناله سر می‌دهد:

«یازیزیمن یاد ادیب یوزیم خاک ادیب سحر نالش بیلده بولدیمر گریانه»^۲

«گناه‌ها و خطاهای خود را بخاطر آورده سحرگاهان در پیشگاه خداوند سر به سجده می‌گذارم و با دیدگانی پر نم طلب مغفرت می‌کنم».

بخاطر ناله‌ها و بی‌قراری مخدومقلی، کسی را یارای هم‌نشینی با او نبود، زیرا او مدام از عمر به غفلت گذشته خویش شیون و زاری می‌کرد. اطرافیان نیز به حالت پریشانی و درماندگی او ترحم کرده بی‌اختیار اشک می‌ریختند:

«پشیمان من اِدان اتمیش کاریمدان بی پروایم بولان بولمیش باریمدان

همراه بولان یاتا بیلمز زاریمدان داش هم گلسه یغلاب گچر حالیمغه»^۳

پروردگارا، من از افعال گذشته خود شرم‌منده و پشیمانم و به امید عفو و بخشش تو از عاقبت آن بی‌پروایم. از آه و ندامت کسی را یارای هم‌نشینی و همدمی نیست. اگر این فریاد و حال پریشانم به سنگها رسد، سنگها هم به حالم می‌گیرند».

مخدومقلی، هرگاه به گذشته خود می‌اندیشید. عقل از سرش می‌پرید و حیران می‌ماند و افسوس می‌خورد:

«عقلیم حیرانده دور اتمیشام پشیمان بیلمازلیکده گچان سالمه منینگ»^۴

«خداوند، از آنچه در گذشته از روی جهالت و ندانم‌کاریها انجام داده‌ام عظم حیران و پریشان است و اکنون از کرده خویش شرم‌منده و پشیمانم و رو به سوی تو آورده‌ام».

فراغی ضمن توبه و استغفار، از خداوند مهربان می‌خواهد که بر او ترحمی کند و با

۱- «داغلار داشلار بیلان» ص ۳۴۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «هریانه» ص ۳۵۷ همان منبع

۳- «گچار حالیمغه» ص ۳۸۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «حالیمه منینگ» ص ۴۹۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

عفو خطاها و قبول توبه‌اش به او توفیق دهد تا اینکه بتواند با تمام وجود و نهایت اخلاص او را عبادت و بندگی کند:

«اخلاصیم آری قیل یالانیم یوق ایت دیلیمی اوزین ایت یوزیمی آق ایت
خطردان حفظ ایله حرام‌دان پاک ایت توفیقینگ یار ایلاب توبه بورچیندان»^۱
همچنین در مناجاتی می‌گوید:

«کرم ایله یارب قدرتلی سبحان غریب غمگین گچان حالیمه منینگ»^۲
«ای پروردگار پاک و منزّه و ای صاحب قدرت به حال گذشته من که در خواب غفلت و با غم و اندوه سپری شد با لطف و کرم نظر کن».

مخدومقلی گاهی خطاب به خود می‌گوید: «ای مخدومقلی بوقت سحر برای آمرزش گناهان خویش دست به دعا بردار تا فرشتگان نیز برای اجابت دعای تو در پیشگاه خداوند آمین گویند. چرا که در خواب غفلت به سر بردن و با افراد ناباب نشستن چه سودی دارد»؟! سحر توریب دعا قیل آمین دیسون فرشته غافل یاتمه‌ده نه‌بار بیهوده اوتور شده»^۳

بدین ترتیب مخدومقلی زمینه یک انقلاب درونی و اساسی را در وجود خود پدید می‌آورد و با موفقیت به تزکیه و تهذیب نفس می‌پردازد. او در این سیر و سلوک متحمل سختی‌ها و کشمکشهای درونی می‌گردد. اما چون ایمانی راسخ و اراده‌ای پولادین داشت، توانست با هدایت و ارشاد خداوند و با تأثیرپذیری از تعالیم طریقه‌های موجود به سوی عالم عرفان و تصوف گام بزرگی بردارد و به مقام و منازل «ورع» و «زهد» نایل آید. در این دو مقام سالک از هرچه که توجه به خدا را مانع شود می‌گریزد و از دنیا و تعلقات آن بیزاری و اعراض می‌نماید. درواقع به قول عرفا وادی «طلب» را با موفقیت سیر می‌کند و از آن منازل نیز فراتر می‌رود.

او در این باره که دیگر نسبت به دنیا و خواهشهای نفسانی هیچ میل و رغبتی ندارد و از شک و شبهه به دور است می‌سراید:

«گونگلو منی گچردیم»^۴ جمله جهانندان نه جهانندان بلکه ال اوزدیم جاندان»^۵

۱- «یالبارماق» ص ۲۰۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «حالیمه منینگ» ص ۴۹۷ منبع پیشین ۳- «دیلان گونگلیم» ص ۵۴۹ همان منبع

۴- در برخی نسخه‌ها به جای «گچردیم»، «ساویتدیم» آمده است.

۵- «هریانه» ص ۳۵۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

«دل از دنیا و تعلقات آن پاک کرده‌ام. نه تنها از دنیا بلکه (در راه وصال به حق) دست از جان نیز شسته‌ام».

خودشناسی و خودسازی مخدومقلی بتدریج اوج می‌گرفت، تا جایی که ایشان خود را قطره‌ای از دریا می‌یابد و در آرزوی وصال و پیوستن به دریای بیکران حق به سیر و سلوک می‌پردازد. فراغی، هرچه بیشتر دل از دنیا و چیزهای دنیوی که ارزش دل‌بستن را نداشتند منزّه می‌کرد، به پروردگار خود نزدیک و نزدیکتر می‌شد و به قول عرفا پرده‌های پندار یکی پس از دیگری دریده می‌شد. فراغی درباره‌ی دل‌کندن خویش از دنیا و غلبه بر هواهای نفسانی و پایبندی به دین و صعود به قلّه مقام زهد چه زیبا و صریح می‌گویند:

«فراغی دیر یوق دنیاده هواسیم یکه دین‌ده بولوب قالدی اخلاصیم»^۱

«فراغی، گوید هیچ میل و هوسی به دنیا ندارم بلکه تمام هم و غم تنها در دین است و بس».

و در جای دیگر ضمن اشاره به پیروزی خود در مبارزه با نفس، با تأکید بر تزکیه و تهذیب نفس می‌سراید:

«چیقردیم باشدان ایندی دنیا هواسین مطلق»^۲

«اکنون هرگونه هوئی و هوس به دنیا را بطور مطلق از دل خود بیرون کرده‌ام».

درحقیقت خالصاً لله بسوی معشوق واقعی روانه شده است. سپس با اطمینان بر پاکی دل از آثار هرگونه آلودگی می‌گوید:

«جاھلقینگ جوشی چقدی سریمدان من اول جوشدین خالی بولیب قالب من»^۳

«اکنون آثار و نشانه‌های جهالت و نادانی (ناپختگی و بی‌تجربگی) از گفتار و کردارم زدوده شده است».

فراغی پس از موفقیت در تزکیه نفس و دریدن پرده‌های پندار، خطاب به دل که جایگاه محبت و معرفت حق تعالی است می‌گوید:

۱- «یل ییله» ص ۶۹۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «بولدیم ایمدی» ص ۵۴۷ منبع پیشین ۳- «قالب من» ص ۴۲۲ منبع پیشین

«اویان خواب غفلتدان اجل سیز اولان گونگلیم

اومید اوزیب دنیادان درگاهه دولان گونگلیم»^۱

«ای دلی که بی اجل در بستر مرگ خفته‌ای از خواب غفلت (که بر اثر حُب نفس و حُب دنیا به تو مستولی شده است) برخیز و رشته امید و میل به دنیا را پاره کن. به درگاه خداوند رو آر که ذکر و یاد او آرامبخش دلهاست». تا به قول عطار زمینه تابش نور حق بر دل عارف پدید آید:

«چون دل تو پاک گردد از صفات تافتن گیرد ز حضرت نور ذات»^۲

باتوجه به قراین و اعترافات مخدومقلی می‌توان گفت که ایشان از سن بیست سالگی به بعد و بخصوص در سنین سی و سی و چهار سالگی به تزکیه و تهذیب نفس پرداخته و با پشت کردن به گذشته خود، گامهای مؤثر به سوی قلّه معرفت و عاشق دلباخته شدن حق برداشته است. چنانکه خود می‌سراید:

«مختومقلی گیتدینگ دنیا کوینه جاهل لبقده گونگل قویدینگ اویونه
ایندی آیاق باسدینگ اوتوز اوینه گوز یاشی ساچیلار چاغدور بو چاغلار»^۳

«مخدومقلی، در ایام جوانی دل به دنیا بستی و وقت خود را به بازی و غفلت گذراندی. اکنون که به سن سی سالگی قدم گذاشته‌ای، هنگام سحر برخیز و توبه و استغفار کن زیرا (این سن یا وقت) بهترین ایام رازونیا و استجاب دعا و توبه است».

و در ادامه همین بیداری و تزکیه نفس و توبه از گذشته، در سن سی و چهار سالگی خطاب به خود می‌گوید: «مخدومقلی به هر راهی رفتی و با خیلی‌ها نشستی و برخاستی بگو از دنیای بیوفا چه لذت بردی و چه دیدی؟! حال که به سن سی و چهار سالگی رسیدی»
«مختومقلی همه یوله باش اوردینگ

چوخلار بیله گزدینگ توردینگ اوتوردینگ

یالانچی‌دان نه‌هزل ایتدینگ نه‌گوردینگ

ایمدی باریب اوتوزدورت یاشه دوشیب سن»^۴

۱- «دیلان گونگلیم» ص ۵۴۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «منطق الطیر» عطار کتاب درسی دانشگاه پیام نور

۳- «چاغدور بوچاغلار» ص ۵۱۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «دوشیب سن» ص ۵۵۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

فراغی باز در این سن (سی و چهار سالگی ۳۴) که تقریباً اوج تهذیب و پاکی نفس و دل کردن از دنیا و تعلقات آن بود خطاب به نفس (دل) خویش می‌گوید:

«بیلدینگکی بیوفادور بقاسی یوق بو یوردینگ
 او تودورت یاشه باردینگ بوجهاندین نه گوردینگ
 «قرآنه» قولاق قویب فرمانه نظر ایله»^۱

«ای دل، به تحقیق دریافتی که این دنیا بیوفاست و بقایی ندارد، کنون که به سن سی و چهار سالگی پا گذاشته‌ای، بیندیش که از این جهان چه دیده و دریافته‌ای؟! پس چه خوب است که به ندای قرآن گوش جان بسپاری و به فرامین آن با دقت نظر افکنی».

براساس این بیداری و بخودآیی، صفحه‌ای درخشان بر صفحات عبرت‌انگیز زندگانی مخدومقلی فراغی افزوده شد. صفحه‌ای که بر دیوان او زینت می‌بخشد و بر لذت و حلاوت کلامش می‌افزاید و خوانندگان اشعارش را به سوی هدایت و سعادت رهنمون می‌شود.

۲- مخدومقلی گرفتار آتش عشق حق تعالی:

«عشق آتشه دوشدیم پروانه بولدیم ایمدی»

او عشق را مایه جوشش و خروش و حیات و بیداری دل و گویائی زبان می‌داند:

گونگل جوشه گلماز تیل هم سوزله‌ماز هر یوراکده عشقدان گوز هم بولمه‌سه»^۲

«دل به جوش و خروش بر نمی‌خیزد و زبان به سخن در نمی‌آید مگر اینکه از عشق مایه و بهره‌ای داشته باشد».

با پیروزی شاعر در جهاد اکبر، زمینه مساعدی برای شکوفایی اندیشه‌های معنوی و عرفانی او پیدا شد. مخدومقلی گوهر حقیقی و هدف از خلقت خود را بخوبی شناخته بود. از این رهگذر است که بر عمر گذشته خود تأسف می‌خورد و نفس خود را ملامت می‌کند، که چرا در بندگی پروردگار کوتاهی نموده و رسالت خویش را فراموش کرده است.

۱- «نظرایله» ص ۵۳۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس به نظر نگارنده قصیده «نظرایله» فراغی، یکی از پرمحتواترین قصاید و در عین حال از شاهکارهای اوست.

۲- «دوژهم بولمه‌سه» ص ۴۰۷ منبع پیشین

او معتقد بود که انسان نباید لحظه‌ای از عمر عزیز خود را به غفلت بگذراند. عقیده داشت کسی جز آفریدگار به انسان دلسوزتر و مهربانتر نیست و در عبادت نیز کسی جز پروردگار شایسته پرستش و ستایش نیست. چنانکه بصراحت می‌گوید:

«فکر ایلانگ کیم بار دور ایام‌دان بیزه دوستر

بنده لیکده بولم سنگ بولغانینگ یغشی نیست»^۱

«ای انسانها! خوب بیندیشید آیا غیر از خداوند کسی هست که نسبت به ما عزیزتر و مهربانتر باشد؟! اگر در این دنیا، در عبادت و بندگی چنین خدای غفور و رحیم نباشید، وجودتان بهره‌ای ندارد».

این سخن فراغی ما را به یاد این آیه کریمه قرآنی می‌اندازد: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۲

مولانا جلال‌الدین رومی نیز سخنی زیبا و آموزنده در این مورد دارد که می‌خوانیم:

«زندگی آمد برای بندگی، زندگی بی‌بندگی شرمندگی ست»^۳.

مخدومقلی با داشتن چنین اندیشه و ایدئولوژی، زندگی تازه و بهتری نسبت به گذشته آغاز کرد. به عبارت دیگر به جهان معرفت و معنویات قدم نهاد. فراغی گامهای نخست به این دنیای باصفا و روح‌پرور را پس از تزکیه نفس و فراهم نمودن شرایط تابش و تجلی نور ذات باری تعالی در دل، برداشت.

اغلب عوام و گروهی از خواص معتقدند، مخدومقلی گامهای نخست را پس از دیدن رؤیا «تورغیل دیدیلار»^۴ (گفتند برخیز) به سوی عالم عرفان و تصوف برداشته است. از این رو این قصیده را آغاز بیداری از خواب غفلت و گرفتار شدن در دام عشق حق تعالی می‌دانند. برخی می‌گویند بعضی از رؤیاهای مخدومقلی کنایه از کشف و شهود اسرار حق و رمز معرفت است. از آن جمله این بیت است:

«یاتیردیم دیش گوردیم اویاندیم توردیم

عشق بیر مشکل ایش دور اوقیدیم گوردیم»^۵

۱- «خیرایشه گدا بولدیم» ص ۴۳۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- الذاریات آیه ۵۶ ۳- مثنوی

۴- «تورغیل دیدیلار» ص ۳۳۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۵- «قرمالی بولدیم» ص ۵۵۲ منبع پیشین این بیت یادآور بیتی از غزل حافظ شیرازی است: ←

«در خواب غفلت و بی خبر از عشق و محبت حق خفته بودم. اما با مطالعه و تفکر و تعقل در آفاق و انفس از خواب بیدار شدم و دریافتم که عشق حق و دل کندن از هوی و هوس کار بسیار مشکلی است».

همچنین در جای دیگر در همین معنا می سراید:

«فراغت یاتیردیم نفسیم نی بسلاب توردی گونگل یار جمالین هوسلاب»^۱
 «ظاهراً فراغت و آسوده در خواب غفلت خفته بودم که ناگاه دل از خواب غفلت بیدار و از بند دیو نفس آزاد شد و دیدار جمال زیبای معشوق را هوس کرد».
 این رؤیاها و کشف و شهودات قلبی، هنگامی به مخدومقلی دست داد که او با توبه و استغفار و تزکیه و تهذیب نفس مهبای دریافت و تجلی نور ذات الهی و الطاف بیکران او شده بود.

بدین ترتیب کم کم تمام جوانب اعمال شاعر جنبه خدایی بخود می گیرد و در طی این سیروسلوک دل شاعر آمادگی کامل برای تجلی نور و حفظ اسرار حق پیدا می کند. آنگاه شراره ای از آتش عشق بر خرمن دل او شعله می زند تا آنجائیکه همانند پروانه در آتش معشوق می سوزد:

«عشق آتشه دوشدیم پروانه بولدیم ایندی»^۲

«در آتش عشق گرفتار آمدم و کنون چون پروانه در آن می سوزم». و در جای دیگر به جوش و خروش عشق در دل خود چنین اشاره دارد:

«عشق یور اگیمده قیناب یاندوردی دردی منی

توتونیم باده بریب بولوتغه قاردی منی»^۳

«عشق در دلم به جوش و خروش برخاست و مرا در التهاب خود بسوخت، خاکسترم کرده، به باد سپرد و چون ذرات گرد و غبار با ابرها در آمیخت».
 با گذشت زمان آتش عشق در دل او زبانه می کشد و هرگونه آرام و قرار را از او سلب

۱- «الا یا ایتنا الساقی ادرکاساً وناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکله»
 (ص ۱ دیوان حافظ)

۱- «گجیب برادور» ص ۵۴۴ همان منبع

۲- «بولدیم ایمدی» ص ۵۴۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «باندوردی منی» ص ۵۴۳ پیشین

می‌کند. بطوری که شب و روز بی‌خوابی می‌کشد و در آرزوی وصال معشوق غزلسرائی می‌کند. تا بدینوسیله از سوز و گداز آن بکااهد. به قول خودش دریای عشق موج می‌زد و دل تاب تحمل آنرا از دست می‌داد:

«عشق دریاسی تولدی تاشدی قینادی تازه خروش ایلاب قزملی بولدیم»^۱
 «دریای عشق به جوش و خروش برخاست و اوج گرفت. اکنون می‌بایست با این سیل خروشان دست و پنجه نرم کنم».
 و نیز می‌گوید:

«گونگل تختی موج اوستینده اوینادی اونده غواص بولیب یورملی بولدیم»^۲
 «سریر دل بر روی موج پرخروش دریای عشق به رقص و بازی درآمد. کنون می‌بایستی چون غواص در آن شنا کنم».

فراغی در آغاز عاشقی، بخاطر ذوق و شوق وصال به معشوق، گمان می‌کرد که درد عشق چندان سخت و سوز و گداز ندارد. از این رهگذر هنگام اوج و خروش دریای پرتلاطم عشق که هرگونه خواب و آرامش را از او سلب کرده بود به خود تسلی می‌دهد و عهد می‌بندد که به هر بهائی شده در راه عشق و وصال به معشوق مردانه قدم بردارد:

«منصور بلاسینه بولسام گرفتار گیدارام سن ساری سوریایب حامم»^۳
 «اگر به بلای منصور هم گرفتار شوم و یا پوست از تنم بکنند باز هم به سوی تو خواهم رفت».

زیرا لذت ذوق و شوق عشق و محبت حق او را گرفتار دریای موج عشق نموده بود:
 «شوقین شیرین بیلدیم بو یوله گیردیم ایندی چاره یوق دور دوزملی بولدیم»^۴
 «ابتدا بخاطر لذت و ذوق و شوق وصال معشوق گمان کردم عاشقی آسان و شیرین است. به همین منظور گام در این وادی نهادم اما حالا می‌دانم که چه مشکلی دارد عشق، ولی اکنون چاره‌ای جز بردباری و تحمل درد عشق ندارم».

مخدومقلی در غزلی بنام «بودردی» (این درد و شداید) از شدت سوز عشق و سیر و

۱- «قزمالی بولدیم» ص ۵۵۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «قزمالی بولدیم» ص ۵۵۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس.

۳- ص ۱۴۹ همان منبع - مخدومقلی در این بیت به زندگانی منصور حلاج و نسیمی نظر داشته

است. ۴- منبع پیشین ص ۵۵۲

سلوک پر مخاطره آن که به قول برخی از عرفا یک امانت الهی است چنین فریاد برمی آورد:
 «عشق داغین آسسالار گوگینگ بوینیندن گوک تیتراپ چکه بیلماز بو دردی»^۱
 «اگر درد و داغ عشق (امانت الهی) را بر دوش آسمان اندازند، آسمان نیز بخود خواهد لرزید و طاقت تحمل آنرا نخواهد داشت» یا به قول حافظ:

«آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال (کار) بنام من دیوانه زدند»^۲

چنانکه از برخی قرائن و ابیات برمی آید مخدومقلی در سیر عملی مسیر پر مخاطره عشق چنان مضطرب و پریشان گردیده که گویا قبلاً چیزی درباره درد و مصائب عاشقان و دل باختگان حق تعالی نشنیده یا نخوانده است. حال آنکه (بنا به اعتراف خود) در آن باره خیلی چیزها خوانده و شنیده بود. مثلاً آنجا که می گوید:

«عشق بیر مشکل ایش دور اوقیدیم گوردیم»^۳ [در کتابها یا در عالم رؤیا] خواندم و دیدم که «عشق کاریست بسیار مشکل» ولی با این وجود می گوید: «اگر جان آدمی چون فولاد سخت و محکم هم باشد در مقابل آتش سوزان و پراش عذاب عشق تاب مقاومت نخواهد داشت»:
 «عشقی آتشی ساجیب سن دوزه جان پولاددان بولسه دوزماز بودرده»^۴

اوج آتش عشق و آرزوی وصال به معشوق، مخدومقلی را در کام خود می سوزاند. بنابراین روز بروز آه و ناله او از درد بی درمان عشق افزوده می شد. با فزونی شدت و کثرت عشق و علاقه او به وصال حق، سوز درونش که در سخنش جاری است به اوج خود می رسد. چنانکه سوز دل خویش را از سوز و گداز عشق لیلی و مجنون چند برابر زیاده می داند:
 «عشقم باردور مجنون دان التیش حصّه زیاده

قرق یل قوتیم باردور درس آیدار من فرهاده»^۵

«عشقی دارم که شصت برابر زیاده از عشق لیلی و مجنون است. علم و تجربه و توانایی چهل ساله دارم، می توانم به عاشقی چون فرهاد درس عشق بیاموزم».

با گذشت زمان بر علم و آگاهی و تجربه مخدومقلی افزوده می شد و این امر او را در تداوم سیر و سلوک عرفانی استوار و مستحکم می ساخت و بیش از پیش راه موفقیت و طی

۱- «بودردی» ص ۵۲۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- دیوان حافظ ص ۱۲۱ انتشارات فخر رازی - ۱۳۷۰

۳- «قرمالی بولدیم» ص ۵۵۲ منبع پیشین ۴- «حکملی» ص ۲۴۷ منبع پیشین

۵- «دیلان گونگیم» ص ۵۴۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

طریق را به ایشان نمایانتر و هموارتر می‌کرد. هرچه علم و معرفت فراغی نسبت به اسرار و رمز عشق الهی بیشتر می‌شد، به همان اندازه و حتی بیشتر از آن، آتش عشق زبانه می‌کشید و بر رنجهای روحی و درونی او افزوده می‌شد. او دیگر آرام و قراری نداشت. اغلب با غزلسرائی و توصیف و مدح معشوق به دل پریشان و مضطرب خویش تسلی و آرامش می‌بخشید. زیرا واقف بود که دیگر راهی جز صبر و بردباری ندارد. مخدومقلی معتقد بود که شدت سوز دل عاشق، بستگی به میزان اخلاص و محبتی دارد که نسبت به معشوق خود ابراز می‌دارد. همچنین معشوق نیز به اندازه علاقه عاشق به او نظر می‌اندازد. چه زیبا و صریح می‌گوید:

«هر کیمینگ نه مقدار بولسه اخلاصی شول قدر آچیلار حقینگ درگاسی»^۱

«اخلاص عاشق هر قدر باشد، درگاه حق نیز به همان مقدار باز می‌شود».

دیگر کسی جز خدا در یاد و ذکر او نبود، ترس و طمع و ثناء و تکیه گاه و توکل شاعر تنها و تنها خدا بود. آنجا که می‌گوید:

«بارچائینگ دایانجی قادراالله دور الله دان اوزگاگه سوینجی بولمه»^۲

«تکیه گاه و قبله گاه همه خداوند قادر متعال است، بنابراین جز الله بر هیچ کس و هیچ چیز تکیه و توکل نکنید». نه تنها در هر غزل یا قصیده بلکه در هر بیت از اشعار خود مضمونی از آیه قرآن یا حدیث نبوی ﷺ در زمینه تسبیح و یا حمد و سپاس آن ذات باری تعالی آورده است.

وقتی اشعار مخدومقلی را می‌خوانیم نهایت اخلاص و بندگی او را در برابر پروردگارش در می‌یابیم. زیرا او شیفته و عاشق بی‌قرار حق شده بود. بخصوص آنجا که با اوج بلاغت و ایجاز می‌سراید، این صفت هویدا است:

«مختومقلی بر مخلوق من عاشق درست معشوق»^۳

علاقه و محبتی که به خالق و معشوق حقیقی داشت چشم و گوش او را از دیدن و شنیدن و توجه به هر چیز جز خداوند متعال کور و کر گردانده بود. از این رهگذر است که

۱- «یراشماز» ص ۳۴۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «کیدجی بولمه» ص ۶۲ منبع پیشین

۳- «ای دوست» ص ۱۴۵ منبع پیشین فراغی در جای دیگر می‌گوید:

«من حقه عاشقم یوق دورگمانیم»

من عاشق حق هستم و هیچ شک و شبهه‌ای ندارم.

می‌گوید:

«یاتسه توره خیالیندان چیقارمز قیسی ایشه مایل بولسه آدمزاد»^۱
 «آدمزاد هر چیزی را که از دل و جان دوست داشته باشد یعنی دل بسته و عاشق باشد،
 آن را در خواب و بیداری (شب و روز) از یاد نمی‌برد». و در بیتی دیگر در همین معنا و
 مفهوم می‌سراید:

«قایسی‌یان کوب بولسه عشقینگ هواسینگ

یاتسانگ تورسانگ خیالینگدان گیتماز هیچ»^۲

وقتی که انسان دلی منزله از هر شر و آکنده از خوف و رجا داشته باشد و حقیقتی جز
 موافق فطرت خویش را بدان راه ندهد مسلم است که نور الهی بر آن دل خواهد تابید و به
 ساحل نجات که سعادت دنیوی و اخروی آدمی در آن است رهنمون خواهد شد. چنانکه
 خداوند در قرآن می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ...»^۳
 خداوند متولی و عهده‌دار (امور) کسانی است که ایمان آورده‌اند. ایشان را از تاریکیهای
 (زمخت گمراهی شک و حیرت) بیرون می‌آورد و به سوی نور (حق و اطمینان) رهنمون
 می‌شود».

فراغی در ادامه سیر و سلوک عرفانی و موفقیّت در تزکیه نفس و حرکت به سوی قلّه
 معرفت، از دست معشوق و یا مراد خود چند جرعه شراب معرفت نوش می‌کند و سرمست
 عشق الهی می‌گردد:

«مخدومقلی نوش اتدیم غم باداسین ایکی طاس

اوج ایچماگه رغبت یوق چون بولدیم جانان خلاص»^۴

«مخدومقلی دو پیاله از باده غم عشق نوشیدم، اما برای نوشیدن پیاله (طاس) سوم
 رغبتی نداشتم، زیرا بر اثر نوشیدن شربت عشق بیهوش شده بودم».

بعلت انس و الفتی که با معشوق داشت، دیگر لحظه‌ای او را فراموش نمی‌کرد. چون
 نمی‌توانست غم هجران معشوق را تحمل نماید. داغ فراق و هجران یار مانند خنجرى قلب

۱- «آدمزاد» ص ۳۴۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «یتمازهیچ» ص ۳۴۶ منبع پیشین

۳- «سوره بقره» - آیه ۲۵۷

۴- «دیوان گونگلیم» ص ۵۴۹ - قابوس

شاعر را پاره می‌کرد و بر آه و ناله‌های غمگسار ایشان می‌افزود.

«عشق خنجرینی چکیب هجران یوراگیم یاریب

عالمه دستان ادیب آفتابه سردی منی»^۱

«عشق خنجرش را کشید و تیغ هجران دلم را شکافت و مرا زبازد خاص و عام جهان گردانید و چون آفتاب مشهور و آشکارم نمود». مخدومقلی با تقرب به حق و ذکر و ثنای او به دل شوریده خود که در آرزوی وصال معشوق بی‌تابی می‌کرد، تسلی و آرامش می‌داد. بدون یاد و توصیف صفات و جمال زیبای معشوق دمی آسایش و راحتی نداشت. بلکه از فراق و دوری محبوب و دلبر خویش به گریه و زاری می‌پرداخت:

«بیتاب بولیب دوکار من گوز یاشیم چشمه چشمه»^۲

«از فراق و دوری معشوق بی‌تاب و بی‌قرارم. و اشک از دیدگانم چون چشمه‌ای روان

است».

فراغی می‌خواست با سرودن غزل و بیان احساسات عاطفی و قلبی خود نسبت به معشوق، از شدت غم و اندوههای خود بکاهد و دل شوریده در قفس تن را آرام گرداند. ولی دل دیگر همچون گذشته گرفتار و بند قفس تن نبود تا گوید: «تن قفس‌غه گرفتار گل جانہ نظر ایلہ» بلکه دل در اشتیاق وصال و دیدار جمال معشوق به پرواز درآمده بود و به هیچ بهانه و بهائی در قفس تن آرام نمی‌گرفت:

«گونگل پرواز اتدی قالدی یریندن هوا لانمیش گوگدین اینماز یرانلار»^۳:

وقتی این حالت شوریدگی به شاعر دست می‌دهد، دیگر مصمم می‌شود که به هر قیمتی شده ره عشق را بییامد و در این سیروسلوک هر بلائی را به جان بخرد. حتی حاضر می‌شود زهری را از دست معشوق بسان نوش‌دارو سرکشد و در رسیدن به او جان را کمتر هدیه‌ای بداند و چون غلامی به خدمت معشوق درآید:

«قانه قانه ایچدیم دوستینگ زهرینی زهرین شفا سانسام سالمز مهرنی

یوقورلان گوراده گونگل شهرنی عشقه نوکر بولیب گزملی بولدیم»^۴

۱- «یاندوردی منی» ص ۵۴۳ منبع پیشین ۲- «دارالبقاده یزنی» ص ۵۴۵ منبع پیشین

۳- «دونمازیرانلار» ص ۵۲۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «قزمالی بولدیم» ص ۵۵۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

«زهر دوست را بسان دوی شفا بخش مستانه نوشیدم تا بر من با نظر مهر بنگرد. علاوه بر آن دل آموخته و سوخته در سینه را به اسارت و نوکری عشق در آوردم. حال بناچار می‌بایست در خدمت معشوق باشم». اما دل در سودای دیدار معشوق مانند پرنده‌ای که در قفس گرفتار آمده باشد، در تلاش رهایی از بند، خود را بهر گوشه قفس می‌زد، می‌خواست از قفس تن برون آید. و با این غزل‌های شیرین آرام نمی‌گرفت.

شاعر و عارف داغ‌دیده و گرفتار در بند عشق حق، گاه گاه از خود بیخود می‌شد طوری که خود به این حالت پریشان و شوریدگی خویش تعجب می‌کرد و می‌گفت: «آیا کسانی دیگر نیز هستند که مثل من، این چنین خود را گرفتار آتش سوزان عشق ساخته باشند؟! آیا کسان دیگری نیز هستند که مانند من در مطبخ عشق به جوش آمده باشد؟! «عشق مطبخنده قایناب جوشان بارمی یرانلار؟!»^۱

فراغی با اوج و فروزانی آتش و جذبه عشق از دیگران بیگانه می‌شد نه تنها از دیگران، بلکه از خود نیز مهجور می‌گردید. دل او دیگر تاب مصاحبت و مجالست با دیگران را نداشت بلکه هوس خلوت‌نشینی و عروج به قلّه معرفت و قرابت معشوق حقیقی را داشت. همچون مولانا کسی را سراغ می‌گرفت که درد اشتیاق داشته باشد و سینه‌ای شرحه شرحه از فراق، تا درد فراق و هجران از یار را شرح دهد. اما کسی را نمی‌یابد بدین خاطر می‌سراید:

«گونگل آیدار خلق‌دان قالیب گزسام داغلار داشلار بیلان»^۲

«دل می‌خواهد (می‌گوید) از خلق بگریزد و خلوت اختیار کند و آواره کوه و بیابان

شود».

اما آگاهی و بصیرت مخدومقلی از عرفان و سرگذشت عاشقان و شیفتگان حق، او را در امر پایداری و تحمل محنت‌های عشق یاری می‌کرد. شاعر با مطالعاتی که داشت و تعلیماتی که کسب کرده بود، به این امر واقف بود که دل‌کندن از دنیا و مبارزه با نفس اماره و سیر در عالم معرفت آنقدر هم آسان و ساده نیست. چنانکه خود صراحتاً می‌گوید:

«عشق یتوشسه هر مرده توز بولار دونار گرده

۱- «بارمی یرانلار؟!» ص ۵۵۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- داغلار داشلار بیلان» ص ۳۴۸ همان منبع

منم دی اوزین اوده سلان باری یرانلار؟!^۱

«ای دوستان به هر که، آتش عشق رسد، از محنت و سوز و گداز آن به گرد و غبار بدل می‌شود. آیا کسی چون من، خود را به چنین آتشی افکنده است؟!».

مخدومقلی با وجود اینکه از محنت‌های عشق و شدايد سوز و گداز آن شکایت می‌کند، هرگز یأس و ناامیدی را به دل راه نمی‌دهد. و مردانه به سوی وصال حق گام برمی‌دارد و در اشاره به مخاطرات عشق و بی‌تجربگی مُرید و سالک خطاب به مبتدین می‌گوید:

«عشقینگ آوازه‌سین دینگله داشیندان جان جبریندان قورقسانک بارمه باشیندان
سریشدانگ کم بولسه عشقینگ ایشیندان بار خبر آل گوران مبتلارلدان»^۲

«ابتدا از مخاطرات و راه و رسم عشق آگاه باش. اگر در این راه از جان خود بیم دارید قدم در این وادی نگذارید. اگر از راه و رسم عشق و رمز و منازل آن علم و تجربه‌ای کم دارید بروید از عاشقان پاک باخته و کارکشته سؤال کنید».

و در جای دیگر می‌گوید: «هر که در راه عشق قدم می‌گذارد باید از جان خود قطع امید کند»:

«عشقه دوشان امید اوزار جانیندان»^۳ در واقع مصداق این بیت فارسی است:

«به امید سرخود پای منه در ره عشق کاندیرین مرحله سر باختن اول قدم است»
فراغی هر چند از یک طرف، از شدايد و صلابت عشق حق می‌نالد، اما از طرف دیگر خدا را شکر می‌کند که او را به چنین راهی رهنمون شده است:

«شکر حقه بیزهم بو یوله دوشدیک»^۴

«خدا را شکر، که ما هم به راه حق و عرفان هدایت و رهنمون شدیم».

ضمن شکر و سپاس، به رشد معنوی خویش چنین اشاره می‌کند:

«معرفت نینگ دریا سینه یوزدیریب عارف لار سورلار یوز گامی گوردیم»^۵
«در دریای خروشان معرفت حق تعالی به شناگری پرداختم و عارفان زیادی را در این

۱- «بارمی یرانلار؟!» ص ۵۵۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «یوفالاردان» ص ۳۸۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «گچار حالیمغه» ص ۳۸۷ منبع پیشین

۴- «ایامی گوردیم» ص ۴۹۱ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۵- «ایامی گوردیم» ص ۴۹۱ همان منبع

دریا دیدم که در سودای حق پارو می‌زنند.

شاعر معتقد بود که عاشق بدون تحمل سختیها و شکیبائی و پایداری در مقابل سوز و گداز آن هرگز به محبوب و مراد خود قرابت نخواهد یافت:

«عاشق یاره یتماز داد فریادسین»^۱ «عاشق بدون داد و فریاد به معشوق نمی‌رسد». این نظر مخدومقلی، نه تنها در عالم عرفان و تصوف صادق است. بلکه در تمام امور زندگی لازمه موفقیت است.

او می‌گفت: «عشق دریای عمیقی است که هرگز نمی‌شود به قعر آن رسید و هجران از حق نیز آتش بی‌پایانی است که تا وصال معشوق، خاموش نمی‌شود و به دل آرامشی نمی‌بخشد».

«عشق دریا دویسی یوق هجران بیر اؤد پایانی یوق»^۲

در واقع مصداق این بیت فارسی است.

«درنگنجد عشق در گفت و شنید عشق دریائست قعرش ناپدید»^۳

مخدومقلی نیز همچون دیگر عرفای بزرگ جهان اسلام معتقد است کسانی که عاشق و شیفته حق تعالی هستند، زنده و جاویداند و هر که وجودش خالی از عشق و محبت حق باشد، از همان بدو آفرینش مرده است به این نحو که ملاحظه می‌کنیم:

«حق عشقنده زنده لار بیلینگ باقی حیات دور»

هر تنده عشق بولمسه روز ازل ممات دور»^۴

«براستی آنانکه عاشق حق هستند و به عشق او زنده‌اند، هرگز نمی‌میرند. اما کسی که در وجود او عشق و محبت حق نیست از همان ابتدای خلقت مرده‌اند».

هم‌چنین:

«هر کیم آنی سویسه تیریکدور اولمز جهانیه اوزیندان غیری هیچ گلماز...»^۵

«هر که به حق محبت و عشق بورزد، هرگز نمی‌میرد و غیر او هیچ کس و هیچ چیز در جهان به چشمش نمی‌آید».

۲- «گونگل» ص ۲۹۸ همان منبع

۱- «بولماسا» ص ۱۶۹ منبع پیشین

۳- «گونگل» ص ۲۹۸ همان منبع

۴- «فغان پیدا» ص ۵۷۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۵- «دلبرینگ» ص ۲۸۴ منبع پیشین

مخدومقلی عقیده دارد: «هرکه از چشمه جوشان عشق در وجود خود بهره‌ای نداشته باشد هرگز دلش به جوش و خروش نمی‌آید و زبانش گویا و دُرّافشان نمی‌گردد»:
 «گونگل جوشه گلمز تیل هم سوزله‌ماز هر یوراکده عشقدان گوز هم بولمه‌سه»^۱
 شیخ سعدی (رح) شاعر غزلسرای بزرگ فارسی و دیگر شاعران و عارفان مسلمان دربارهٔ عشق چنین نظری داشته‌اند. فراغی نیز با الهام و با تأثیرپذیری از ایشان چنین عقایدی را ابراز داشته‌اند.

لسان‌الغیب حافظ شیرازی (رح) می‌گوید:
 «هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما»^۲
 شاعر و عارف والامقام عبدالرحمن جامی (رح) نیز می‌سراید:
 «زندهٔ عشق نمرده است و نمیرد هرگز لایزالی بود این زندگی ولم یزالی»^۳
 باتوجه به چنین دیدگاهی است که مخدومقلی از جان و مال در این ره پرسوز و گداز و پرمخاطره مایه می‌گذارد و اعلام می‌دارد که:
 «وصلینگا امید ایتگان اوزمیش الینی جانان»^۴
 «آنکه امید به وصال تو دارد، اسیر عشق تو می‌شود و از جان خود قطع امید می‌کند».

۳- فراغت مخدومقلی از خویش: «من ایستارام سندان سنی سن یراق ایت مندان منی»^۵
 مخدومقلی نیز چون دیگر عرفا، برای رسیدن به وصال و بارگاه حق، خود را مانع و حایل می‌داند. از این رهگذر با آمادگی کامل به این عالم پرمخاطره گام می‌گذارد و هرگونه

۱- «دوزهم بولمه‌سه» ص ۴۰۷ همان منبع

۲- دیوان حافظ ص ۸ و ۱۰۳ - چاپ سوم چاپخانه فرهنگ - ۱۳۷۰

۳- «زندگانی خالد نقشبندی» ص ۱۷۵

۴- «ای دوست» ص ۱۴۵ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۵- «مرا از من بستان دلبرا به جذبهٔ خویش که نیست هیچ حجابی مرا چون من در پیش» و یا به قول حافظ:

«میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز»
 (ص ۱۷۷ - دیوان حافظ)

سختی و گرفتاری را بخاطر وصال و رضای معشوق به جان و دل می‌خرد. ایشان در آرزوی وصال حق می‌سراید:

«بو امیدلی عاشقنی وصلینگدان یسینه قومه

نامید اتمه درگاهدان گلگای لار بویان ای دوست»^۱

ای دوست! این عاشق پرامید به وصل خویش را غریب و ناامید مگردان: زیرا هر غریب و بی‌کسی، به این بارگاه می‌آیند. همچنین می‌گوید:

«گر ذوق وصالینگ جان برله آلسه یراشور مخدومقلی‌غه جان بریب آلمق»^۲

«اگر وصل تو با فدای جان میسر باشد، برای مخدومقلی شایسته است جان خود را فدای تو نماید». گویا از خواجه حافظ الهام گرفته است:

«گر دولت وصال خواهد دری‌گشودن سرها بدین تخیل بر آستان توان زد»

مخدومقلی محبت خاصی به معشوق خویش داشته است. تا جایی که آتش فروزان عشق به نهایت اوج خود می‌رسد و بی‌اختیار در چنان حالت پریشانی ذکر این شطیحه را که زمانی منصور حلاج بر زبان آورده بود وصف حال خود می‌داند. اما هرگز چنین ادعایی از او دیده یا شنیده نشده است. گرچه در بیان اوج عشق خویش آن را مناسب حال خود گفته است:

«لازم اولدی اوقسیمق عین الحق من الحق

می ایچیب می‌خانه‌دان مستانه بولدیم ایندی»^۳

بر زبان آوردن این شطاح منصور حلاج در جوامع آن روز بخصوص در جمع یا حضور برخی از عرفا و علما و قضات آسان نبود، گاه گوینده را به زندان می‌بردند، گاهی نیز به کفر و بی‌دینی متهم می‌ساختند و یا چون منصور به پای دار می‌بردند. مخدومقلی با آگاهی کامل از عاقبت این سخن، آنرا مناسب حال خود می‌دانست! پس، این نهایت عاشقی و دل‌باختگی و از جان‌گذشتگی اوست. زیرا می‌دانست که:

۱- «ای دوست» ص ۱۴۵ همان منبع - در مناجاتی گوید: «بر غریب عاشق منم یارسنی سندان ایسته‌رام» (ص ۲۵۳ - قابوس). ای یار باوفا، عاشقی غریب هستم. لذا ترا از تو خواهانم.

۲- «التفات» ص ۴۱۶ منبع پیشین

۳- «بولدیم ایندی» ص ۵۴۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

«منصور اناالحق دیدی داره آسیلدی»^۱ «منصور اناالحق» سرداد و به دار آویخته

شد.

با این وجود، فراغی برای رسیدن به کمال انسانی و قرب الهی، تنها عشق پراشتهاب را کافی نمی‌داند بلکه شناخت راه وصال یار، داشتن توانایی و قدرت پیمودن طریق سلوک و راهنمای آگاه را نیز شروط دیگر آن می‌داند.^۲

چنانکه گفتیم، مخدومقلی برای سیر سلوک: عشق پراشتهاب، قدرت و توانایی و علم و آگاهی (معرفت) داشت. اما معتقد بود، با این وجود در سیر این طریق پرمخاطره به افراد کارکشته و آگاه و آشنا به چنین راه و منزلی نیاز دارد تا هدایتگر و روشنائی بخش راه او باشد و به سؤالات و نیازهای عرفانی، صوفی یا مُرید پاسخ دهد. چنانکه در غزل «نامه‌سن؟!»^۳ (چیستی؟!) و «یولده‌سنی»^۴ (از کجا جویم ترا) معشوق خود را سراغ می‌گیرد و به هر سو و کرانه‌ای سر می‌کشد. و یا در غزل «منینگ صاحب جمالیم نی گوردینگمی؟!»^۵ (آیا معشوق صاحب جمال مرا دیده‌ای؟!) نشانه یار و راه وصل او را می‌جوید و از عارفانی چون احمد یساوی و حتّی از حضرت جبرئیل فرشته مقرب درگاه حق سراغ معشوق را می‌گیرد:

«یدی اقلیم ایاسی احمد یساوی»^۶ منینگ صاحب جمالیم نی گوردینگمی؟! «

«یا آدی جبرائیل تا نگری امینی» منینگ صاحب جمالیم نی گوردینگمی؟! «

از این رهگذر، برای رسیدن به حق و کمال معرفت احساس نیاز به یک رهبر و

۱- «بولیب اوتدی» ص ۱۸۱ منبع پیشین

۲- چنانکه حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «خدایا راه حقیقت را چنان بر من نشان ده که بتوانم در آن قدم گذارم (و بعد از این گفت) و به من چنان قوت ده که بتوانم آن راه را سیر کنم». از کتاب «اخلاق غزالی».

۳- «نامه‌سن» ص ۱۴۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «یولده‌سنی» ص ۲۰۶ منبع پیشین

۵- «گوردینگمی» ص ۱۳۹ همان منبع

۶- احمد یسوی مؤلف دیوان منظوم «حکمت» که در تاریخ تصوف ایران به «پیر ترکستان» معروف است، از بنیادگذاران شعر صوفیانه ترکی بوده و مؤسس طریقت یسوی است. وی در اواخر قرن یازدهم یا اوایل قرن دوازدهم در قصبه «سایرام» ترکستان متولد شد و در سال ۱۱۶۶ م = ۵۴۵ ه. ق در «یسی» درگذشت. مهمترین شاگرد یسوی، «حکیم سلیمان آتا» است. احمد یسوی، دین و تصوف را باهم آمیخت و سبب اشاعه اسلام و تصوف در میان مردم ترکستان گردید. (صص ۴۲۷، ۴۲۸ و ۴۲۹ ترکمنهای ایران)

راهنمای آگاه می‌کند. چنانکه به صراحت می‌گوید:

«حقیقت^۱ نینگ یوللارین رهبرسیز گزماک اولماز» «راهها یا منازل حقیقت را بدون رهبری آگاه و کارگشته نمی‌توان سیر کرد». زیرا به قول حافظ شیرازی سالک مبتدی از راه و رسم و منازل وصال حق بی‌خبر است و سالک ناآگاه نمی‌تواند در این وادی پرمخاطره سیر کند:

بمی سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزلها^۲
و خواجه عبدالله انصاری معروف به «پیرهرات» گوید:
«شریعت را استاد باید، طریقت را پیر»

مخدومقلی در جستجوی پیر طریقت:

چنانکه گذشت، فراغی پس از پیروزی در جهاد با نفس و رام کردن آن به خواستهای فطری خویش، پا به عالم معرفت نهاد و برای موفقیت و نیل به آرمانهای متعالی خود، عاشق دلباخته حق تعالی گشت و عمری را در التهاب عشق و در آرزوی رسیدن به کمال واقعی گذراند.

وی چنانکه ملاحظه کردیم، در آتش عشق مانند پروانه‌ای سوخت و تمام مصایب، رنجها و آزارهای روحی و جسمی را تحمل کرد. زیرا به وصال حق امید بسته بود و برای نیل به این مقصود از فدای جان دریغ نداشت. مخدومقلی در پیمودن چنین راه پرمخاطره با دلی پرسوز و اخلاصی وافر ندا بر آورد که هنوز اندر خم یک کوچه است. بدین سبب در جستجوی راهنمایی آگاه و مخلص برآمد تا بتواند با هدایت و ارشادات او گامهای مطمئن و مؤثر به سوی معشوق حقیقی بردارد:

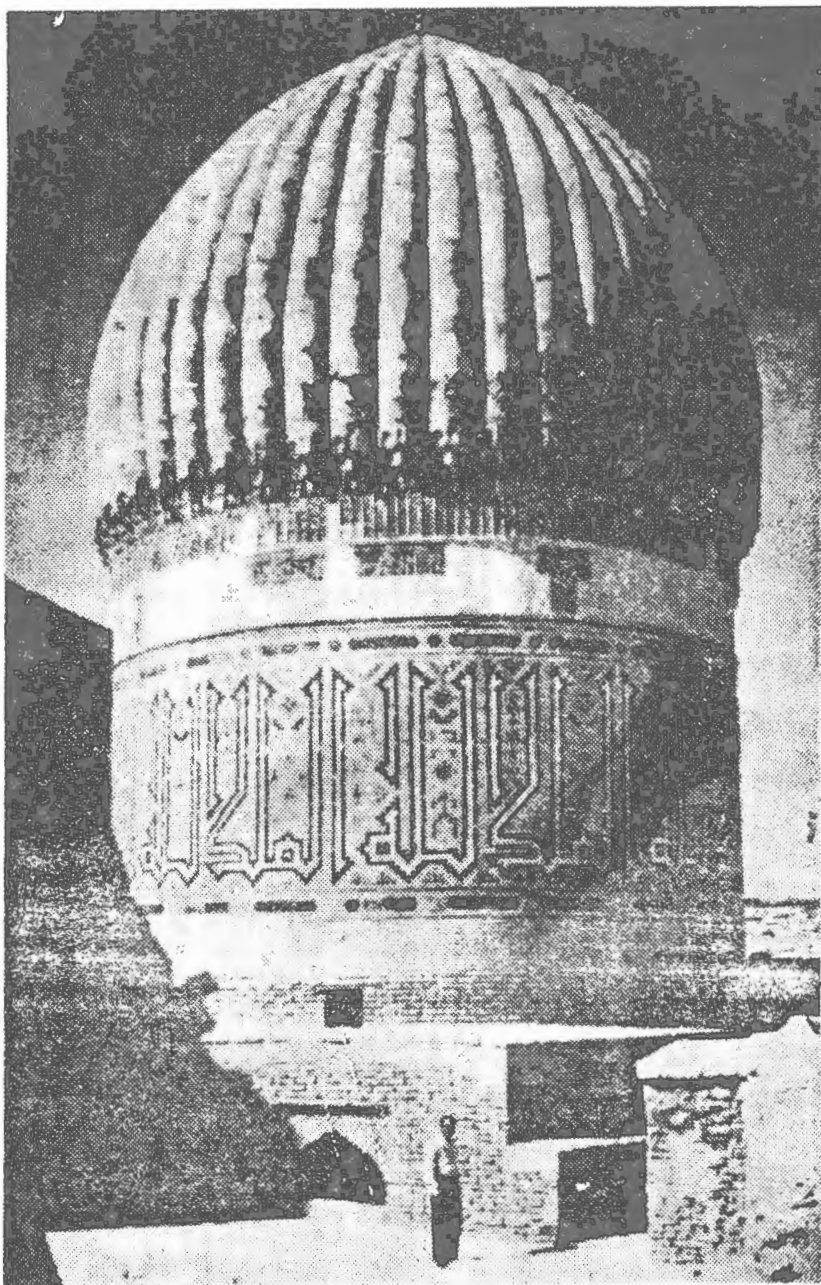
«گیجه‌سی مخدومقلی یور آختاریب بر راهبر

قویمه بی‌یولداش قدم منزل اوزاقدور یول خطر»^۳

۱- «حقیقت»، به قول کافه مؤلفان صوفیه، این مرحله فقط برای عده معدودی از صوفیان قابل وصول است. و در صورتی دست می‌داد که صوفی رابطه دائم و نزدیک با «حق مطلق» یعنی خداوند پیدا می‌کرده برای وصول به این مقام می‌بایست شخص کاملاً از تأثرات عالم محسوسات رها گردد و به حالت «فنا» برسد.

۲- دیوان حافظ ص ۱

۳- «اولمازدن برون» ص ۱۷۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس



گنبد خانقاه و کتابخانهٔ خواجه احمد یاسوی در ترکستان
(از سفرنامه ترکستان و ایران)

«مخدومقلی، شب و روز در جستجوی رهبر و مراد لایق باش و هرگز بدون پیر و راهنما به این وادی پر مخاطره و دورودراز عشق قدم مگذار».

مخدومقلی در غزل «نیلین»^۱ (چکار کنم؟ چاره چیست؟!) به ضرورت رهبر و پیر شایسته با دلیل و برهان اشاره می‌کند. او که خود را از هر لحاظ آماده کرده بود تا به سوی معشوق قدم بردارد. به یک اشاره و ایمانی از جانب پیر کارگشته نیازمند بود. زیرا هنوز برای وصال به کعبه آمال، رمزها و تابلوهایی در فراراه عاشق وجود داشت که بدون رهبر و راهنما درک مفاهیم آن ممکن نبود. از این رهگذر ندا برمی‌آورد:

«او قیرمن گورارمن فوزالکلامی معنی‌سینی سچه بیلمن نیلین»:

فوزالکلام (قرآن یا بسیاری از آثار معنوی و عرفانی دیگر) را می‌خوانم و می‌اندیشم، اما چه کنم که به عمق معانی آنها پی نمی‌برم.

هم‌چنین

«گونگولوم ایستار گزسام دنیا عالمی قاناتیم یوق اوچه بیلمن نیلین»:

«دلم می‌خواهد به سرتاسر جهان پرواز کنم اما افسوس بالی برای پرواز ندارم».

با درک این نیازها و ناتوانیهای سالک مبتدی، خطاب به نفس خود می‌گوید:

«عاقل بولسنگ ایسته بو یولده بیر پیر»^۲ «اگر عاقلی برای موفقیت در سیر راه معرفت پیری کامل و لایق طلب کن».

شاعر و عارف گرانمایه بوضوح می‌داند که شرط موفقیت و فتح قلّه معرفت تنها سوزدل و یا ریاضت‌کشی و خلوت‌نشینی نیست. بلکه علاوه بر آنها دست ارادت دادن به افرادی کارگشته و آشنا به راه و رسم منزلهای سیر و سلوک عرفانی است:

«ریاضتینگ»^۳ یو کینی آرقان یوپین سال گوتار

بو ایش مردینگ ایشیدیر مردانه وار قال گوتار

کامل یسولنه باش قوی یلانچیدین ال گوتار

توبه قلیب بیر پیرینگ توفراغنه بولان گونگولوم»^۴:

۱- «نیلین» ص ۴۷۷ منبع پیشین ۲- دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «ریاضت: واداشتن تن به کارهای سخت و عبادت سنگین و در اصطلاح به معنی رام کردن و تربیت نفس هوسباز آدمی است». (ص ۲۲ با یزید و جنید برگزیده تذکرة الاولیاء عطار.)

۴- «دیوان گونگولیم» ص ۵۴۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

«ای دل، چون مردان حق ریاضت و نفس‌کشی پیشه کن که این، کارِ مردانِ اهل دل است. قدم در راه حقیقت و کامل بگذار و از دنیای فانی دست بردار. توبه کن، گرد پای پیری را سرمه چشم خویش قرار ده.»

فراغی معتقد بود هر که بدون آگاهی و راهنما به سوی هدفی گام بردارد، هرگز به مقصد نمی‌رسد. بویژه در عالم عرفان و طریقت که هیچ مُریدی، بی مُرشد نبوده است. به همین خاطر با تأکید بر این عقیده می‌گوید:

«باشچی سیز فهم سیز یوله گیرانلار یولین شیطان اورار یولی ترس چیقار»^۱

این بیت تلمیحی از حدیث «من لم یکن لَهُ شیخٌ فشیخهُ الشیطان»^۲ است. یعنی:

«هر کس که برای او مرشد و راهنمایی نباشد پس راهبر او شیطان است.»

مخدومقلی در دریای پرتلاطم و خروشان عشق نمی‌دانست چکار کند و هرچه زمان می‌گذشت بر اثر اوج شعله عشق اختیار و قرار از او سلب می‌شد. وی مانند غریقی برای نجات خود دیگران را به کمک می‌خواند تا دست او را گرفته بسوی ساحل نجات برسانند. به این خاطر است که اعلام می‌کند، اگر پیر طریقتی لایق پیداکنم خاک پای او را سرمه چشم خود خواهم کرد:

«تاپه بیلسنگ حقیقت‌نینگ مردینی چشمینگا توتیا قیلغین گردینی»^۳

احساس نیاز شدید به رهبری آگاه و آزموده، مخدومقلی را بر آن داشت که برای یافتن گوهر گم‌گشته خویش به جستجو پردازد. او با دیدی عمیق و محققانه به اطراف خود می‌نگرد تا شاید دُر مورد نیاز خود را بیابد. اما در آن جامعه از هم پاشیده و غرق در فساد و مادیات و گرفتار در چنگ بیماری حرص و طمع و تعصب قومی و مذهبی و نفاق و ریاکاری، برآورده شدن چنین نیاز مهم محال به نظر می‌رسید. شاعر با شناخت و آگاهی که از اجتماع خود داشت، بوضوح می‌دانست که در میان آنها کسی شایسته پیروی و اطاعت نیست. بدین علت توشه سفر

۱- «ترس چیقار» ص ۴۶۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- حدیث نبوی

۳- «گونگل جم بولیب» ص ۴۱۲ دیوان کامل مخدومقلی

مولانا نیز گوید

تا بـینی زابتدا تا انتها
هم بسوزد هم بسازد دیده را

چشم روشن کن زخاک اولیاء
سرمه کن تو خاک این بگزیده را

به دیار دیگری می‌بندد و ندا برمی‌آورد:

«أر تاپمادیم قوللیق ایدام یول تاپمادیم حجغه^۱ گیدام
بو ایکی ایش بو تن آرا بو جانمینگ آرمانیدور»^۲

«پیر قابل و لایق نیافتم تا خدمتش کنم. راهی نیافتم تا به حج (قرب الهی - بارگاه الهی) بروم. نیل به این دو امر مهم از آرزوها و آرمانهای درونی و قلبی من است». وقتی در اجتماع خود، کسی را بعنوان رهبر و مراد به سوی کمال و قرب الهی نیافت، سوز و گداز عشق در وجودش طغیان کرد. برای تسلی خاطر و فروکش نمودن سوز عشق به دنبال پیر طریقت قابل براه می‌افتد:

«جان شهرینه دوشدی تالانگ قوات برگین پیر گوزلار من»^۳

«خداوندا، غوغائی در شهر دل پدیدار شد (لشکر عشق هجوم آورد) قوتی ده تا پیری بیابم، زیرا در جستجوی آنم تا نجاتم بخشد». فراغی از خداوند می‌خواهد که در یافتن پیر و در خدمتگزاری به او توفیق دهد تا بتواند دل شوریده خود را با تعلیمات و ارشادات پیر آرام سازد. او از خدا می‌خواهد تا با عارفان و درویشان مقرب درگاه خویش هم‌نشین و مصاحب نماید:

«مخدومقلی توفیق^۴ آلسام بر أر تاپسام قوللوق قیلسام
یوراک آیدار یولداش بولسام دم چیکان درویشلار بیلان»^۵

«مخدومقلی اگر توفیق یابم و پیری کامل پیداکنم در خدمتش خواهم بود. زیرا دل تمنا می‌کند که هم‌نشین و همدم درویشان چله‌نشین باشم».

۱- «حج» یا «کعبه» از نظر عرفا بارگاه و محضر حق است چنانکه مخدومقلی در شعر «گورسم» (ص ۲۲۰ دیوان کامل مخدومقلی) می‌گوید:

«مخدومقلی خوش بولسا آقسا دیدام یاش بولسا
ایمانم یولداش بولسا بارسام کعبه‌نی گورسام»

۲- «سلطانیدور» ص ۲۵۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «گوزلارمن» ص ۶۳۳ منبع پیشین

۴- توفیق در لغت چیزی را به چیزی برابر کردن و باصطلاح موافق گرداندن خدا اسباب را موافق خواهش بنده تا آن خواهش او سرانجام یابد. توفیق آن است که خدایتعالی کار بنده را موافق آنچه دوست دارد و به آن خشود است قرار دهد. (ص ۱۴ شیخ صنعان. برگزیده تذکرة الاولیاء عطار.)

۵- «داغلار داشلار بیلان» ص ۳۴۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس.

جستجوی پیرو رهبر، سرآغاز فصلی جدید در زندگانی مخدومقلی است. زیرا شاعر بخاطر یافتن رهبر و هدایتگری شایسته به کشورها و شهرهای دیگر بخصوص هند، افغانستان، خراسان و ترکستان سفر می‌کند و مدتی در این سرزمینها به سیر و سیاحت و بحث و مناظره و مجالست با علمای بزرگ می‌پردازد.

به احتمال قوی شعر «اوغلیم - آزادیم» که متقابلاً بین مخدومقلی و پدرش «آزادی» بحالت نظم و دیالوگ صورت گرفته است، در نخستین سفر او در طلب استاد سروده شده است. چونکه در ابیاتی از آن، فراغی به پیر و اوج عشق خود اشاره می‌کند:

«جلوداری بولام «یازیرخان پیرینگ»
گونگل قوشی پرواز اورار فقیرینگ
بو گون یدی گون دور الحمد اوقیرین شاد ایله گونگولمنی قویر آزادیم»^۱

«پدر جان!! دوست دارم مُرید و خدمتکار «یازیرخان پیر» باشم. زیرا دلم به سوی او بال گشوده و به پرواز درآمده است. امروز هفت روز است که خدا را حمد و سپاس می‌گویم (فاتحه می‌خوانم) با رضایت خاطر رخصتم ده و دلم را شاد بگردان».

همچنین در بعضی از اشعار خود نظیر «گوزلارمن» (ص ۶۳۳)، «عجب ایام گلمدی» (ص ۳۰۶)، «هندوستانده خیالیم» (ص ۶۲۹) و «گورسم» (ص ۲۰۰) و... به سفرها و اینکه در جستجوی پیر طریقت بوده اشاراتی کرده است.

مثلاً در شعر «عجب ایام گلمدی» (فرصت طلائی دست نداد) پس از اینکه از فساد و اوضاع نابسامان اجتماعی شکوه می‌کند به سفر خود به سوی هندوستان اشاره می‌کند:

«الله قانات برسه هندوستان اوچار من چوخ قراشدیم عجب ایام گلمدی»^۲

«اگر خداوند توفیق و توانایی دهد به هندوستان خواهم رفت. زیرا در این جامعه زیاد در انتظار تحقق آرزو و آرمانهای خود بودم ولی هیچ فرصت مناسب دست نداد».

شعر «گورسم» که بیانگر گوشه‌ای از خواستها و آرزوهای درونی اوست، شامل نام چند تن از عرفای بزرگ طریقه نقشبندیه است. این خود می‌رساند که مخدومقلی از پیروان و مریدان طریقت نقشبندیه بوده و ارادت خاصی به رهبران و مشایخ آن داشته است. علاوه بر اینها، بعضی از اشعار و شیوه اذکار فراغی نشان می‌دهند که ایشان از سالکان و دلدادگان این

۱- «اوغلیم - آزادیم» ص ۲۶۸ منبع پیشین

۲- «عجب ایام گلمدی» ص ۳۰۶ دیوان کامل مخدومقلی - قاپوس

طریقه می‌باشند:

«دهستانینگ^۱ بایرینده باد صبانی‌گورسم

بهاءالدین میرکلال زنگی بابانی گورسم^۲

نعلینی عرشه تاج دور آدی عالمه فاش دور

ایکی جهان محتاج دور عرب زبانی گورسم^۳

«ای کاش می‌توانستم باد سحرگاهی دشت دهستان را لمس کنم و عارفانی چون «بهاءالدین»، «میرکلال» و «زنگی بابا» را زیارت نمایم. ای کاش می‌توانستم آن عرب زبان را که نعلیش بر عرش تاج و نامش در جهان پرفروغ است و هر دو جهان نیازمند اوست می‌دیدم». (کنایه از پیامبر اسلام و معراج اوست).

از طرف دیگر باتوجه به مکانهای زندگی و تحصیل مخدومقلی و کشورهایی که بدانها سفر کرده، می‌توان گفت که فراغی در این سرزمینها تحت تأثیر تعلیمات مشایخ نقشبندیه قرار گرفته است. از سوی دیگر نفوذ و گسترده‌ی دامنه طریقه نقشبندیه در ترکستان، افغانستان و

۱- «دهستان در کرانه شرقی دریای خزر واقع بود اینک دهستان به صورت خرابه در ترکمنستان واقع است». ص تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها - گلی

۲- بهاءالدین - «خواجه بهاءالدین نقشبندی» (۷۱۷ - ۷۹۱ ه. ق) مؤسس فرقه نقشبندیه که بخارا، ایران او را بهاءالدین «بلاگردان» می‌نامند. از جمله آثار او «دلیل عاشقین»، «تحفة الطالین» و «هدیه السالکین» است. وی در نزدیکی بخارا مدفون است. (ص ۱۲۱ ترکستان در تاریخ).

میرکلال: «سیدانیر کلال» مربی و استاد بهاءالدین بود و امیر تیمورلنگ نسبت به وی ارادت نشان می‌داد. او در اول حال اشتغال به کشتی‌گیری داشت و حتی در این کار برای تماشای کشتی وی معرکه‌ها برپا می‌شد. بعد از ترک کشتی‌گیری هم به «داش‌گری» (کوزه‌گری) اشتغال یافت و نام وی از آنجاست. چون به زبان بخارا «کلال» «داشگر» را گویند. (صص ۲۰۷ و ۲۰۸ دنباله جستجوی تصوف در ایران)

«زنگی بابا»: (Зенгичаба) یا «زنگی آتا» از شاگردان معروف «سلیمان حکیم آتا» ست. نام اصلی وی معلوم نیست. او مردی سیاه‌چهره و صاحب کرامت و فضیلت بوده است. زنگی بابا از نسل «بابا آرسلان» استاد احمدیساوی است. وی پس از مرگ سلیمان حکیم آتا با بیوه او ازدواج می‌کند. زنگی بابا در سال ۱۲۵۸ = ۶۳۶ ه. ق چشم از جهان می‌بندد. آرامگاه او در محلی بنام «زنگی آتا» نزدیک تاشکند (ازبکستان) واقع است. از شاگردان وی می‌توان چهار نفر را نام برد: ۱- اوزین حسن ۲- سیداحمد ۳- بدرالدین (بدرآتا) ۴- صدرالدین (صدرآتا) [صص ۱۸۵ و ۱۸۶ دیوان مخدومقلی - عشق آباد]

۳- «گورسم» ص ۲۲۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

هند و وجود مریدان و سالکان اهل فضیلت و تقوا این طریقه و حتی حمایت برخی حکام از پیروان و سالکان و مشایخ بزرگ نقشبندیه، در گرایش مخدومقلی به آن مؤثر بوده است. فراغی دریتی از غزل «گورسم» به مراکز بزرگ اهل عرفان و تصوف زمان خود چنین اشاره می‌کند:

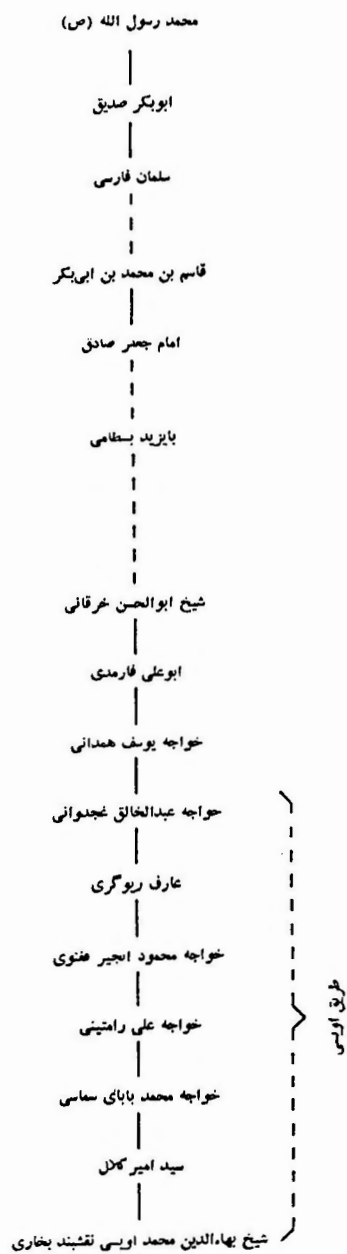
«یوقارده هندوستان آرقه‌ده ترکستان اولیاءلر عمانی اول رومستانی گورسم»^۱
 «ای کاش می‌توانستم از سرزمینهای شرق، هندوستان و از شمال ترکستان را ببینم و همچنین رومستان (آسیای صغیر آن روز و ترکیه فعلی) را که مرکز اولیای خداست سیر کنم». در دیوان و قصاید و غزلیات عرفانی مخدومقلی علاوه بر نام مشایخ و عرفای نقشبندی نام چند تن از سران طریقه‌های دیگر نیز آمده است از جمله: «عبدالقادر گیلانی» (جیلانی)، «حاجی بک‌داش» و «خواجه احمد یسای» و حضرت امام رضا علیه السلام و...
 «حاجی بک‌داش عبدالقادر خواجه احمد امام رضادور فریدون بر اولیاءدور باریندان همت اسلارین»^۲

«از حاجی بک‌داش، عبدالقادر گیلانی، خواجه احمد یسای و امام رضا علیه السلام و همچنین از فریدون که از عارفان و اولیاءالله است همت می‌طلبم».

از این بیان فراغی چنین استنباط می‌شود که وی در عقیده و طریقت خویش تعصب نداشته است بلکه به همه با نظر لطف می‌نگریسته است. اما چون در ترکستان، هند و افغانستان پیروان نقشبندیه فراوان بودند و از خصوصیات بارزی چون روحیه آزادیخواهی، شجاعت در اعتراض به اعمال ناشایست حاکمان و همزیستی با مردم و مبارزه با بدعت و نوآوری در دین و ریاکاری و... برخوردار بودند، فراغی را به سوی خود جلب کردند. چنانکه اشعار فراغی رنگ و بوئی از آن طریقه را در خود دارد. در مقدمه کتاب «قدسیه» دربارهٔ ویژگیهای طریقه نقشبندیه چنین آمده است:

«مکتب آنان (نقشبندیان) اعتراضی بود به تصوفی که دستگاهی شده بود و بیش از آنکه به اصل و معنای عرفان پردازند، به ظواهر و رسوم می‌پرداخت. اعتراضی بود به صوفیان خانقاهی چله‌نشین خلوت‌گزین بیکاره و درویشان قلندروش یاوه‌گرد. مکتب نقشبندی آن‌گونه مراتب شیخی و مرشدی را که جز نام و مقام چیزی در درون نداشت و از حقیقت

شجره‌نامه سلسله نقشبندیه



شجره‌نامه سلسله نقشبندیه بر مبنای روایتی (طریق اویسی) و عدم همزمانی است.

از کتاب (زندگانی خالد نقشبندی)

ارشاد و تربیت دور شده بود و پوست بی مغزی را می مانست رد می کرد. پیروی از سنت و حفظ آداب شریعت و دوری از بدعت اساس این طریقت است. در آن نه خلوت است و نه عزلت و نه ذکر جهر و نه سماع و ...»^۱.

همه این ویژگی ها و صفات در اشعار عرفانی و اخلاقی مخدومقلی مشاهده می شود. بخصوص در شعرهایی که از صوفیان ریاکار و ملبس به پوشش صوفی انتقاد می کند بسیار قابل ملاحظه است.

مخدومقلی در بیتی، خود را یادگار و تربیت شده بدست هفت پیر و استاد می خواند: «یدی پیرینگ لفظیندن بر یادگارم دوغریسی»^۲ اما در شرح حال زندگی و اشعار فراغی به نام پنج نفر از استادان و آشنایان وی برمی خوریم از جمله، آزادی، نیاز صالح، نورکاظم بن باهر، «بیگ دردی ایشان»^۳ و «یازیرخان پیر» ولی در عالم رؤیا به او می گویند، ما سه نفر استاد تو هستیم:

«دیدیلار بیزاوج کیشی بولدیق استادینگ . . .» فراغی در جای دیگر از آن سه تن چنین یاد می کند:

«خضر دن عیسی دن شاه مرداندن همت ایستاب باقدیم سوی آسمانه»^۴ در هر صورت مخدومقلی نیز پیر و استادی داشته است^۵

مخدومقلی افراد «قلندر» و «درویشان» را لایق رهبری و مُرشدی می دانند: زیرا آنان را آشنا به راه و رسم منازل و سیروسلوک عرفانی می شناسند و از آنها می خواهند در این وادی پر مخاطره راهنما و دستگیر او باشند:

«گزه رام یوللاری یتوریب آنی بیلیمه نام خبر بر قایسی قلندر» یا

۱- «قدسیه» ص ...

۲- «دوغریسی» ص ۱۸۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «پیریمز | بیگ دردی ایشان | دالمی!!! آیا پیر ما «بیگ دردی ایشان» نیست؟!» ص ۹۳ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- در جای دیگر می گوید:

«درمانده قالب من ایله دستگیریم خضر آتانی عیسی پیغمبر بیل»

(ص ۱۹۸ - دیوان کامل)

۵- برخی از جمله مؤلف «مخدومقلی نامه»، «حضرت پهلوان» را پیر و مراد مخدومقلی گفته اند. فراغی در دو سه مورد از او نام برده است.

«بر خلوتده یار خبرین آلماغه سنده بار آشنالیق ایسی قلندر»
 در شعرى بنام «چقیب اوتورمیش» (ص ۳۳۳) ضمن برشمردن اولیاءالله به هدایت و راهنمایی آنان چنین اشاره می‌کند:

«مختموقلی آیدار دوستلار من گمراه حیران قالدیم بر مزیلده تابمای راه
 بولار منی ایتدی اوزلارنه همراه یانیق باغریم یاشین دوکیب اوتورمیش»

انتقاد مخدومقلی از صوفی‌نماها:

به تحقیق دورهٔ زندگانی مخدومقلی، دوره و زمانهٔ ریا و تزویر و فساد بود. روزگاری بود که حاکمان ستمگر از جهالت و ناآگاهی‌ها و از عقاید و باورهای دینی و عامیانهٔ مردم سوء استفاده می‌کردند. اغلب برای درست و حقیقت جلوه دادن اعمال زشت خویش برچسب دینی و شرعی به آن می‌چسباندند و به همین منظور از افرادی به ظاهر عالم ولی خائن و پست و دین‌فروش و جیره‌خوار، فتوایی شرعی که به منزلهٔ مهر تأییدی بود، می‌گرفتند و القابی همچون «ظل‌الله» (سایهٔ خدا) و ... آنان به ظاهر نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند و قرآن تلاوت می‌کردند، اما کردار ایشان گواه گفتارشان نبود. بدین سبب مخدومقلی می‌گوید:

«ریسا بولدی کوپینگ اوقان نمازی تنگری هیچ بیریندان بولمادی راضی»^۱

«نماز اغلب آنها آمیخته به ریاست، خداوند از هیچک از ایشان راضی نخواهد بود.»
 (یا نماز ایشان را نخواهد پذیرفت) و این چنین به نام دین و مذهب، پیامبر ﷺ، امام علیؑ، خلیفه و گاه بنام شیخ و سید و اولیاءالله ستمها و بی‌عدالتیها روا می‌داشتند. و سوء استفاده‌ها می‌کردند.

از طرف دیگر دورهٔ شاعر، دورهٔ نفاق و عوامفریبی و پیدایش افرادی به ظاهر عارف، صوفی و درویش با ادعاهای پوچ و گزاف بود. در این روزگار اشخاصی برای جلب نظر حاکمان جورپیشه و یافتن مقام و منصب و یا وجه دینی و مذهبی در اجتماع، خود را شیخ و پیر و صاحب کرامت معرفی می‌کردند و یا خود را به یکی از بزرگان دین نسبت می‌دادند. مخدومقلی با شناختی که از عارفان و صوفیان گذشته و زمان خود داشت، بوضوح می‌دانست که در سرزمین او قبلاً عارفان بزرگ و صاحب کرامتی می‌زیسته‌اند اما حالا با این همه تزویر و

۱- «قاچه باشلادی» ص ۷۳ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

ظاهرسازی و عاری از زهد و تقوا پیر کامل یافتن محال است چه برسد به اینکه صاحب کرامتی نیز باشند:

«درویشلار طاعتین ایلادی ریا یورته کرامتلی ایشان^۱ قالمه‌دی»^۲

«درویشان طاعت و عبادت خود را از روی ریا انجام می‌دهند. دیگر در این سرزمین ایشان با کرامتی نمانده است». همچنین

«اولیاء من دیب جوگی صوفیلار قیغریب آسمانا بوکه باشلادی»^۳

«صوفیهای کذاب و شعبده‌باز ادعا می‌کنند که ما اولیاء خدا هستیم و برای فریب مردم به ذکر و سماع و رقص پرداختند». حاکمان ستم‌پیشه نیز به حمایت و تأیید آنان می‌پرداختند. زیرا می‌دانستند که با حمایت از آنها با یک تیر دو نشان می‌زنند یعنی ظاهراً هم از دین و مذهب جانبداری می‌کنند. هم نظر آن ریاکاران را جلب خواهند کرد تا در روز مبادا این عالمان بی‌عمل و زاهدان بی‌تقوا به یاری و تأیید آنها برخوانند آمد و سپر بلا خواهند بود. و با سکوت مرگ‌بارشان مهر تأیید بر عمل شوم ایشان خواهند نهاد. به همین علت مخدومقلی به خشم می‌آید و می‌خروشد:

«تنگری پیغمبر سوزیندن بیخبر بو پیرلار فاسقی قاضی بلیب ظالم‌نی نایب دیرلار»

«این پیران از قرآن و حدیث پیامبر ﷺ بیخبرند و معیار و سنجش دقیقی در دست ندارند به همین خاطر فاسق را قاضی و ظالم را نایب می‌خوانند یا بر می‌گزینند».

باتوجه به این ویژگیها، می‌توان اوضاع اجتماعی و سیاسی دوره مخدومقلی را با وضعیت اجتماعی و سیاسی دوره زندگانی حافظ یکسان و یا خیلی شبیه دانست. زیرا در اشعار و نقد و انتقادات فراغی نیز دیدید که چگونه مانند لسان‌الغیب هم از حاکمیت ظالم و

۱- «ایشان» ضمیر فارسی سوم شخص جمع است. در ترکستان این کلمه به معنی «شیخ»، «مُرشِد»، «استاد» و «پیر» استعمال می‌شود. معلوم نیست که این کلمه در چه زمانی به معنی فوق استعمال شده است. به هر تقدیر این مفهوم در قرون وسطی وجود داشته است. در ترجمه حال خواجه احرار معروف (متوفی به سال ۹۸۵ هـ ۱۴۹۰ م در سمرقند) وی مکرراً به لقب «ایشان» خوانده شده است. لقب و مقام «ایشان» غالباً از پدر به پسر به ارث می‌رسیده. (ص ۴۲۰ ترکمنهای ایران) البته امروزه نیز افراد مسن و عالم و روحانی مخدومقلی را نیز «مخدومقلی ایشان» می‌گویند. همچنین اقوام وی را نیز «ایشان» می‌خوانند مانند: «عطا ایشان»، «قره ایشان» و ...

۲- «دومان قالمه‌دی» ص ۱۲۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «دوکه باشلادی» ص ۳۱۹ منع پیشین

بیدادگر و هم از افراد دراویش و صوفی‌نما با لحنی تند و آتشین انتقاد می‌کند و به مبارزه برمی‌خیزد.

«عده‌ای از صوفی‌های خرقه‌پوش به «جنید بغدادی» که عرفا و متصوفه او را «سید الطائفه» می‌خواندند، گفتند: به خاطر یاران هم که هست خرقه (لباس اهل تصوف) بپوش. گفت: اگر می‌دانستم که از لباس کاری ساخته است از آهن گداخته جامه می‌ساختم. اما ندای حقیقت این است که:

«لیس الاعتبار بالخرقه إنّما الاعتبار بالخرقه» از خرقه کاری ساخته نیست، خرقه (آتش دل) لازم است. به عبارت دیگر اعتبار مردِ راه خدا به خرقه نیست به سوختن است. یعنی باطن را باید درست کرد.^۱ مخدومقلی فراغی نیز مانند جنید بغدادی، صوفی و اهل معرفت بودن را در نوع جامه نمی‌داند، بلکه معتقد است پوشش ساده و پشمینه بر تن کردن، زمانی خوب است که دل ما نیز از نیتها و گمانهای زشت و ریا و تزویر پاک باشد وگرنه لباس، هرگز نمی‌تواند نشانه پاکدامنی و بی‌آلایشی فرد باشد:

«صوفی لبق اسبابی خوش‌دور که ایچنگنی صاف ادیب

بولسه موی موجک ایچم بو اسکی شالی نیلارام»^۲

«پوشش صوفیت (خرقه) خوب است اگر دلی صاف و بی‌ریا داشته باشید. اما اگر درون و باطن ما مملو از ریا و غرور و گمانهای ناپاک باشد، این لباس پشمینه به چه کار می‌آید؟! و در شعر «خیرایشه گدا بولدیم»^۳ می‌گوید:

«نه‌درویش من نه ملاً نه صوفی اهل دستار...». «بلکه بنده‌ای از بندگان خدا هستم و تنها او را عبادت و بندگی می‌کنم. در غیراینصورت، نبود ما بهتر از وجود ماست»:

«بنده‌لیکده بولماسنگ بولغانینگ یخشی نیست‌تر»

شیخ سعدی (رح) نیز می‌گوید:

«در عمل کوش و هرچه خواهی پوش تاج بر سر نه و علم بر دوش»^۴

«به همین جهت اکابر نقشبندیه خلوت نشستن و کلاه و خرقه را قبول ندارند».^۵

۱- «بایزید و جنید» ص ۲۶ شاهکار ادبی. دکتر محمد استعلامی

۲- «قالمغالی نیلارام» ص ۴۲۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «خیرایشه گدا بولدیم» ص ۴۳۲ منبع پیشین

۴- کلیات سعدی ص ۷۶ ۵- زندگانی خالد نقشبندی ص ۱۳۸

در زمان مخدومقلی و حتی قبل از او، افرادی که ذره‌ای تقوا و زهد نداشتند، ادعا می‌کردند که حقیقت را کشف کرده‌اند و در زهد و تقوا به حد کمال رسیده‌اند. اما از شریعت اسلام چیزی نمی‌دانستند. آنان به گمان خود، اسلام و عبادت خدا را در لباس (خرقه) و کناره‌گیری از مردم و در ادعاهای پوچ و ذکر کلمات بی‌روح اما زیبای عرفانی می‌دانستند. ولی مخدومقلی در برابر این مقدس مآبان با قاطعیت ایستادگی کرد و با سرودن اشعار تیز و نیش‌دار به افشاگری ماهیت آنها پرداخت و به شدت آنها را به باد انتقاد گرفت. مردم که از دیدگاه اسلام واقعی نسبت به حقیقت و چگونگی زهد و تقوا بی‌اطلاع بودند ولی دلی پاک و بی‌آلایش و محبتی خاص به خدا و پیغمبر ﷺ داشتند، زودفریفته شعار و ظواهر فریبنده این صوفی‌نماها می‌شدند. زیرا زاهدان بی‌تقوا با ظاهر سازی و چرب زبانی خود را پاک‌ترین و پرهیزگارترین افراد معرفی می‌کردند. آنها با القاب فریبنده و منسوب کردن خود به یکی از بزرگان محترم دین به میان مردم ساده‌دل و ناآگاه نفوذ می‌کردند:

«خوجه‌لار فخر ادار اصل ذاتینی قیام عصام‌الدین قویب آدینی
پلان کس خوجه دیب هم اولادینی بیلمنام یاقین می آخر زمانه»^۱
«خواجگان (سید و ایشانها) به اصل و نسب خویش فخر می‌کنند و خود را «قیام» و «عصام‌الدین» می‌نامند.

گویند فلانی خود و اولادش سید و فرزندزادگان پیامبر ﷺ است. نمی‌دانم!! [شاید] قیامت نزدیک است». (وضعیت موجود را نشانه‌ای از ظهور قیامت می‌داند).
گاهی خود را صاحب کرامت می‌خواندند و ادعاهایی بزرگتر از خود داشتند اما از خوردن لقمه شبهه‌انگیز ابائی نداشتند.^۲

«صوفی‌لار نفس اوچون مگه گیدارلر شبهه‌لی طعامنی حلال دیب ایرلر»^۳

۱- «آخر زمانه» ص ۲۱۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «بیر پارا صوفی‌لر صوفی من دیر سوره مز ظالم‌لر طعماین ایر»
ص ۷۵ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «صوفی شهر بین که چون لقمه شبهه می‌خورد

پاردُمش دراز باد این حَیَوان خوش علف،
حافظ

شیطان فعلی برلان کرامت دیرلر بیلمنام یاقین می آخر زمانه»^۱
 «صوفیان بخاطر نفس به مکه (حج) می روند. طعامی که در خوردن آن شبهه وجود دارد، حلال می دانند و می خورند. گاه با پیروی از الهامات شیطانی (هواجس) ادعای کرامت می کنند نمی دانم! (شاید) قیامت نزدیک است».

برخی از این صوفی مسلکها بدون اینکه از پیری تعلیمی کسب کرده باشند به دروغ ادعای صوفی - مریدی و پیری می کردند. هدف عمده آنها از این فریبکاریها و حيله گریها بدست آوردن مال دنیا بود. آنها با پوششهای درویشانه و با سر و روی ژولیده و وردهای بی سروته در میان مردم می گشتند. در مجالس گردهم می آمدند و با حرکات بیمورد و به ظاهر بی آرایش و بی رغبت به دنیا، سعی می کردند نظر مردم و حتی حاکمان را متوجه خود سازند. در اینجا بود که مخدومقلی فراغی رسته از بند هوی و هوس و فارغ از قید و بندهای مادی پا به میدان مبارزه با این آفت اجتماعی نهاد،^۲ زیرا رواج و گسترش این بیماری که هیچ سابقه ای در تاریخ اسلام و مسلمین ندارد. جوانان را سردرگم می کرد، چونکه این مدعیان در گفتار پرهیزگارترین اما در عمل و باطن بیگانه و دور از قرآن و سنت رسول الله ﷺ بودند و با این رسوایی نیز ادعای مسلمانی می کردند.

فراغی با آگاهی کاملی که از ظاهر سازی این عوامفریبها داشت به معرفی آنها پرداخت و پرده از روی پنهانکاریهای ایشان برکشید و به سرزنش و محکومیت آنها پرداخت:
 «هر ساچین اوسدیران سید بولار می؟!»^۳

«آیا هر که موئی بلند و ژولیده داشته باشد سید یا شیخ است؟! هرگز چنین نیست».
 و یا «هر تلپیک گشیاندن قلندر^۴ اولماز»^۵

۱- «آخر زمانه» ص ۲۱۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- تنها شاعران و عارفان فارسی زبان یا مخدومقلی نیستند که با تظاهر و ریاکاری صوفی نماها مبارزه کرده اند بلکه شاعران دیگر نیز از جمله محمودولی کمینه (شاعر شهیر دیگر ترکمن) از پیشروان این نهضت بودند:

«پش گشیانینگ باری اولیاء بولسه کوپلمزدی ایلینگ بلاسی بیله»
 دیوان کمینه - قابوس

«اگر هر عمامه به سری اولیاء خدا بود. هرگز این چنین در دو گرفتاری مردم زیاد نمی شد».

۳- «زراولماز» ص ۸۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «قلندر و قلاش: اهل صفا و اهل ترک و فنا را گویند و از فیود تکلفات رسمی و تعریفات اسمی

«هر که کلاه نمدی (کلاه مخصوص قلندر و شها) بر سر گذارد قلندر منسوب نمی شود.»
و در جای دیگر صوفی نماها را به نا آگاهی از قرآن و سنت پیامبر ﷺ متهم می کند:
«قرآن گورمان صوفیلار منگزاب دور اولی پیره»^۶
«صوفیهایی که هرگز کتاب قرآن را نخوانده اند و از فرامین آن بی خبرند، خود را پیر کامل جا زده اند.»

فراغی ظاهر سازی و عوامفریبی آنها را بارها و بارها به مناسبتهای مختلف محکوم می کند

«نادان حرام صوفی سیاق پیش گیبیدیر پیره دوندی»^۷
«صوفیهای خام و نادان برای اینکه خود را صوفی واقعی و حتی پیر نشان دهند بر سر عمامه نهاده اند و ملبس به پوشش پیر شده اند.»

عارف گرانمایه ادعاهای پوچ و دروغ صوفی نماها را چنین بازگو می کند:
«اولیاء من دیب جوگی صوفیلار قیغریب آسمانا بوکه باشلادی»^۸
«صوفیهای کذاب و شعبده باز ادعا می کنند که ما اولیاء خدا هستیم و برای فریب مردم به ذکر و سماع و رقص می پردازند». شاعر حق گو، به دربدری و حلقه زنی صوفی نماها نیز نظر می اندازد و این شیوه را چیزی جز کذب و تزویر نمی داند معتقد است این ریاکاران پای صحبت و درس هیچ پیری ننشسته اند^۹ به همین خاطر سخت بر آنها می تازد:

خلاص یافته و دامن وجود خود را از همه درچیده و از همه دست کشیده و بدل و جان از همه بریده و طالب جمال و جلال حق شده و بدان حضرت رسیده باشد. (ص ۳۶۱ ترکمنهای ایران - بیگدلی). مخدومقلی ارادت خاصی به قلندرها داشته است. چنانکه آنها را «خان» و «سلطان» عاشقان حق می خواند:

«عاشقلار اهلی نینگ خانی سلطانی تجلی تختی نینگ شاسی قلندر»
(«قلندر» ص ۶۰۴ دیوان کامل - قابوس)

۵- «زراولماز» ص ۸۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۶- «بیچاره» ص ۶۲۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۷- «دوندی» ص ۷۱۸ منبع پیشین

۸- «دوکه باشلادی» ص ۳۱۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

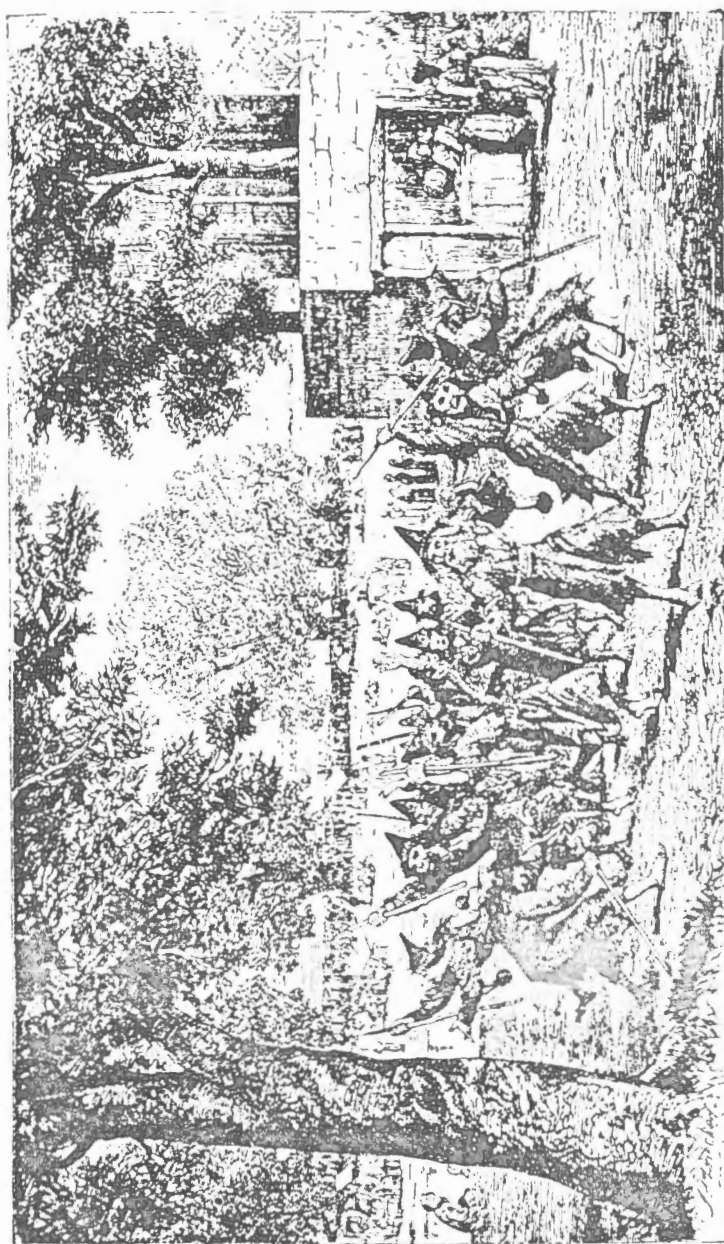
۹- امام محمد غزالی نیز در زمان خود با چنین مشکلاتی روبرو بوده است: «این مرقع داران عادت گرفته اند از شهری به شهری و از خانگاهی به خانگاهی می روند، بی آنکه به قصد پیری باشند که

«صوفیلار پیریندن تعلیم آلمدی هر ایشکده حلقه قوره باشلادی»^۱
 «این دروغ پردازان ریاکار، بی آنکه ارادت مریدی کنند تظاهر به صوفی نموده، بر در هر خانه حلقه زنان به وردخوانی پرداختند».
 در جای دیگر نه تنها صوفی نماها را سرزنش می کند، بلکه آنانی را که، هم رأی صوفی های بی تقوا هستند، مورد نکوهش قرار می دهد:
 «ایشان ملاً پیر صوفیلار ایلاته آزاره دوندی»^۲
 «ایشان، ملاً، پیر و صوفیها، همه ریاکارند و به فریب و آزار مردم پرداخته اند».
 این ریاکاران مردم را می فریفتند و از حقایق دور می کردند، این بزرگترین آزار و ستمی بود که به نام دین و پیامبر و پیر در حق مردم می کردند.
 مخدومقلی به مردم هشدار می دهد: «ای مردم، این صوفیها و پیرها از قرآن و سنت رسول الله ﷺ دور و بیگانه اند. چون از این دو نور الهی که روشنگر راه حقیقت است، فاصله گرفته اند، در ضلالت و گمراهی می باشند و خود را نمی توانند از قید هوی و هوس رها سازند، پس چگونه ممکن است شما را هادی و راهنما باشند!».
 «تنگری پیغمبر سوزیندن بیخبر بو پیرلار فاسقی قاضی بلیب ظالم نی نایب دیرلار»^۳
 «این پیران از قرآن و حدیث پیامبر ﷺ بیخبرند و معیار و سنجش دقیقی در دست ندارند به همین خاطر فاسق را قاضی و ظالم را نایب می خوانند یا برمی گیریند».
 بنابراین نه تنها خودشان به تباهی و گمراهی کشانده می شوند، بلکه با قرار گرفتن آلت دست حاکمان ستمگر، جامعه ای را به سقوط و انحطاط می کشانند.
 فراغی علت این امر را عدم آگاهی صوفیها از قرآن و سیره پیامبر ﷺ و علمای بزرگ اسلام می داند و به صراحت می گوید:

«خدمت وی را لازم گیرند». (ص ۲۷ دنباله جستجوی تصوف در ایران) غزالی در جای دیگر می گوید: «دو نوع انسان پشتم را شکستند: اول عالمی ناپرهیزکار و بی تعهد. دوم کسیکه بدون علم و معرفت خود را اهل عرفان و طریقت می داند...» (ص ۱۲۵ - دعوت اسلامی)

- ۱- «قاچه باشلادی» ص ۷۳ منبع پیشین
- ۲- «دوندی» ص ۷۱۸ همان منبع «ذیلی» خواهرزاده مخدومقلی نیز از این ریاکاران شکوه می کند:
 «ایشان صوفی هم ملاًلار باریسی بدکاره دوندی»
- ۳- دیوان کامل مخدومقلی - قابوس ص ۵۷۷

(ص ۲۱ دیوان ذیلی)



حلقه ذکر درویشان نقشبندی
(از کتاب سیاحت درویشی دروغین)

«پیرلار صوفیلار نادان دور

قوله قرآنی بولماسه»^۱

«پیران و صوفیان جاهل و نادانند تا زمانی که قرآن راهنما و برنامه زندگی آنها نباشد». از این رهگذر است که خطاب به مردم می‌گوید: «ای مردم، هرگز با این ریاکاران و دروغگویان مصاحبت نکنید و از ملاقات و هم نشینی با آنها پرهیزید: «اول کذاب صوفی نینگ یوزینی گورمه»^۲

اما امروزه وقتی از تصوف بحث می‌شود در اذهان اغلب خوانندگان و شنوندگان چیزی جز عمامه، خرقة، ریش بلند، تسبیح دراز و فردی بی تفاوت و گوشه گیر و تارک دنیا متبادر نمی‌شود. حال آنکه اصل معنی اصطلاحی صوفی همان زهد، بی‌آلایش و صاف و خوش قلب است (البته از نظر لغوی معانی مختلفی دارد) بنابراین قبل از هر چیز شناختن اسلام با تمام جوانبش برای ما مسلمانان ضروری است، بخصوص شناختن سیرت رسول الله ﷺ و تربیت یافتگان در عصر نبوت که از هرگونه آلودگی و خرافات بدور بودند.

آنگاه است که می‌توانیم به قول حضرت علی علیه السلام حق و باطل را از هم جدا کنیم یعنی ابتدا حق را بشناسیم تا بتوانیم اهل حق را تشخیص بدهیم.

مخدومقلی فراغی چنانکه ذکر شد معتقد بود که صوفی بودن همانا با تقوا بودن و خدا را در هر حال حاضر و ناظر بر اعمال خویش دانستن است. نسبت به دنیا بی‌رغبت بودن و از قرآن و سنت پیامبر اکرم ﷺ پیروی کردن است. اگر انسان مسلمان، صوفی حقیقی و الهام گرفته از آیه «يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^۳ باشد، می‌تواند مصداق این صفات مسلمین صدر اسلام که دوست و دشمن آنان را «زاهدان شب و شیران روز» می‌خواندند، باشد.

علاوه بر این، مخدومقلی عقیده داشت انسان مسلمان چه نام صوفی و چه نام درویش و چه متقی بر خود نهاده باشد، باید در میان مردم زندگی کند و با گفتار و کردار خود راهنمایی دلسوز برای آنان باشد. به همین منظور در مدح درویشان واقعی و توصیه به صوفیها و دیگر مدعین می‌سراید:

۲- همان منبع

۱- «جانی بولماسا» ص ۷۳۲ منبع پیشین

۳- سورة جمعه قسمتی از آیه ۲

«نه خلقت بهیرگور نه آیری گزر چین درویش خلق ایچره یوریر خم بیل»^۱
 «درویشان حقیقی نه به مردم می پیوندند (همرنگ مردم نمی شوند) و نه از آنان
 می گریزند، بلکه در میان مردم با بردباری و تواضع زندگی می کنند و با اخلاق و رفتار خود در
 هدایت و ارشاد آنها می کوشند».

بنابراین هر خرقه پوشی و ریاضت کشی درویش و صوفی نیست.
 خداوند نیز در قرآن کریم مسلمانان را خیر امت^۲ و الگوی سایر امتها ذکر می کند با
 این شرط که آنها امر به معروف و نهی از منکر می کنند و به خدا ایمان دارند. این امر تحقق
 نمی یابد مگر اینکه ما انسانها کنار هم زندگی کنیم. بنابراین عارف و عابد و درویش و صوفی
 نیز باید در جمع مردم باشد تا بتواند مصداق آیه کریمه فوق باشد.
 پس، باید دنبال روشی بود که بتوان با گزینش آن، نه تنها خود را از ضلالت و شقاوت
 نجات داد. بلکه، دیگران را هم با امر و نهی و ارشاد و راهنمایی به ساحل نجات و رستگاری
 رساند. این طریقه هم ممکن نیست مگر پا در جای پای پیامبر ﷺ و اصحاب کرام
 (رضی الله عنهم) او بگذارد و به ایشان تاسی جوید. چنانکه شیخ سعدی (رح) توصیه می کنند:
 «مپندار سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی»^۳

مخدومقلی نیز همین را توصیه می کند:

«باش ایشنی برجای قیل مسلمان بولسنگ»^۴

یسوری محمدینگ یولی بیلانی»^۵

«اگر مسلمانی، پنج شرط مسلمانی را بجای آور و پیرو و رهرو حضرت محمد ﷺ

باش».

و جنید بغدادی نیز گوید: «این راه کسی رود که کتاب خدای، عز و جل، بر دست راست

۱- «غم بیل» ص ۵۵۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ...» آل عمران - ۱۱۰

۳- کلیات سعدی ص ۲۰۳

۴- مصراع اول تلمیح است به حدیث «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَحَجِّ الْبَيْتِ وَصَوْمِ رَمَضَانَ» متفق علیه رواه البخاری و مسلم ص ۷۰۲ ریاض الصالحین نووی.

۵- «یولی بیلانی» ص ۶۰۳ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

گرفته باشد و سُنّت مصطفی ﷺ بر دست چپ گرفته و...»^۱

بدین ترتیب مخدومقلی به رسالت خود جامه عمل می‌پوشاند. او همانطور که از صوفی‌نماها و اهل ریا و تزویر انتقاد می‌کند، خود نیز از طرف همین افراد بی‌خرد، مورد اتهام قرار می‌گیرد. شاعر بیدارگر را دیوانه، مجنون، جن‌زده و گمراه معرفی می‌کردند و از مردم می‌خواستند که به سخنان او گوش ندهند. زیرا مخدومقلی با پیر و صوفی و سید که اولاد و اولیاءالله و جانشینان پیامبر ﷺ هستند و تاج پیامبر ﷺ بر سر دارند، مخالفت و عناد می‌ورزد. ...

بالاخره عدم آگاهی کافی مردم و تبلیغ سوء و مسموم‌کننده اهل نفاق و ریا و حمایت حاکم وقت از این ریاکاران عوام‌فریب، کار خود را می‌کند. یعنی مخدومقلی با وجود تلاش و فداکاریهای فراوان موفق نمی‌شود به پراکندگی و آشفته‌گی مردم سر و سامانی دهد یعنی وحدت و یکپارچگی ایجاد کند تا عاقبت انقلاب عظیم و پرشکوه مردمی که درهم کوبنده کاخهای ستم و ریا و تزویر باشد بوجود آورد.

اما مخدومقلی از همان آغاز می‌دانست که مورد اتهام قرار خواهد گرفت، با این وجود با شجاعت و بی‌باکی به مبارزه پرداخت، زیرا مردم نادان همیشه به بهترین و خیرخواه‌ترین هم‌نوع خود ناسزا گفته‌اند و می‌گویند و خواهند گفت. اگر اهانت و بی‌حرمتی به مصلحان از جانب بی‌خردان یک جامعه اقتضای زمان و اجتماع نبود، قدر مسلم پیامبر اسلام ﷺ آماج چنین بی‌حرمتیها و اهانتها قرار نمی‌گرفت، در حالی که می‌دانیم اعراب جاهلیت به رسول خدا ﷺ نیز اهانتها کردند و آزارها رساندند.

آری، مخدومقلی نیز بخاطر پایداری در عقیده و مقابله با ریاکاریها، عوام‌فریبیها و افشای ماهیت آنان، آماج تیرهای بی‌رحمتی و اتهام قرار گرفت و گاه عملاً مورد ضرب و شتم قرار گرفته است. چنانکه خود می‌گوید:

«بر سوز دیدیم بیلینگ باباق شون‌دان دادار بول‌دیم تایاق

نادران حرام صوفی سیاق پش‌گئیدر پیره دوندی»^۲

«می‌دانی چندی پیش سخنی حق گفتم و بابت آن چوبی (تازیانه) نوش کردم. این

۱- «بایزید و جنید» ص ۲۵

۲- «دوندی» ص ۷۱۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

صوفیان نادان و دزد و به ظاهر صوفی، عمامه بر سر نهاده، خود را پیر کامل می‌انگارند، که در واقع چنین نیستند.»

امید است، این بیان مختصر برای آشنایی و شناخت عقاید و نظرات انتقادی و اصلاحی مخدومقلی برای اهل تحقیق و مطالعه مفید و مقبول واقع شود. ان شاء الله

احترام و حرمت دراویش: در این جا، منظور از درویش آن کسانی نیست که در کوچه و خیابان تکدی می‌کنند و برای طلب چند لقمه نانی دست به سوی دیگران دراز می‌نمایند و به گدایی می‌پردازند. بلکه مقصود آن کسانی است که با روگردانی از دنیا و تعلقات مادی با وجود توانایی جسمی و علمی، به سوی درگاه حق رو آورده‌اند و خود را بنده خالص و متواضع پروردگار خود گردانده‌اند. بایی رغبتی به دنیا، نهایت بندگی را با خلوص و خشوع و خضوع در برابر آفریدگار خویش انجام داده و شوکت و جلال خدا را بر دل‌های خود نشانده‌اند. قلت مال و کثرت عبادات هرگز آنان را از بندگی و حمد و ستایش خداوند باز نداشته و ذره‌ای غرور و تکبر به ایشان دست نداده است.

این بندگان، درویشان حقیقی هستند که فقیرانه و درویشانه و با حلم و بردباری زندگی می‌کنند.

مخدومقلی فراخی این چنین انسانها را ستوده و به ارجمندی و عظمت آنها در نزد خداوند اشاراتی کرده است. نه تنها مخدومقلی، بلکه دیگر شاعران عارف و وارسته و آزاد از بند هوئی و هوس نیز نصایح و توصیه‌هایی در امر گرامیداشت مردان خدا دارند که در آثار نثر و نظم آنها ملاحظه می‌شود. از آن جمله، شیخ سعدی (رح) در گلستان درباره درویشان حقیقی می‌گوید:

«طریق درویشان ذکر است و شکر و خدمت و طاعت و ایثار و قناعت و توحید و توکل و تسلیم و تحمل. هر که بدین صفتها که گفتم موصوف است، به حقیقت درویش است و گر در قیاست. اما هرزه گردی بی‌نماز هواپرست هوسباز که روزها به شب آرد در بند شهوت و شب‌ها روز کند در خواب غفلت و بخورد هرچه در میان آید و بگوید هرچه بر زبان آید رندست و گر در عباس^۱».

از نظر اسلام و پیروان مخلص آن مکتب الهی، نه تنها احترام به درویشان پسندیده و

حائز اهمیت است، بلکه احترام و ابراز محبت به نوع بشر یکی از ارکان و توصیه‌های مهم پیشوای این آئین مقدس است. از این رهگذر است که مخدومقلی می‌گوید:

«اصلی آدمزاده آجی سوز دیمه مسکینه فقیره دلالت یخشی»^۱

«به ابنای بشر سخنی تلخ و غم‌انگیز نگوئید. از مسکین و فقیر دستگیری کنید و گره‌ای از مشکلات ایشان بکشائید».

در مکتب پویای اسلام تمام انسانها از هر نژاد و قبیله و از هر دین و آئین و از هر رنگی که باشند، محترم و عزیز هستند. اما هر یک از ایشان بحکم اینکه مسلمان باشند یا اهل کفر! برخورد و رفتار خاصی را می‌طلبند. فرد مسلمان محترمترین و ارزشمندترین آنها می‌باشد، زیرا مطیع و فرمانبر خدای خود هستند و با این اندیشه زندگی می‌کنند:

«بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند»

مخدومقلی گرچه از یک طرف افراد به ظاهر درویش و صوفی و بسیار مدعی تقوا و صاحب کرامت را مورد نکوهش و مذمت قرار می‌دهد و آنان را به ریا و کذب و اسیر نفس متهم می‌کند. از جانب دیگر با دل و جان از عارفان و صوفیان و دراویش رسته از بند هوئی و هوس جانبداری می‌کند و ضمن تائید آنان به تکریم و تمجید آنان می‌پردازد و از دیگران نیز می‌خواهد که احترام و حرمت آنان را نگه دارند. وی درباره گرامیداشت این بندگان شاکر و مخلص خدا، جوانان را چنین نصیحت می‌کند:

«عقلی اریغ یگیت مونده باری گل بیر نیچه سوزیم بار جانان قولاقل سال نیرده درویش گورسنگ باریب آلقیش آل درویش دن یک هیچ کیم یوق دور خدایه»^۲
 «ای جوان صاحب خرد، بیا کمی به پای صحبت من بنشین و نصایحه‌ای چند به تو دارم که از دل و جان گوش کن. هر کجا درویشی یافتی او را گرامی بدار و دعای خیر از او دریاب. زیرا هیچ کس جز درویش نزد خدا گرامی و عزیز نیست».

۱- «دلالت یخشی» ص ۱۱۱ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «بولایه» ص ۳۵۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس. لسان الغیب حافظ شیرازی نیز به جوانان چنین نصایحه‌ای دارد:

«نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست‌تر دارند

جوانان سعادتمند پسند پیر دانا را»

(دیوان حافظ ص ۳)

درویشان واقعی، انسانهایی آزاده و وارسته بوده و هستند که در هیچ شرایطی غرور و تکبر نداشته و ندارند. با دیگران چه فقیر و چه غنی با خوشروئی و یکسان برخورد می‌کنند و بسیار متواضع و خاضع می‌باشند. هیچگونه تعصب قومی و مذهبی نداشته و ندارند. به همین خاطر در میان همه اقوام با مذهبهای گوناگون مورد احترام و عزیز می‌باشند. آنان جز خدا از هیچ کس و هیچ چیز بیم و هراس و خوف و رجا ندارند و به رضای خدا، راضی و به جز رضای او، رضای کس دیگر را نمی‌جویند. در برابر نعمتهای خدا بی‌نهایت شاکر و سپاسگزارند و در برابر مصائب و سختی‌ها صابر و شکیبا هستند.

در زمان مخدومقلی نیز افرادی بودند که خود را درویش و رها شده از بند هوئی و هوس و بی‌ رغبت به دنیا معرفی می‌کردند، حال آنکه از گرفتن صدقات و خیرات خودداری نمی‌کردند و حتی بعضی برای جمع کردن پول و سرمایه با برتن کردن جامه خاص این گروه و با ادعای درویشی به گدایی می‌پرداختند. شاعر از این گروه با لحنی شدید انتقاد می‌کند که قبلاً از آنها با عنوان صوفی‌نماها یاد شد.

درویشان حقیقی قانع‌ترین و متواضع‌ترین افراد بشرند، آنان دنیا را کشتزار و مزرعه آخرت شناخته و از آن فقط بعنوان وسیله استفاده می‌کنند. این گروه هیچگاه به نفی دنیا نیز نپرداخته‌اند، زیرا از قرآن و سنت رسول الله ﷺ که پایه و اساس دیدگاه و جهان‌بینی ما مسلمانان است، الهام گرفته بودند.

آنان در دنیا از روی اخلاص با تمام وجود خدا را بندگی می‌کنند و به ذکر و ثنای او می‌پردازند. وجود آنان از هرگونه کبر و غرور، و ریا و نفاق منزّه است. درویشان مورد احترام آمخدومقلی، همیشه در اندیشه فراهم نمودن توشه آخرت و کسب رضای حق هستند. این مردان خدا، خود را وقف خدمت به مردم و راهنمایی و ارشاد آنان نموده‌اند.

بدین سبب، مخدومقلی به مدح و ستایش آنها زبان می‌گشاید. فراغی در جایی به ثناگویی و وردخوانی آنان چنین ارزش و بها می‌دهد:

«یر دیره گی گوک پایه سی درویشلارینگ دعاسیدور»^۱

۱- «هواسیدور» ص ۴۶۵ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس. گویا فراغی به این عبارت عرفانی نظر داشته است:

«کَلِمَاتُ الْمَشَائِخِ جُودُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» سخنان پیران طریقت سپاه خداوند در روی زمین‌اند.

«دعای خیر درویشان سبب رحمت پروردگار بر آسمان و زمین است». به عبارت دیگر، «دعاهای خیر درویشان سبب پایداری زمین و آسمانهاست». فراغی همچنین با اشاره به مقام والا و ارجمند این انسانهای آراسته به تقوا و پرهیزگاری و بی‌رغبت به لذات دنیوی، مردم را از طعن و لعن به درویشان نهی می‌کند و خطاب به مردم می‌گوید:

«درویش یرده دریا یا گوکده آی دور درویشه طعن ادن لعن خدا دور»^۱:

«درویش بسان دریای پُر دُر و آرام در زمین و به منزله ماه چهارده در آسمان است. هر که بر درویش طعنه زند مورد لعن و نفرین خداوند قرار خواهد گرفت». مخدومقلی، فردی که همه به بزرگواری و دانایی او معترفند، خود را «درویش» می‌نامد. لفظ درویش حکایت از فروتنی و خودکم‌بینی فراغی و سایر عرفا می‌کند. زیرا در جامعه آن روز بنا به اعتقاد مردم، درویش فردیست باتقوا و تمام وجودش را خوف از خدا و عشق به او فرا گرفته است. آدمی است که بر نفس سرکش خود فایق آمده و به اندک مالی قانع است. و حریص دنیا و لذات گذرای آن نمی‌باشد. از لحاظ اخلاق اسلامی پسندیده همگان است. زیرا کردارشان بهترین گواه گفتارشان است. از این رهگذر، نسبت به ایشان در دل پاک انسانها، محبت ایجاد می‌شود.

از نظر مخدومقلی، درویشان درحقیقت آزادگان روی زمین هستند، چونکه آنها پادشاه خویشان گشته‌اند و از خودپرستی فرسنگها فاصله گرفته، به درجه رفیع خداپرستی رسیده‌اند. چنانکه تاریخ شهادت می‌دهد، این درویشان که قرآن و سنت رسول الله ﷺ روشنگر راهشان بوده است، همیشه در برابر ظلم و ستم شاهان قد علم کرده و اعتراض نموده‌اند. صفحات بسیاری از کتب تاریخی جهان اسلام، حکایت از مبارزات و حق‌طلبی این انسانهای آزاده می‌کند. آنان پادشاهان ستمگر را با کنایه و طنز و گاه به صراحت مورد حمله و تمسخر قرار داده‌اند. برای اینکه، مردان خدا، زندگی بدون حق و حقیقت را به درمی نمی‌خرند و چون از بند دیو نفس که از هر پادشاهی در جهان زورمندتر و مکارتر است،

رسته‌اند.

بخاطر همین ویژگیهاست که آنها از حقایق سخن می‌گفتند و از کسی بیم و طمعی نداشتند و کسی را نیز یارای آن نبود که ایشان را با وعده و وعید از حق پرستی و حقیقت‌گویی بازدارند.^۱ به قول شیخ سعدی (رح) آنها بدین خاطر در نزد حاکمان ظالم که برخی از شنیدن نام آنها به لرزه می‌افتادند، می‌توانستند سخن حق را بگویند که «بیم رفتن سر و طمع زر نداشتند». مطالعه اشعار و شرح حال مخدومقلی گویای این مطلب است.

آری، فراغی خود را «درویش» می‌خواند و به آن افتخار نیز می‌کند. زیرا شایستگی آن را دارد که بخود ببالد، چون تمام صفاتی را که برای یک درویش حقیقی برشمردیم در شعر و شخصیت مخدومقلی یافت می‌شود.

وی در اعتراض و دفاع از حق مظلوم در برابر ستمگران و آزار و شکنجه خود بدست عمال آنها چنین می‌گوید:

«گورینگ بو ایامی فلک گردشی فقیره ظلم ایتماک ظالمینگ ایشی
حق یولینده دوغری گزان درویشی قویمدیلاز اوز حالینه یاتماغه»^۲
«هان، ببینید گردش چرخ فلک را، کار ظالم، ظلم کردن بر فقیران و بیچارگان شده است.

درویشی که در راه حق صادق و درستکار بود و به امر و نهی مردم می‌پرداخت به حال خود نگذاشتند».

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم، خود شاعر یکی از آن درویشان حقیقی است که در دل درد عشق دارند و بر زبان حمد و ثنای معشوق. محبت و رضای حق را بر هر چیز دیگر ترجیح می‌دهد. لذا همیشه در کردار و گفتار جانب حق را مراعات می‌کند و از ریا و نفاق بدور می‌باشد و مردم را دوست می‌دارد و برای سعادت و آسایش آنان از هیچ چیز دریغ نمی‌ورزد. اشعار و زندگی عملی او این مطالب را تأیید می‌نماید.

۱- فراغی درباره استغنائی نفس و رد وعده و وعید خانها و پادشاهان می‌گوید:

«ارک ایستای عجب دستانینگ ساتمه ایلینگه بخش ایلاب اوتگین فراغی»
یا اینکه در افشای ماهیت آنان هیچ ترس و واهمه‌ای نداشته می‌گوید:

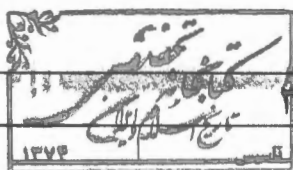
مختومقلی تیلی اودلی اود ساچار یوز گورماز ناکسینگ عیسی آچار»

۲- «آی گونینگیز باتماغه» ص ۴۰۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

فصل هشتم

دنیا از دیدگاه

مخدومقلی فراغی



مخدومقلی

А. О. Абрамов, Магтымгулы.

А. О. Абрамов, Махтумкули.

А. О. Abramov, Makhtumkuli.

دنیا از دیدگاه

مخدومقلی فراغی

«الدنیا مزرعة الاخرة»

دنیا کشتزار آخرت است.

«رسول اکرم ﷺ»

«قادر الله قدرتیندان یارانلار کاف نوندان برپا بولدی بودنیا»^۱:

«ای یاران، دنیا به امر (کُنْ) و قدرت خداوند قادر متعال برپا شد.»

کسانی که در دامن اسلام پرورش یافته‌اند و براساس تعالیم عالی قرآن و سنت پیامبر ﷺ تربیت شده‌اند. نسبت به دنیا دید و نگرشی جز همان فرمایش رسول خدا ﷺ ندارند یا نخواهند داشت مخدومقلی هم، از جمله کسانی است که در یک خانواده متدین و پرهیزگار پرورش یافت. و از اوان کودکی با تعالیم قرآنی و الهی آشنا گردید.

دنیا محل کشت، آزمایش و عمل:

دنیا از نظر شاعر چنانکه از اشعارش برمی آید. کشتگاه و گذرگاهی بیش نیست. آنجا که

خود می‌فرماید:

«دنیا آخرتینگ کشتکاری دور تخم ساچه گوری ناگه یاتیپ سن»^۲

«[ای انسان] دنیا کشتزار آخرت است. غافل مباش، تخمی بر آن بیفشان تا سرانجام

۱- مأخوذ از آیه ۸۲ «یس» درباره خلقت دنیا (آسمانها و زمین) و هرچیز دیگر به اراده و خواست خدا. «کُنْ» (کاف - نون) بمعنای امر «باش، شو» يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ...

۲- دیوان کامل مخدومقلی ص ۴۱۲ چاپ قابوس - شاعر در این بیت به حدیث «الدنیا مزرعة الاخرة» نظر داشته است. شیخ سعدی (رح) نیز گوید:

«زمین دنیا بستان زرع آخرت است چو دست می‌دهد تخم، دولتی بفشان»

حاصلی بدست آری». مخدومقلی دریافته بود که دنیا آزمایشگاهی بیش نیست که همه انسانها و ابناء بشر در آن مورد امتحان و آزمایش قرار می گیرند: «باش گون سینماغه ایبردی سنی»^۱ [ای انسان] ترا فرستاد (آفرید) تا در این پنج روز بیازماید.

• او براساس تفکرات، مطالعات و تجربیات خویش به این نتیجه رسیده بود که این دنیا بیوفا و فانی است و هیچکس در آن تا ابد زندگی نکرده و نخواهد کرد: «دورت مونگ دورت یوز یاشان لقمان حکیمینگ

باشی قره قومه باتدی یرانلار»^۲

و یا

«گلان گچار بو یالانچی جهانندان خوجه سید بیگ پادشاه قل قالماز»^۳ یعنی:
«نماند هیچ کس در زیر گردون اگر شه، گرگدا، گرنیک، گردون»
و اینکه هر جنبنده ای چشنده مرگ است می سراید:

«اولیم بر آجی شربت دور هر کیم اونندان دادیب گیر»^۴
«مرگ شربت تلخی است که هر کس و هر چیز ذیرو حی چشنده آن است». و اینکه
مرگ برای شاه، گدا و فقیر و غنی یکسان است می گوید: «اولیم برابر دور شاه گداغه»^۵

دنیا محل اندیشه و عبرت:

از این رهگذر است که دیگران را دعوت به تفکر و تعقل می کند و می فرماید:
«انس جن غه شاهلیق ایدان سلیمان جمشیدی اسکندر قانی نوشیروان
قانی حق حبیبی اول فخر جهان گیتدی باری هرگز گمانی بولماز»^۶
«کجاست حضرت سلیمان علیه السلام که بر انس و جن پادشاهی کرد؟! کجاست جمشید صاحب جام و اسکندر و انوشیروان ساسانی؟! بگوئید کجاست حبیب خدا حضرت

۱- دیوان کامل مخدومقلی ص ۳۲۰ چاپ قابوس - فراغی به آیه «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» نظر داشته است (سورة الملک / ۲)

۲- دیوان کامل مخدومقلی ص ۵۱۷ چاپ قابوس: «لقمان حکیم که چهارهزار و چهارصد سال زندگی کرده بود عاقبت در خاک سیاه آرمد».

۳- دیوان کامل مخدومقلی ص ۵۳۳ چاپ قابوس

۴- منبع پیشین ص ۱۶۶ اقتباس از آیه «کل نفس ذائقة الموت» آل عمران ۱۸۵

۵- منبع پیشین ۵۸۳

۶- منبع پیشین ص ۲۳۸ از شعر «پایانی بولماز»

محمد ﷺ که اشرف مخلوقات و مایه فخر دو جهان؟! همه رفتند پس تو نیز گمان جاوید زیستن نداشته باش». و در جای دیگر با تأکید بر اینکه مرگ گریبانگیر همه است و هیچ تبعیض و استثنایی جز خدا ندارد، می‌سراید:

مخدومقلی آیدار تکان یوق گل یوق یگیت یوق قزی یوق خواجه یوق قل یوق
دیلاگچی درمانده بای یوق یوقسول یوق بارچه‌سی یر قوینون قوچیب بارادر»
(ص ۶۸ - نشر علم)

«مخدومقلی گوید: نه خار و نه گل، نه جوان و نه پیر، نه آزاده و نه برده، نه فقیر و درمانده و نه غنی و محتاج، همه روزی بر آغوش خاک خواهند آرمید».

مخدومقلی با توجه به اوضاع آشفته سیاسی، اقتصادی و جنگ و خونریزیهای زمان خود به تجربه آموخته بود که تمام خطاهای اولاد آدمی بر اثر دنیاطلبی، حُب نفس و در مجموع تسلط نفس اماره بر آنهاست. چنانکه رسول الله ﷺ فرموده‌اند «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» «دوست داشتن دنیا سرچشمه گناهان است».

شاعر با الهام از این فرمایش پیامبر خدا ﷺ می‌سراید: «دنیاگه بیل باغلاغان قالدی زیان ایچنده»^۱

«هر که به دنیا دل بست (کمر بست) و اسیر هوئی و هوس گشت به تحقیق در زیان و گمراهی است». فراغی تأکید زیاد دارد بر اینکه دنیا گذرگاه و میدان عمل است. برای همین خطاب به نفس خویش می‌گوید:

«مختومقلی اول اوزینگ دوز اتگین دنیاده کانگ آخرتینگ گوز اتگین»^۲
«مخدومقلی قبل از هر کس، خود را اصلاح کن و تا زمانی که در دنیا هستی در اندیشه آبادانی آخرت باش و توشه سفر آماده ساز».

شاعر معتقد بود، اگر کسی در دنیا اسباب آخرت را فراهم نکند. در روز قیامت بی‌نهایت تأسف خواهد خورد و پشیمان خواهد شد به اینکه، چرا فرصت را از دست داده و برای آخرت خویش هیچ توشه‌ای فراهم نکرده و یا کم ذخیره کرده است:
«آخرت یراغین مونده توتماسنگ پیداسیز پشمانلار زارلار آلدینگدا»^۳

۱- دیوان کامل مخدومقلی ص ۴۹۵ چاپ قابوس

۲- همان منبع ص ۱۷۶

۳- منبع پیشین ص ۵۹۰

مخدومقلی از دلبستگی و میل به دنیا سخت بیمناک بود. زیرا در قرآن و احادیث و تاریخ خوانده بود که انسانها در اثر حب الدنيا و حب النفس هلاک شده‌اند. همچنین در زمان خود شاهد و ناظر بود که چگونه خانها و پادشاهان بخاطر دنیا و جاه‌طلبی، خونهای مردم بیچاره و فقیر را به ناحق بر زمین می‌ریزند و دریای اشک و خون جاری می‌سازند. از این رهگذر به نصایح مردم می‌پردازد و آنان را به بیداری و اندیشه عمیق درباره گذشتگان و سرنوشت آنها فرامی‌خواند.

«درناق بیلہ داغلار دیلان بنی‌جان^۱ سوه یله حکم ایله‌گان سلیمان
قنی اول اسکندر رستم پهلوان سن دنیانی توتا جاقسینگ کیم بولیب»^۲
«بنی‌جان که با ناخن کوهها را می‌شکافت و حضرت سلیمان علیه السلام که بر آب و باد حکم می‌راند و اسکندر جهانگشا و رستم پهلوان کجا هستند؟! [همه رفته‌اند] تو کیستی که دنیا بر تو وفا کند یا دنیا را جمع کنی؟!». فراغی به آدمی هشدار می‌دهد که هرگز به مقام و قدرت علمی و مادی خود مغرور نشود:

«لقمان کبی دردلار درمانین قیلسانگ سلیمان دک دیونی فرمانه سالسانگ
اسکندر دک یرینگ پوزینی آلسانگ یره یکسان بولوب یردک بولارسن»
(ص ۷۱ نشر علم)

«[ای انسان] هرچند مانند لقمان چاره‌سازی دردها را، چون سلیمان زیر فرمان آری دیوها را یا چو اسکندر تسخیر کنی جهان را، ولی سرانجام روزی با خاک یکسان خواهی شد.»

۱- صاحب تفسیر حسینی در شرح و تفسیر آیه «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» بنی‌الجان را مخلوقاتی قبل از آفرینش آدم و حتی ابلیس را از آن قوم می‌داند: «پس سجده کردند تمام ملائکه مگر «عزازیل» و وی بقول اصح از قوم بنی‌الجان» بوده و حق سبحانه تعالی بجهت نافرمانی او را ابلیس لقب نهاد یعنی ناامید از رحمت خدا و...» ص ۱۱ گویا مخدومقلی نیز همین عقیده را دارد: «آخری انسان دور اونگی بنی‌جان» (ص ۵۲۹) «آغاز خلقت بنی‌جان و آخر آن انسان (آدم) است.» درباره مدت دوره بنی‌جان می‌گوید:

«اللی مونگ یل دوران سوران بنی‌جان دنیاده قالمدی یریه یر گچدی»
ص ۵۲۸ دیوان کامل مخدومقلی.

«بنی‌جان با سیر دوران پنجاه هزار ساله از این دنیا درگذشت.»

۲- دیوان کامل مخدومقلی ص ۴۱۲ چاپ قاپوس

و همچنین می‌شمارد:

«دقیانوس فرعون نمرود شدادین افلاطون ارسطو اوتدی دنیادان

اسکندرنی یره سالدی بو دنیا»^۱

«این دنیای فانی و بی‌وفا و غدار، دقیانوس، فرعون، نمرود، شداد و افلاطون و ارسطو و حتی اسکندر را در کام خود فرو برد». مخدومقلی گاه خود دنیا را مورد خطاب قرار می‌دهد و معایب او را بر می‌شمارد:

«بر عیب‌بینگ آیدسم سنینگ یوزینگا هیچ کیم بیله یوله گیدمه دینگ دنیا»^۲

«ای دنیا، اگر عیبی از عیبهایت را رودر روی تو گویم این است که به هیچکس وفا نکردی و با هیچکس نساختی».

باز خطاب به دنیا می‌سراید:

«نیله دینگ سلطانی اولدر دینگ خانی شاه کیکاوسنی رستم‌زال‌نی

دولره حکم‌ادان اول سلیمانی اولار بیلان یوله گیدمه دینگ دنیا»^۳

«ای دنیا با سلطان چه کردی؟! خان را کشتی. و با شاه کیکاوس و رستم زال چه؟ و با حضرت سلیمان علیه السلام که بر دیوها حکم می‌راند چه کردی؟! با آنها نیز کنار نیامدی (سازش نکردی) بلکه همه را هلاک کردی و به کام خود بلعیدی».

ملاحظه می‌کنیم که مخدومقلی به مردم نصیحت می‌کند و از آنها می‌خواهد هرگز دل به دنیا و مادیات نبندند و به آن اظهار عشق ننمایند یعنی دنیا را هدف قرار ندهند. چنانکه پیامبر عظیم‌شان اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

«خیرکم از هدکم فی الدنیا و ارغبکم فی الآخرة» «بهترین شما کسی است که بدنیا بی‌رغبت و به آخرت راغب‌تر باشد».

مخدومقلی معتقد است، انسان در دنیا جاوید نمی‌ماند زیرا او برای هدف خاص و دنیای دیگری خلق شده است و همچون سایر عرفا می‌گوید: دنیا بابی است به جهان حقیقت و

۱- منبع پیشین ص ۲۴۴

۲- همان منبع ص ۷۷ - فراغی در جای دیگر دنیا را چنین معرفی می‌کند:

«نصیحتم بودور بیان ایلاسم جلوه‌لی پاکیزه قیزدور بو دنیا»

(ص ۹۳ دیوان فراغی)

۳- دیوان کامل مخدومقلی ص ۷۸ چاپ قابوس

کمال. پس انسان برای نیل به حقیقت و کمال، به جهان دیگر سفر خواهد کرد. از این رهگذر گاه انسان را مسافر خطاب می‌کند:

«مسافر سن مقیم ایشین قورار سن بی‌بقاء دنیاده ناچه دورار سن»^۱

«ای انسان تو در این دنیا مسافر هستی، پس چرا کار مقیمان انجام می‌دهی؟ مگر در این دنیای بی‌بقا چند روز زندگی خواهی کرد؟!» همچنانکه شیخ سعدی (رح) می‌گوید: «آنچه نباید دلبستگی را نشاید» مخدومقلی نیز دنیا را ناپایدار می‌داند و خطاب به مردم علی‌الخصوص به افرادی که در اندیشه ثروت‌اندوزی و جاه‌طلبی هستند می‌سراید:

«دنیا یلانچی دور حرص هوسدور یالانچیغا بیل باغلاماق عبث‌دور»^۲

«دنیا سرابی بیش نیست و همان حرص و هوس ماست. سراب را آب پنداشتن و به آن حرص و جوش خوردن چیز بیهوده‌ای است».

همچنین خطاب به نفس خود می‌گوید:

«گج گونگل دنیادان ایلامه هوس فانیدور هیچ کیمه وفاسی بولماز»^۳

«ای دل بگذر از این دنیا و بدان میل نکن زیرا فانی است و به هیچکس وفا نکرده و نخواهد کرد».

و باز در معرفی دنیا می‌گوید:

«بو دنیا دیگانینگ بر غلمغل دور گونده بر مونگ دوراب بر مونگی اولار»^۴

«این دنیا سرتاسر غوغا و جنجال است که هر روز بدان هزاران نفر می‌آیند و می‌روند».

شاعر نفس سرکش آدمی رامایه رغبت به دنیا و مادیات می‌شناسد که سرانجام شخص را به خسران و تباهی سوق می‌دهد.

بنابراین با تشبیه زیبا می‌گوید:

«نفسینگ بر مگس دور مال بر عسل‌دور»^۵: «نفس تو همانند مگس (زن‌بور) و مال دنیا

۱- دیوان کامل مخدومقلی ص ۳۶۵ چاپ قابوس

۲- دیوان کامل مخدومقلی ص ۱۳۴ چاپ قابوس

۳- منبع پیشین ص ۲۳۸ از شعر «پایانی بولماز»

۴- همان منبع ص ۴۱۱

۵- همان منبع ص ۴۸

چون غسل است همچنانکه مگس (زنبور) نسبت به غسل راغب و حریص است نفس تو نیز به مال دنیا حریص است». در مثال و تشبیه بسیار زیبا دیگر کلام خود را به اوج بلاغت می‌رساند: «دنیا بر دریادور آدم حباب دور حباب سوده باقی دورماز یرانلار»^۱ فراغی با یادآوری عاقبت عبرت‌انگیز حریصان دنیا، به مردم هشدار می‌دهد که از رفتگان خود عبرت بگیرند و عمر خود را به غفلت نگذرانند. آنجا که می‌فرماید:

«قانی باقینگ قارون پالین نیلادی اوزی اوتار بولدی مالین نیلادی»^۲
 «هان بنگرید قارون نیت و آرزوهای دور و درازش را که دنیا طلبی بود چه کرد؟! خود در چنگال مرگ گرفتار آمد اما مال و ثروت بی‌زکاتش را چه کرد?!»
 شاعر در جای دیگر چه زیبا پاسخ می‌دهند:

«مال یغنادی قارون زکات برمه‌دی مالی بیلان یره یوتدی بو دنیا»^۳
 «این دنیا، قارون را که مال جمع کرده ولی زکات آن را نداده بود با مال و منالش به زمین فرو برد. (به کام خود کشید).» و درباره‌ی اسکندر می‌گوید:
 «اسکندر دالمی‌دی جهانی آلان قانی گوزلانگ دیینگ کم اوندان قالان»^۴
 «مگر اسکندر نبود که دنیا را تسخیر کرد؟! هان ببینید چه چیزی و چه کسی از خاندان او مانده است».

آری، عاقبت دنیا و دنیاپرستان چنین است.

موضع عاقل و جاهل در برابر دنیا:

امروزه مردم در جمع‌آوری و مال‌اندوزی از یکدیگر سبقت می‌گیرند و همه سرگرم ثروت‌اندوزی هستند و هر کس سعی می‌کند بیشتر چپاول کند و از راههای حلال و حرام مال بدست آورد ولی از روز قیامت و حسابرسی غافلند. چنین افرادی خود را زرنگ می‌شمارند. متأسفانه جامعه نیز آنها را عاقل و کاردان می‌پندارد.

۱- «بولماز یرانلار» ص ۱۳۳ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس

۲- دیوان کامل مخدومقلی ص ۲۴۵ چاپ قابوس

۳- منبع پیشین ص ۶۲۵

۴- منبع پیشین ص ۶۲۵

اما حال ببینیم از نظر مخدومقلی عاقل کیست؟ و احمق و جاهل چه کسی است؟! او در میان نصایح و پند و اندرزهایش می‌فرماید:

«عاقل اول دور میل اتمسه دنیاگه^۱ صدق بیلان سیغینب قادر الله‌غه
«مخدومقلی هر صورت زیباغه باقماغیل اولارینگ پایانی بولماز»^۲

«مخدومقلی، عاقل آن کسی است که به دنیا میل و رغبت نداشته باشد و صادقانه بر خدا توکل کند و به هر صورت زیبایی به گمان اینکه دائمی و جاودانه است دل نبندد» به همین جهت نیز در مقایسه نعمتهای دنیا با نعمتهای بهشت می‌گوید:

«دورلی میوه بران باغلار ساویلار جنتت چه بولماز»^۳
«درختان انبوه با میوه‌های گوناگون در دنیا مانند نعمتهای بهشتی جاودانه نیستند بلکه بعد از مدتی اندک از بین می‌روند». یعنی کسی که دنیای فانی را بر بهشت باقی و جاودان ترجیح دهد. احمق است.

و در بیتی دیگر می‌سراید:

«عقلینگ بولسه قیامتینگ حاصلین بو دنیاده اِکه اِکه گیدار سن»^۴
«اگر صاحب عقل و خرد هستی غافل نمی‌نشینی بلکه در این دنیا برای آخرت خود توشه فراهم می‌کنی».

مخدومقلی دوستان دران حریص دنیا را اشخاصی پست و لثیم و احمق می‌داند. چونکه اگر احمق نبودند دل به دنیا نمی‌بستند و چیز باقی و جاودانه را با چیزی فانی و زودگذر و بی‌بقا معاوضه نمی‌کردند. از طرف دیگر آشکارا می‌بینند کسی در این سرای فانی تاکنون باقی نمانده و بعد از این هم باقی نخواهد ماند: «عقل ایدینگ قارداشلار کونه لاردان قالان یوق» «برادران!! ببیندیشید که از اجداد و نیاکان ما کسی نمانده است». ولی با این وجود خود را اسیر دنیا و دنیا داران ساخته‌اند: «دنیاگه بیل باغلاغان قالدی زیان ایچنده»^۵ «هر که به دنیا دل بست

۱- سعدی نیز شخص بی‌رغبت به دنیا را دانا می‌داند:

«ایها الناس جهان جای تن آسانی نیست مرد دانا بجهان داشتن ارزانی نیست»

ص ۷۰۸ کلیات سعدی

۲- دیوان کامل مخدومقلی ص ۱۵۵ چاپ قابوس

۳- همان منبع صفحه ۲۴۰

۴- همان منبع ص ۱۲۸

۵- «آخر زمان ایچنده» ص ۴۹۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

در زیان و خسران است.»

به همین خاطر فراغی می‌سراید: «احمقه دنیانینگ مالی یخشی دور»^۱ «برای شخص جاهل و نادان مال دنیا از هر چیز دیگر بهتر است».

فراغی به مال‌اندوزان و حریصان قارون صفت نصیحت می‌کند که بیهوده خود را سرگرم نکنند و از عبادت و بندگی خداوند غافل نباشند. زیرا اندکی از مال دنیا که سدّ رمق باشد برای مؤمن کافی است به همین خاطر می‌گوید:

«یوز ئیل لیق تدارک باش گونلیک عمره عقل قویسانگ بو نه ایشدور یرانلار»^۲
 «ای دوستان، اگر خوب بیندیشید، درک خواهید کرد که مال‌اندوزی و حرص شدید به مال دنیا (ذخیرهٔ صدساله) برای آدمی که عمری کوتاه (پنج روز) دارد، کار عاقلانه‌ای نیست. همچنین با الهام از قرآن می‌سراید:

«دنیا دشمنان سنگا غافل آدم‌زاد مال بیلله اولادینگ یاغیدور یاغی»^۳
 و یا:

«اوغیل قیز مال زن سنگا آسغنجاق قویمازلار گزماگه ناگه یاتیب سن»^۴
 «براستی زن و فرزند و مال دنیا برای شما فتنه است زیرا دوستی و محبت مفرط آنها مانع از انجام برخی اعمال نیک می‌شوند». به عبارت دیگر «محبت وافر زن و اولاد و مال دنیا همچون بند بر دست و پاهای شماست که مانع از فعالیت و طلب حق و حقیقت می‌شوند».^۵

دنيا فانی و ایمان باقی است:

در جای دیگر خطاب به کسانی که به ثروت و مال خود می‌بالند و فخر و مباهات

۱- همان منبع ص ۱۲۸ ۲- منبع پیشین ص ۵۰۰

۳- «یاغیدور یاغی» ص ۱۵۴ منبع پیشین.

۴- دیوان کامل مخدومقلی ص ۴۱۱ چاپ قابوس - فراغی در این ابیات به آیات ۲۸ «انفال»، ۱۴ «آل عمران» و ۱۴ «تغابن» و ۹ «منافقون» نظر داشته است. «ای مؤمنان بدانید که اموال و اولاد شما وسیلهٔ آزمایش هستند». «برای انسان محبت شهوات جلوه داده شده است از قبیل عشق به زنان و فرزندان و ثروت و...».

۵- «ای کسانی که گرویده‌اید، مبادا، اموال و فرزندان شما را از یاد خدا مشغول دارد.»

(۹ - منافقون)

می‌کند می‌گوید:

«قوانمانگ همه‌دین قالار بو دنیا»^۱ «به ثروت و مال خود منازید، زیرا از همه بجامانده از شما نیز باقی خواهد ماند».

همچنین می‌سراید:

«فانی دنیاگه اینانمانگ آلتون کومیشه قوانمانگ»^۲
«وفای دنیای فانی را باور نکنید و به داشتن طلا و جواهرات منازید و مغرور نباشید».
باز با تأکید می‌گوید:

«غافل مغرور بولمانگ دنیا مالینا سنی آلدار عشوه بیلان آلینا»^۳
«به مال دنیا مشغول و مغرور نباشید، زیرا دنیا با ناز و کرشمه و زرق و برق فریبده؟ شما را می‌فریبد و از آخرت غافل می‌سازد».

فراغی با الفاظی زیبا و مانوس به معرفی ماهیت دنیا می‌پردازد و در اغلب اشعارش از پوچی و بیوفائی دنیا سخن می‌گوید:

«یوق وفاسی دوستلار فانی دنیانینگ اولینچانگ ترک اتمه خیر احسانینگ»^۴
«ای دوستان، دنیای فانی وفائی ندارد پس تا دم مرگ لحظه‌ای از خیر و احسان به دیگران غافل مباشید».

مخدومقلی به گوش غافلان و حریصان دنیا می‌خواند که ای اولاد آدمی، این دنیا فانی است فانی و ... این دنیا چون مار خوش خط و خال و عجوزه هزار داماد است. دنیا محل حسرت و خون دل خوردن‌هاست و ...

«مختومقلی دنیا فانی دور فانی حسرت منزلیدور اولومینگ کانی بازارندا متاع آدامینگ جانی آندان باشقه متاع بولماز یرانلار»^۵
«مخدومقلی، دنیا فانی است فانی. محل حسرت و هلاکت است. ای دوستان در بازارش جان آدمی چون متاعی است که غیر آن، متاع ارزشمند دیگری نیست».

و اینکه کسی در این دنیا ماندگار نیست و همه باید توشه سفر ببرند و خواه و ناخواه

۱- منبع پیشین ص ۱۴۴ «قالار بودنیا» ۲- دیوان کامل مخدومقلی ص ۴۴۴ - قابوس.

۳- همان منبع ص ۲۴۴ ۴- «پایانی بولماز» ص ۲۳۸ همان منبع

۵- دیوان کامل مخدومقلی ص ۱۳۴ چاپ قابوس

باید جان به جان آفرین تسلیم کنند، می‌سراید:

«آدم اوغلی بو دنیادان قویماز سنی آلا جقدور»^۱
 «ای فرزند آدم، تو را در این دنیا باقی نخواهند گذاشت. بلکه به دنیای دیگری خواهند برد».

شاعر عزیز با صراحت کامل و بدون هیچ واهمه‌ای، با اشاره به نحوه مال‌اندوزی دنیاپرستان می‌گوید:

«حلال حرام یغنان مالینگ سونگره سندان قالا جقدور»^۲
 «ای اولاد آدم، آنچه از راه حلال و حرام جمع کرده‌ای، عاقبت از تو نیز باقی خواهد ماند».

و باز می‌گوید:

«یغنانینگ باریسی دنیاده قالار هیچ بر آدم آلیب بارانی بولماز»^۳
 «هرچه با درد و رنج اندوخته‌ای در دنیا می‌ماند. هیچ آدمی ذره‌ای مال با خود نخواهد برد».

شاعر هنگام مرگ و پس از آن را یادآورده، به تصویر می‌کشد و خطاب به انسانها می‌سراید:

«پایلاشارلار حلال حرام یغنانینگ سن عذابین چکه چکه گیدار سن»^۴
 «وارثان، ماترک تو را که از راه حلال و حرام جمع کرده‌ای بین خود تقسیم خواهند کرد ولی تو رنج و زحمت آن را کشیده، دست خالی خواهی رفت».
 در جای دیگر می‌گوید:

«قبرینگا سالمازلار دنیا مالیندان یوزی قره جواب گلماز تیلیندان قیامت گون شکایت ادار الیندان زکات سیز یغناغان مالی بندانینگ»^۵
 «از آن مالی که با رنج و مشقت بدست آورده‌ای و بدون پرداخت زکات در صندوقها انباشته‌ای، حصه‌ای از بهر تو در مزارت جای نخواهند داد. آنانکه زکات مالشان را

۱- منبع پیشین ص ۱۶۳

۲- همان منبع ص ۱۶۳

۳- همان منبع ص ۲۴۰

۴- دیوان کامل مخدومقلی ص ۳۸۴ چاپ قابوس

۵- منبع پیشین ص ۵۱۲

نپرداخته‌اند، روز قیامت روسیاه و شرمنده هستند. زیرا مالهایی که بدون زکات جمع‌آوری شده‌اند از دست صاحبان خود شکایتها خواهند کرد».

مخدومقلی پس از ذکر سرگذشت پیامبران، پادشاهان و عاقبت کار هر یک از آنها، قارون را بعنوان سمبل دنیاپرستی معرفی می‌کند و خطاب به انسانها می‌گوید، دنیا به دوستداران خود هیچ وفائی نکرد و اکنون چگونه ممکن است بر شما وفا نماید؟ آنگاه سرانجام آدمی را برایش بیان می‌کند و تأکید می‌نماید که از این سرنوشت گریزی نیست و همه باید از این گذرگاه تنگ و تاریک بگذرند:

«خبر دوشار فلان کیمسه اوتدی دیب چراسی سوندی دیب گونی باتدی دیب
 بو دنیانی قویوب آخرته گیتدی دیب الله رحمت اتسون دیب دارغارلار»^۱
 «روزی خبر می‌رسد که فلانی فوت کرد، چراغش خاموش و آفتاب حیاتش غروب کرد و دنیا را به سوی آخرت ترک کرد. آنگاه برایت دعا می‌کنند که «خدا رحمتش کند» سپس هر که به دنبال کار خود خواهد رفت».

برادران و خواهران، اگر عاقبت کار ما چنین است چرا با دست خویش خود را به هلاکت بسپاریم. یائیم به ندای مخدومقلی گوش جان بسپاریم و درمان دردهای خویش را از رهنمودها و قصاید او بجوئیم خوشبختانه وی در این مورد راهی روشن نمایانده است. آنجا که به صراحت می‌گوید:

«ایمان قزان انصافینگی یوتماغیل گوره بیله اوزینگ اوده آتماغیل»^۲
 «ایمان کسب کن و انصاف خویش را بر باد مده و با وجود آگاهی و شناخت، خود را گرفتار آتش دنیا و آخرت نکن».

باز چه زیبا و فصیح می‌گوید:

«مالینگ ملکینک پیدا قیلماز یانینگدان ایمان گیتمازیش»^۳
 «روز قیامت مال و ملک برای تو هیچ سودی نخواهد داشت بلکه ایمان در آن روز سخت، دستگیر و یاور تو خواهد بود».

۱- دیوان کامل مخدومقلی ص ۱۵۸ چاپ قابوس

۲- دیوان کامل مخدومقلی ص ۳۹۹ چاپ قابوس

۳- «گیتمازیش» ص ۴۸۸ دیوان کامل مخدومقلی

فراغی در جای دیگر بر شدت کلام آتشین خود می‌افزاید و ضمن تأکید بیشتر می‌گوید:

«هیچ بر ذات‌دان پسیدا یوق بر نور ایمان گرگ»^۱
 «هیچ چیز دنیا، برایت فایده‌ای ندارد. تنها نور ایمان لازم است. زیرا از آن سؤال خواهند کرد».

افراط و تفریط نه! قناعت آری:

او برای هر امر و نهی خود دلیل و حجتی ذکر می‌کند. وقتی ما را به دل‌کندن یا دست‌شستن از دنیا فرامی‌خواند. نمونه‌ای را مثال می‌آورد که مبادا گمان کنیم مبارزه با نفس سرکش و بی‌رغبتی به دنیا محال است. کافی است به قصد قربت به خدا اندکی از خود شجاعت و اراده نشان دهیم. در این خصوص توصیه‌ای چنین دارد:

«یوز اوگوردی موندان بر نیچه مردلار بر نیچه لار بال دیب باتدی بو لایه»^۲
 «مردانی بودند که از این دنیا روگردانند و سه طلاقه‌اش کردند اما برخی نیز بخاطر لذت جوئی و عیش و عشرت دنیا را عسل تصور کردند و در این باتلاق گرفتار شدند».
 شاعر در جای دیگر مردان رسته از دام هوئی و هوس و بی‌رغبت به مال دنیا را معرفی می‌کند:

«اهلی دل دنیا‌دان اوزین گوتردی»^۳

«عارفان و شیفتگان حق به امید وصال و دیدار معشوق دنیا را پشت پا زدند و به چیز بالاتر و پایدارتر از آن اندیشیدند». پس ما نیز می‌توانیم با غلبه بر نفس خویش از فریب دنیا و دنیاطلبان در امان باشیم.

ولی متأسفانه در مبارزه با نفس و بی‌رغبتی به مال دنیا، برخی از افراد راه تفریط در پیش گرفتند و تعادل دنیا و آخرت را بهم زدند در نتیجه بهره و نصیب خود از دنیا را نیز به باد

۱- «دون گراک» ص ۵۸۷ منبع پیشین

۲- «بولایه» ص ۳۵۲ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس

۳- «دومان قالمادی» ص ۱۲۹ منبع پیشین سعدی (رح) نیز می‌گوید: «جهان زدست بدادند دوستان خدای که پای بند عنا، جز جهان‌ستانی نیست».

(ص ۷۰۹ کلیات سعدی)

فراموشی سپردند. آنگاه در خانقاهها، دیرها و یا در معابد عزلت و گوشه نشینی اختیار کردند. این شیوه و طریقت خلاف تعالیم عالیۀ اسلام و سنت پیامبر ﷺ بود. چونکه پیامبر ﷺ می فرماید: «لارهبانیه فی الاسلام» در اسلام عزلت و گوشه گیری نیست. همچنین رسول خدا ﷺ در حدیثی دیگر می فرماید: «انما یکنی احدکم ما کان فی الدنیا مثل زاد الزاکب» «برای شما در دنیا چیزی که به اندازه توشه مسافری باشد کافی است». مخدومقلی نیز با الهام از بیانات و رهنمودهای قرآن و پیامبر ﷺ در این خصوص دنیا را وسیله و «سرا» یا «پلی» به سوی آخرت می داند و معتقد است برای انسان که قلبش به وصال حق در طپش است، همین اندازه رزق بس است که او را نیازمند دیگران ننماید و از گرسنگی هلاک نسازد و یا بار منت دیگران را نکشد:

«محتاج لقینگ حقدان اوزگه بیلمسه اول روزگار بس دور آجدان اولمسه»^۱
 «آن اندازه رزق و روزی برای تو بس است که گرسنگی و نیازمندی ترا غیر از خدا کسی نداند و ترس هلاکت نیز نباشد».

خداوند در قرآن تارکین دنیا را ملامت می کند و خطاب به رسول الله ﷺ می فرماید: «بگو چه کسی زینت هایی را که خدا برای بندگانش بیرون آورده حرام شمرده و غذاهای پاکیزه را حرام می کند».^۲ همچنین می فرماید: «کلو من طیبات مارزقناکم»^۳ از غذاهای پاکیزه ای که در دسترس شما گذاشتیم بخورید. در آیه معروف دیگر است: «کلووا و الشربوا ولا تسرفوا»^۴ بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید.

اما در مقابل گروه فوق دسته دیگری نیز بودند که به ظاهر آیات و احادیث فوق و امثال آن استناد کردند و در جمع آوری و استفاده از مال دنیا راه افراط پیش گرفتند. این قشر نیز از نظر شرع مقدس اسلام و مخدومقلی محکوم بودند. از این رهگذر ملاحظه می کنیم شاعر دلبستگی به دنیا و هدف قرار دادن آن را سخت به باد انتقاد گرفته است. نمونه های آن را قبلاً با اشاره به سرنوشت اسکندر و قارون ذکر کردیم. ولی برخورداری به اندازه نیاز را که در آن حرص و طمع محلی از اعراب نداشته باشد ستوده است و حتی مسلمانان را از فقر و فلاکت که

۱- دیوان کامل مخدومقلی مأخوذ از حدیث: «خدایا رزق آل محمد را به اندازه ای بگردان که سدّ

رمق شان باشد». ص ۳۴۸ ریاض الصالحین. ۲- سورة اعراف | ۳۲

۳- سورة اعراف | ۱۶۰ و طه | ۸۱ ۴- سورة اعراف | ۳۱

انسان را از دین و شرافت دور می‌کند بر حذر داشته، می‌سراید:

«محمد اُمّتی مال‌سبز بولماسین مال‌سبز بولسنگ قرداش دوغان یاد بولار»^۱
 «خدایا، اُمّت محمد ﷺ هرگز فقیر و تنگ‌دست نباشند زیرا اگر فقیر و نادار باشند، حتی برادرانش نیز او را در سختیها بسان بیگانه‌ای تنها می‌گذارند و یاریش نمی‌کنند». و به عبارت دیگر، انس و الفت بین خویشان نیز کم می‌شود، چونکه شخص فقیر و بی‌چیز ممکن است به هر کار قبیحی دست بزند و حرمت حلال و حرام را رعایت نکند. پیامبر ﷺ در مناجاتی می‌فرماید: «اللهم انّی اعوذ بک من الکفر و الفقر». خداوند، از کفر و فقر به تو پناه می‌برم.

مخدومقلی همچنین برای افراد خیر و سخاوتمند، رزق بیشتری خواهان است. زیرا آنان به مال دنیا حریص و مغرور نیستند و به مستمندان و فقیران انفاق می‌کنند و مهمانان را گرمی می‌دارند. مال دنیا و خیر آخرت شایسته اینهاست. بنابراین می‌سراید:

«باش گون گونگل خوش اتماگه ساچاق یازیب نان دوکماگه
 آبرای آلیب آد اتماگه قولده بندی باز گراک دور»^۲
 «هر انسانی برای دلخوشی در این دنیای زودگذر و برای احسان به دیگران و حمایت از ناتوانان و دستگیری از مستمندان به مقداری ثروت نیاز دارد. تا بدینوسیله نام نیک به یادگار گذارد». یا:

«سفره یاییب نان دوکماگه گونگلننگ همّتی گراک»^۳
 همچنین:

«درویشلار گونگلین آلماغه الیبنده دولتی گراک»^۴
 پس تا آنجا که شرع اجازه می‌دهد باید از مال دنیا استفاده کرد و باید بیشتر تلاش نمود تا از امکانات خدادادی در جهت خیر و صلاح جامعه بشری بهره‌مند شد.

فراغی در رابطه با دنیا و مادیات راه افراط و تفریط را نمی‌پسندد و هر دو طریق را محکوم می‌کند و میانه‌روی را توصیه می‌نماید. برای موفقیت در طریق میانه‌روی، تقویت

۱- «یاد بولار» ص ۵۸۲ دیوان مخدومقلی - قابوس

۲- «گراک دور» ص ۶۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «حجتی گراک» ص ۴۸۶ منبع پیشین ۴- منبع پیشین ص ۴۸۶

ایمان به روز آخرت و ترس از خدا را سفارش می‌کند. از نظر مخدومقلی دنیا میدان عمل و کشتکار آخرت است. بنابراین انسان در این دنیا باید تخم نیکی بیفشانند تا در روز قیامت حاصل خوبی بدست آورد بدین سبب می‌سراید:

«مــــونده ادا ن ایشــــلارینگا حساب برملی دنیادور»^۱
 «قیامت روزی است که در آن روز به تمام اعمال خود در دنیا باید حساب و کتاب پس بدهی». به عبارت دیگر «هیچ چیز این دنیا بیهوده نیست و هر چیز آن حساب و کتابی دارد که روز قیامت بازخواست خواهی شد». و همچنین می‌گوید:

«مختومقلی سن دم بدم آخرت ساری اور قدم
 یخشی یمان بارچه آدم عمل نینگ خریداری دور»^۲
 «مخدومقلی، تو با هر نفسی (لحظه به لحظه) به سوی جهان آخرت قدم برمی‌داری. جهانی که در آن آدمی در گرو اعمال خوب و بد خویش است». و خطاب به اهل دنیا و آرمیده در خواب غفلت می‌سراید:
 «قاییغی سیز یاتانلار غافل بولانلار واحسرتا بوش گیتدیلار گم بولیب»^۳
 «کسانی که غافل بودند و هم و غم آخرت را نداشتند. افسوس که با دستار خالی و بدون نام و نشان رفتند».

شاعر به اینکه دنیا فانی و جهان آخرت باقی و ایمان نجات‌بخش آدمی است می‌گوید:
 «مختومقلی ارمیش بو دنیا فانی فسانینی قوی آخرت دیب برجانی
 عمرینگ بریب ساتین آل ایمانی بو دنیانینگ دویبی گورنیب دوریب دور»^۴
 «مخدومقلی این دنیا فانی است، فانی را رها کن و برای آخرت جان‌فشانی کن. عمر خویش را در طلب و حفظ ایمان صرف کن که دنیا ماهیتش شناخته شده و عیان است». فراغی در جای دیگر با تشبیهی زیبا می‌سراید:

-
- ۱- «دنیادور» ص ۱۵۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس
 - ۲- «گفتاریدور» ص ۵۹۰ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس
 - ۳- «گونگل جم بولیب» ص ۴۱۲ منبع پیشین
 - ۴- «اورنیب دوریب دور» ص ۵۶۷ همان منبع مأخوذ از آیات: ۱۶ و ۱۷ سورة الاعلیٰ

«دنيا قار سيلدور عمرینگ بر يلدور عمره اعتبار يوق ناگه ياتيب سن»^۱
 «دنيا چون برف و سيل گذراست و عمر تو همانند باد. پس عمر را اعتباری نیست با این وجود چگونه آرام و غافل خفته‌ای؟» مخدومقلی برای برقراری تعادل میان دنیا و آخرت (دنيا - دين) و ممانعت از افراط و تفریط معتقد است انسان تنها با «قناعت» می‌تواند میان دنیا و دين صلح و آشتی برقرار کند و از آنها همانند دובال برای موفقیت و پرواز به سوی حق تعالی استفاده کند. زیرا در غير این صورت هيچ چيز نمی‌تواند به آدمی آسایش و آرامش خاطر بخشد. چنانکه می‌گوید:

«دنياگه دويماق يوق ينه بر دير گوين مقصدينه يتيب بولمه يار»^۲
 «در دنيا هيچ چيز انسان حريص را سير نمی‌کند او هميشه دارای آرزوهای دورودراز است اگر به آرزویی دست يافت آرزوی ديگر می‌کند. بدین سبب هرگز به خواستهای نفس نمی‌توان رسيد». چه زيبا و عبرت‌انگيز و هشدار دهنده است آنجا که قارون حريص با مال و مثال خود در زمين غرق می‌شود ولی هنوز چشم به آن دوخته است:

«قرق شهری قزيلدان غرق ايدان قارون گوزی قوم‌دان دولدی پولدان دولمدی»^۳
 فراغی عقیده دارد و بر آن تأکید و اصرار نیز می‌ورزد يعنی هر که قناعت پيشه کند و بر آن پايدار و استوار بماند، هرگز گرفتار حرص و آز نمی‌شود. بلکه با عزّت و آزادگی زندگی خواهد کرد. از این رهگذر اهل «قناعت» را تمجيد و تکریم می‌کند:

«بو دنيا ملکينده سلطان‌دور شادور قسـمتينه قايل بولسا آدم‌زاد»^۴
 «در این دنيا هر که قناعت پيشه کند و به آنچه خداوند تقدیر و قسمت کرده راضی شود او سلطان و پادشاه خویش است» این بیان فراغی یادآور سخنان عارفانه خواجه عبدالله انصاری

۱- «ناگه ياتيب سن» ص ۴۱۱ ديوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس شيخ سعدی نیز با همین تشبيهات می‌گويد:

«جهان بر آب نهاد است و زندگی بر باد غلام همت آنم که دل بر او نهاد».
 (کليات سعدی ص ۷۱۰)

۲- «بولمه يار» ص ۲۱۳ ديوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «اقبال بولمدی» ص ۳۸۵ منبع پيشين، شاعر در جای ديگر با تأکید بر این موضوع می‌سرايد:
 ير يوزی دولديرماز گوزينگ خانه سين قارون کبی قازانينگ کان بولسه»

ص ۵۵۷ ديوان شاعر

۴- «آدم‌زاد» ص ۳۴۴ ديوان کامل مخدومقلی - قابوس

است از آن جمله:

«طمع به هر که کردی اسیر او گشتی و منت به هر که نهادی امیر او گشتی»
فراغی انسان را موجودی شریف و باعزت می‌داند و دوست دارد انسان به این مقام و منزلت خویش پی ببرد و در حفظ و گرامیداشت آن تلاش کند. به همین خاطر توصیه می‌کند:
«قانع بولیب عزت ده توت اوزینگی طماع قیلیب ساراتماغیل یوزینگی»^۱
«ای انسان قناعت پیشه کن و به آنچه داری قانع باش تا عزت و بزرگی یابی و از کمی طمع نداشته باش که آن خواری و اسیری است».

و در نصایح به فقیران و اغنیا می‌گوید:

«فقیره مناسب صبر قناعت بایلارا یاراشور خیر سخاوت»^۲
«برای سائلان صبر و قناعت و برای ثروتمندان نیکی و انفاق شایسته و زیبنده است».
در جای دیگر به قناعت‌پیشگان که آزادگان رسته از دام هوی و هوس هستند چنین بها می‌دهد:

«اهلی قانع منگزار بحری عمانه»^۳ «اهل قانع همانند دریاست» به عبارت دیگر: «اهل قانع چون دریا غنی و باعزت هستند».

مخدومقلی کسی را که به رزق و روزی (قسمت) خود قناعت نمی‌کند و یا در قناعت صبر پیشه نمی‌نماید، دوست نمی‌دارد بلکه او را حریص و تنگ‌نظر می‌خواند و می‌گوید چنین فردی همیشه محتاج دیگران خواهد بود و در ذلت و خواری زندگی خواهد کرد. آنجا که به صراحت می‌گوید:

«اؤز رزقینه هیچ قناعت اتمه‌دیک گوزی دیگر کیشی آشینه زار بولار»^۴
«هر که به رزق و روزی خود قناعت و بسنده نکند. محتاج و نیازمند دیگران خواهد شد».

و باز می‌گوید:

«حق قناعتی آلا ننده نوالی بی‌نوا بولار»^۵

۱- «یا قانچا بولماز» ص ۶۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- دیوان کامل مخدومقلی ص - قابوس ۳- دیوان کامل مخدومقلی ص - قابوس

۴- دیوان کامل مخدومقلی ص ۳۱۰ چاپ قابوس «زور بولار»

۵- «بلا بولار» ص ۱۳۱ منبع پیشین

«خدا از هر که نفس قناعت را سلب کند افراد ثروتمند نیز خصلت فقیر و گدایی می‌یابد».

توصیه‌های فراغی در مورد داشتن قناعت و عدم توجه به امور مادی دنیا و اساساً عدم دلبستگی به این عجزه هزار داماد، به لحاظ گفتار و حتی طرز تفکر به سخنان امام محمدغزالی می‌ماند. در پایان برای حسن ختام و تکمله این توصیه‌ها، گفتاری از امام محمدغزالی را ذکر می‌کنیم:

«ای عزیز دنیا بسان زن فتنه‌انگیزی است که هر دم در آغوش کسی خسبد.^۱ عیسی علیه السلام در مکاشفه خود دنیا را دید در صورت یک پیرزن، پرسید ای عجز چند شوهر کرده‌ای؟ گفت: یا عیسی در عدد نیاید. گفت: بمردند یا طلاق دادند؟ گفت: نه همه را هلاک کردم. گفت عجب از حماقت اهل دنیا که می‌بینند با دیگران چه می‌کنی و آنگاه در تو رغبت می‌کنند».^۲

«در خبر است که دنیا را روز قیامت بر خلق نمایان کنند در صورت پیرزن زشتی کبود چشم، دندان بیرون آمده، سفیدموی با سیاهی آمیخته. چون اهل عرصات در او نگرند گویند: «نعوذ بالله» این چیست؟ بدین قباحت و زشتی؟» گفته شود این آن دنیا است که بدان مغرور شده و تفاخر کردند و به سبب آن با یکدیگر حسد بردندی و دشمنی با یکدیگر ورزیدندی و خونها به ناحق ریختندی و قطع رحم کردند و آنچه بر سر شما آمده است از عقوبت آن است. آنگاه فرمان آید تا دنیا را به دوزخ اندازند. دنیا فریاد برآورد که «خدایا طریق عدالت آن است که دوستان تو با تو باشند و دوستان من با من بی‌دوستان خود هیچ‌جا بروم». فرمان آید تا اهل دنیا را که دوستی دنیا بر دوستی مولا اختیار کرده‌اند با دنیا در دوزخ اندازند».^۳

تشبیهات دنیا در دیوان مخدومقلی:

فراغی نیز همچون سایر شاعران و عارفان مسلمان با درک این مطلب که دوستی دنیا سرآمد همه خطاها و لغزشهای آدمی است، به ذم دنیا و نهی مردم از عشق و دلبستگی به دنیا

۱- «دنیا زن دور کوپ اویناشلی آری بار» ص ۳۹۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «بر لولی زنان سن بولماز اقرارینک تانیب بولماز کیمدیر سن سوار یارینک»

ص دیوان کامل مخدومقلی

۳- نقل از کتاب «اخلاق امام محمد غزالی» حکایت ۲ صص ۵ و ۶ - مرتضی مدرس گیلانی

پرداخته است.

در آیات و احادیث و روایات اسلامی نیز بر این نکته تأکید شده که حُبّ دنیا مادر تمام لغزشها و انحرافات اولاد آدمی است. چنانکه حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «حُبّ الدنیا رأس کل خطیئه».

مخدومقلی با مطالعه و تجربیاتی که داشت و تعلیماتی که از پدر و استاد ارجمندش «آزادی» گرفت، می‌دانست که سرچشمهٔ اغلب گرفتاریها، نابسامانیها و غارتها، دنیاطلبی و حرص شدید انسانها به مال و منال دنیاست، چون از وجود چنین آفتی در اجتماع خود رنج می‌برد و از نابرابریها و ظلم و ستمها به تنگ آمده بود، لذا تصمیم قاطع گرفت، تا آنجائیکه از دست و زبانش برمی‌آید، برای نجات مردم خویش از آتش حرص و طمع، حریصان و آزمندان تلاش کند. مخدومقلی، نخست، خویش را از دام هوئی و هوس رهانید و به قول خودش «چیقاردیم باشند ایندی دنیا هواسین مطلق»^۱ «هرگونه میل و رغبت به دنیا را مطلقاً از وجود خویش پاک کرده‌ام».

پس از آن به نهی مردم و صاحبان خرد از دنیاپرستی پرداخت. وی برای تفهیم نصایح و اندرزهای خود و متنفّر و بی‌رغبت ساختن مردم از دنیاطلبی و مال‌اندوزی، دنیا و دوستداران آن را به چیزهایی که آدمیان در زندگی از آنها نفرت دارند و آزرده‌خاطر و گریزانند، تشبیه می‌کند. در اینجا نمونه‌هایی از این تشبیهات زیبا و عبرت‌انگیز را می‌آوریم.

۱- تشبیه دنیا به مار زهرآگین: این نوع تشبیه از تشابهات آثار مخدومقلی با آثار ادبا و عرفای بزرگ فارسی است بدون اغراق باید گفت، برای هر بیت ترکمنی (فراغی) می‌توان یک بیت فارسی از شاعران عارف مسلک که هم معنی یکدیگر باشند آورد.

مخدومقلی می‌گوید:

«دنیا مار اول یسلانینگ زهریندان توی دوکیلار قانات قیریلار پرگیدار»^۲
 «دنیا بسان ماری زهرآگین و کشنده است که از زهر آن موها می‌ریزد، بال و پر از کار می‌افتد یعنی انسان را مسموم و اسیر می‌کند». (به شکار موش و پرندگان توسط مار نیز نظر

۱- «بولدیم ایمدی» ص ۵۴۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «سیرگیدار» ص ۳۹۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس شیخ سعدی (رح) نیز گوید:

مکن به چشم ارادت نگاه در دنیا که پشت مار بنفش است و زهر او قتال

داشته است).

و با هشدار به آدمی می‌سراید:

«دنيا ماردور يستانيب سن ياتيپ سن دينچ آلامى بيله ياتان مار بيله»^۱
 «دنيا همانند مار خطرناکی است، ای انسان چگونه به آن تکیه کرده و در دامن آن
 آرمیده‌ای؟! آیا می‌شود در کنار چنین ماری راحت و آسوده استراحت کرد».
 همچنین:

«دنيا يدي باشلى يلماو ماردور قاچمغان قوتولمز بو بلالاردن»^۲
 «دنيا بسان مار هفت سري است، هر که از آن نگریزد، نجات نمی‌یابد».
 و خطاب به مسلمانان می‌گوید:

«آژدرهادک زهرين ساچيب بارادور مسلمانلار بسلينگ دالي بو دنيا»^۳
 «ای مسلمانان! دنيا مانند اژدهائی است که به اطراف خود (محیط) زهرپخش می‌کند،
 پس برحذر و هوشیار باشید». ...

۲- تشبیه دنيا به زن عجوزه و فتنه‌انگیز: در حکایات عرفانی، این نوع تشبیه
 فراوان یافت می‌شود. مخدومقلی علاوه بر اینکه کتابهای عرفانی فراوانی مطالعه کرده بلکه
 خود اهل دل و عرفان نیز بوده است. لذا در اشعار و تشبیهات خود از آنها استفاده می‌کند:
 «دنيا زن دور کوب اویناشلى أرى بار» گویا از این گفتار امام غزالی الهام گرفته است: «دنيا
 بسان زن فتنه‌انگیزی است که هر دم در آغوش کسی خسبد».

فراغی با شناختی که از دنيا و عاقبت انسانهای گذشته در تاریخ داشت، خطاب به دنيا
 می‌گوید:

«بر لولی^۴ زنان سن بولماز اقرارينگ تانيب بولماز کيمدير سن سوار يارينگ»^۵
 «ای دنيا تو زن خوش اندام و هرزه‌ای هستی که هیچ عهد و اقراری نداری و اصلاً

۱- «کاريله» ص ۲۹۸ منبع پيشين

۲- «يوفالاردان» ص ۳۸۸ همان منبع

۳- «بودنيا» ص ۲۴۳ همان منبع

۴- لولی - «ا.ص. لوری» کولی به معنی جوان خوش اندام و با نشاط و سرمست و سرودگو و مطرب نیز گفته شده. فرهنگ عمید ص ۱۷۲۷ - ج ۲ ولی لولی درمیان ترکمنها اغلب به زنان هرزه و بدکاره و دربردار گفته می‌شود. فراغی دست به دست گشتن دنيا را به زن «لولی» تشبیه نموده است.

۵- دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

نمی توان شناخت که یار و همدم تو کیست؟!»

همچنین گوید:

«دنیا بر لولی هلائی دور آدم زادیـنگ قاشینده دور»^۱
 «دنیا زنی خوش سیما و هرزه ای است که گریبانگیر آدمی است».

باز می سراید:

«نصیحتم بو دور بیان ایلاسم جلوه لی پاکیزه قیزدور بو دنیا»^۲
 «نصیحتم این است که، دنیا خود را بسان دختر زیبا، جلوه گر و پاکیزه نشان می دهد
 مبادا فریب او را بخورید».

در برابر ایات و تشبیهات فوق، به ایاتی از «ناصر خسرو» دقت کنید که چه زیبا دنیا را
 ذم می کند:

«این جهان پیرزنی سخت زیبنده است نشود مرد خردمند خریدارش
 پیش از آن کز تو ببرد تو طلاقش ده مگر آزاد نشود گردنت از عارش»
 ۳- تشبیه دنیا به دریای عمیق و قعری ناپیدا: مخدومقلی با این تشبیه می خواهد،
 انسانها را متوجه خطر مهم دنیا طلبی و مال اندوزی کند. به همین خاطر می گوید:

«بو دنیا دویب سیز دریا غرق ادر بولمه بی پروا»^۳
 «دنیا بسان دریای عمیق و قعری ناپیدا است بی غم و بی خیال مباش، زیرا هر لحظه
 ممکن است ترا در خود غرق کند».

و در بیت دیگر چه تشبیه زیبا و عبرت انگیز و بلیغ بکار می برد:

«دنیا بر دریادور آدم حباب دور حباب سوده باقی دورمز یارانلار»^۴
 ای یاران!!

«دنیا بسان دریا و آدم همانند حباب در آن است. هوشیار باشید همانگونه که حباب در
 آب باقی نمی ماند. شما نیز در دنیا ماندگار نیستند».

۴- تشبیه دنیا به برف، سیل و آب: شاعر زودگذری دنیا را به برف که عمری کوتاه

۱- «قاشینده دور» ص ۴۸۷ منبع پیشین

۲- «پاکیزه قیزدور بودنیا» ص ۹۳ همان منبع پیشین

۳- «آطه منگزار» ص ۵۸۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «بولمازیرانلار» ص ۱۲۳ منبع پیشین

دارد و زود آب می شود و از بین می رود تشبیه می کند.

«دنيا قار سيلدور عمرینگ بر یل دور عمره اعتبار یوق ناگه یاتیب سن»^۱

شیخ سعدی (رح) در همین معنا و تشبیه می گوید:

«جهان بر آب نهاد است و زندگی بر باد غلام همت آنم که دل بر او نهاد»

مخدومقلی به انسان هشدار می دهد و چیزی را که برایش محسوس و مأنوس است مثال

می زند و تشبیه می نماید:

«دنيا سيلدر عمرینگ بر سالدر»^۲ و یا «گویا گجیب بارغان سيل دور بو دنيا»^۳

«دنيا همانند سيل آب است و عمر آدمی چون «سال» بر آن شناور است». و یا «دنيا گویا

سيل خروشان و گذرائی است».

۵- تشبیه دنيا به دانه (طعمه): فراغی گاه انسان را، یا نفس او را به پرنده و دنيا را به

دانه تشبیه می کند، همچنانکه پرندگان در پی دانه اند و گاه به همین خاطر در دام صیاد گرفتار

می آیند، انسان حریص نیز بر اثر دنيا طلبی گرفتار انواع بلاها و مرتکب انواع خطاها و لغزشها

می گردند از این رهگذر خطاب به انسانها می گوید:

«جان بر قوش دور دنيا دانه فلک دام هاجان موندان قوتیلار سن قاچار سن»^۴

ای فرزند آدمی:

«نفس آدمی (جان آدمی) بسان پرنده و دنيا چون دانه و فلک مانند دام است. کی

می توانی از این دانه و دام خلاصی یابی؟!»

۶- تشبیه دنيا به کشتزار و مزرعه: در این مورد با الهام از حدیث معروف «الدنيا

مزرعة الاخره» به صراحت می گوید:

«دنیا آخرتینگ کشت کاریدور تخم ساچا گوری ناگه یاتیب سن»^۵

«دنيا مزرعه آخرت است. ای انسان!! تخمی در آن بیفشانند. چرا در غفلت خفته ای؟!».

۷- تشبیه دنيا به بازیگر و قمار باز و مکار: از نظر مخدومقلی دنيا همانند بازیگر و

قمار بازی است که هرگز نمی بازد بلکه همیشه برنده است: «بو دنيا بازیگردی بازی سین چالیدی

۱- «ناگه یاتیب سن» ص ۴۱۱ منبع پیشین

۲- «سال» چند جوب بهم بسته شده جهت گذشتن از آب. فرهنگ ترکمنی - فارسی سینا ص ۳۵۴

۳- «بودنیا» ص ۴۰۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «گوچار سن» ص ۵۳۸ منبع پیشین ۵- «ناگه یاتیب سن» ص ۴۱۱ همان منبع

گیتدی^۱ «مخدومقلی دنیا را مکاری می‌شناسد که با هزاران ناز و کرشمه و مکر و حيله آدمی را می‌فریبد و هرگز نمی‌شود با سانی بر او غلبه کرد یا بر او اعتماد نمود. بنابراین بر مال و منال آن فخر نورزید.

«دوشمار سینگز بو مکارینگ دیلینه غافل بولیب قوانمانگلار مالینه»^۲

۸- تشبیه دنیا به خانه و سرای و منزل: در حکایات عرفانی است که از نوح نبی الله ﷺ پرسیدند دنیا را چگونه یافتی؟ گفت: دنیا را بسان خانه‌ای دو در یافتم که از یکی وارد و از دیگر خارج شدم و مدت زندگیم فاصله آن دو در بود. وقتی پیامبری با بیش از نهصد و پنجاه سال عمر، دنیا را این چنین توصیف کند. برای عاقلان جای تأمل و تعمق است. مخدومقلی نیز با الهام از چنین چشمه و منابعی می‌گوید: «دنیا بر منزل دور گلیب گچارگه...»^۳ «دنیا منزلی است برای آمدن و رفتن». و یا:

«آدمزاد مهماندور دنیا اویینه برگون اوی ایچنده مهمان تاپیلماز»^۴
«فرزند آدمی در این دار دنیا مهمان است به هوش باش که مهمان چند روزی بیش نمی‌ماند».

۹- تشبیه دنیا به خواب و رؤیا: شاعر زودگذری، پوچی و بیوفائی دنیا را گاه به خوابی تشبیه می‌کند که انسان در حالت پریشانی و بیماری می‌بیند و هیچگونه پایه و اساسی ندارد و به اصطلاح گویند «هذیان» می‌گوید.

مخدومقلی با شناخت و تجربه‌ای که از دنیا و دنیاپرستان دارد می‌گوید:
«اعتبار یوق گنججه ماله دنیا منگزار دوشیمیزه»^۵
«گنج و مال دنیا را اعتباری نیست. زیرا دنیا بسان خواب و رؤیاست».

۱- «چالدی گیتدی» ص ۴۵۵ منبع پیشین ۲- «چالدی گیتدی» ص ۴۵۵ منبع پیشین

۳- «یتمین قالماز» ص ۳۹۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «بوستان تافیلماز» ص ۵۶۰ منبع پیشین ۵- «داشیمیزه» ص ۵۱۹ منبع پیشین

فصل نهم

سیری بر مناجات

مخدومقلی فراغی



مخدومقلی در روستای گرکز «یعقوب آنه نوری اوف» ترکمنستان

سیری بر مناجات

مخدومقلی فراغی

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ذُكِّرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا»^۱

تمام اندیشه‌ها و سیاستهای مخدومقلی از قرآن و سنت پیامبر ﷺ الهام گرفته و اغلب اشعارش اقتباس یا تلمیحی از آیات و احادیث و روایات اسلامی است. و این تأثیرپذیری او از کلام الله و احادیث و آثار عرفای اسلامی طوری است که اشعار او حلاوت و دلپذیری خاص یافته است.

تفکر درباره مخلوقات و الهام از آنها:

در مورد مناجات با خدا و ذکر و ثنای او نیز، طریقی جز راه و روش قرآن و مصطفی ﷺ برنگزیده است. حتی با الهام از قرآن معتقد است که نه تنها انسانها بلکه هر چه در آسمانها و زمین است از پرندگان گرفته تا هر جنبنده‌ای دیگر، به تسبیح و ثنای خدا مشغولند از این رهگذر می‌گوید:

«یدی یر بولمیش بنا هر ذات اوقار بر ثنا
اوتلار هم دیر رَئِنَا نوروز باران ایچنده»^۲

«آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند همگی تسبیح خدا می‌گویند. حتی گلها و علفها (گیاهان) در میان بارانهای نوروزی ندای «رَئِنَا» سر می‌دهند.»^۳ همچنین

۱- «ای کسانی که ایمان آورده‌اید فراوان ذکر خدا گویند و خدا را صبح و شب تسبیح نمایند». (۴۲ -

احزاب) ۲- دیوان کامل مخدومقلی ص ۴۵۸ چاپ قابوس

۳- آیات فوق مأخوذ از آیه ۴۴ سوره اسراء است در ترجمه آن از تفسیر نور ص ۳۱۹ استفاده شد.

می‌گوید:

«اشیا حمدینگا ذکر ذکرینگ دیل لاره گویا»^۱

اما از میان همه مخلوقات، انسان را در خواب غفلت می‌بیند و خطاب به او می‌گوید: ای آدم‌زاد، در این جهان از تو غافل‌تر کیست. حیوانات و پرندگان را ببین همه مطیع و تسلیم فرمان خدایند.

«بو جهانده آدمزاد سندان غافل کیم باردور قورده قوشه نظر قیل کل فرمان ایچنده»
فراغی نیز چون عارفان دیگر معتقد است، در وجود هر موجودی در جهان از عشق و دیعه‌ای نهاده‌اند که همه به برکت و هستی همین عشق و اشتیاق زنده‌اند و به تسبیح و ثنای خدا مشغولند و شب و روز خدا را ذکر و سپاس می‌گویند.

مخدومقلی با توجه به این ویژگی که در مکاتب عرفانی حائز اهمیت است قصیده‌ای بنام «جان ایچنده» (در درون جان) سروده که در آن با بکارگیری صنعت «تشخیص» به حیوانات بخصوص پرندگان زبان‌گویا و شاعرانه بخشیده و مضامینی از ذکر و ثنای آنها را بیان کرده است. در اینجا بیتی از آن قصیده زیبا و خواندنی را می‌آوریم:

«عاشق آیدار الا الله قولا و اچ آیدار الحمد الله لک لک اوقیر قل‌ه‌الله حَنّان مَنّان ایچنده»^۲
شاید هدف شاعر از اشاره به ذکر و تسبیح دیگر موجودات، و داشتن انسان به تفکر و تعقل درباره آفرینش باشد. چرا که انسان افضل مخلوقات و خلیفه خدا بر روی زمین است. برای او شایسته نیست که با داشتن عقل و خرد و صاحب رسالت از تسبیح و ثنای آفریدگار خویش غافل باشد.

در این باره مولانا می‌گوید:

«نطق آب و نطق خاک و نطق گِل هست محسوس حواس اهل دل»
و سعدی می‌گوید:

«به ذکرش هرچه بینی در خروش است دلی داند در این معنی که گوش است»

۱- دیوان کامل مخدومقلی ص ۲۶۰ چاپ قابوس

۲- دیوان کامل مخدومقلی ص ۴۵۶ چاپ قابوس. فراغی در این غزل به داستان و منطق‌الطیر حضرت سلیمان علیه السلام در قرآن نظر داشته است و یا عطار.

الله پناهگاه و آرامبخش دلهاست:

در مطالعه و بررسی زندگی و آثار مخدومقلی به این نتیجه رسیدم که زندگی او فرازونشیب فراوان داشته است. بدون شک اشعارش نیز از بطن و تلاطم این برخوردها و موجها خلق شده‌اند. همچنین دریافتم، مخدومقلی عارف و شاعری داغدیده از آتش عشق و فراق است. او در این بلندی و پستی و شادی و اندوه به خدا که یاد و ذکرش آرامبخش دلهاست پناه آورده است. چونکه واقف بود خدایش خطاب به او می‌گوید:

«فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ»^۱: «من به شما اعلام خطر می‌کنم، پس شما به سوی خدای بزرگ پناه آورید».

مخدومقلی در طول زندگی پرمشقت و اما پرافتخار خود در همه حال به سوی خدا گام برمی‌داشت و به او پناه می‌آورد. و با یاد و ثنای او آرامش و تسلی خاطر می‌یافت. او در برابر مصائب و حوادث صابر و بردبار و در قبال فرج و نعمت شاکر و سپاسگزار بود چنانکه خود می‌گوید:

«مختومقلی الله آدین ذکر ایله یمانه صبر ایله یخشا شکر ایله»^۲

او به این آیه کریمه «الا بذکر الله تطمئن القلوب»^۳ یعنی «آگاه باشید که با یاد خداوند دلها آرام می‌گیرند». ایمان کامل داشت. در بیتی چه شیوا و صریح می‌سراید:

«الله یادی بیله تیریک بولان دل گوز یومیلق بیله گونگل یاتمز هیچ»^۴

«دلی که با یاد و ذکر خدا زنده و بیدار است. هرگز با بسته شدن چشم ظاهر (سر) بخواب نمی‌رود».

بنابراین هنگام گرفتاریها و ناملایمات زندگی به خدا رو می‌کند و تنها او را مشکل‌گشای خود می‌خواند:

«مختومقلی آیدار حقه ستایش هر مشکل ایشیمه سن سینگ گشایش»^۵

«[خدایا] مخدومقلی تنها تو (حق) را حمد و ثنا می‌گویی زیرا تو گره از مشکلاتم می‌گشایی».

۲- دیوان کامل مخدومقلی ص ۴۱۳ چاپ قابوس

۱- آیه ۵۰ سورة الذاریات

۴- دیوان کامل مخدومقلی ص ۳۴۶ چاپ قابوس

۳- آیه ۲۸ سورة رعد

۵- دیوان کامل مخدومقلی ص ۱۰۳ چاپ قابوس

و در بیتی از مناجات «ایتگان کریم» (آفریدگار بخشنده) در همین معنا و مفهوم و با تلمیحی از آیه قرآن^۱ می‌گوید:

«مقصودینک مخدومقلی سن حق تعالی دان دیلا

غافل اولما گیجه گوندیز بول خدا ذکر ی بیلا»^۲

«مخدومقلی مقصود و حاجت خود را تنها از خداوند بزرگ طلب کن و لحظه‌ای از ذکر و یاد او غافل مباش. بلکه شب و روز او را ثنا و تسبیح گو».

ذکر و ثنا به شیوه قرآن و سنت:

فراغی در تمام امور زندگی فردی و اجتماعی و در سرودن اشعار عرفانی و سیر و سلوک پیرو و تابع پیامبر ﷺ و سلف صالح بوده است. زیرا دین و ایمان هر مسلمانی با پیروی از قرآن و سیرت رسول الله ﷺ کامل می‌شود. بنابراین مخدومقلی با اعتقاد عمیق به این اصل می‌سراید:

«باش ایشنی بر جای قیل مسلمان بولسنگ

یوری محمدینگ یولی بیلانی»^۳

«اگر مسلمانی پنج چیز (شرط) مسلمانی را بجا آور و طبق روش و سنت حضرت محمد ﷺ زندگی کن». و شیخ سعدی نیز در همین معنا و عقاید گوید:

«مپندار سعدی که راه صفا

توان رفت جز بر پی مصطفی ﷺ»

(ص ۲۰۳ کلیات سعدی)

از این رهگذر، نه تنها مخدومقلی، بلکه هر فرد مسلمانی قطعاً در رعایت آداب ذکر، دعا، شکر، تسبیح و تمحید و توکل و... باید به پیامبر اکرم ﷺ و اصحاب جلیل‌القدر آن حضرت اقتدا و تأسی جویند. چنانکه خداوند در قرآن مسلمانان را بدان مکلف می‌سازد:

«بر شماست که از رسول خدا ﷺ سرمشق بگیرید. برای کسی که امید به لقاء خدا

۱- «... وَ سَبِّحْهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» آیه ۴۲ سوره احزاب

۲- دیوان کامل مخدومقلی ص ۲۰۵ چاپ قابوس

۳- «یولی بیلانی» ص ۶۰۳ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس مأخوذ از حدیث «بنی‌الاسلام علی خمس»

داشته باشد و به قیامت و برپا شدن محکمه عدل الهی امید داشته باشد، رسول خدا ﷺ سرمشق خوبی است.^۱

مخدومقلی در مناجات و اذکار، خداوند را با بهترین صفات و اسماء^۲ که شایسته و مختص آن باری تعالی است توصیف و تکریم نموده است. وی در ذکر، ذکر نهانی (قلبی) و از این قسم نیز نوع ذکر به نفی و اثبات (لا اله الا الله) را می پسندید. چونکه او از مشایخ و عرفای طریقه نقشبندیه بود و ذکر قلبی (نهانی) یکی از اصول یازدهگانه آن طریقه بوده است.^۳ به همین خاطر برخی صوفی مسلکها را که ذکر جهریه و رقص و سماع داشتند سخت به باد انتقاد گرفته است.

«اولیاء من دیب جوگی صوفیلار

قیغریب آسمانا بویه باشلادی»^۴

«صوفیان ریاکار، با رقص و های و هو خود را «اولیاء الله» می نامند».

اما بعدها طریقه نقشبندیه در طول حیات پرفراز و نشیب خود اصالت خویش را از دست می دهد. حال آنکه عارفان و بزرگانی چون «میرکلال» و «بابا سمّاس» از مشایخ و استادان این طریقه بسیار مستغنی و متکی به خویش بوده اند.^۵ گفتیم، مخدومقلی در مناجات و شعرهای عرفانی خود، خداوند را با اسماء الله و صفات خاص او حمد و ثنا گفته و دیگران را به عبادت

۱- «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا». (آیه ۲۱ - احزاب)

۲- مخدومقلی خداوند را صاحب سه هزار اسم می داند. «اوج مونگ اسمینگ خاطرنه گناهیم گذشت ایله» (ص ۵۶۹ دیوان مخدومقلی) در حدیث نبوی ﷺ نودونه (۹۹) اسم برای خداوند ذکر شده است.

۳- «ذکر به دو نوع است، لسانی و قلبی. در طریقه نقشبندی ذکر جهر (لسانی) نیست، ذکر، ذکر قلبی است. ذکر قلبی در نزد نقشبندیان دو گونه است: ذکر به اسم ذات و ذکر به نفی و اثبات. اسم ذات همان اسم جلالت «الله» است و نفی و اثبات کلمه «لا اله الا الله» است.

۴- «دوکه باشلادی» ص ۳۱۹ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس

۵- «خواجه محمد بابا از مشایخ و استادان طریقه نقشبندیه زراعت پیشه بود و در قریه «سمّاس» که مولدش بود غالباً به باغبانی اشتغال داشت. چنانکه خلیفه و جانشین وی سیدامیر کلال هم در اول حال اشتغال به کشتی گیری داشت و ... بعد از ترک کشتی گیری هم به «داش گری» (کوزه گری) اشتغال یافت و نام وی از آنجاست. چون به زبان بخارا «کلال» داشگر را گویند». ص ۲۰۷ دنباله جستجوی تصوف در ایران.

و بندگی حق فراخوانده است.

«یکی از بهترین ذکرها جمله «لا اله الا الله الحی القيوم» است و اسم اعظم خدا در آن وجود دارد. زیرا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «اسم اعظم خدا در آیه الکرسی و اول سورة آل عمران است». و فقط این جمله است که در دو جزء مذکور از قرآن وجود دارد و در بین آنها مشترک است.^۱

امام غزالی همچنین، «سبحان الله، الحمد لله، لا اله الا الله و الله اکبر» را از بهترین کلمات اوصاف الله گفته است. اکنون بررسی کنیم و بینیم، مخدومقلی در مناجات و راز و نیازهای خود، پروردگار جهانیان را چگونه و با چه اوصاف و اسمائی مدح و ستایش کرده است.

عارف والامقام در مناجاتی تحت عنوان «گذشت ایل»^۲ (غفو کن) آفریدگار را این چنین مورد خطاب قرار می دهد:

«ای کریم کارساز گناهانم گذشت ایل» و «ای رحیم چاره ساز گناهانم گذشت ایل»
همچنین با عنایت به صفات جمالیه خداوند که عرفا اغلب به این صفات ایزد متان نظر داشته اند، می سراید:

«گر چه بولدیم گناهکار ستر ایل» عیبیم ستر

کرمینگا یا غفار گناهانم گذشت ایل»

«ای خداوند پوشاننده عیبا و آمرزنده گناهان، گرچه بنده حقیر گناهکار هستم، عیب مرا بپوشان و گناهانم را ببامرز، زیرا تو ستار العیوب و غفار الذنوب و با کرم هستی».
فراغی در بیتی ضمن اعتراف به اینکه عقل آدمی از درک ذات پروردگار عاجز است به وحدانیت و یگانگی خالق چنین ابراز عقیده می کند:

«عقل یتمز ذاتنه فکر ایرور صفاتینه

برلیگینگ حرمتینه گناهانم گذشت ایل»

«خداوند، عقل هرگز به ذات تو راه نمی یابد، بلکه با اندیشیدن در صفات و مخلوقات تو می تواند به وجودت پی ببرد. تو را به یگانگی می ستایم و از تو می خواهم به حرمت صفت

۱- کتاب الاربعین صفحه ۷۱

۲- «گذشت ایل» ص ۵۹۶ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس

احدیت خویش گناهم را بیامرزی».

شاعر در پایان همین مناجات «گذشت ایله» با قطع امید از همه جا و همه کس جز الله چه صادقانه و مخلصانه می‌ستاید:

«سندان بولمسه حرای بو منینگ حالیمه وای

فراغی دیر یاخدای گناهیم گذشت ایله»

«فراغی می‌گوید: وای به حال من و پناه بر تو از آن روزی که تو حامی و مددکارم نباشی. خدایا از گناهم درگذر».

این ابیات بیانگر مرحله توحید در عرفان و تصوف است. فراغی در اشعار خود از مراحل مختلف عرفان که هر صوفی و عارفی باید آنها را طی کند ذکر می‌کند و آورده و خود آنها را عملاً پیموده است.

مخدومقلی در مناجاتی دیگر با عنوان «یا ذوالجلالیم»^۱ که به صفات جلالیه (اوصاف قهریه) حضرت حق تعالی نظر دارد. با آفریدگار جهان که صاحب جلال و عظمت است به راز و نیاز می‌پردازد و با الهام و پیروی از این آیه شریفه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^۲ فقط از آن ذات پاک و منزّه استعانت و گشایش و آمرزش می‌طلبد و با سپاس و ستایش پروردگار به بیان خواستها و نیازهای خود می‌پردازد.

وی راز و نیاز خود را با این مطلع آغاز می‌کند:

«یا یرادان قادر قدرتلی جبار

آرمانده قویمغین یا ذوالجلالیم»

«ای آفریدگار قادر و مقتدر، و درهم کوبنده ستمگران و ای صاحب جلال و عظمت، مرا در نیل به مقصد و اهداف خیر، ناکام مگردان».

همچنین از خداوند می‌خواهد که او را لحظه‌ای با نفس خویش تنها نگذارد، بلکه در مبارزه با خواهشهای نفسانی و در بدست گرفتن افسار آن مددکار او باشد. این دعای شاعر در واقع تأسی به حضرت محمد ﷺ است که در مناجاتی از خداوند این چنین طلب می‌کنند: «خداوندا، مرا لحظه‌ای با نفس خویش تنها مگذار!!».

۱- «یا ذوالجلالیم» ص ۵۹۲ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس

۲- آیه ۵ سوره اول قرآن (فاتحة الكتاب)

«نفسمینگ رایسنده کرملی غفار

حیرانده قویمغین یا ذوالجلالیم»^۱

«ای خداوندِ آمرزنده و بخشنده گناهان و ای صاحب جلال و عظمت، مرا اسیر هوی و هوس و خواهشهای نفسانی مگردان تا مبادا در وادی هلاکت و ضلالت حیران و سرگردان شوم».

مخدومقلی در این مناجات و رازونیا از شرّ هر عملی زشت و هر صفتی ناشایست و از بیماری و کسل، از غم و اندوه، از فقر و درماندگی و از ناامیدی و نیازمندی به دیگران و به خدای «ارحم الراحمین» پناه می‌برد و چنین عاجزانه و متواضعانه که صفت ویژه بندگان مخلص درگاه حق تعالی است. دست نیاز به سوی قاضی الحاجات بلند می‌کند:

«سقلاغیل قیغیدان غمدان محنت‌دان

خالی قیلیمه دنیالیکدان دولت‌دان

ناامید اتمه شفاعت‌دان نوبت‌دان

درمانده قویمغین یا ذوالجلالیم»^۲

«ای خداوند صاحب جلال و عظمت، مرا از گرفتار شدن به غم و غصّه و فقر و درماندگی درمان دار. و از شفاعت و بخشش خود ناامید و محروم مگردان». و در ادامه رازونیا، از خداوندِ صاحب قدرت و صاحب اختیار با دلی پر از خوف و امید تمنا می‌کند که از بیماری، فقر و نیازمندی و از کینه و حسادت که سبب تنگدستی و تنگدلی می‌شود برحذر دارد. و نیز می‌خواهد که او را گرفتار ستمگران و نیازمندِ نامردان نگرداند. چه صریح و رساست، کلام الهامبخش فراغی، آنجا که می‌گوید:

«تنیم کسل قیلیمه اوزیمنی علاج

گونگلوم گینگ ات قویمه آچ یلانگفاچ

۱- «یا ذوالجلالیم» ص ۵۹۲ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس

۲- «یا ذوالجلالیم» ص ۵۹۲ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس - ابیات فوق تلمیح است به مناجات حضرت رسول ﷺ: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُبُکَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ وَ اَعُوْذُبُکَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْکَسَلِ وَ اَعُوْذُبُکَ مِنَ الْجُبْنِ وَ الْبُخْلِ ... (ص ۴۵ مأثورات)

ظالمه دوش اتمه نامرده محتاج

عمانده قویمغین یا ذوالجلالیم^۱

«ای خداوند صاحب جلال و عظمت، مرا بیمار و فقیر و درمانده مگردان، دل و سینه‌ام را فراخ گردان تا طاقت تحمل آزمایشات ترا داشته باشم. همچنین مرا گرفتار ظالم و نیازمند افراد نامرد و پست مکن تا در دریائی از غم و اندوه فروبرم». فراغی در ابیاتی دیگر نیز خدا را می‌ستاید و حاجات خویش را تنها و تنها از او طلب می‌کند:

«الیم سونیب دیلار من حاجتیم اللهمدان

بنده من اولدور کریم اول کرملی شاهیمدان»^۲

«دست نیاز به سوی خدای خویش دراز کرده عاجزانه حاجات خود را از او می‌طلبم چونکه من بنده‌ای ناتوان هستم. اما او پادشاهی کریم و بخشنده است».

ضمن این درخواست و تمنا، به ضعف و عجز خود اعتراف می‌کند:

«گناهینگ یاد ایدیب تور سحرلار یغله‌غیل

لطفین قیل امید شیطاندان اوزینگ سایله‌غیل

مرادینگ ایستایوب عاجز لیغینگ یاد ایله‌غیل

نوری رحمتیندان چین امید ایتماک گراک»^۳

«هنگام سحرگهان ضمن یادآوری گناه و قصورات خویش با چشمانی گریان به عجز و ناتوانی خود اعتراف کن و با قلبی پر امید از رحمت حق، طلب حاجات کن». چنین عقیده و بینش بیانگر نهایت بندگی و از شرایط استجاب دعا در پیشگاه حق تعالی است. یعنی انسان هنگام دعا و ذکر خداوند، باید دل از آنچه غیر حق است پاک گرداند و به هیچکس جز الله امید و توکل نداشته باشد. این ویژگی در بیت، بیت اشعار دعائی و مناجات مخدومقلی هویدا است:

«ایام قادر سندن قدرتلی کیم بار

کرمینگ گویچلی دور گناهیم بسیار»^۴

۱- «یا ذوالجلالیم» ص ۵۹۲ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس - ابیات فوق تلمیح است به مناجات پیامبر ﷺ «اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي بَدَنِي ... اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ ...» (ص ۴۶ المأثورات)

۲- «فغان پیدا» ص ۵۷۰ منبع پیشین

۳- «گراک» ص ۴۳۹ منبع پیشین

۴- معنای مصرع دوم از بیت اول با معنای این بیت فارسی تقریباً یکی است:

بر ظالم قولنده ایلاب گرفتار

فرمانده قویمغین یا ذوالجلالیم^۱

«ای خداوند قادر، کسی جز تو قدرتمند و توانا نیست. هرچند گناهیم بسیار!! اما کرم و لطف تو بیکران است.

ای خداوند صاحب جلال و عظمت، مرا در دست ظالمی گرفتار و از فرماندهان یا فرمانبرداران او مگردان».

چنانکه از اشعار و رازونیا‌های مخدومقلی برمی‌آید وی سرنوشت خود را به خدا می‌سپارد و با اطمینان و صمیم قلب به او توکل می‌کند.

وی در مناجات فقط سعادت و خوشبختی آخرت را نمی‌خواهد بلکه معتقد است که آسایش و ناز و نعمت جهان آخرت کاملاً به عملکرد انسان در این دنیا بستگی دارد. با تلمیحی به قرآن می‌سراید:

«مختومقلی ســــن دمــــبدم

آخــــرت ســــاری اور قــــدم

یــــخشی یــــمان بارچــــه آدم

عــــملتینگ خــــریداری دور»^۲

«مخدومقلی! تو لحظه به لحظه به سوی جهان آخرت گام برمی‌داری. جهانی که افراد خوب و بد در گرو اعمال خویش هستند» به عبارت ساده‌تر: «هر که در گرو اعمال (خوب - بد) خویش است». بدین سبب فراغی دنیا را میدان عمل و آزمایش و به عبارتی دیگر، کشتگاه آخرت معرفی می‌کند:

«دنیا آخرتینگ کشتکاری دور

تخم ساچاوری ناگه یاتیب سن»^۳

این بیت در واقع همان حدیث معروف نبوی است: «الدنيا مزرعة الآخرة» دنیا مزرعة

جائی که فضل تُست چه باشد گناه ما»

۱ «مائیم پرگناه و تو دریای رحمتی

ص ۱۴۲ - زندگانی مولانا خالد نقشبندی

۱- «یا ذوالجلالیم» ص ۵۹۲ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قاپوس

۲- دیوان کامل مخدومقلی ص ۵۹۰ چاپ قاپوس این بیت مأخوذ از آیه «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ

رَهِينَةٌ» (المدثر - ۳۸)

۳- «ناگه یاتیب سن» ص ۴۱۱ منبع پیشین

آخرت است.

باتوجه به این عقیده و اندیشه است که در مناجات نیز دنیا و آخرت را فراموش نمی‌کند و با الهام از آیه کریمه «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۱ می‌سراید:

«مختومقلی شرّ هم بولسه شانینده

خیره دوندور آرمان قویمه جانینده

دنیا آخر دوست دشمانینگ یانینده

شرمنده قویمغین یا ذوالجلالیم»^۲

«ای خداوند صاحب جلال و عظمت، اگر در نامه اعمال مخدومقلی شرّی هست به خیر بدل کن و ناکام و نامراد مگردان. در دنیا و آخرت در حضور دوست و دشمن شرمنده و شرمسار مکن».

عارف بزرگ و صوفی صافدل، براساس اندیشه عالی اسلامی که از هرگونه تحریف و خرافات بدور بود زندگی کرد و بر عقیده توحیدی خویش استوار استاد و هرگز عملی خلاف عقیده چه آنجا که با زور و چه با سیم و زر به جنگش آمده بودند، از ایشان مشاهده نشد. فراغی با کردار و گفتار خود نمونه واقعی یک مسلمان را به مردم نشان داده است. در مطالعه و بررسی افکار و آثارش ملاحظه می‌کنیم، خداوند را آنچنان که شایسته اوصاف آن ذات بی‌همتا ستوده و رازونیاز کرده است. در مناجات «قلینگ بولدیم» (بنده تو شدم) ص ۵۹۷، «یا ذوالجلالیم» (ص ۵۹۲)، «رئیم جلیل» (ص ۳۳۵)، «دلبرینگ» (ص ۲۸۴) و «سبحانیم» (ص ۵۲۳) و ... نام هیچکس غیر از خدا و صفاتی جز متعلق به او که بر کس دیگری لایق و زبینه نیست، ذکر نکرده است. اگرچه در برخی از مناجات مانند «حقّی اوچون» (بخاطر، به حرمت) ص ۵۹۴ و «بخشله بیزنی»^۳ (ما را ببخش) ص ۶۰۰ از پیامبران، امامان و اولیاءالله نام

۱- سوره بقره آیه ۲۰۱ «پروردگارا در دنیا به مائیکی رسان و در آخرت نیز به مائیکی عطا فرما و ما را از عذاب آتش (دوزخ محفوظ) نگاهدار».

۲- «یا ذوالجلالیم» ص ۵۹۲ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس

۳- این مناجات که با توسل به عزت و حرمت هر یک از دوازده امام علیهم‌السلام در نزد خدا سروده شده با این مطلع آغاز می‌شود:

می‌برد. بدان سبب است که آنان را الگو و اُسوه قرار داده و معتقد است که آنان در پیشگاه حق تعالی صاحب منزلت و مقام عالی هستند. از خداوند می‌خواهد که به حرمت و عزّت ایشان از گناه و تقصیر او گذشت نماید و مورد مغفرت و عفو قرار دهد.

ویژگی مناجات «سبحانیم» و «دلبرینگ»:

قصاید و غزلیات و مناجات مخدومقلی تنها از احساسات و عواطف و تصورات شاعرانه برنخاسته بلکه از بطن و دل اجتماع و از درد و نیازهای مردم نشأت گرفته است و این ویژگی از مهمترین عامل محبوبیت مخدومقلی در میان مردم است. زیرا مردم او را زبان گویای خود می‌دانستند و شاعر نیز درد و غم مردم را غم و غصه خود می‌خواند. چنانکه در مناجات «سبحانیم» می‌خوانیم. «سبحانیم» یکی از مهمترین مناجات مخدومقلی است که در هنگام قحط سالی (خشک سالی) و قطع باران با تضرع و زاری و با چشمانی گریان و دلی پر امید به پیشگاه حق تعالی سروده است. در اینجا توجه خوانندگان را به چند بیت از آن جلب می‌کنم.

عارف در این مناجات چند نکته اساسی را که از شرایط استجاب دعاست رعایت نموده است.

«رسول دامادیدور اوز ارسلانینگ دور یا امام علیه بخشله بیزنی»
 با توجه به دستور زبان ترکمنی و «اوز» به معنی «خود» و پسوند «نینگ» در «ارسلان» (شیر) نشانه نسبت، به مخاطب که در اینجا خداوند است، داده شده است و کلمه «یا» حرف ندا برای مخاطب یعنی خداست نه علی علیه السلام چون به آخر اسم مبارک علی علیه السلام کسره (ه) اضافه شده که بیان می‌کند مخاطب نیست بلکه مفعول است. بنابراین معنی می‌شود: «خدایا، داماد رسول و شیر درگاه توست (اشاره به لقب «اسدالله») به حرمت امام علی علیه السلام مرا ببخش». ولی استاد میردیلیم چنین معنی نموده است: «حضرت علی داماد رسول خدا و شیر خداست. ای امام علی مرا ببخش» ص ۵۷ (کتاب «ره‌آورد دیدار از حوزه‌های دینی اهل سنت دشت گرگان»).

مرحوم قزوینی از خویشان شاعر با نقل دو روایت معتقد بود که مخدومقلی مناجات فوق را برای آزادی سه تن از خانهای «نخورلی» از اسارت خوانین کردهای شیعه مذهب خراسان (بجنورد) سروده است. یا اینکه هنگام اسارت خود و دیگر ترکمنها بدست نوکران نادرشاه افشار در مشهد مقدس سروده و آزادی همه را فراهم کرده است.

۱- خدا را قادر مطلق دانستن:

«سنینگ داک قادر دان دیلاگ دیلار من

رحم ایلایب یاغور یاغدیر سبحانیم»^۱

«ای خداوند سبحان، از قادر و توانائی چون تو حاجت می طلبم، به ما رحم کن و باران بفرست (بریزان) و همچنین می گوید: «قادرالله دوکگین نصرت بارانی» «خداوند قادر، باران بارحمتی بفرست که مایه نصرت و فراوانی نعمت شود».

۲- ایمان و یقین داشتن به رحمت خداوند:

«رحیم سن رحمان سن کریم لیک سنده»: «خداوندا، تو مهربان و بخشنده و با کرم

هستی». و یا:

«سندان بیتار دردلی لارینگ درمانی

رحم ایلایب یاغور یاغدیر سبحانیم»

«ای خداوند سبحان، درمان دردهای بی علاج دردمندان و نیاز نیازمندان از تو برمی آید. به ما رحم کن و باران بفرست (بریزان)».

۳- اعتراف کردن به عجز و ناتوانی خود:

«غریبام غمگین من نالش ایلارین» و یا «بنده فرمانم نه باردور منده»: «غریب و

غمگین هستم و شکایت به درگاه تو آورده ام. بنده و مطیع فرمان تو هستم و کسی جز ترا ندارم. به لطف و کرم خویش باران بفرست».

۴- روگرداندن و قطع امید از غیر خدا:

«بنده فرمانم نه باردور منده

رحیم سن رحمان سن کریم لیک سنده

کرمینک بولمه سه قالدیم درمانده

رحم ایله ییب یاغور یاغیر سبحانیم»^۱
 «بنده‌ای بی اختیار و مطیع فرمان توام. و تو، خداوندی مهربان، بخشنده و با کرم هستی.
 اگر لطف و کرم تو نباشد من در مانده و بیچاره‌ام. ای خدای پاک و منزّه به ما رحم کن و بارانی
 پر رحمت بفرست».

گفتیم از مناجات و غزل‌های عرفانی و قصاید اخلاقی شاعر، تأثیرپذیری از آیات و
 احادیث و روایات اسلامی مشهود است. علاوه بر این اصالت عقیده، تواضع، خاشع و خضوع
 و حضور قلب ایشان استنباط می‌گردد. برای نمونه و گواه بر صدق گفتار خود غزل «دلبرینگ»
 (ص ۲۸۴) فراغی را به شهادت می‌گیرم و به شرح مختصر آن می‌پردازم.

مخدومقلی در غزل «دلبرینگ» خداوند را که به قول عارفان معشوق حقیقی است با
 صفاتی توصیف و مدح می‌کند که خود ایزد متّان در قرآن و پیامبر اسلام ﷺ و سلف صالح
 بدان ویژگیها معرفی کرده‌اند. در ابیاتی از این غزل می‌خوانیم:

«اول آدم اوغلی نینگ دالدیر بالاسی

قولاغینگ دیندارمز عاشق ناله‌سی

جمالین برگوران حیران قاله‌سی

برق اورار یوزینده نوری دلبرینگ»^۲

«او (خدا) فرزند آدمیزاد نیست. ناله‌های عاشق گوشه‌ایت را آرام نمی‌گذارد. هیچکس
 توانائی تماشا و دیدار جمال او را ندارد. زیرا خداوند منبع نور بی‌انتهایی است که دیدگان از
 نظر کردن به آن عاجزند».

همچنین می‌سراید:

بر ساعتده قوفار آخرزمانه

اگر گلار بولسه قهری دلبرینگ»

۱- سبحانیم ص ۵۲۳ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس

۲- «دلبرینگ» ص ۲۸۴ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس. مصراع اول بیت اول تلمیحی از آیه
 لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ است. و مصراع اول بیت دوم اشاره به داستان حضرت موسی و رؤیت خدا بر کوه
 طور که موسی علیه السلام از شدت و عظمت آن بیهوش شد. و مصراع دوم بیت دوم مأخوذ از آیه «الله
 نور السموات و الارض» (نور | ۳۵) است.

«اگر چنانچه محبوب من اراده کند یا خشم بگیرد در یک ساعت (در آن واحد) قیامت برپا خواهد شد». و یا در بیتی دیگر:
«قارداش دوغانی یوق یالنگیز اوزیدور

هیچ یوقدور رقیبی یاری دلبرینگ»^۱
«معشوق (دلبر) من برادر و خویشاوندی ندارد بلکه تنهای تنهاست. همچنین شریک و مثل و مانندی ندارد».

اعتراف به عجز و ناتوانی از گفتن حق حمد خدا:

مخدومقلی در ابیاتی دیگر ضمن اعتراف به اینکه از توصیف و شمارش صفات نیک و نعمتهای خداوند عاجز و ناتوان است به قاصر و عجز هر انسانی از مدح و ستایش حقیقی خداوند نیز صراحتاً اشاره می‌کند:
«شعله سینده گونشک دور جمالی

هیچ کیمه یتدیرمز وصفی کمالی»^۲
در ابیاتی دیگر از همین غزل عقیدتی، از وحدانیت، ازلی، بی‌نیازی و بی‌همتایی پروردگار سخن می‌گوید و نیز به صفاتی از قبیل اینکه خداوند از خوردن، آشامیدن و اقامت در مکانی خاص و ثابت بی‌نیاز و مبرا است. چنین اشاره می‌کند:
«هرکیم آنی سویسه تیریکدور اولمز»^۳

جهانه اوزیندین غیری هیچ گلمز
ایممه‌سی ایچمه‌سی قراری بولمز

منزلی مکانی داری دلبرینگ»^۴
«هر که به او عشق بورزد و دوست بدارد، هرگز نمیرد. به این جهان جز او کس دیگری

۱- بیت فوق تلمیحی از آیه «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» و یا «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شورا - ۱۱) است.

۲- «دلبرینگ» ص ۲۸۴ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس

۳- مصراع اول درست در معنای این بیت حافظ است:

«هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما»

(ص ۸ دیوان حافظ)

۴- همان منبع ص ۲۸۴

نمی آید مگر به اراده و خواست او (شریک و همتایی ندارد). نه می خورد، نه می آشامد و نه منزل و مکانی دارد. بلکه او ذات بی همتا و بی مکان معینی است».

عارف نامی در پایان، نهایت بندگی و وفاداری خود را نسبت به پروردگار خویش اعلام می کند و برای رضای حق حاضر به نثار گوهر وجود خود یعنی جان می شود. این به قول عرفا مرحله فنا و بقاست و فدای جان یا سر در راه معشوق قدم اول است (کاندرین مرحله سرباختن اول قدم است):

«مختومقلی جانیم یولینده قربان

دیلاسه جانیمی باری دلبرینگ»

«مخدومقلی، جانم فدای راه دلبر (معشوق) باد. اگر معشوق (خدا) بخواهد، جان و مال را نثارش خواهم کرد». فراغی در این قصاید و مناجات بیان می کند که از نظر تقوا و تزکیه نفس به کمال رسیده است و هیچ طمع و امیدی جز از درگاه پررحمت حق تعالی ندارد. وی در راز و نیازهای خود چه آنجا که به شکرانه و چه برای صبر و رضا از قضا و قدر الهی بعمل می آورد. فقط و فقط آفریدگار جهان را مشکل گشا، فریادرس، روزی رسان (رزاق) و شفابخش و ... می خواند.

مخدومقلی نه تنها خالصانه به پیشگاه حق تعالی سر تعظیم فرود می آورد بلکه مردم را نیز که در دام تزویر و عوامفریبی برخی روحانی نماها و صوفی منشها قرار گرفته بودند به سوی اندیشه های اصیل اسلامی دعوت می کند و به آنان روش بندگی و توکل بر خدا را می آموزد. فراغی مردم را به راهی دعوت می کند که در آن هیچکس و هیچ قدرتی جز خدای تبارک و تعالی مطرح نیست (مرحله توحید) چنانکه در مناجاتی گوید:

«ماسوانی تاشلاب حقه توت یوزینگ

الله دان اوزگاسی یساغیدور یاغی»^۱

یعنی:

۱- «یاغیدور یاغی» ص ۱۵۴ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس. آیا این سخن فراغی مانند سخن لیلید شاعر عرب نیست؟! که پیامبر ﷺ در حق او فرمود: «راست ترین سخنی که شاعری گفته سخن لیلید است که: «أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ» آگاه باشید هرچه غیر خداست باطل است». (متفق علیه ص ۲۴۰ حدیث شماره ۴۹۰ ریاض الصالحین).

«هرچه غیر از حق که آن مقصود تُست

تسیغ لابرکش که آن معبود تُست»^۱.

و در جای دیگر با تأکید و با صراحت می‌گوید:

«بارچانینگ دایانجی قادر الله‌غه

الله‌دان اوزگگاهه سوینجی بولمه»^۲

«تکیه و قبله گاه همه خداوند مقتدر است. پس جز او برکس دیگری تکیه و توکل و اطمینان مکن». این بیانات شیوا و پرمحتوا فراغی، همانا معنا و مفهوم تفسیر کلمه «لااله الا الله» است و این شیوه ذکر همانطور که قبلاً یاد کردیم از نوع ذکر به اسم ذات یعنی اسم جلاله «الله» و ذکر به نفی و اثبات یعنی «لااله الا الله» است که در طریقت نقشبندیّه مطرح بوده است. بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم مخدومقلی نه تنها هنگام گرفتاری و مصیبت به ذکر و ثنای خدا پرداخته بلکه هنگام عافیت و نعمت نیز آن ذات بی‌همتا را با الفاظی زیبا و دلنشین که از لحاظ معنا و مضمون دربرگیرنده صفات و اسماء الله است با فصاحت و بلاغت تمام مدح و ستایش کرده است.

اما با این وجود، معترف بود که هنوز هم نتوانسته است حق بندگی را بجا آورد. چه

صریح و بلیغ است آنجا که زبان به عجز و اعتراف می‌گشاید:

«خـجـالته قـالـدیم بـنـده لیگـمدان

سنگا لایق عمل گلمادی مندان»^۳

«خداوندا، از اینکه بنده‌ای ناتوان و ناچیز هستم و عمل شایسته و لایق در حق سپاس و بندگی تو بجا نیاورده‌ام. شرمنده هستم».

شیخ سعدی (رح) نیز چنین اعترافی دارد:

«ما نتوانیم حق حمد تو گفتن

با همه کز و بیان عالم بالا»^۴

چنین اعتراف به عجز و ناتوانی انسان، در شناخت و حمد و ثنای حقیقی خداوند از

۱- «زندگانی خالد نقشبندی» ص ۱۳۶

۲- «گیدیچی بولمه» ص ۶۲ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس

۳- «یالبارماق» (التماس کردن) ص ۲۰۸ دیوان کامل مخدومقلی - چاپ قابوس

۴- کلیات سعدی ص

صفات ویژه و مشترک عارفان و اولیاء الله است. اگر دواوین عارفان و شاعرانی چون مولانا، سعدی، حافظ، جامی و عطار و... را ورق بزنیم و در آنها به دقت بیندیشیم به چنین اعترافاتی دست خواهیم یافت. چون که چشمه الهامبخش همه آنها یکی است. اظهار عجز و ناتوانی فراغی و دیگر عارفان از ذکر و توصیف خداوند از این فرمایش حضرت رسول ﷺ نشأت می‌گیرد:

«لا احصى ثناء عليك كما آتيت على نفسك»^۱ نمی‌توانم ثنای تو را برشمارم، بدانگونه که تو خود ثنا گفته‌ای». اما با این وجود برای آرامش و تسلی روح، ذکر خداوند ضروری است. چنانکه خداوند هدف از نماز را «لذکرئ» (برای ذکر من) و هدف از ذکر را «تطمئن القلوب» (آرامش دلها) قرار داده‌اند.

فراغی و دیگر سلف صالح نیز با این اندیشه «آب دریا را اگر نتوان کشید پس بقدر تشنگی باید چشید» به ذکر و ثنای حق تعالی پرداخته‌اند.

وقت مناسب رازونیز (مناجات): از مطالعه و بررسی اشعار مخدومقلی چنین برمی‌آید که او بهترین وقت مناجات و رازونیز را هنگام «سحر» می‌داند و بدین خاطر هرجا از ذکر و رازونیز با خدا سخن گفته، کلمه «سحر» را آورده است. و در نصایح خود هم توصیه می‌کند: «تور سحر...» «سحرخیز باش»، «سحرگاهان برخیز»، شاعر در این مورد نیز از آیات قرآن و احادیث نبوی و آثار عرفای اسلامی متأثر شده است.^۲ انتخاب سحر بعنوان مناسبترین زمان رازونیز شاید بدین سبب باشد که آغاز بیداری و شروع کار و کوشش و کنار رفتن پرده غفلت و سیاهی است.

«سحر توریب دعا قیل آمین دیسون فرشته

غافل یاتمه ده نه بار بیهوده اوتوریشده»^۳

«وقت سحر برخیز و به درگاه حق دعا کن تا فرشته آمین گوید (خواستار اجابت آن شود) چونکه در خواب غفلت بودن و بیهوده نشست و برخاست داشتن فایده‌ای ندارد»
از طرف دیگر زمان خلوت و تنهایی است و عمل انسان از هرگونه ریا و تظاهر بدور

۱- «مناجاتی از احادیث نبوی» (ص ۳۴۴ تفسیر نور)

۲- حافظ:

«بس دعای سحر ت مونس جان خواهد بود تو که چون حافظ شبخیز غلامی داری»

۳- دیوان کامل مخدومقلی ص ۵۴۹ چاپ قابوس (ص ۲۹۸ دیوان حافظ)

است و بیداری در این هنگام و مشغول شدن به رازونیز با خدا نشانه صداقت و وفاداری است:
 «تور سحر یاد ایت خدانی یغلا تنهالیق بیلان»^۱ و هنگام همنا و همندا شدن با دیگر
 موجودات ثناگوی حق تعالی است:

«دعا قیلسام سحر وقتی

نالاش قیلسام قوشلار بیلان»

(ص ۳۴۹ دیوان شاعر)

چون عبادت و رازونیز در هنگام سحر بخاطر رضای حق و بیان خواستها و تقاضای
 حاجات بنده صورت می‌گیرد در نتیجه رضای خداوندی را جلب می‌نماید.
 الله‌نسی چاغیریب تورسنگ سحرده

حق بیلان آراده قالمغای پرده»^۲

«اگر سحرگاهان برای ذکر و ثنای خداوند برخیزی میان شما و خدا مانع و پرده‌ای
 نخواهد بود».

مخدومقلی همیشه در اندیشه دین و دیانت خود بوده است. حتی هنگام سحرگاهان:
 «سحر تور خدایه یالبار اسلام اوینگ آباد بولسون»^۳

هنگام سحر برخیز و با گریه و زاری رو به درگاه خدا کن و برای عظمت اسلام و
 آبادانی دارالاسلام دعا کن».

۲- منبع پیشین ص ۶۱۰

۱- همان منبع ص ۴۲۷

۳- همان منبع ص ۴۱۰

فصل دهم

نقد و بررسی عقاید منتقدان
اشعار مخدوم قلی فراغی



Маттамуланин эсэргэн торон-
дык хайраарын дунд.

Пронесения Матмукули на
языках братских республик.

Makhmudkuli's works translated
into the languages of the Soviet
Republics.

↑

آثار محدودقلی به زبانهای دیگر: جمهوریهای شوروی سابق

نقد و بررسی عقاید منتقدان

اشعار مخدومقلی فراغی

در دنیا هیچ شخص نامدار و مشهوری را نمی‌شناسیم که دیگران در مورد او اظهار نظر نکرده باشند. فراغی نیز از آن نام‌آورانی است که دیگران دربارهٔ آثار و شخصیت علمی و اجتماعی و ادبی وی مقاله‌ها نوشته و نظرها داده‌اند. در این فصل شخصیت مخدومقلی و اشعار او را از دیدگاه بزرگان و صاحب‌نظران که بعضی از آنها مسلمان و معاصر با شاعر و بعضی دیگر جهانگردان اروپائی و یا تاریخ‌نویسان و ادیبان شرق زمین هستند، مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

آوازهٔ مخدومقلی در اندک زمانی از مرزهای ترکمن صحرا پا فراتر نهاد و به گوش دوست و دشمن در سرزمینهای ایران و ترکستان و افغانستان و ... رسید. چنانکه خود می‌گوید:

«آدیم دوشدی ایلدان ایله نقش‌ادرلار تیلدان تیله»^۱؛

«نام و آوازه‌ام از ایللی به ایل دیگر رسید. طوری که زبان به زبان نقل می‌کنند.»
شهرت فراغی مشتاقان اهل معرفت و ادب‌دوستان و حقیقت‌طلبان را متوجه اترک نمود تا اینکه گروه‌گروه به دیدار مخدومقلی شتافتند. اشعار او علاوه بر شیوایی که داشت، بیانگر حقایقی بود که تا آن زمان کمتر کسی جرأت به زبان آوردن آنها را داشت. بخصوص از ستمی که حکام وقت به مردم روا می‌داشتند، شکایت کند و آنان را به بیداری و مبارزه دعوت نماید.

اشعار شاعر، در مجالس عروسی ترنم‌بخش آوازهای شورانگیز خوانندگان دوره گرد (بخشی‌ها) قرار گرفت و این در آن زمان بهترین راه و روش نفوذ و انتشار افکار بود. بخشی‌ها

در مجالس عروسی در جمع مردم با آهنگهای دلنواز اشعار حماسی و غزلیات شورانگیز مخدومقلی را می‌خواندند. مردم نیز که مشتاق چنین اشعار و سخنانی حکمت‌آمیز بودند، سراپا گوش می‌شدند و آنچه را که می‌شنیدند چون از فصاحت و بلاغتی خاص و استادانه برخوردار بودند، در ضمیرها می‌گماشتند. بدین ترتیب در تمام روستاها و شهرها و حتی در سرزمینهای دیگر جاری و ساری گشت. چنانکه «وامبری» جهانگرد اروپائی در کتاب «درویشی دروغین» که در حقیقت سفرنامه‌ای است، درباره سرگرمیهای ترکمن‌ها در اوقات فراغت چنین می‌نویسد:

«... ولی یک خوشگذرانی عالیت‌ری دارند که باین مشغولیت ساده (چلیم) ترجیح می‌دهند و آن آواز «بخشی» (خواننده دوره گرد) است که به همراهی «دوتاره» گاهی پیدا می‌شود و اشعار «قرقلو»^۱ و «آمان ملا»^۲ یا «مخدومقلی» حماسه‌سرای ملی که هموطنانش مقام او را تا الوهیت بالا برده‌اند، برای آنها تکرار می‌کند»^۳.

نام پرآوازه مخدومقلی یا اشعار حماسی و آزادخواهی او، هرگاه به گوش فقیر و ستم‌دیده‌ای می‌رسید ناخودآگاه به وی قوت قلب می‌داد و چراغ امید را در دلش روشن می‌کرد. زیرا از زبان بخشی می‌شنید که مخدومقلی خطاب به ایشان می‌سراید:

«ظالم‌لر خوار بولار قالار آیاغدا قریب سن آغلامه شیردک بولار سن»^۴

«ای فقیر و ستم‌دیده، صبور و استوارباش و غم مخور، زیرا روزی این ستمگران که محرومان از جور و جفای آنها به تنگ آمده‌اند خوار و ناتوان خواهند شد»^۵.

اشعار مخدومقلی هرگاه به گوش خان یا شاهزاده‌ای می‌رسید، لرزه بر اندام آنها می‌انداخت، چونکه فراغی به آنان خبر سقوط و پایان حکمرانی و دوره ستمگری و بیعدالتی را می‌داد:

۱- احتمالاً «گوراوغلی» قهرمان ملی و حماسی در ادبیات ترکهاست

۲- احتمالاً «قری ملا» است که کینه دولت محمدآزادی پدر شاعر بوده است

۳- «درویشی دروغین» ص ۴۱۱ آرمینوس وامبری

۴- «بولارسن» ص ۴۰۵ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۵- شاعر در این بیت به آیه ۵ سوره قصص نظر داشته است: «وَرُبُّدُ أَنْ نَمُوتَ عَلَى الَّذِينَ اسْتَظْعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَ...» «ما می‌خواستیم که به ضعیفان و ناتوانان تفضل نمائیم و ایشان را پیشوایان و وارثان (حکومت و قدرت) سازیم». ص ۴۵۳ تفسیر نور.

بگلار شاهلار قالمازلار»

«غم چکمه قریب آدم

و همچنین:

آق اطاقلار قالمازلار»^۱:

«عظیم عظیم شهرلار

«ای انسان فقیر و محروم، غم مخور در این دنیای فانی نه شاهان می‌مانند و نه شاهزادگان. شهرهای بزرگ، با آسمانخراشهای بلند و زیبا و کاخهای سفید، همه فرو خواهند ریخت و نابود خواهند شد».

در بیتی دیگر دامنه دید خود را می‌گستراند و خطاب به عموم می‌سراید:

«گلان گچار بو یالانچی جهانندان خوجه سید بیگ پادشاه قُل قالماز»^۲

«هر که آمد به دنیای فانی چه سید باشد، چه شاه و چه گدا، هیچیک باقی نخواهند ماند بلکه همه چشیده شربت مرگند». شهرت و آوازه فراغی، فصاحت و شیوایی کلام، شهادت ادبی او در بیان حقایق، دوست و دشمن را متحیر می‌سازد و بدینسان شاعران، از دور و نزدیک برای دیدار و بحث و مناظره با مخدومقلی به سوی اترک بار سفر می‌بندند شاعران درباری و خانهای ستمگر که از بیداری مردم و محبوبیت فراغی در میان آنها، هراس داشتند و موقعیت و بازار خود را در اجتماع آشفته آن روزگاری رونق می‌دیدند، به حسادت و دشمنی با این شاعر آزاده برخاستند. چنانکه شاعران درباری و یا اهل بازار با مشاعره و مناقشه، حاکمان و خانها با زرو زور می‌خواستند فریاد آزادیخواهی و بیدارباش مخدومقلی را که جهت تشویق مردم به مبارزه و مقاومت علیه هر نوع ستم بلند بود، خاموش یا کم‌رنگ کنند. مخدومقلی که به مثابه «نور» خداوندی در میان مردم بود، کسی را یارای خاموش کردن آن نبود، به قول عارف «صوفی‌الهی‌ار ایشان»:^۳

«چراغنی که حق یاندیردی قویدی هر کیم پف اتدی ساقالی کویدی»

یعنی:

«چراغی را که ایزد برافروزد هر آنکه پف کند ریشش بسوزد»

آری مخدومقلی داناتر و بیناتر از آن بود که در چنین موقعیتهای حساس و کارساز خود را به دست هوا و هوس بسپارد و به دام تزویر ستمگران گرفتار آید. زیرا او شاعری آزاده

۱- «قالمازلار» ص ۵۵۵ دیوان کامل مخدومقلی - قاپوس

۲- «سیل قالماز» ص ۵۳۳ همان منبع. ۳- متوفای ۱۱۳۶ ه. ق.

و رسته از بند دیو نفس بود. به همین خاطر دست رد بر سینه کسانی زد که می‌خواستند او را از راه و روشی که در پیش گرفته بود بازدارند یا منحرف کنند. وی خطاب به نفس خود می‌گوید:

«ارک ایستایب عجب دستانینگ ساتمه ایلینگه بخش ایلاب او تگین فراغی»

«فراغی، بخاطر صله و متاع قلیل دنیا دُر گرانبهای (شعراهایت) خود را به پای خوکان مریز. بلکه بخاطر عزّت و سربلندی مَلّت خویش شعر بسرای و با افتخار از دنیا بگذر».

و گاهی نیز با ضرب و شتم می‌خواستند، ندای عدالتخواهی او را خاموش کنند:

«بیر سوز دیدیم بیلسنگ بایاق شوندان دادار بولدیم تایاق»^۱

«می‌دانی چندی پیش سخنی گفتم و بخاطر آن چوبی نوش کردم».

نقد و بررسی مشاعره‌ها و معماهای مخدومقلی:

شاعرانی چون «دردی شاعر» و «اراز منگلی» با مخدومقلی بحث و مناظره‌هایی (حضور یا مکاتبه‌ای) داشته‌اند. در دیوان به یادگار مانده فراغی از هر دو آنها سخن به میان آمده است. موضوع این مباحثه و مناظره‌ها بیشتر در مسائل اسلامی، عرفانی و تاریخی بوده که به صورت «سؤال - جواب» (سوراغ - قایتارغی) در بین آنها صورت گرفته است. در یکی، دو مورد نیز حالت معمائی دارد که از طرفین ارائه گردیده است. زیرا در آن زمان دانش و فضیلت هر شاعر را با این معماها و سؤال و جوابها می‌سنجیدند و هر که به آنها جواب کامل می‌داد، در نزد مردم و شاعران بعنوان بزرگترین و عالم‌ترین شخص شناخته می‌شد و هیچکس نمی‌توانست بر علیه او سخن گوید. در واقع همه تسلیم وی می‌شدند و او را «استاد یا خلیفه» می‌نامیدند.

در دیوان کنونی مخدومقلی نام دو تن از شاعران معاصر وی همراه با متن معماها و مناظره‌هایشان آمده است. اما چندان مشخص نیست که این بحث و مناظره‌ها در حضور هم و در جمع مردم یا در کاخ و قصر خانها صورت گرفته یا اینکه شاعران سؤالات و معماها و پاسخها را کتبی به یکدیگر فرستاده‌اند؟! ولی چنانکه از آغاز گفتارشان پیداست اغلب این مناظره‌ها و معماها بصورت کتبی انجام شده است. البته در آن زمان، آن طور که امروزه پیرمردان و ریش‌سفیدان جهان‌دیده از دیده‌ها و شنیده‌های خود تعریف می‌کنند اغلب در

مجالس عروسیها در جمع مردم یا در کوشک‌ها و شاهان بین شاعران و حتی بخشیها بحث و مناقشه‌هایی صورت می‌گرفته است.

شاید مخدومقلی نیز در چنین مجالسی بحث و مناظره‌هایی داشته است (در فیلم سینمایی «مخدومقلی» محصول کشور «ازبکستان» بدان اشاره شده است) یکی از معماهایی که به «دردی شاعر» نوشته تحت عنوان «اوت‌نه‌دور» در دیوان وی ثبت شده است. در این مناظره و معما تنها گفتار (سؤال) فراغی بیان شده که بدین مطلع آغاز می‌شود:

«بیزدن سلام بولسون دوردی شاعره

نه محراب‌دور سوزلاب چیقان اوت‌نه‌دور؟!»^۱

«از ما به دُردی شاعر سلام باد. کدام محراب است که غلفی (گیاهی) ثناگویان از آن سر برون آورد.»

یکی دیگر از مناظره‌هایش که با «دردی شاعر» متقابلاً بصورت «سوراغ - قایتارغی»^۲ (سؤال - جواب) داشته در دیوان به یادگار مانده‌اش کاملاً درج شده است. در این مناظره سؤال از دردِ شاعر و پاسخ از مخدومقلی است:

دُردی شاعر:

«بیزدان سلام بولسین مخدومقلی استاده آتامیز آدمینگ دونین کیم بیچدی؟»
مخدومقلی:

«بیزدان سلام بولسین دوردی شاعره جبرائیل گتوردی رضوانلار بیچدی»
همانطور که قبلاً ذکر کردیم، این مشاعره و مناقشه‌های بیشتر در مسائل اسلامی و عرفانی بوده است. برای نمونه و روشن شدن موضوع به چند سؤالی که دُردی شاعر در همین مشاعره از مخدومقلی بعمل آورده، توجه کنید. همچنین به پاسخی که فراغی داده است:

دُردی شاعر: «طیراً اباییل‌لار کیمه قاویشدی؟!»^۳ پرنندگان دسته‌دسته به کی حمله

۱- «اوت‌نه‌دور» ص ۶۰۱ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس این بیت تلمیحی است به داستان حضرت سلیمان علیه السلام که ... به ص ۱۳۸ «مأخذ قصص و تمثیلات» - فروزانفر

۲- «سؤال - جواب» ص ۲۳۱ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس. در دیوان «مخدومقلی» چاپ عشق‌آباد - ۱۹۸۸ ص ۶۴۹ شعری بنام «یاشی نادندور» ثبت است. این شعر بصورت سؤال و خطاب به «دردی شاعر» از جانب مخدومقلی است که در دیوان چاپ قابوس نیست.

۳- مأخوذ از آیه ۳ سوره فیل: «وَأَرْسَلْ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ» و مگر پرنندگان را گروه گروه بر سر آنان

کردند؟! مخدومقلی: «ابابیل اصحاب لار پله قاویشدی»^۱ آن پرندگان گروه گروه به فیلداران (اصحاب فیل) حمله کردند. در جای دیگر دُردی شاعر از احادیث و روایات اسلامی سؤال می‌کند. فراغی نیز با صراحت و دقیق پاسخ می‌دهد.

دردی شاعر: «قایسی دنیا مؤمن لره دوزاق دور؟!» (به این شکل نیز ثبت شده است: «قایسی دنیا مؤمن لره دوزخ دور») «کدام دنیا برای مؤمنان در حکم دام و زندان است؟! کسی که از احادیث و سنت رسول الله ﷺ آگاه است می‌داند که آن فخر دو جهان فرموده است: «الدنيا سجن المؤمن وجنت الكافر» با استناد به چنین حدیثی فراغی پاسخ می‌گوید: «کهنه دنیا مؤمن لره دوزاق (دوزخ) دور» این دنیای کهنه و فانی برای اهل ایمان در حکم دام یا زندان است».

در مشاعره با شاعر «اراز منگلی» فقط گفتار فراغی که بصورت پرسش بوده در دیوان شاعر درج شده است.

فراغی سؤال خود را با فروتنی و متانت، خطاب به «اراز منگلی» بدین مطلع آغاز می‌کند:

«بیزدان سلام بولسین اراز منگلی شاعره مسلمان کافرینک فرقی کی‌مده دور»^۲
 «از ما به شاعر اراز منگلی، سلام باد [سپس پاسخ دهید] فرق مسلمان با کافر در چیست؟»

ولی پاسخی از او در دیوان مخدومقلی ذکر نشده است. احتمالاً در هنگام گردآوری اشعار فراغی از زبان و محفوظات ذهنی مردم ثبت نشده یا اینکه در همان قتل و غارتها و آتش‌افروزیها همچون آثار دیگر شاعر طعمه حریق یا خشم طبیعت شده است. ... و آری، وقتی مخدومقلی بعنوان یک شاعر بزرگ و محبوب مردم مطرح گردید اشخاصی بنام شاعر، سیک، ایشان و برخی دشمنان نیز در لباس دوست با طرح سؤالاتی و سرودن اشعاری، مخدومقلی را به مبارزه طلبیدند و بدینوسیله او را مورد سنجش و آزمایش قرار دادند. آنان خطاب به فراغی گفتند: «اگر واقعاً شاعر هستید در مجالس بحث و مناظره ما

© نفرستاده است.

۱ - مأخوذ از آیه ۴ سورة فیل: «تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ» آن پرندگان به سوی فیلداران سنگهای کوچکی از سنگِ گل را می‌انداختند. (تفسیر نور ص ۷۴۹)

۲ - «اراز منگلی شاعره» ص ۴۳۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

حاضر شوید و به آنچه می‌پرسم پاسخ دهید: «شاعر بولسنگ شوندان بیزه خبر بر»^۱
 آنها جواب خود را از ندای پرفروغ و نشأت گرفته از دلی پرایمان که از روی ادب و
 اکرام و تواضع بیان می‌شد، دریافت می‌کردند. بدین نحو که ملاحظه می‌کنیم: «بیزدن سلام
 بولسین جواب شيله دور»^۲ از ما سلام باد جواب چنین است ...»

علاوه بر مناظره‌های فوق، جریان یکی دیگر از مباحثه‌هایش تحت عنوان «سوراغ -
 قایتارغی» در صفحه ۱۴۰ دیوان چاپ قابوس بصورت گفتگو یا مکالمه و پرسش و پاسخ
 ثبت شده است. ولی در آن نام هیچیک از طرفین ذکر نشده است.^۳ در دیوان دیگری از
 مخدومقلی چاپ عشق‌آباد (ترکمنستان نشر علم) همین بحث و گفتگو با نام «خبربر -
 شيله دور»^۴ آمده که در آن سؤال از دُردی شاعر و جواب از مخدومقلی است. (ولی در دیوان
 دیگر سؤال از مخدومقلی و جواب از دُردی شاعر آمده است).

بهرحال، ابیاتی از این مناظره را جهت آگاهی و آشنایی با عقاید و افکار مخدومقلی و
 دُردی شاعر بیان می‌کنیم:

سؤال (دُردی شاعر):

«اول نامه دور یاشیل قزیزل اوسیان

اول نامه دور آیاغی یوق توسیان»

«آن چیست؟ نخست سبز رنگ سپس سرخ می‌شود؟

آن چیست؟ که پا ندارد ولی می‌خزد؟»

جواب (مخدومقلی):

«اول اکنندور یاشیل قزیزل اوسیان

اول یلان دور آیاغی یوق توسیان»

۱- «سوراغ - قایتارغی» ص ۱۴۰ منبع پیشین ۲- «سوراغ - قایتارغی» ص ۱۴۰ منبع پیشین
 ۳- «شخصی بنام «مکه قاری» ساکن روستای قره‌آغاج از توابع بخش کلالة این گفتگو و مباحثه را
 محصل مناظره مخدومقلی و پدرش دولت محمد آزادی» می‌داند و چند بیت دیگر نیز بطور شفاهی
 برایم خواند که در دیوان مخدومقلی ثبت نشده است.
 ۴- دیوان مخدومقلی ص ۴۶۹ چاپ عشق‌آباد ۱۹۸۸ در همین دیوان ص ۶۳۳ مناظره‌ای تحت
 عنوان «آدم آتابلان دوشدی» ثبت شده که بین آزادی و مخدومقلی بوده است و در دیوان چاپ
 قابوس وجود ندارد.

آن گندم است که ابتدا سبزرنگ سپس سرخ می شود

آن مار است که پا ندارد ولی می خزد»

سؤال (دردی شاعر):

«اول نامه دور یدی دریا بوسیان

شاعر بولسنگ شونندان بیزه خبر بر»

«آن چیست که هفت دریا را می شکافد؟

اگر شاعر هستید به آنچه پرسیدیم پاسخ دهید»

جواب (مخدومقلی):

«اول بالیق دور یدی دریا بوسیان بیزدن سلام بولسین جواب شیله دور»

«آن ماهی است که دریاها را می شکافد از ما سلام باد، پاسخ چنین است که گفتم»

همچنین آمده است: (دردی شاعر): «اول نامه دور قاناتی بارقانی یوق»؟ آن چیست

که بال دارد و خون ندارد؟!

مخدومقلی: «اول کپالک دور قاناتی بارقانی یوق» آن پروانه است که بال دارد و

خون ندارد.

غیر از این بحث و مناظره ها که ابیاتی از آنها ذکر شد چند قصیده دیگر به نامهای «بیلینماز» (دانسته یا شناخته نمی شود) و «اولاددان» (فرزندان - بستگان) به ترتیب در صفحات ۲۳۵ و ۶۰۸ دیوان کامل مخدومقلی (چاپ قابوس) ثبت شده اند که حالت «معنائی»^۱ دارند. هر دو این معما از زبان مخدومقلی است. در قصیده (معمای) نخست شاعر مسائل مهم عرفانی را مطرح می کند که به قول خود فراغی اگر کسی دانا و آشنا به علم معرفت و عرفان و رموز آن نباشد از پاسخ به آنها عاجز خواهد بود. به همین دلیل بدین مطلع آغاز می کند:

«عارف بولسنگ سندان خبر سوراین نه ملت دور قسایده دیغی بیلینماز»^۲

«اگر اهل عرفان (عارف) و معرفت هستی از تو سؤال می کنم، آن چه ملتی است که

۱- معما آن است که نام کسی یا چیزی را در دل پوشیده دارند و اوصافی با رموز و اشارات برای آن بیاورند که فهم مقصود، محتاج فکر و تأمل و اعمال قلب و تصحیف و دانستن حساب ابجد و نظایر آن باشد (ص ۴۲ تاریخ ادبیات ۳- پیام نور)

۲- دیوان کامل مخدومقلی ص ۲۳۵ - چاپ قابوس

ХАБАР БЕР—ШЕЙЛЕДИР

Магтымгулы — О нәмедир, яшыл-гызыл өвүсйән?
 О нәмедир, аягы ёк товусян?
 О нәмедир, еди деря бөвүсйән?
 Шахыр болсаң, шондан бизе хабар бер!

Дурды шахыо — Ол экиндиr, яшыл-гызыл өвүсйән,
 О йыландыр, аягы ёк товусян,
 О балыкдыr, еди деря бөвүсйән,
 Биздең салам болсун, жоvап шейледир.

Магтымгулы — О нәмедир, якасы бар, яны ёк?
 О нәмедир, ганаты бар, ганы ёк?
 О нәмедир, адам ювдар, жаны ёк?
 Шахыр болсаң, шондан бизе хабар бер!

Дурды шахыр — Ол кепендиr, якасы бар, яны ёк,
 Кебелекдиr, ганаты бар, ганы ёк,
 Гара ердир, адам ювдар, жаны ёк,
 Бизден салам болсун, жоvап шейледир.

Магтымгулы — О нәмедир, дервезесиз галадыr?
 О нәмедир, пенжиресиз биvалыр?
 О нәмедир, бир-биринден аладыr?
 Шахыр болсаң, шондан бизе хабар бер!

Дурды шахыр — Ол көңүлдир, дервезесиз галадыr,
 Ол габырдыr, пенжиресиз биvадыr,
 Ол ай-гүндүр, бир-биринден аладыr,
 Бизден салам болсун, жоvап шейледир.

Магтымгулы — О нәмедир, иймедилер дойдулар?
 О нәмедир, улуг гүне гойдулар?

دارو قرارشان مشخص نیست؟»

همچنین در پایان معما می‌گوید:

«هر کیم اوستاد بولسه جوابین برسین تورت دالینگ بر زیده دیگی بلینماز»^۱
 «هر که استاد است پاسخ دهد، چهار «دال» (د) در یک «زی» (ز) چیست؟» (یعنی چه؟)
 اما مضمون این قصیده سؤالاتی است در زمینه قرآن، عرفان، طبیعت و اعداد که در مکاتب عرفانی هر یک رمز و سمبل چیزی است. از جمله اعداد و قرآن:
 «آلتی مونگ قاناتلی اللی مونگ باشلی آتاسی قرقینده اوغلی یوز یاشلی»^۲
 «[آن چیست] که دارای شش هزار بال و پنجاه هزار سر است. پدرش چهل ساله و پسرش صد ساله است و...».

این بیت که تلمیحی به داستان «حضرت عزیز» و بیان تعداد آیات و سور «تورات» است از قرآن و روایات اسلامی الهام گرفته است. چنانکه مفسرین در تفسیر آیات ۲۵۹ بقره و ۳۰ توبه به او اشاراتی دارند.

یا با الهام از سوره طه می‌پرسد:

«نه گوهر دور نیرده یاتیر کم بها نچوک اثبات اتمیش سوره طه»
 «کرکی چوپان بره بلبل آژدارها باشی سنینگ بر اویده دیگی بلینماز»^۳
 «آن چه گوهری است که در جایی خفته گویا کم بهاست و سوره طه چه زیبا (چگونه) وجود آن را اثبات کرده است. این پنج چیز: تیشه، چوپان، بره، بلبل و اژدها کنایه از چیست؟ که در یک خانه یا مکان قرار گرفته‌اند؟!
 بازگردیم به موضوع اعداد، فراغی در پایان همین معما با ذکر نام خویش دو نوع عدد چهار رقمی ذکر می‌کند:

۱- دیوان کامل مخدوم قلی ص ۲۳۵ - چاپ قابوس

۲- دیوان کامل مخدوم قلی ص ۲۳۵ - چاپ قابوس. «... پس خدا او را صد سال میراند و سپس زنده‌اش گرداند و (به او) گفت: چه مدت درنگ کرده‌ای؟! گفت (نمیدانم، شاید) روزی یا قسمتی از یک روز. فرمود (نه) بلکه صد سال درنگ کرده‌ای...». (ص ۴۵ تفسیر نور) برای اطلاع بیشتر به تفسیر آیه ۲۵۹ بقره و ۳۰ توبه در تفسیر حسینی مراجعه کنید. همچنین به ص ۱۵۱ «مأخذ قصص و تشبیهات - فروزانفر

۳- «بلینماز» ص ۲۳۵ دیوان کامل مخدوم قلی - چاپ قابوس. به تفسیر حسینی (سوره طه) مراجعه کنید.

«مختومقلی اوچ مونگ اوچ یوزی دورسین» (۳۳۰۰)

تورت مونگ تورت یوز قرق تورت صفاسین سورسین» (۴۴۴۴)

هر کیم اوستاد بولسه جوابین برسین

تورت دالینگ بر زیده دیگی بیلینماز»^۱

«مخدومقلی، سه هزار و سیصد جای خود دارد (کنار گذاشته شود) و چهار هزار و چهارصد و چهل و چهار خوش و باصفا باشد».

هر که استاد است پاسخش دهد که چهار «دال» در یک «زی» (ز) چیست؟

شرح و تفسیر هر یک از این ابیات خود مضمون کتابی خواهد بود که در اینجا نه وقت ما اقتضاء آن را دارد و نه این مقاله گنجایش آن را، بلکه تجزیه و تحلیل آن را به فرصت دیگر که تحقیق و تفحص جداگانه‌ای را می‌طلبد و امی گذاریم.

اما در قصیده «اولاددان» به خلاف معمای «بیلینماز» سؤالاتی از مخاطب خود می‌پرسد که به قول خود فراغی نیاز به استاد یا پرس و جو از دیگران نیست بلکه بادقت و اندیشه در طبیعت و دوروبر خود می‌تواند جواب دهد:

مختومقلی سالمه اولکا آواره اولار گورنیپ دوران ذاتدور بو گوزه

عاقل ارینگ فهمی یتار بو سوزه حاجت ایماس خبر آلماق استاددان»^۲

«مخدومقلی، جهت یافتن پاسخ لازم نیست به دنبال استاد یا منبع دیگری در بدر شوی. زیرا آنچه می‌پرسم در طبیعت و در انتظار دید همه هست. هر که عاقل باشد، می‌تواند به جواب دست یابد و حاجتی به پرسیدن از استاد نیست».

یکی از سؤالات در این قصیده که از طبیعت الهام گرفته بدین ترتیب است که ملاحظه

۱- اگر تفاضل عددهای ۴۴۴۴ و ۳۳۰۰ را بدست آوریم تقریباً سال تولد شاعر بدست می‌آید یعنی ۱۱۴۴ ه. ق. مرحوم «قره‌ایشان محمدی» در معنی و پاسخ بیت دوم گفتند: گویا مخدومقلی این معما را در حالتی که روی زمین دراز کشیده و سر بر دست و متکا تکیه زده بودند سروده است. چون اغلب ترکمنهای مسن و برخی افراد میان سال هنگام خوردن چای دراز کشیده، متکا بر زیر دست و سر می‌نهند که در این صورت درازی بدن به «ز» و سر به نقطه آن می‌ماند و خم شدن کمی پاها به طرف داخل و قرار گرفتن یک دست زیر سر حالت «دال» پیدا می‌کند. روی هم رفته چهار «دال» بر یک «زی» می‌باشند.

۲- «اولاددان» ص ۶۰۸ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

می‌کنیم:

«مدام سیله گزار بو دورت دنگ‌دوش بولار آندان بارچه عالم یوزی خوش
اول دوردینگ بیرری بار دایم سبزه پوش کلاسی بوزداندور آیاغی اوتدان»^۱
«این چهار رفیق همیشه همراه و همدوش یکدیگر به گردش می‌پردازند و دنیا با رفت
و آمد آنها چهره‌ای زیبا و جدید بخود می‌گیرد. از میان آن چهار رفیق، یکی همیشه جامه سبز
برتن دارد و آغازش (سرش) از یخ و پایانش (پایش) از آتش است». منظور شاعر از آن چهار
رفیق، چهار فصل سال است و یاز سبزپوش که بعد از زمستان و قبل از تابستان فرامی‌رسد
کنایه از فصل بهار می‌باشد. فراغی در این سؤال از زمستان به جهت سردیش با لفظ یخ و از
تابستان بخاطر گرمای شدیدش بنام «آتش» یاد می‌کند. شاعر غیر از سؤال فوق سه معما دیگر
پرسیده که پاسخ آنها نیز در طبیعت و محیط زندگی ما هویدا است.
مطلب دیگری که در دیوان مخدومقلی قابل بیان و توضیح است. قصیده
«بیلمازمینگ»^۲ (درک نخواهی کرد؟!؟) است که در صفحه ۴۳۰ دیوان کامل مخدومقلی
چاپ قابوس ثبت شده است.

درباره پیدایش و خلق آن روایاتی نیز به چند صورت نقل شده است که یکی به شرح
ذیل است:

«روزی مخدومقلی برای یافتن استادی قابل به نزدیکی از پره‌ایا عُرْفا بنام «نیازقلی
خلیفه»^۳ می‌رود و با ادای ادب و احترام از پیر می‌خواهد که او را به مُریدی پذیرد. پیر که
قبلاً آوازه فراغی را شنیده و یا اشعارش را خوانده بود. خطاب به مخدومقلی می‌گوید: ما هر
کسی را که همچون دیوانگان و نادانان هر چیزی را که در دل دارد بر زبان آورد به مُریدی
نمی‌پذیریم. مخدومقلی در مقابل، برای اینکه قابلیت خود را بعنوان یک مُرید و سالک ابراز
کرده باشد با صبر و شکیبائی و با اعتماد به نفس شعر «بیلمازمینگ»^۳ را می‌سراید و به پیر

۱- منع پیشین

۲- قصیده «بیلمازمینگ» را گاه خطاب به شخص دیگری بنام «ملاشاه قربت» از دوستان و آشنایان
نزدیک دولت محمد آزادی (پدر فراغی) نسبت می‌دهند و می‌گویند مخدومقلی چون از نظر سنی
کوچک بود ملاشاه قربت به او اعتنایی نکرده است اما بعد از شنیدن قصیده فوق از کرده خود پشیمان
می‌شود و از پی مخدومقلی به سوی آق‌طوقی به راه می‌افتد تا از مخدومقلی عذرخواهی کند.

۳- «بیلمازمینگ» ص ۴۳۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

پیشکش می‌کند».

فراغی در این قصیده به رشد معنوی و شکوفائی استعدادهای بالقوه خود و همچنین به ناآگاهی پیر از برخی مسایل عرفانی و علمی و داستانهای زائیده از عشق و عاشقی مانند «لیلی و مجنون»، «فرهاد و شیرین»، «وامق و عذرا»، «ورقه و گلشا» و «کرامت شبلی» و ... اشاره می‌کند. به پیر متذکر می‌شود که او هنوز نه تنها جرعه‌ای از عشق و محبت حق تعالی نچشیده و از دام هوئی و هوس نرسته است بلکه اندر خم یک کوچه است:

«نعره چکیب قرق عاشق شعله اورغان اودینی

گوز یاشیمدان نم آلیب سوندیردیگیم بیلمازمینگ»^۱

«شعله آتشی را که از نعره چهل عاشق دلسوخته بوجود آمده، می‌توانم با قطره‌ای از اشک چشمانم خاموش کنم، سر این کار را نخواهی دانست؟!»

و همچنین:

«عاشقلیق بر جوشغینلیق آقماز او یغین دریادور

بر جرعه‌دان قرق عاشق قانداردیغیم بیلمازمینگ»^۲

«عاشقی یک جوش درونی و دریای عمیقی است که با یک جرعه آن می‌توانم چهل عاشق را سیراب کنم. با این وجود، مرا نخواهی شناخت؟!» به این ترتیب ملاحظه می‌کنیم، مخدومقلی با بردباری و تحمل رنجهای روحی و جسمی بر تمام حیل و تزییرها و ضرب و شتمهای دشمنان فایق می‌آید و در کلیه مناظرات و مباحثه‌هایش با شاعران و عارفان موفقیت کسب می‌کند.

در نتیجه این پیروزی و سربلندی، دامنه شهرت و آوازه فراغی گسترده می‌شود و به جایی می‌رسد که دیگر کسی نبود، از شخصیت و اشعار و مناظرات او سخن نگوید و از پند و اندرزها و شعرهای حماسی‌اش الهام نگیرد.

۱- «بیلمازمینگ» ص ۴۳۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «بیلمازمینگ» ص ۴۳۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس



محمد علی جوینده شاعر شهیر برکمن

مآمدولی کمینه (از کتاب دیوان شاعر)

مخدومقلی از دید شاعران و نویسندگان مشرق زمین:

شاعران نامی که بعد از مخدومقلی در عرصه ادبیات ترکمن ظهور کرده و درخشیده‌اند همه خوشه‌چین مزرعه سخن (قصیده و غزل) او بوده‌اند و به ارجحیت او اقرار کرده‌اند. از جمله «مخدولی کمینه» (۱۲۶۰ - ۱۱۹۰ هـ) معروف به «ملا کمینه» و «ملانفس» (۱۲۷۷ - ۱۲۲۵ هـ) شاعر و نویسنده از این گروه‌اند.

اکنون مخدومقلی را از زبان و دیدگاه آنها بشناسیم:

در مقدمه دیوان شعر «کمینه» صفحه ۵ آمده است: «در زمان کمینه شاعران و نویسندگان ترکمن یک گردهمایی داشته‌اند. در آن مجمع، بین حضار این سؤال مطرح شده است، مخدومقلی در تمام زمینه‌ها (اخلاقی، اجتماعی، عرفانی و دینی و ...) شعر گفته است. حال ما بعد از فراغی چگونه و در چه زمینه‌هایی شعر بسرائیم؟! در پاسخ آنها، شاعر شهیر و استاد سخن مخدولی کمینه که از شخصیت و مضامین اشعار مخدومقلی شناخت کافی و صحیح داشت به زبان شیوای شاعری گفت:

«کوپ واقعه‌لار گوریپ گیتدی اولار حقه دوزیب گیتدی
سوز میدانینگ اوراغنی مخدومقلی اوریب گیتدی»^۱

«مخدومقلی، وقایع و اتفاقات (تلخ و شیرین) فراوانی را دید و درباره هر یک از آنها شعری به حق سرود. بدین ترتیب او مزرعه سخن را درو کرد و به لقاءالله پیوست».

کمینه با این بیان به حاضرین فهماند که شعر گفتن بعد از مخدومقلی همچون خوشه‌چینی پس از «درو» است. اکنون آنچه را که بعد از درو مزرعه سخن از چشم‌گیر او زبان گویای فراغی بجا مانده است، می‌بایست جمع کرد و با آب و تاب جدید به شعر و نظم درآورد. نه تنها دیروز شاعری بزرگوار چون کمینه لب به اعتراف می‌گشاید. بلکه امروزه نیز تمام شاعران ترکمن زبان، به استادی مخدومقلی معترفند و او را «سرکرده کاروان شعر و ادب» می‌نامند.

یکی دیگر از شخصیت‌های والامقام ادبی که درباره اشعار مخدومقلی اظهار عقیده نموده، شاعر و نویسنده شهیر ترکمن «ملانفس» است. وی در یکی از قصایدش بنام «قیده

۱- مقدمه دیوان «مخدولی کمینه» ص ۵ - قابوس همچنین صفحه ۲۸ «مخدومقلینگ عمری و دورادجیلیگی - ماتی کوسایف - عشق‌آباد

فراغی» (کجائی فراغی!) در یک بیت کوتاه نهایت ارزش و بها را به شعر مخدومقلی می دهد چنانکه ملاحظه می کنیم:

«آری اوریزان بالینگ قیده فراغی جان بریجی سوینگ قیده فراغی»^۱

«ای فراغی کجاست آن سخنان شیرین و غسل مانند تو، تا اینکه نظیر غسل که زنبورها را به جنب و جوش می اندازد، انسانها را به تحرک وادارد و از خواب غفلت، بیدار و آگاه سازد».^۲

«ای فراغی کجاست آن آب حیات بخش (شعر) تو، تا کالبد نیمه مرده انسانها را حیات تازه بخشد».

تشبیه اشعار مخدومقلی به «غسل» و «آب حیات» نهایت ارج گذاری و بیانگر تأثیر و ارزش سخنان اوست.

خوانندگان ترکمن زبان که آشنائی کامل با مضامین اشعار مخدومقلی دارند بخوبی می یابند که تشبیه و تمثیلات دو شاعر والامقام ترکمن یعنی کمینه و ملانفس در مقایسه با مفاهیم و پیامهای (سخنان) فراغی و تأثیرات آن بر مردم، بسیار بجا و شایسته می باشند.

«خدای بردی دردی اوف» نویسنده و محقق نامی ترکمنستان در کتاب خود بنام «عقل گامیسی» (سفینه عقل) از قول «برتلس» در مقایسه قصیده «تورغیل دیدیلار» (گفتند برخیز) مخدومقلی با شعر «پیامبر» (профок) «پوشکین» شاعر شهیر روسیه می نویسد: قصیده «تورغیل دیدیلار» مخدومقلی با شعر «پیامبر» (профок) پوشکین بسیار بهم شبیه هستند. با این تفاوت که مخدومقلی پیغمبر را در عالم رؤیا می بیند ولی پوشکین در بیداری و در صحرا با او ملاقات می کند».^۳

دکتر یوسف آزمون ادیب و محقق مشهور ترکمن نیز در مقایسه همین دو شعر از فراغی و پوشکین معتقد است که «پوشکین از اشعار مخدومقلی متأثر بوده است».^۴

برتلس مورخ شهیر شرق در حق مخدومقلی می نویسد:

۱- «مختومقلینگ عمری و دورادیجیلیگی» ص ۴۳ - عشق آباد

۲- ملانفس در ارج نهادن به کلام مخدومقلی از اشعار خود او متأثر شده است زیرا فراغی می گوید:

«دهان ایچره غسل زبان ازار من» ص ۶۲۹ یا «ایل گونیمه بخش اتدیم زبان ایچره غسلیم» ص ۶۲۹

دیوان کامل مختومقلی - قابوس ۳- «عقل گامیسی» ص ۶۵ - عشق آباد

۴- دکتر یوسف آزمون در مصاحبه با تلویزیون عشق آباد - ترکمنستان سال ۱۳۷۱



ملا نفس (از کتاب دیوان شاعر)

«مخدومقلی و آثار او شبیه جام جم است»^۱ تشبیه فراغی یا شعر او به جام جم (جام جمشید) زمانی برای ما حائز اهمیت است که شناختی از ویژگیهای جام جمشید داشته باشیم. در این صورت بهتر می‌توانیم به مفاهیم گفتار برتلس پی ببریم. در اسطوره‌های ایرانی آمده است که یکی از خواص جام جم این بوده که هرگاه به آن ضربه‌ای می‌زدند تمام وقایع جهان را در خود نشان می‌داد. مطالعه دیوان شعر مخدومقلی نظر برتلس را تأیید می‌کند. پس از مطالعه و تأمل دقیق در اشعار فراغی، ملاحظه خواهیم کرد که برتلس چه تشبیه دقیقی بکار برده و به حقیقت مسلمی اذعان داشته است. در تأیید نظریه برتلس می‌توان به گفتار «محمدنظر قاپوراوف» یکی از محققین ترکمنستان استناد کرد. وی در مقاله‌ای بنام «ترکمن خلقینگ قوانجی» (افتخار مردم ترکمن) می‌نویسد:

«ما اطلاعات دقیقی از زندگانی مخدومقلی در دست نداریم، درباره‌ او خیلی چیزها را نمی‌دانیم. اما شعرهایش را می‌خوانیم، در این اشعار مخدومقلی مانند یک مورخ از اوضاع اجتماعی، سیاسی و... زمان خود خبر می‌دهد. شاید یک مورخ آنچنانکه شاعر بیان کرده، نتواند به قلم آورد».^۲

برتلس در مقایسه مخدومقلی با «عمر خیام» می‌نویسد: «عمر خیام معتقد بود، هر نوع غم و اندوهی را باید با شرب شراب (می) از بین برد و با عیش و نوش بر آنها غلبه کرد (البته این نظر برتلس است نگارنده چندان شناختی از عقاید و افکار عمر خیام ندارد). ولی مخدومقلی برخلاف آن عقیده دارد، عمر انسان کوتاه است و در این مدت کم نباید حتی یک دقیقه آن را به غفلت گذارند. باید همیشه به سوی کمال حرکت کرد و هرگونه موانعی را باید از طریق اندیشه از بین برد».^۳

«استاد جمالزاده، مخدومقلی را فردوسی ترکمنها می‌نامد».^۴ باتوجه به جایگاه فردوسی در ادبیات ایران که به پدر زبان فارسی مشهور است باید اذعان کنیم که استاد جمالزاده به ارزش و مقام حقیقی مخدومقلی در بین تراکمه پی برده است. چنانکه خود شاعر

۱- «مختومقلینگ عمری و دورادیجیلیگی» ص ۲۸

۲- «سویت ادبیاتی» - عشق آباد

۳- «مختومقلینگ عمری و دورادیجیلیگی» ص ۴۲

۴- «نگاهی به فیلم و شخصیت مخدومقلی» از اطلاعات فرهنگی. اراز محمد سارلی

می‌گوید: «سوزلار مخدومقلی تیلی ترکمنینگ»^۱ مخدومقلی زبان گویای ترکمن‌ها می‌سراید ...

مرحوم «بردی کربابایف» محقق و ادیب مشهور ترکمنستان در مقاله‌ای به سال ۱۹۴۶ از مخدومقلی و اشعار او چنین سخن می‌گوید: «مخدومقلی بزرگترین کلاسیک ادبیات ترکمن در بازار سخن چون دلال گشته بود و در ارائه اشعار پرنغز و قصار مانند خیاطی ماهر بود.^۲ در سرودن اشعار زیبا و پرمحتوا نقش بسزائی ایفا کرد. او برای گذشته، آینده و حال مردم ترکمن بسیار اندیشیده و برای معاصران و آیندگان خویش بهترین طریق و قاعده ادبی را برگزیده است.»^۳ «مرحوم ماتی‌کوسایف» ادیب و محقق نامی ترکمنستان در تأیید این سخن شاعر «سوز قیسغه‌دور معنی چو خودور ایچنده»^۴ یا «مخدومقلی سوزیم قیسغه شرحی کوپ...»^۵ (سخنانم کوتاه و مختصر است اما از نظر معنی و محتوا شرحی طویل دارد.) می‌نویسد: «حتی نه تنها در یک شعر شاعر بلکه در یک بیت یا مصراع آن دنیائی از معانی را می‌توان درک کرد. اگر بخواهیم چنین ابیات مختصر ولی پرمحتوا را شرح دهیم، باید مضمون سه یا چهار کتاب را بیان کنیم»^۶.

مرحوم «کریم قربان نپه‌سوف» شاعر مشهور و معاصر ترکمنستان در هر کلامش به استادی فراغی اعتراف کرده و در تقلید از شعر «یخشی‌سین» مخدومقلی، شعری باهمان وزن و آهنگ در شأن والای فراغی می‌سراید که ابیاتی از آن را می‌خوانیم:

«یونه بیر اولی دال جودا اولی سن داغ اوغلی داغ شیر ی ماغ تیمغولی سن»
 «ای مخدومقلی، تو چنان بزرگ و باعظمت هستی که گوئیم تو فرزند یا شیر غزان کوهی».

- ۱- «ترکمنینگ» ص ۲۹۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس
- ۲- این ارج‌گذاری بردی کربابایف الهام گرفته از بیانات شیوای خود مخدومقلی است. زیرا فراغی در بیتی این چنین بخود و کلامش ارج می‌نهد:
 «معنی بازارینده خیاطه دوندیم
 شیرین غزل دونین بیچدیم یرانلار»
- ۳- «مخدومقلینگ عمری و دوراد بیجیلیگی» ص ۲۹
- ۴- «اوت‌نه‌دور» ص ۶۰۱ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس
- ۵- «قرادینگ بولار» ص ۵۵۷ منبع پیشین
- ۶- «مخدومقلینگ عمری و دوراد بیجیلیگی» ص ۴۳

و یا:

«گچسده اوستونگدان مونگ مونگلاپ آسثر

آلارسینگ آلفیشدن پاینک یخشی سین»

«اگرچه هزاران قرن از حیات تو بگذرد مردم همچنان درود و ثناء و دعای خیر نثارت

می کنند».

استاد کریم قربان نپه سوف در شعری با عنوان «پئراغینگ قاشیندا» (در حضور فراغی)

می گوید: «شعر خواندن در حضور شاعر مخدومقلی برای آنانکه عظمت و شخصیت او را

شناخته اند کار آسان و ساده ای نیست اما اگر چنین عملی انجام گیرد برای صاحبان خرد بسی

افتخار و سربلندی است و آن به منزله خوشه چینی نیست بلکه بسان درو کردن کشتزار خویش

است».

«پئراغینگ قاشیندا قوشغی اوقاماک

آنگلایانلار اوچین اینگ آغیر حورمات

اول دینگه حوشاسین چووپله مه کللیک دأل

إرکه ک کیشی کیمین اکه نینگ اؤرماک...»^۱

«ناظم حکمت» ادیب ترکیه ای در شأن مخدومقلی می نویسد: «من از آثار استاد

مخدومقلی درسهایی آموختم که هرگز نمی شود بر آن بها تعیین کرد. به زبان و بخاطر آزادی

و سربلندی ملت خود شعر سرودن و مبارزه کردن را از استاد فراغی آموختم».^۲

شاعر تاجیک «مؤمن قانات» می گوید: «تمام هم و غم مخدومقلی بهبود زندگی مردم

فقیر و ستمدیده و به اصطلاح قشر پایین جامعه بوده است. او به هیچیک از طریقتها وابسته

نبوده^۳ بلکه از همه مهم تر با افراد صوفی مسلک و ریاکار به نبرد برخاسته است».^۴

همچنین «پاولو موچان» شاعر بزرگ اوکراین با ترجمه اشعار مخدومقلی به زبان

اوکراین موفق به شناساندن فراغی به دیگران شده است. وی درباره اشعار و مبارزات فراغی

می گوید:

۱- «دیوان شعر کریم قربان نپس اوف - از یادداشتهای استاد جواد صداقت - همراه تیه

۲- «عقل گامیسی» ص ۲۶

۳- نگارنده برخلاف شاعر تاجیک معتقد است که مخدومقلی از مریدان طریقه نقشبندی بوده است. اما قسمت دوم نظر ایشان صحیح است زیرا فراغی باریکاران سخت مخالف بوده و شدیداً از

۴- «عقل گامیسی» ص ۹۸ ایشان انتقاد کرده است.



کریم قربان نپس شاعر نامی و فقید ترکمنستان

«اشعار مخدومقلی هرچند در قالب اصطلاحات صوفیانه سروده شده اما با اصل صوفیزم تفاوت عمده دارد. شاعر در رساندن پیام و بیداری مردم زمانه خویش نقش بسزایی داشته است».^۱

استاد «سیدعلی میرنیا» می‌نویسد: «مخدومقلی از محبوب‌ترین شعرای ترکمن زبان درگز است (ابیورد سابق) و دیوان شعری از او باقی مانده که نزد ترکمنان بسیار محبوب است و بخشی‌های ترکمن در درگز و سایر مناطق ترکمان‌نشین در مجالس از آن شعرها می‌خوانند».^۲

«مخدومقلی فراغی، اندیشمند مسلمان و آزادمرد انقلاب که در میان بحر خزر و جیحون نغمه‌های آگاهی می‌سرود. او مدتی در مدرسه «شیرغازی» تحصیل می‌کرده است و به مباحث اجتماعی و سیاسی علاقمند بود و از نوادر اندیشمندانی است که در چنین زمینه‌ها و مقولات حساسیت داشته است. آرمانهای والای او در دیوان معروفش که به زبان ترکمنی است منعکس می‌باشد».^۳

و شاعر معاصر «عبدالله آهنگری» در شأن مخدومقلی شعری زیبا تحت عنوان «اکیپ گیتدی» (کاشت و رفت) سروده است وی در این شعر مخدومقلی را با برشمردن برخی از ویژگیهای شخصیتی و شعری‌اش معرفی می‌کند:

«اصلی گرکز یتیمز آدی دولت مسحمد ذریاتی
مخدومقلی سوز استادی سوز تخمینی اکیپ گیتدی»^۴

و اعتراف می‌کند که قلم و زبان از بیان اوصاف و معرفی شخصیت حقیقی فراغی قاصر و عاجز است:

«تعریفین اتماگه دیلر عاجز دور یازماغه ایلار
سوز باغینده دورلی گلر مخدومقلی اکیپ گیتدی»^۵

«زبان از تعریف و قلم از وصفش عاجز است. زیرا گل‌های معطر و گوناگونی که در باغ سخن می‌بینی مخدومقلی کاشته و رفته است».

۲- ایلات و طوایف درگز ج ۲ ص

۱- عقل گامیسی ص ۹۸

۳- ترکستان در تاریخ ص ۱۲۶

۴- «اکیپ گیتدی» ص ۷۵۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۵- «اکیپ گیتدی» ص ۷۵۲ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

مخدومقلی از نگاه سیاحان اروپائی و شرق شناسان:

«آرمینیوس وامبری» سیاح مجاری الاصل در مورد ویژگی اشعار مخدومقلی

می نویسد:

«مجموعه اشعار مخدومقلی دارای جنبه خاصی است بدین معنی که، اولاً نمونه کاملی از لهجه خالص ترکمنی را بدست می دهد. ثانیاً در نوشته هایش یک قاعده و نظم محکمی وجود دارد که در سایر محصولات ادبی شرق بندرت دیده می شود. مخصوصاً وقتی راجع به پرورش اسب یا طرز استعمال اسلحه یا فنون جنگی «آلمان» صحبت می کند»^۱. برتلس می گوید: «مخدومقلی یکی از گرانبها ترین گوهر ادبیات ترکمن است. او در زمان ما نیز مانند نگین انگشتی که نورانی آن، چشمها را خیره می کند، می درخشد»^۲.

«الکساندر شودزکو (خودزکو)» می نویسد: «مخدومقلی هنگام مرگ همچون قدیسین، محبوب بود. وی از محبوبترین شعرای خراسان و ترکمن است. اشعار قلیلی که از او بجای مانده، نشانه ایست از خلاقیت آن ابرمرد. در اینجا بایست به یکی از ویژگی های اشعارش اشاره کرد و آن عشقی است که مخدومقلی به طبیعت دارد. عشقی چنین در بین شعرای آسیائی نسبتاً نادر است. تأملات فلسفی وی در پوچی نعمات دنیوی را نیز باید متوجه بود. در کشوری چون ایران که مذهب و شعر مهمترین جنبه های تمدن مردم اند، مخدومقلی خدمتی بسزا کرده است»^۳. «بارتولد» گوید: «شاعر مخدومقلی هر چند از طایفه «گوکلان» بود. اما شاعر همه ترکمنها و درواقع «شاعر ملی» است»^۴. و «صمویلوویچ» می نویسد: «شاعر مخدومقلی هر چند از تیره «گرکز» طایفه «گوکلان» بود. درواقع خلیفه کلیه ترکمنهاست»^۵. پرفسور «نووچنکو» (НОВИЧЕНКО) می گوید:

«من تاکنون شاعری چنین خلاق و بی نظیر و دارای آثار پرمحتوا و مؤثر و واقعی

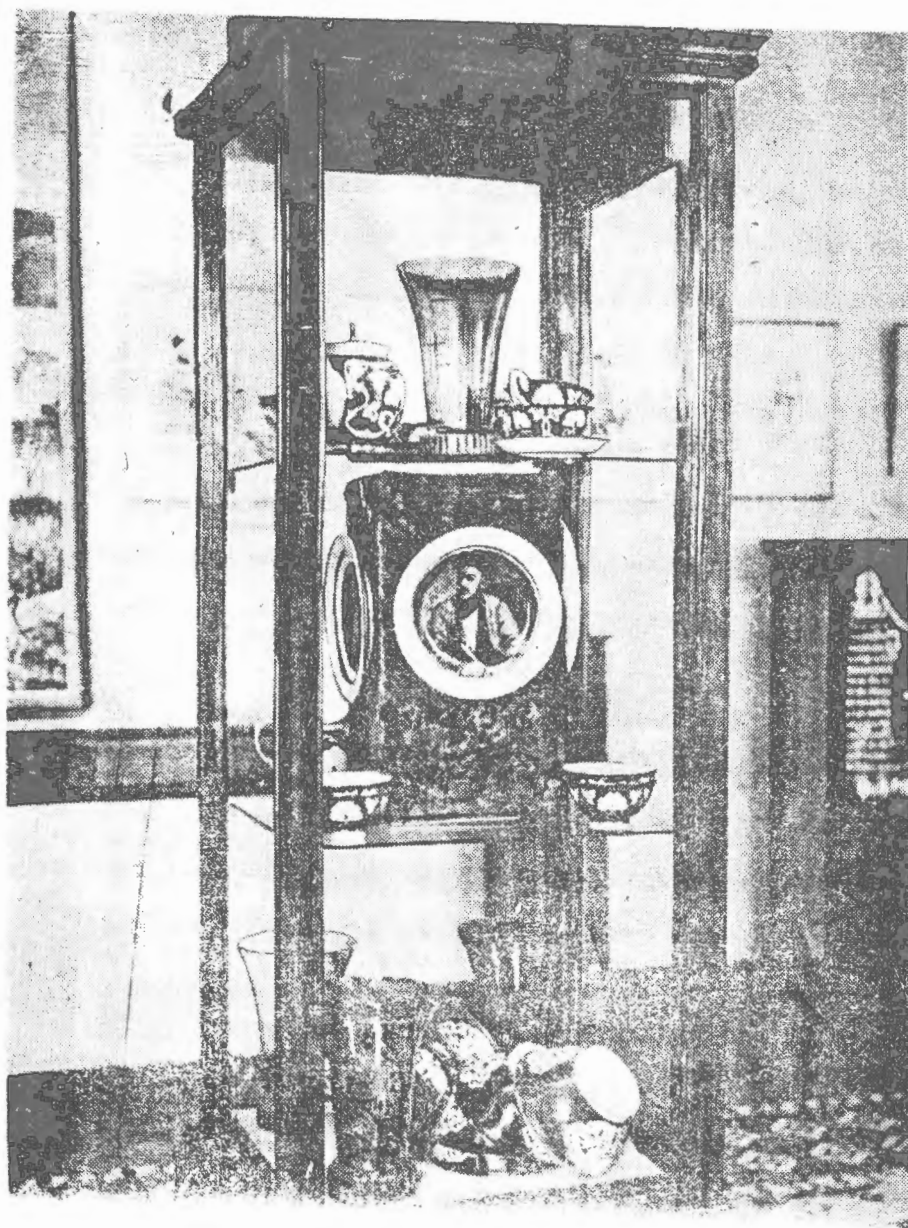
۱- «درویشی دروغین» صص ۴۱۱-۴۱۲

۲- صص ۱۰ و ۸ دیوان مخدومقلی (МАГТЫМГУЛЫ) - АКАДЕМИК В.В.БАР.ТОЛД

۳- محمدعلی، قورخانچی (صولت نظام) نخبه سیفیه ص ۹۳ به نقل از صص ۳۵۶-۳۵۵ ترکمنهای ایران

۴- صص ۱۰ و ۸ دیوان مخدومقلی (МАГТЫМГУЛЫ) - АКАДЕМИК В.В.БАР.ТОЛД

۵- صص ۱۰ و ۹ منبع پیشین АКАДЕМИК А.Н.САМОЦЛОВИЧ



Шахырың 225 йыллык юбилейи гечирилён
дөвүрде Өзбегистандан гелең совгатлар.

The presents received from the Uzbek Re-
public in connection with the 225 th anni-
versary of Makhtumkuli's birthday.

هدایای مردم ازبکستان به مناسبت ۲۲۵ سال ولادت مخدومکلی

ندیدم شایسته است او را در سطح وسیع به مردم کلیه جمهوریها شناساند».^۱

نقد و بررسی برخی انتقادهای و رفع ابهامات:

اکنون به بررسی و نقد نظریه‌هایی می‌پردازیم که با توجه به برخی از ابیات و اصطلاحات موجود در دیوان شعر مخدومقلی، به سبب برداشتهای ظاهری و ضد و نقیض برخی از شاعران و نویسندگان بوجود آمده است. مخدومقلی نیز مانند دیگر بزرگان و نام‌آوران جهان اسلام که مایه فخر و مباهات مسلمین عالم بودند، از سوی افرادی مغرض و جاه‌طلب و دوستان نادان و مقدس مآب مورد ستم و مظلوم واقع شده است.

انسان وقتی بعضی از نظرات ادیبان ترکمنستان را که به قول مداحانشان مغز متفکر، مخدومقلی شناس و استاد فرهنگ و زبان اصیل ترکمنی هستند، می‌خواند تعجب می‌کند. چگونه به مفاهیم اشعار و مقاصد مخدومقلی که به عقیده خودشان، به زبان اصیل ترکمنی و در عین حال خیلی ساده و روان سروده شده است، پی نمی‌برند!! حال آنکه یک روستائی یا دهقان ساده و تحصیل نکرده با دل و جان هدفهای فراغی را درمی‌یابد و از درک حقایق غم‌انگیز و آه و ناله‌های مظلومانه شاعر و ستم‌دیدگان زمان او که به خوبی به تصویر و نظم کشیده شده است، بی‌اختیار اشک در دیدگانش حلقه می‌زند و این گفته مخدومقلی تحقق و مصداق پیدا می‌کند:

«معنی آنگلان مخدومقلی سوزیندان فکر دوشار یاش‌لار آقار گوزیندان»^۲

«هر که معنی سخنان مخدومقلی را درک کند، غرق تفکر می‌شود و بی‌اختیار اشک از دیدگانش جاری می‌گردد».

ولی نویسندگان و محققانی چون مرحوم ماتی‌کوسایف، مرحوم بردی‌کربابایف و خدای بردی‌دردی‌اوف و ... هرچند از مخدومقلی با احترام و اکرام فراوان یاد کرده‌اند و او

۱- صص ۱۰ و ۹ منبع پیشین АкӘдемик А.Н.Самоцловцч

۲- «باغلاره‌ی» ص ۲۷۲ و ص ۴۹۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

را «سرکرده کاروان شعر و ادب ترکمنی» شناخته‌اند. اما از طرف دیگر خواسته یا ناخواسته تحت تأثیر عقاید کمونیستی قرار گرفته در تفسیر و تحلیل برخی از اشعار مخدومقلی به آن رنگ زشت ماتریالیستی بخشیده‌اند. اکنون به شرح و توضیح مختصر نظرات ایشان می‌پردازیم و ضمن آن خوانندگان اهل انصاف را به داوری و قضاوت می‌خوانیم.

۱- در دیوان به یادگار مانده فراغی یکی، دو شعر و یا چند بیت از برخی اشعار وجود دارد که باعث پیدایش زمزمه‌هایی در بین مردم شده است. برخی آنها را به مخدومقلی نسبت می‌دهند و برخی نیز تکذیب می‌کنند و یا برداشتهای شخصی و ضد و نقیضی می‌نمایند. حتی بعضی‌ها پا را از گلیم خویش فراتر نهاده گفته‌اند، این بیانات مخدومقلی مخالف آرمانهای تعلیم و تربیت اسلامی است و با استناد به یک بیت اظهار کردند که مخدومقلی افکار و عقاید ضد دینی داشته است. از جمله آنان «ماتی کوسایف» است که می‌نویسد:

«آکسیون اسلام دینی نینگ اوگرادیشینینگ ترسینه مخدومقلی نینگ فکرجه»^۱

«دنیا سوزی منگزار دوزسبز طعامه سوز ایچنده گلین قیز هم بولمسه»^۲

«کل سخن دنیا به غذای بی‌نمک می‌ماند اگر در مجالس و بزم صحبت از دختر و زن نباشد».

در پاسخ به ایشان می‌گوئیم:

اولاً: این بیت در شعری قرار دارد که شاعر در آن خلقت اولیه انسان و جهان را به یاد می‌آورد و نعمتهای باارزش خداوند را که به انسان ارزانی بخشیده از جمله چشم، زبان، پا، گوش و... می‌شمارد، سپس مردم را به شکرگزاری و عبادت خداوند در قبال این همه مواهب الهی دعوت می‌کند:

«آدینگ بنده بولسه ایانگی تانی گلیب سنگا یوزبه یوز هم بولمسه»^۳

«اگر نامت بنده هست صاحب (خداوند) خود را بشناس، هرچند او ظاهراً رودرروی

۱- «مختمقلینگ عمری و دورادیچیلیگی» ص ۱۷

۲- «دوزهم بولمسه» ص ۴۱۷ دیوان کامل مختمقلی - قابوس

۳- «دوزهم بولمسه» ص ۴۱۷ دیوان کامل مختمقلی - قابوس

تو نایستاده است».

این بیت مأخوذ از حدیث معروف «احسان» است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در معنی احسان فرموده‌اند:

«أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَرَ تَرَاهُ فَانْهَ يَرَاكَ»

«خداوند را چنان پرستش کن که پنداری او را می‌بینی و اگر تو او را نبینی او ترا

می‌بیند»

فراغی در این شعر ضمن فراخواندن مردم به اطاعت از فرامین خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله، آنان را از بدیها نهی می‌کند و از مفاسد اجتماعی و اخلاقی موجود در جامعه خویش آگاه می‌سازد و آثر خطر را به صدا درمی‌آورد.

ثانیاً: قبل از بیت مذکور، بیت دیگری آمده که معنی دومی را کامل می‌کند و این پیوستگی مفاهیم که در اغلب اشعار فراغی مشاهده می‌شود از ویژگیهای آثار اوست. کسانی که متوجه این ویژگی نبودند در قضاوت‌هایشان راه خطا پیموده‌اند. به این شکل که ملاحظه می‌کنیم:

«ثیلدن ئیله فساد آرتار ایامه حقیقنگ اوزی گترمه انجامه

دنیا سوزی منگزار دوزسیز طعامه سوز ایچنده گلین قیز هم بولمسه»^۱

«سال به سال فساد و فحشا در جامعه زیاد می‌شود، مگر اینکه خداوند با لطف و کرم خویش چاره‌ای نسازد. اکنون وضع اخلاقی و اجتماعی مردم طوری است که اگر در نشست و برخاستها به مصاحبت زنان اشاره نشود چنین گفتگوها مانند طعام بی نمکی فاقد لذت و نشاط است».

ثالثاً: نحوه بیان و عذرخواهی شاعر در پایان شعر، بیانگر این است که گفتار فوق یعنی صحبت از مصاحبت زنان و دختران و توصیف زلف و جمال و ... آنان، سخن دل او نبوده و نیست بلکه ایده‌ای اغلب مردم زمان شاعر است که مخدومقلی بارها و بارها از نشو و نمای چنین افکاری شکایتها کرده است. دیوان شعر او بهترین گواه این سخن است. از این روست که از خوانندگان و شنوندگان اشعار خود عذرخواهی می‌کند: (نوعی طنز نیز هست).

«اشیدانلار عیب ایله مانگ سوزیمه ایللار کبی سوزیم اوز هم بولمه سه»^۱
 «ای کسانی که سخن مرا می شنوید، از گفتارم عیب و ایراد نگیرید، هرچند سخنانم همانند کلام دیگران واجد لذت و نشاط نیست یعنی از مصاحبت زن و دختر سخن نگفته ام».
 ۲- یکی دیگر از دستاویزهای مغرضان و ناآگاهان و دوستان فریب خورده، ابیات ذیل است که اغلب بر ورد زبانهاست و بر علیه روحانیت بکار می گیرند و آنقدر آن را بزرگ جلوه می دهند که حتی روحانی و طلبه را مایه بدبختی و گمراهی مردم به شمار می آورند:

«دولت ایله گلار بولسه باشند برون اوزان^۲ گلار
 دولت ایلدان گیدار سولسه ملا بیلان توزان گلار^۳»

«هرگاه سعادت و خوشبختی به ملتی رو آورد. ابتدا مژده دهندگانی دوره گرد می آیند و همراه با موسیقی و رقص شعر و آواز می خوانند. اما هرگاه سعادت و اقبال از ملتی رو برگرداند مورد تاخت و تاز و قتل و غارت لشکریان پادشاهی ستمگر قرار می گیرند». چون در این ابیات صفت ایهام بکار رفته است (نظیر کلمات «دولت» و «ملا») بدین سبب در معنی کردن آن نیز اختلاف نظر بوجود آمده است. افرادی که مغرض بودند و دلهای بیمار داشتند بدون توجه به عقاید و افکار شاعر و مضامین دیگر اشعار او، «دولت» را به معنای سیاسی «حکومت»، «نظام اداری» گرفتند. و «ملا» را به معنی «ملا» یا «طلبه». در نتیجه ملا یا روحانیون را مایه بدبختی و تباهی مردم معرفی کردند و به شدت به کرنای تبلیغی خود دمیدند. بخصوص پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران که رهبریت آن را روحانیت بعهدہ داشتند. این تأویل برآی بدان خاطر بود که بگویند دین از سیاست جداست و برای یافتن وجه و اعتبار اجتماعی و سیاسی از محبوبیت مخدومقلی در میان مردم سوء استفاده کردند و این ابیات را بعنوان گواه بر گفتار کذبشان بر سر زبانها انداختند.

اما با توجه به اینکه مخدومقلی در سرودن این ابیات نیز مانند دیگر اشعارش از مثل

۱- «دوهم بولمه سه» ص ۴۰۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «اوزان» هنرمندی است که موسیقی و رقص و شعر و آواز و... را با یکدیگر همنا می کند. نمونه اوزان های گذشته «دده قورقود» است که از «اوبه ای» به «اوبه ای» می رود و به تناسب شرایط و احوال «قوپوز» می زند نغمه می خواند. کوراوغلو در افسانه و تاریخ ص ۸۵

۳- «اوزان» گلر ص ۳۲۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

سایر که در میان مردم ساری و جاری بود، استفاده کرده است. می‌توان به شرح ذیل تفسیر کرد و به معانی اصلی و مورد نظر شاعر در رابطه با کلمات «دولت» و «ملا» دست یافت. ماتی‌کوسایف معتقد است که ابیات مذکور یا از این ضرب‌المثل معروف ترکمنی اقتباس شده است. یا اینکه سخن مخدومقلی به صورت مثل سایر درآمده است:

«قیسی ایله دولت گلسه بخشی^۱ بیلان اوزان گلار
قیسی ایله محنت گلسه توره بیلان توزان گلار»^۲

«به هر ملتی (قومی) سعادت و اقبال خوش رو آورد ابتدا نویددهندگانی دوره گرد می‌آیند و همراه با موسیقی و رقص، شعر و آواز می‌خوانند. اما به هر ملتی (قومی) محنت و بداقبانی رو آورد، شاهزاده‌ای ستمگر آنها را مورد تاخت و تاز و قتل و غارت قرار می‌دهد. با مقایسه این دو بیت شعر و ضرب‌المثل فوق به این نتیجه می‌رسیم که مخدومقلی در بکارگیری مثل سایر از خود ابتکار هنرمندانه و ادیبانه‌ای نشان داده است. زیرا بجای کلمه «توره» (شاهزاده، صاحب سپاه و لشکر) از «ملاء»^۳ که یک لغت عربی و قرآنی است و تقریباً مترادف با «توره» به معنای بزرگ، صاحب لشکر و قشون، استفاده کرده است و گویا به آیات ۱۶ سورة اسراء و ۳۴ سورة نمل نظر داشته است.^۴

از طرف دیگر، به لحاظ ادبی نیز میان هجوم «ملاء» یا «توره» با «توزان» یعنی «گردوغبار» تناسب وجود دارد. ولی میان «ملاء» به معنی «مَلَّاء» و «طلبه» با «توزان» (گردوخاک) هیچ تناسبی وجود ندارد.

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که مخدومقلی از این تهمتها و ناراستی‌ها مبرا و پاک است.

۱- «در حدود قرن نهم هجری «اوزان» جای خود را به «عاشیق» می‌دهد که در «ازبکستان» و «ترکمنستان» «باخشی» و «باغشی» و ... نامیده می‌شود. ص ۸۷ کوراوغلو در تاریخ و افسانه

۲- مختمقلینک عمری و دورادیجیلیگی ص ۴۴

۳- «المَلَّاءُ: اشراف، رؤساء و زعماء» (ص ۱۶۸ تفسیر نور)

۴- «هرگاه بخواهیم شهر و دیاری را نابود گردانیم. افراد دارا و خوشگذران و شهوتران آنجا را سردار و چیره می‌گردانیم و ...» (۱۶ سورة اسراء)

«پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به تباهی و ویرانی می‌کشاند و عزیزان اهل آنجا را خوار و پست می‌گردانند و ...» (۳۴ سورة نمل)

۳- موضوع دیگری که بیش از دیگر مسایل مهم جلوه می‌کند و در بین مردم بخصوص در میان قشر جوان بیشتر مطرح است شعریت بنام «ساز بیلان صحبتی»^۱ (ساز و آواز) شاعر بلند آوازه در این قصیده (اگر بپذیریم این شعر از مخدومقلی است) از بخش‌ها (خواننده دوره گرد - عاشق، اوزان) دفاع می‌کند و به سابقه تاریخی آواز و موسیقی در میان بشر اشاره می‌کند:

«ساز بیلان صحبتی یمان دیمانگلار آدم آتا بنیاد بولانده بار دور»
«موسیقی و آواز را از منکرات نشمارید زیرا از زمان خلقت حضرت آدم علیه السلام در میان بشر بوده است».

سپس سیری بر تاریخ می‌کند و از انبیاء^۲ و سلاطین بزرگ^۳ که اغلب در کتابهای تاریخی و ادبی مورد توجه اند ذکری به میان می‌آورد و اعلام می‌کند که در زمان هر یک از آنها ساز و آواز وجود داشته است.

آنجا که با اشاره به داستان هاروت و ماروت می‌سراید:

«هاروت ماروت آدلی ایکی فرشته بابل چاه ایچینه قاچانده باردور»^۴

اولاً: برخی باتوجه به دیگر اشعار فراغی و نخستین هسته تعلیم و تربیت او، معتقدند که این قصیده از مخدومقلی نیست. «قره ایشان محمدی» قصیده «ساز بیلان صحبتی» را به شاعری بنام «غایبی» نسبت می‌دهد و معتقد است که در دیوان غایبی نیز ثبت شده است.
«عبدالرحمن آخوند تنگلی» می‌نویسد: «حتی شعر شاعری بنام غایبی را به مخدومقلی نسبت می‌دهند و با استناد به چنین شعری لهو و لعب خود را درست جلوه می‌دهند».^۵

۱- «ساز بیلان صحبتی» ص ۲۴۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس. این شعر را به شاعری بنام «غایبی» نیز نسبت می‌دهند از طرف دیگر این شعر در تمام نسخه‌های دیوان شعر مخدومقلی وجود ندارد.

۲- «اسماعیل پیغمبر ابراهیم خلیل مگه بنیادینی سالانده باردور»

۳- «پادشاه بولیب اوتدی شاه جم جمه دنیانینگ لذتین دادانده باردور»

۴- «ساز بیلان صحبتی» ص ۲۴۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس. مخدومقلی نیز همچون خیلی از شاعران و عارفان بزرگ ایران زمین باتوجه به آیه ۱۰۲ سوره بقره به داستان «هاروت و ماروت» (نام دو فرشته) نظر داشته است.

۵- «تنبیه الاخوان فی معرفة مخدومقلی ایشان» ص ۱۰

ثانیاً با قبول اینکه قصیده فوق از فراغی است، نمی‌توانیم ادعا کنیم که با تعالیم عالیه اسلام مغایرت دارد. زیرا از نظر اسلام هر چیزی که سعادت دنیوی و اخروی انسان را به خطر و تباهی نیاندازد حرام و ممنوع نیست. بخصوص آواز و موسیقی که در زمان مخدومقلی در بین ترکمنها معمول بود.

بخشیها با خواندن ترانه‌های حماسی و اشعار پندآموز و عبرت‌انگیز در مجالس عروسی، مردم به ویژه جوانان را به وجد می‌آوردند و آنان را به قهرمانی، ایثار و فداکاری تشویق و ترغیب می‌کردند. بیشتر ترانه‌هایی که می‌خواندند از سجایای اخلاقی و ظلم و ستمهایی که بر مردم وارد می‌شده حکایت می‌کردند و نمونه‌های بارز صاحبان صفات حمیده را مدح و تمجید می‌نمودند. مثلاً حاتم طائی را در سخاوتمندی و گور اوغلی یا رستم را در شجاعت و وطن‌دوستی و همچنین حضرت عمر رضی الله عنه و علی رضی الله عنه را بعنوان اُسوة حق و عدالت در ترانه‌هایشان می‌ستودند. یا از آه و ناله‌های مظلومان حکایتها می‌گفتند و آزادیخواهان را تمجید و تکریم می‌کردند. بدین ترتیب به وظایف خطیر خواننده مردمی بودن (خلق باغشی سی) خود در اجتماع جامعه عمل می‌پوشاندند. مخدومقلی، چنین ساز و صحبتی (آواز و موسیقی) را پذیرفته و به دفاع از آن برخاسته است.

«وامبری» سیاح اروپائی که تقریباً هشتاد الی نود سال بعد از مخدومقلی به آسیای میانه سفر کرده و شهرهای خیوه، بخارا و سمرقند و... را دیده و مدتی را در میان ترکمنها گذرانده است. در مورد بخشیها و نقش آنها در برانگیختن احساسات مردم می‌گوید: «اینان (بخشیها) دسته‌های آوازخوان دوره گرد هستند که در مجالس با خواندن ترانه، جوانان را به وجد می‌آورند. در خیوه بیش از بخارا از این گروه حمایت می‌شود.»^۱

یکی از «خلیفه بخشیها» در جواب این سؤال که چرا بخشیهای ترکمن ترانه‌هایشان آکنده از غم و اندوه است؟! بلافاصله گفته بود: «زیرا ترکمنها پیوسته آماج تهاجمات بیگانگان بوده‌اند، ما چگونه شاد باشیم؟!»^۲

اما بعدها اغلب این گروه (بخشی‌ها) بتدریج رسالت خود را بدست فراموشی سپردند و در نتیجه برای دریافت خلعت به سوی حکام سلطه گر شتافتند و دیگر هرگز نتوانستند نقش حقیقی خود را در جامعه ایفا کنند. اگر امروزه بخشیها به رسالت ملی خود پی ببرند و خود را

نوازندگان (بخش‌ها) در جشن عروسی. از خاطرات بلوک میل.



از بند مادیات آزاد سازند و از لهو و لعب و بی‌عفتی کلام و رذائل اخلاقی بهره‌یزند و ترانه‌هایی از اشعار مخدومقلی و دیگر شاعران آزاداندیش بخوانند، بدون شک شخصیت و عزّت نفس خواهند یافت و نقش بسزائی در اصلاح جامعه خود خواهند داشت. فراغی به اینکه اشعارش شایستگی آن را دارد تا بر سر زبان بخشیها قرار گیرد و الهامبخش حریت و فضائل اخلاقی باشد، چنین می‌گوید: «مخدومقلی سوزلاریم سازا قوشسانگ اوز بولار»^۱

«مخدومقلی، اگر شعرهایم به همراه ساز و موسیقی خوانده و هم‌نوا شود زیبا و دلنشین خواهد بود».

۴- در میان اشعار فراغی، شعرهایی ملاحظه می‌شود که در آنها از برخی روحانی‌نماها، قضات، مفتی‌ها و صوفی‌های ریاکار و ... سخت و با زبانی آتشین انتقاد می‌کند. با مطالعه سطحی و حتی برخی تنها با شنیدن این انتقادات، بدون مراجعه به تاریخ و یا تفکر و تعقل عمیق درباره آنها به اظهار نظر پرداخته‌اند.

بعضی روحانیون که تنها از دیدگاه مذهب به اشعار مخدومقلی نگریسته‌اند، ابراز داشتند، اشعاری که مخدومقلی در آنها شدیداً از قشر روحانی و طلبه علوم دینی انتقاد می‌کند، از سروده‌های فراغی نیست، بلکه از شاعران معاصر ترکمنستان است که دست پرورده و مزدور نظام کمونیستی هستند. آنها برای خوش خدمتی چنین اشعار یا ابیاتی را وارد دیوان مخدومقلی کرده‌اند.

برخی نیز که اهل تحقیق و پژوهش نیستند و هرگز فرصت مطالعه و تفحص نداشته‌اند، به محض شنیدن کلمه «شاعر» به یاد آیات ۲۲۴، ۲۲۵ و ۲۲۶ سوره شعراء افتاده‌اند. آنگاه مفسر قرآن شدند یعنی مسیر صد ساله را یک شبه طی کردند و اظهار داشتند: «مخدومقلی نیز شاعر بوده، بنابراین سخنان وی نمی‌تواند صحت داشته باشد. یا از حقیقت سرچشمه گرفته باشد، بلکه از هوئی و هوس او برخاسته است. بخصوص شعرهایی که بر ضد روحانیون،

۱- «یوزبولار» ص ۶۵۰ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس. امام محمد غزالی در کیمیای سعادت باب «نکاح» ضمن آداب برگزاری عروسی و دادن «ولیمه» می‌نویسد: «... و سنت است دف زدن، و نکاح اظهار کردن (آشکار ساختن عروسی) و بدان شادی نمودن، که عزیزترین خلق بر روی زمین آدمیانند، و فتح باب آفرینش ایشان نکاح است. پس این شادی در محل خویش بود، و سماع و دف زدن در چنین وقت سنت است. و ...» (ص ۲۴۸ - کیمیای سعادت).

قاضی‌ها و مفتی‌ها و ... سروده شده است. این گروه به قول معروف نه تنها آب را ریختند بلکه کوزه را هم شکستند. یعنی نه فقط به تکذیب شعر پرداختند، بلکه شاعر را نیز به کذب و بیهوده‌گویی و خیال‌پردازی متهم کردند و اصلاً به مفهوم آیه ۲۲۷ همان سوره (شعراء) که به دنبال آیات فوق آمده هیچ توجهی نکرده‌اند. حال آنکه خداوند دانا و باحکمت، گروهی از شاعران را نیز استثناء کرده و تأیید نموده است.

در مقابل دو گروه مذکور، دسته‌ای دیگر که با عقاید و افکار مادی و سیاسی بر اشعار مخدومقلی نظر داشته‌اند، نه تنها به تأیید این اشعار پرداختند بلکه با آب و تاب بیشتر، به تبلیغ و نشر آن همت گماردند و بر اساس آنها و اضافاتی که خود افزودند، فیلمها، نمایشنامه‌ها و تئاترها بوجود آوردند، گویی از مخدومقلی تنها همین شعرها باقیمانده است.^۱

در بررسی آثار و شناخت شخصیت مخدومقلی، دو دیدگاه متضاد وجود دارد. که هر یک به تنهایی قاصر از شناخت و شناساندن شاعر است. چونکه اشعار فراغی در ترکمن صحرای ایران اغلب از جنبه مذهب و در «ترکمنستان» فقط از دیدگاه مادی و ملی و موافق با مزاج نظام حاکم وقت بررسی شده است.

اکنون بیایم، تاریخ را که حاضر و ناظر جریانات بوده و تمام وقایع را در دامن خود پرورده و ثبت کرده است به شهادت و قضاوت فراخوانیم و از گروههای فوق بخواهیم تا در افکار و اندیشه‌ها و داوریهای خود تجدیدنظر کنند. «طبقه روحانی را از لحاظ تأمین مایحتاج زندگی در طول تاریخ (بخارا و خیوه) می‌توان به دو گروه عمده تقسیم کرد:

۱- گروهی که شغلی در دستگاه دولتی داشته‌اند و معیشتشان از طریق آن دستگاه

تأمین می‌شده است.

۲- «گروهی که معاششان را مردم تأمین می‌نموده‌اند یا خود از طریق کارهای شخصی

ارتزاق می‌کرده‌اند. در گروه نخست همین وابستگی اقتصادی سبب نوعی التزام و تعهد در قبال حکومت می‌شد و روحانیون را واهی داشت تا با دستگاه رهبری سیاسی همگام شوند و بر کلیه تصمیم‌گیریهای دستگاه مهر تأیید زنند».^۲ (چنانکه در فصل مبارزات و انتقادات

۱- فیلمهای سینمایی «مخدومقلی» و «وداع با خوشبختی» محصول ازبکستان و ترکمنستان که از تلویزیون و سینماهای کشور ما نیز نشان داده شد، نمونه‌های بارز آنهاست.

۲- «ترکستان در تاریخ» ص ۱۱۳ و ص ۴۲۸ درویشی دروین.

مخدومقلی ذکر شد).

«اما در میان گروه دوم، یعنی روحانیون که متکی به مردم بودند ظهور اندیشه اصیل اسلامی، افشای حقایق پنهان و جسارت مذهبی زمینه مساعدتری داشت. این گروه معمولاً استقلال رأی و آزادی ابراز نظر داشته‌اند و آن را مرهون کمکهای مردم بودند که تحت عنوان نذورات، صدقات، اعانات و امثال آنها پرداخت می‌شد.»^۱

باتوجه به این وضعیت روحانیون، ببینیم، موقعیت روحانیت بخارا و خیوه چگونه و جزء کدام گروه بوده‌اند. زیرا مخدومقلی در دوره تحصیل در این دو شهر بزرگ اسلامی از نزدیک، برخی از اتفاقات و جریانات ناگوار که توسط خانها و امیران بخارائی و خیوه‌ای بوقوع می‌پیوست مشاهده کرده است.

الف - علمای خیوه: «در حکومت خیوه «نقیب» مقام رسمی برجسته‌ای است و از مهره‌های اصلی نظام حکومت محسوب می‌گردد. «نقیب» که بالاترین مقام روحانی است و ریاست روحانی خیوه را برعهده دارد. رسماً از دولت خیوه مستمری دریافت می‌دارد. و سلسله مراتب تشکیلاتی روحانیت رسمی که زیر نظر وی عمل می‌کند چنین است:

۱- قاضی کلان: بالاترین قاضی رئیس کل محاکم خانات است.

۲- قاضی اردو: که در زمان جنگ همراه شاهزاده حرکت می‌کند و شغل دژبان کل را

دارد.

۳- عالم: رئیس پنج قاضی است.

۴- رئیس: تمام قوانین مربوط به مذهب را بازرسی می‌کند.

۵- مفتی: هر شهری که نسبتاً دارای اهمیت باشد مفتی مخصوص بخود دارد.

۶- آخوند: مدرس یا متصدی تعلیم علوم است.

همه این مقامات در ترتیب تشکیلات دولتی قرار می‌گیرند و از دولت مستمری

دریافت می‌دارند.^۲

در اشعار و ابیات انتقادی فراغی، ملاحظه می‌کنیم که اغلب از این مقامات و تشکیلات

شکایتها سرمی‌دهد و صراحتاً نام می‌برد. مانند مفتی، قاضی، رئیس، عالم و ملّا و ...

۱- «ترکستان در تاریخ» ص ۱۱۳ و ص ۴۲۸ درویشی دروغین.

۲- «ترکستان در تاریخ» ص ۱۴

ب - علمای بخارا: «در ساخت تشکیلات حکومتی بخارا پُست و ویژه‌ای به نام «نقیب» وجود ندارد». بنابراین، فرق اساسی بین اندیشه و رفتار علمای بخارا با روحانیون خیوه وجود دارد. «اولاً علمای بخارا به تصریح «وامبری» نسبت به علمای خیوه از سطح علمی بالاتری برخوردارند و دارای جسارت، اندیشه مستقل و آزادمنشی هستند.

ثانیاً: هنگامی که علمای بخارا در مساجد و حتی خانه‌های خود بر مسند قضا می‌نشستند بدون واهمه از قدرت حاکم رأی صادر می‌کردند و از این رهگذر است که گاه در برابر دولت از مردم حمایت می‌کردند».

ثالثاً: «در دفاع از اسلام حتی تا حد استیضاح دولت نیز پیش می‌رفتند...»^۱. در نتیجه وجود این دو پایگاه با اندیشه‌ها و موضع‌گیریهای متفاوت است که در اشعار و نگرشهای مخدومقلی نیز نسبت به علما و عملکرد آنها دو نوع بیش کاملاً متفاوت بوجود آمده است. شاعر از یک سو گروهی از علماء را مورد نکوهش و از سوی دیگر بعضی را مورد ستایش و تأیید قرار داده است.

مؤلف کتاب «مختومقلینگ عمری و دورادبجیلیگی» در این باره می‌نویسد:
اول [مخدومقلی] بر طرفدین مُلّالاری، ایشان لاری، قاضی لاری، رحمسیز تنقیدادیار، ایکینجی بر اثر لارینده بولسه دینی یول باشچیلاری وصف ادیار».^۲
«مخدومقلی از یک طرف مُلّاه‌ها، قاضی‌ها و سیدها را سخت مورد انتقاد و سرزنش قرار می‌دهد ولی از جانب دیگر رهبران دینی را توصیف و تمجید می‌کند».
ابیات برگزیده در این زمینه را ملاحظه می‌کنیم:

«عاقل‌لار بار باشه باغلاب گچرلار ایچگین ایچگین سورسنگ معنی ساچارلار
اخماقلیق‌دان اوزین‌بزاب نیچه‌لار کله‌سینه ساران پشینه دگماز»^۳
«ای بسا، انسانهای عاقلی که صرف‌نظر از کسوت روحانیت از درک معضلات و حل مشکلات بخوبی برمی‌آیند. در عوض هستند روحانی‌نماهای تهی مغز که ارزش عمامه سر خویش را ندارند و برازنده کسوت روحانیت نیستند». در جای دیگر با تأیید و صحه گذاشتن

۱- «ترکستان در تاریخ» ص ۱۱۴

۲- «مختومقلینگ عمری و دورادبجیلیگی» ص ۳۸ - ماتی کوسایف

۳- «دوشینه دیگماز» ص ۳۶۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

برگفتار روحانیون و ملاحا می‌سراید:

«مُلاّار آخرت سوزینی سوزلارلر منکر بولمه گلجاک ایشلاردور بولار»^۱
 «روحانیون از واقعه بزرگ قیامت و روز حساب شما را خبر می‌دهند، منکر آن نشوید.
 زیرا همه آنچه می‌گویند حقیقت و راست است که در آینده آن را مشاهده خواهید کرد».
 همچنین می‌گوید:

«عالم‌لارینگ سوزی پسند نصیحت فاسق فاجرلارغه بولماغین الفت»^۲
 «با علماء مصاحبت داشته باشید چونکه شما را به خیر و نیکی نصیحت می‌کنند و از
 فاسق و فاجر پرهیزید که شما را به گمراهی و فساد سوق می‌دهند».
 و در جای دیگر، پیروی و اطاعت از رهنمودهای علماء راستین را، سبب هدایت و
 رهائی از گمراهی و تباهی می‌خواند:

«عالم‌لاره اویسانگ آچیلار گوزینگ جاهل‌لاره اویسانگ کوردک بولار سن»^۳
 «اگر پیرو و رهرو علمای راستین و افراد دانا باشید هدایت می‌یابید اما مقلد و دنبال‌رو
 افراد نااهل و نادان که تنها ملبس به لباس روحانیت هستند باشید، مانند افراد نابینا خواهید بود
 که ره به جایی نمی‌برید».

اکنون کمی درباره اشعار انتقادی فراغی و مخاطبین او در این زمینه بیندیشیم و به نامها
 و مقاماتی که از آنها در این قصاید یاد می‌شود بیشتر دقت و تأمل نمایم تا به وضوح دریابیم
 که مخدومقلی، کدام گروه از علما (خیوه یا بخارا) را به باد انتقاد و تحت ضربات کوبنده و
 خوارکننده الفاظ گرفته است. بدین ترتیب می‌توانیم هم اوضاع اجتماعی و سیاسی زمان شاعر
 و هم حقایق اندیشه‌ها و دیدگاههای او را بشناسیم.

با بررسی اشعار منتقدانه مخدومقلی و مقایسه مضامین آن با موقعیتهای علما خیوه و
 بخارا از نظر اجتماعی و سیاسی، به این نتیجه می‌رسیم که اغلب مخاطبین شاعر، علما خیوه
 بوده است.

مخدومقلی برخلاف آنانکه ادعا دارند مخالف علما و رهبران دینی بوده ست!!

۱- «یادبخشی» ص ۴۳۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «بودنیا» ص ۲۴۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «بولارسن» ص ۴۰۵ منبع پیشین

روحانیون و بزرگان دین را بخاطر عقایدشان مورد سرزنش و مذمت قرار نداده است. بلکه آنان را همچنانکه خداوند در قرآن علمای بی عمل اهل کتاب (یهودی - نصاری) را نکوهش می‌کند، ایشان را به دلیل عدم عمل به فرامین و احکام الهی و سنت رسول الله ﷺ و ریاکاری محکوم می‌کند.

«مُلاّار علمینه اتمدی عمل شریعت ایشینه ایلادی جدل»^۱
 «مُلاّها به علم خود عمل نکردند و درباره احکام شرعی متفق نشده بلکه با یکدیگر به مجادله و جدل پرداختند».

حتی آنانکه به عنوان «مفتی» به وعظ و نصیحت مردم می‌پرداختند و فتوا می‌دادند، درواقع به طمع سیم و زر و جاه و مقام به منبر می‌رفتند. مخدومقلی، چنین علما و رهبرانی را که برای اسلام و مسلمین بیش از کفّار خطرناک‌تر بودند سرزنش می‌کند. همچنین کسانی که مخدومقلی، آنان را محکوم می‌کند و از ریاکاری و عوامفریبی آنان پرده برمی‌دارد. همانا سلسله مراتب تشکیلاتی روحانیت خیره است. با توجه به سلسله مراتب و مقامات علما در خیره به شرح مختصر هر یک از آنها می‌پردازیم:

همانطور که قبلاً ذکر شد:

۱- قاضی: مخدومقلی قاضی‌ها (قضات) را به دو علت مورد انتقاد قرار می‌دهد:
 اولاً: آنان را بخاطر عدم علم و آگاهی از قرآن و شریعت محکوم می‌کند:
 «قاضی بولان بر جوابده دورمه‌دی گيجه محنت تارتیب کتاب گورم‌دی شریعت اوغرینده دوغری یورمه‌دی نفس اوچین ایمان سیز اوته باشلادی»^۲
 «کسانی که به عنوان قاضی بر مسند قضاوت تکیه زده‌اند از کتاب و قانون خداوندی بی‌خبرند و در اجرای احکام شریعت جانب حق را رعایت نمی‌کنند. بلکه بخاطر خواهشهای نفسانی ایمان خود را بر باد می‌دهند و در حالت کفر می‌میرند».

ثانیاً: به علت رشوه‌خواری و پیروی از خواهشهای نفسانی بالحنی شدید آنها را به باد انتقاد می‌گیرد:

۱- «آخرزمانه» ص ۲۱۶ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «قاچه باشلادی» ص ۷۳ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

«پیغمبر اورنینه اوتیران قاضی پاره اوچین الین سره باشلادی»^۱
 «کسانیکه به عنوان قاضی و وارث پیامبر ﷺ و مجری عدالت بر مسند قضاوت تکیه زده‌اند بخاطر اخذ رشوه دست به سوی مردم دراز کرده‌اند»
 و یا:

«قاضی‌لار حکمنه ریا ایلهدی رشوه آلیب یوزین قارا ایلهدی»^۲
 «قضات در صدور یا اجرای حکم تظاهر و ریا می‌کنند و با اخذ رشوه خود را شرمند و روسیاه می‌سازند»
 همچنین: «پیر قاضی‌لار پاره ایستاب قول آچدی»^۳ «پیر و قاضی جهت دریافت رشوه دست دراز کرده‌اند».

۲- عالم: همانطور که قبلاً یاد شد، مخدومقلی افراد عالم را از یک طرف توصیف می‌کند و هادی و راهنمای مردم می‌خواند. از سوی دیگر، گروهی از ایشان را عالم بی‌عمل ریاکار و عوام‌فریب می‌نامد. در اینجا گروه اخیر مورد نظر است. ابیاتی از انتقادات و سرزنشهای فراغی از این قشر را ملاحظه کنید:

«عالم‌لر علمینه عمل اتمدی قرآن اوقیب معناسینه یتمادی
 ایله آیدیب اوزی بیرین توتمادی پنهان ایلدان گناه قیلدی یرانلار»^۴
 «ای دوستان، عالمان به علم خویش عمل نمی‌کنند. قرآن می‌خوانند اما به معنا و مقصود آن پی نمی‌برند. مردم را پند و اندرز می‌دهند اما خود را فراموش کرده در پنهانی خلاف گفتار خود عمل می‌کنند».

در جای دیگر با ایجاز و اقتصار زیبا و بلیغ می‌سراید:
 «آدم یخشی سی عالم دور عمل اتمسه ظالم‌دور»^۵
 «شخص عالم و عامل بهترین آدم‌هاست. اما عالمی که به علم خویش عمل نمی‌کند

۱- «قاچه باشلادی» ص ۷۳ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۲- «قاچه باشلادی» ص ۷۳ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «ایلینگنی» ص ۳۱۴ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۴- «یرانلار» ص ۱۱۹ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۵- «بلابولار» ص ۱۳۲ منبع پیشین به قول سعدی:

«علم چندانکه بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی»

ظالم است».

در این ایات نیز ملاحظه می‌کنیم که فراغی قشر عالم را هم، به دلایل عدم علم و آگاهی از قرآن و سنت نبوی ﷺ و نیز عدم عمل به علم و گفتار خویش محکوم می‌کند.

۳- رئیس: فراغی از این مقام نسبت به دیگر سلسله مراتب علما خیره، کمتر نام برده و انتقاد کرده است. این قشر را نیز همچون سلسله قاضی و عالم به جرم رشوه‌خواری و ریاکاری محکوم می‌کند:

«رئیس بولان پایه کیدن پول آلا»^۱ آنکه رئیس است از زیردستان خود رشوه

می‌گیرد.

۴- مفتی: مخدومقلی از این قشر بخاطر اهمیت و نقشی که در اداره و اجرای احکام شرعی دارد، فراوان یاد می‌کند که کلاً انتقاد و شکایت از ریاکاری، رشوه‌خواری و عدم عمل به علم، آنان است.

الف - به سبب اخذ رشوه:

«مفتی‌لار مال آلیب روایت برار نالحق پولنی آلاز حقنی کویدیرار»^۲

«مفتی‌ها با اخذ رشوه به جعل روایت می‌پردازند و با این عمل قبیح پول نالحق می‌گیرند و حق را از دیگری ضایع و تباه می‌کنند».

همچنین:

«شاهلرده قالمادی حکم عدالت بر پول اوچین مفتی برار روایت»^۳

«در این دوره، زمانه در شاهان از عدالت اثری نیست و مفتی نیز بخاطر اخذ رشوه به جعل روایت و صدور فتوا می‌پردازد».

ب - به علت ریا و عدم عمل:

«مفتی اوز سوزینه قیلمادی عمل شریعت ایشنه ایلادی حیل»^۴

«مفتی، خود به حرف خویش عمل نمی‌کند و در اجرای احکام شریعت به انواع حيله و کلک شرعی متوسل می‌شود».

۱- «آخر زمانه» ص ۲۱۶ دیوان کامل مخدومقلی - قاپوس

۲- «آخر زمانه» ص ۲۱۶ دیوان کامل مخدومقلی - قاپوس

۳- «قاچه باشلادی» ص ۷۳ منبع پیشین

۴- «دومار قالمادی» ص ۱۲۹ همان منبع

با این بررسی مختصر، می‌توان نتیجه گرفت، مخدومقلی نه تنها با ایده و عقاید اسلامی مخالفتی نداشته بلکه خواهان برقراری حکومت و عدالت اجتماعی براساس فرامین قرآن و سنت رسول الله ﷺ بوده است. چنانکه از انتقادات و رهنمودهایش برمی‌آید:

«آنگلاماز آیت سوزلارین دیسنگ پیغمبر حدیثین اونگینده قویسانگ»^۱

«این مفتی‌ها و مجریان ریاکار چون از آیات و احادیث غافلند، اگرچه بر ایشان از قرآن و حدیث نبوی حجت و دلیل بیاوری از راهشان و رأیشان باز نمی‌گردند». و یا در انتقاد از بیعدالتی و تبعیضهای حاکم وقت می‌سراید:

«بارچه قول تنگریغه رعیت بو سوزده بار حدیث آیت»^۲

«براساس نص صریح قرآن و حدیث همه بندگان رعیت پروردگارند».

از این انتقادات و رهنمودهای مخدومقلی هر خواننده ترک زبانی می‌فهمد که فراغی مردم را به چه چیزی دعوت می‌کند و از چه چیزی باز می‌دارد. او تنها انتقادگر و نکوهش کننده نیست، بلکه دعوتگر راه اسلام و منادی بازگشت به قرآن و سنت رسول الله ﷺ بوده است.

اما با این همه حجت و برهان و سادگی الفاظ و لغات در آثار مخدومقلی، استاد و ادیب نامی ترکمنستان مرحوم «ماتی کوسایف» می‌نویسد:

«اول (مخدومقلی) اهلی کمچیلیکلاری تنقید ادیارد، شول کمچیلیکلاری ناحیلی یوق اتملی دیگینی آیدیب بیلمه یار، چیقالغه گورکز میار»^۳

«او (مخدومقلی) تمام کمبودها، بی‌عدالتیها و نابرابریها را بیان می‌کند و شدیداً نیز از عاملین آنها انتقاد و شکوه سرمی‌دهد ولی اینکه چگونه باید بر این گرفتاریها و ستمگریها خاتمه داد و فایق آمد راهی نشان نمی‌دهد».

این عقیده نویسنده، چیزی جز کتمان حقیقت و خوش خدمتی به نظام کمونیستی نیست. زیرا، از یک شخص ترکمن، آنهم ادیب بسیار بعید و تأسف آور است که درباره شاعری چون مخدومقلی که به زبان مردم خویش شعر سروده چنین اظهار نظر کند. حال آنکه

۱- «دویشینه دیگماز» ص ۳۶۶ منبع پیشین

۲- «برون» ص ۱۶۷ دیوان کامل مخدومقلی - قابوس

۳- «مخدومقلینگ عمری و دورادیجیلیگی» ص ۳۸

مردم با ابراز علاقه و محبت بی‌نظیر و غیرقابل توصیف، نسبت به فراغی، پوچی و بی‌اعتباری اینگونه نظریه‌ها را اعلام می‌کنند. آری، آفتاب همیشه پشت ابر نمی‌ماند.

مدینه فاضله فراغی دنیای اسلامی است که در آن احکام اسلام با ماهیت واقعی و سازنده‌اش به اجرا درآید. زیرا سعادت انسان را در پیروی از احکام و قوانین و تجویزات قرآن کریم می‌داند. بنابراین وقتی فراغی کسی را متهم می‌کند که از راه و روش اسلام و سنت پیامبر ﷺ خارج شده است، این به منزله نشان دادن راه نجات و راه سعادت و اصلاح نیز هست.



Туркменин бейик шахыры Магтымгулы Пырагынын поэзиясынын хепделиги
 11-ден, 17-не ченал
 21-ден, 27-не ченал



Iran Tourism
 & Touring
 Organization
 استان گلستان

هفته بزرگداشت شاعر شهیر

مختوم قلی فراغی

۲۱ لغایت ۲۷ اردیبهشت

COMMEMORIAL WEEK OF THE POET

MAGTYMGULY

11 - 17 MAY



بانیر سودا
 چشم کرد و عیال پر فروزا
 نفس خود بشناس از دلفان کیز
 ذکر حق میگرد آید آدان پسرز

НЕДЕЛЯ ПОЭЗИИ ВЕЛИКОГО ПОЭТА МАХТУМКУЛЫ ФИРАГИ

С 11 по 17 мая
 С 21 по 27 месяца ордибешт

«باسمه تعالی»

فرازهایی از سخنان رئیس جمهور محترم جناب آقای سید محمد خاتمی دربارهٔ مخدومقلی فراغی «دانشمندان و انسانهای بزرگ پایه و اساس رشد و تعالی جوامع اند. مخدومقلی فراغی از استوانه‌های قوام و استحکام جامعه ترکمن بوده که دارای اندیشه‌ای انسانی و آزادی بخش می‌باشد.

صاحبان اندیشه‌های انسانی اگرچه در ظاهر امر متعلق به یک قوم و آب و خاک هستند. اما منحصر در یک قوم نمی‌باشند و مخدومقلی چنین کسی است. او متعلق به تمام بشریت است.»



«باسمه تعالی»

گزارش مختصر همراه با تصاویر از برگزاری همایش سالگرد تولد شاعر و عارف نامی مخدومقلی فراغی در استان گلستان - ایران - از ۲۱ لغایت ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۷۸ -
 دوستان و ششمین سالگرد تولد شاعر بزرگ و شهیر مخدومقلی فراغی با همت و عنایت استاندار و اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی استان گلستان با برنامه‌ریزی بهتر و توجهات خاص نسبت به سالهای گذشته در سطح استان برگزار گردید.
 مسئولین محترم ادارات و نهادهای منطقه با لبیک و تأسی به فرمایشات رئیس جمهور عزیز کشورمان (خاتمی) مبنی بر اینکه «مخدومقلی فراتر از یک قوم و ملت است و به کل بشریت تعلق دارد» مراسم گرامیداشت سالگرد تولد آن شاعر و سخنور بزرگ به مدت یک هفته - از ۲۱ لغایت ۲۷ - تحت عنوان هفته بزرگداشت شاعر پرآوازه - مخدومقلی فراغی - در اغلب شهرستانهای ترکمن نشین استان گلستان از جمله بندر ترکمن، گمیشان، آق قلعه، گنبدکاووس و کلاله با شکوه خاصی برگزار شد.



همایش دوستان و ششمین سالگرد تولد مخدومقلی فراغی - کلاله ۲۵-۲-۷۸

در این همایش‌ها، روحانیون (شیعه و سنی) مسئولین ادارات و نهادهای، استادان، دانشجویان، هنرمندان و اقشار مختلف مردم استان و حتی مهمانان داخلی و خارجی شرکت داشتند. بخصوص شرکت فعال استاندار محترم جناب آقای دراز گیسو در هر یک از این مراسمها جلوه خاصی به آنها می‌بخشید و آینده‌ای درخشان در رشد و تعالی فرهنگ اسلامی و ملی منطقه را نوید می‌داد.

همراه مراسم‌های فوق جهت استقبال و پذیرائی از مهمانان عزیز نمایشگاهی از فرهنگ عامه - هنرهای دستی و سنتی - بر پا گردید. بخشیهای ترکمن با نواختن دو تار و کمانچه و با خواندن ترانه‌هایی از اشعار مخدومقلی بر شکوه و عظمت مراسم‌ها افزودند.



بخشیهای ترکمن در همایش ۲۶۶ سالگرد تولد مخدومقلی - گنبدکاوس - پیام نور - ۲۶-۲-۷۸ همچنین مسابقات اسبدوانی که از ورزشهای قومی و سنتی ترکمنهاست برگزار شد. و به برندگان جوایزی از قالیها و قارچین‌های (پُشتی) نفیس ترکمنی اهدا گردید. که مضامین شعر «سونگی داغ» مخدومقلی را در خاطره‌ها زنده می‌کرد.

سرانجام روز دوشنبه بیست و هفتم اردیبهشت - ۲۷-۲-۱۳۷۸ - مراسم نهائی با شکوه خاص با شرکت مهمانان داخلی و خارجی در کنار آرامگاه شاعر و پدرش دولت محمد آزادی در محل «آق توقای» واقع در شمال شرق شهرستان گنبدکاوس برگزار گردید.



مهمانان داخلی و خارجی در کنار آرامگاه مخدومقلی و دولت محمد آزادی - آق توقای -

(نفر دوم از چپ: عطا ایشان محمدی از بستگان مخدومقلی) ۲۷-۲-۱۳۷۸

در این مراسم که با همت استانداری محترم و با استقبال بی نظیر مردم بخصوص جوانان منطقه بر پا شد از کشور عزیزمان ایران وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی جناب آقای دکتر عطاء... مهاجرانی، حضرت آیت الله سیدکاظم نورمفیدی نماینده ولی فقیه در منطقه و امام جمعه شهرستان گرگان، امام جمعه و جماعات اهل سنت گنبد و کلالة و مراوه تپه و ... استادان دانشگاهها، دانشجویان و مسئولین ادارات و نهادهای استان گلستان و بالاخص استاندار محترم جناب آقای سیدابراهیم دراز گیسو بعنوان بانی و میزبان حضور داشتند.

همچنین از کشور دوست و همسایه - جمهوری ترکمنستان - رئیس جمهور محترم و بزرگوار «صفر مراد نیاز اف» با هیثی از بلند پایگان شرکت کرده بودند که مورد استقبال گرم دکتر مهاجرانی و استاندار گلستان و سایر مسئولین منطقه قرار گرفتند و بر شکوه و عظمت همایش افزودند.



مهمانان داخلی و خارجی در مراسم ۲۶۶ سالگرد تولد مخدومقلی فراغی - آق توقای -

از راست: سید ابراهیم درازگیسو (استاندار گلستان) - عطا... مهاجرانی (وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی) - صفر مراد نیازاوف (رئیس جمهور ترکمنستان) - حجة الاسلام نورمفیدی (نماینده مقام معظم رهبری)



هیئت فرهنگی، سیاسی از جمهوری ترکمنستان - ایران - آق توقای

در این مراسم بزرگ و به یادماندنی، استاندار گلستان، دکتر مهاجرانی و رئیس جمهور ترکمنستان به ایراد سخن پرداختند و از مقام شامخ مخدومقلی تجلیل بعمل آوردند. در پایان مراسم، لوح یادبود بزرگداشت مخدومقلی فراغی از طرف وزیر فرهنگ و ارشاد جمهوری اسلامی ایران به رئیس جمهور ترکمنستان - صفر مراد نیازاوف - اهدا شد و

«باسمه تعالی»

گزیده‌ای از سخنرانی و خوش آمدگویی استاندار گلستان «حاج ابراهیم درازگیسو» به مهمانان داخلی و خارجی در کنار مرقد مطهر مخدومقلی و دولت محمد آزادی - آق توقای - ... ضمن عرض سلام و خیر مقدم و خوش آمد به مهمانان ارجمند از حضور جناب آقای صفر مراد نیازاوف رئیس جمهور محترم کشور دوست و همسایه - ترکمنستان - و هیئت همراه، دکتر عطا... مهاجرانی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، حجت الاسلام حاج آقا نورمفیدی نماینده مقام معظم رهبری در منطقه و امام جمعه شهرستان گرگان و سایر ائمه جمعه و جماعات استان همچنین از شرکت اساتید دانشگاهها، دانشجویان، هنرمندان، نویسندگان و شاعران و ... بخصوص مردم شریف و میزبان منطقه صمیمانه تشکر می‌کنم.

... مخدومقلی نمونه کامل اسوه ستم ستیزی و پرهیزگاری است. در طول تاریخ انسانهایی با فکر و اندیشه‌های بلند و با خلاقیت خود در دل تاریخ بشریت جاودانه شده‌اند. همچون دانتی با الهه، شکسپیر با نمایشنامه‌ها، هومر با ایلیاد، فردوسی با شاهنامه و جلال الدین محمد مولوی و حافظ با اشعار خود توانستند فرهنگ و اندیشه‌های دینی گذشته ملت خویش را به نسلهای جدید برسانند. مخدومقلی نیز از زمره چنین کسانی است و بدین سبب بعنوان شاعر ملی و دینی شناخته شده است. او در زمینه‌های گوناگون صاحب دیدگاهها و خلاقیت‌های متعالی بوده است.

آقای «نیازاوف» شما یک بار فرموده بودید که «مخدومقلی دانای روزگار و شاعر همه زمانه‌هاست. او شاعر دوران مدنیت و عقلانیت است.» در این زمینه رئیس جمهور محبوب و محترم ما آقای خاتمی نیز فرمودند: «دانشمندان و انسانهای بزرگ پایه و اساس رشد و تعالی جوامع‌اند. مخدومقلی فراغی از استوانه‌های قوام و استحکام جامعه ترکمن بوده که دارای اندیشه‌ای انسانی و آزادی بخش می‌باشد. صاحب اندیشه‌های انسانی اگرچه در ظاهر امر متعلق به یک قوم و آب و خاک هستند. اما منحصر در یک قوم نمی‌باشند. و مخدومقلی چنین کسی است. او متعلق به تمام بشریت است.»

شخصیت و محبوبیت فرهنگی و دینی مخدومقلی در نزد دو ملت ایران و ترکمنستان مظهر وحدت و برقراری ارتباط دو کشور است ... ما با الهام از گفتار مخدومقلی «یاد ادینک

خیر دعاده بیزنی» مرا در مجالس با دعای خیر خود یاد و شاد کنید. امسال در مرکز استان گلستان ستاد بزرگداشت مخدومقلی تشکیل دادیم و به مدت یک هفته مراسم و همایشهایی در شهرستانهای بندر ترکمن، گمیشان، آق قلعه، گنبد کاووس و کلاله جهت گرامیداشت یاد و خاطره مخدومقلی با شرکت روحانیون معظم، استادان دانشگاهها، انشجویان، شاعران و نویسندگان و محققان برگزار شد. امروز هفتمین روز آن است که در کنار آرامگاهش با حضور شما مهمانان بزرگوار برگزار می شود...

یاد و خاطره مخدومقلی و دولت محمد آزادی گرامی با دو برادری و دوستی دو ملت ایران و ترکمنستان، مستدام باد.



استاندار گلستان در کنار آرامگاه دولت محمد آزادی پدر مخدومقلی فراغی - آق توقای -

«باسمه تعالی»

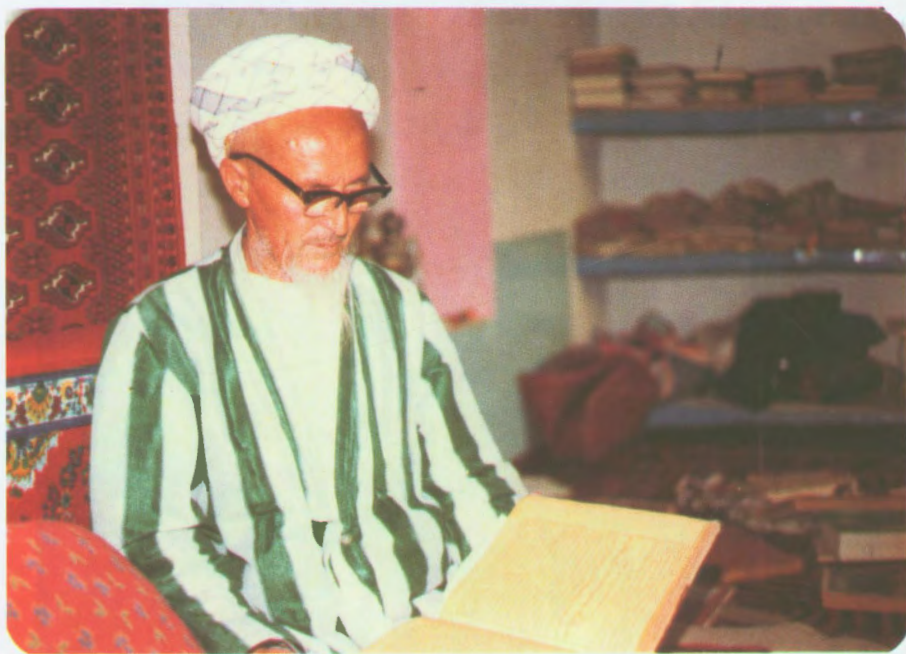
برگزیده‌ای از سخنان دکتر مهاجرانی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی - در کنار مرقد
 مطهر مخدومقلی در آق توقای - ۷۸/۲/۲۷

مخدومقلی یکی از کلیدهای روابط دو ملت ایران و ترکمنستان است. او یک شاعر معمولی نیست. نام و یاد او باقی مانده است. زیرا او به اموری که امور جاودانه بود پرداخته و به آن پیوسته است ... شعر مخدومقلی مشخصه‌هایی دارد. این مشخصه‌ها موجب شده است که بعد از دهها سال که از درگذشت او سپری می‌شود امروز نام او را گرامی بداریم و در کنار مرقد او جمع شویم ... مهمترین مشخصه مخدومقلی معنویت، عرفان و توحیدی است که در دیوان شعرا قابل بررسی است. آزادی و آزادگی و مبارزه‌ای که مخدومقلی با ظلم در روزگار خود داشت و در این راه رنجهای بسیاری از جمله اسارت تحمل کرد و نیز عشق و محبت او



نسبت به مردم از جمله ویژگیهای اشعار این شاعر نامدار است که تقریباً این موارد در همه دیوان او موج می‌زند. کار مخدومقلی به زبان ترکمنی همانند کار «دانت» در زبان ایتالیایی و کار فردوسی در زبان فارسی است. این شاعر ترکمن توانست عالی‌ترین مفاهیم الهی و معنوی را که برگرفته از فرهنگ عظیم و ماندگار ایران اسلامی بود، در طول سالیان طولانی به زبان ترکمنی در شعر خود جاودانه کند...

همانگونه که قالی ترکمن دایرة المعارفی از رنجها، غم‌ها، شادیها و تاریخ زندگی مردم ترکمن است که در آن هیچ نقشی اتفاقی نیست و دارای شناسنامه‌ای از تاریخ، فرهنگ، زبان، غمها و شادیهای این ملت بزرگ است هر بیت و هر قطعه شعر در دیوان مخدومقلی نیز بیان شادمانی‌ها، آزادی‌ها، عشق و مهری است که نسبت به مردم وجود دارد. حتماً باید براساس پیشنهاد رئیس جمهوری ترکمنستان کمیته‌ای از پژوهشگران و دانشمندان ایران و ترکمنستان انتخاب شوند و درباره مخدومقلی و نیز تاریخ مردم ایران و ترکمنستان و نقاط مشترک آن تحقیق کنند.^۱



استاد حاج عطاایشان (آناقربان) محمدی از بستگان مخدومقلی فراغی

۱- نقل از روزنامه مشهری شماره ۱۸۳۱ سال هفتم - ۲۸ اردیبهشت سال ۱۳۷۸.

باسمه تعالی

گزیده‌ای از سخنان رئیس جمهور ترکمنستان صفر مراد نیازاوف - در کنار آرامگاه ابدی مخدومقلی - آق توقای -

«... خیلی خوشحالم که در چنین مراسم باشکوهی شرکت می‌کنم. از جانب خود و مردم ترکمنستان نهایت قدردانی خود را از مسئولین جمهوری اسلامی ایران که برای بزرگداشت مخدومقلی این مراسم بزرگ را ترتیب داده‌اند، اعلام می‌کنم. بخصوص از برادر سید محمد خاتمی رئیس جمهور محترم ایران که توجه خاصی به مخدومقلی و روابط ایران و ترکمنستان دارند، صمیمانه تشکر می‌کنم. از دکتر عطا... مهاجرانی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، و استاندار گلستان، روحانیون معظم و سایر مسئولین و شما حضار محترم و مشتاق و دوستدار مخدومقلی قدردانی می‌کنم...»



وجود آرامگاه مخدومقلی در خاک جمهوری اسلامی ایران یادگاری از دوستی و برادری دو ملت - ایران و ترکمنستان - است. ما در تاریخ روزهای سختی را پشت سر گذاشتیم اما هیچگاه احترام میان دو ملت از بین نرفته است و همواره برای آداب و رسوم، فرهنگ، شاعران و محققان یکدیگر احترام زیادی قائل هستیم. مخدومقلی را یک شاعر در تمام زمان می‌دانیم. مخدومقلی فراغی در اشعار خود به دلیل دوستی و علاقه خواستار نزدیکی به شاعران بزرگ ایرانی بوده است [شعر «سان بولسام»] و آثار به جا مانده از شاعران این دو کشور نیز نشان می‌دهد که آنها از نظر علم و دانش به یکدیگر نزدیک بودند... در ترکمنستان نیز دربارهٔ مخدومقلی و آزادی نویسندگان و محققان ما زحمت می‌کشند و به تازگی آثاری از دولت محمد آزادی و مخدومقلی بدست آورده‌اند امید است با تشکیل کمیته‌ای فرهنگی رابطه فرهنگی و پژوهشی ما بیشتر شود و محققین ایران و ترکمنستان از نتایج و تجربه‌های یکدیگر بتوانند استفاده کنند. در پایان جا دارد از شاعران، نویسندگان و محققان ترکمنهای ایران که در شناخت و شناسائی مخدومقلی تألیفاتی دارند تقدیر و تشکر

کنم.^۱

مرحوم قره‌ایشان محمدی (سمت راست)

«باسمه تعالی»

برگزاری همایش گرامیداشت دویست و شصت و ششمین سالگرد تولد مخدومقلی فراغی - گنبدکاوس - دانشگاه پیام نور.

صبح روز یکشنبه بیست و ششم ماه اردیبهشت سال هفتاد و هشت (-۲۶-۲-۱۳۷۸) همایش سالگرد تولد مخدومقلی فراغی از سوی دانشگاه پیام نور در سالن هلال احمر گنبدکاوس برگزار گردید.

مراسم با تلاوتی چند از آیات قرآن کریم و سرود جمهوری اسلامی ایران آغاز شد. در این مراسم، رئیس دانشگاه و دبیر همایش - سید بهروز نهضتی - ضمن خیر مقدم و خوش آمدگویی به مهمانان، استادان، دانشجویان و محققان و ... به تشریح اهداف همایش پرداخت:



تعدادی از هیئت برگزارکننده همایش مخدومقلی فراغی - گنبدکاوس - پیام نور

... هدف از برگزاری این همایش در وهله اول انجام یکی از رسالت‌های دانشگاه برای معرفی و شناساندن شخصیت‌های برجسته علمی و فرهنگی منطقه است که از مدتها پیش ذهن اینجانب و همکاران را به خود مشغول داشته بود. دیگر اینکه طرح افکار شخصیت‌هایی نظیر مخدومقلی فراغی وحدت آفرین است. به همین خاطر با فرا خوان مقاله در سطح کشور از شخصیت‌های علمی و مجامع دانشگاهی دعوت بعمل آمد. خوشبختانه استقبال بسیار خوبی از این همایش از سوی شخصیت‌های علمی و فرهنگی شد. و مقالات زیادی از سراسر کشور به دبیرخانه همایش رسیده است و ارسال مقاله دانشگاه‌های تهران، مشهد، ارومیه و تبریز بیانگر استقبال خوب از برگزاری این همایش در سطح کشور است...»



مؤلف در حال قرائت مقاله: خلاصه‌ای از عقاید و شرح حال مخدومقلی فراغی

«باسمه تعالی»

گزیده‌ای از سخنان استاندار گلستان در همایش مخدومقلی فراغی - گنبدکاووس - دانشگاه پیام نور ۷۸/۲/۲۶.

«... مخدومقلی با توجه به افکار و اندیشه‌های اصیل عرفانی و اسلامی‌اش فراتر از یک قوم و زبان است. اگر او را فقط به یک قوم و زبان و [مذهب] منتسب کنیم، در واقع به مخدومقلی و آرمانهای او ظلم کرده‌ایم و او را کوچک شمرده‌ایم...
مخدومقلی، امروز از یک شاعر قومی و زبانی فراتر رفته، به یک شخصیت جهانی بدل شده است. چنانکه رئیس جمهور محبوسمان [خاتمی] فرمودند: «مخدومقلی متعلق به تمام بشریت است.» مخدومقلی در زمان و مکان نمی‌گنجد و گسترده‌تر از چهارچوب زبان و قبایل است...»

پس لازم است در چنین همایشهایی نویسندگان، شاعران و محققان افکار و عقاید مخدومقلی را به دیگران معرفی کنند...



استاندار گلستان - سیدابراهیم درازگیسو - در حال سخنرانی -
همایش مخدومقلی گنبدکاووس - ۷۸-۲-۲۶ ۱۳۷۸

در این مراسم - همایش مخدومقلی - پیام نور - اشعار و مقالاتی در تجلیل از مقام شامخ مخدومقلی و شناساندن افکار و عقاید او قرائت شد که عناوین برخی از مقالات به شرح ذیل ذکر می شود.



استاد، رحمان مشتاق مهر، عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت معلم تبریز
نام مقاله: بحثی پیرامون رؤیاهای عارفانه مخدومقلی



دکتر پروین دخت مشهور از مشهد مقدس

فهرست اعلام

آق قیز: ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴	«آ»
آمان بردی نور یاغدی اوف: ۱۵۴	آنا: ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۵۰، ۶۸
آمان ملا: ۳۶۴	آنا نظر: ۴۰
آنا محمد: ۲۷	آدینه قلیچ دودرغه: ۶۹، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۶
آنه خال: ۴۰	۱۱۵، ۱۱۶، ۳۹۲، ۴۰۱
	آدینه گلدی اون بگی: ۲۷
«ا»	آرمینیوس وامبری: ۳۱، ۱۴۵، ۱۶۲، ۱۶۳
ابراهیم: ۱۰۴، ۱۰۵	۱۶۴، ۱۶۶، ۱۸۶، ۳۶۴، ۳۸۵، ۳۹۳، ۳۹۸
ابراهیم خان: ۲۰۰	آزادی (دولت محمد): ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲
ابوسعید ابی الخیر: ۵۳، ۵۷، ۱۹۶، ۲۴۹	۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴
ابن سینا: ۵۴	۲۵، ۲۶، ۲۷، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۶۱، ۶۵
احمد: ۱۷۱	۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۹۱، ۹۸
احمدخان درانی (ابدال یا افغان): ۲۷، ۲۹	۱۵۲، ۱۸۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۳
۴۴، ۲۰۱، ۲۳۶	۲۶۴، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۳۴، ۳۸۴
احمد عضدی: ۱۶۱	آزمون یوسف: ۱۵۵، ۱۵۹، ۳۷۸
ادریس بابا: ۵۲، ۵۳، ۹۹	آقاجان آقا: ۱۴۴
اراز گل: ۱۴	آقا محمدخان: ۲۲۸، ۲۲۹

اراز منگلی: ۲۹۱، ۳۶۶، ۳۶۸	بهاءالدین نقشبند: ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۹۲
اراز یاغمیر: ۱۵۵	بیرام محمد آخوندوف: ۱۵۴
اراز نفس: ۹۱	بیک دردی ایشان: ۲۹۵
ارسطو: ۵۴، ۳۱۹	
اسکندر: ۸۸، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۸	«پ»
استرومو: ۱۶۶	پاولوموچان: ۳۸۲
اعتمادالسلطنه: ۲۷	پطر کبیر: ۴
افلاطون: ۵۴، ۳۱۹	پوشکین: ۳۷۸
الله قلی: ۴۷	
الکساندور خودزکو (شودزکو): ۱۴۹، ۱۶۳، ۳۸۵	«ت»
امام رضا: ۲۹۳	تاج حال لی قزی: ۹۱
امان لیق خان: ۲۷	«ج»
اوروس عالی: ۲۷	جابر انصار: ۲۳
ایل لی خان: ۱۴۴	جامی عبدالرحمن: ۵۳، ۵۷، ۱۹۶، ۲۴۹
ایوب: ۲۲	۲۸۳، ۳۵۸
	جانان اقا: ۹۱
«ب»	جعفر قلی خان: ۲۲۸
باباسمّاس: ۳۴۵	جلال الدین مولوی (مولانا): ۵۳، ۵۷، ۷۵
بارتولد: ۳۸۵	۱۹۶، ۲۴۹، ۲۷۳، ۳۵۸
برتلس: ۱۴۹، ۱۸۹، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۵	جمال زاده: ۱۸۶، ۱۸۸
بردی کربابا اوف: ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵	جمشید: ۸۸، ۱۸۹، ۳۱۶، ۳۸۰
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۶، ۳۸۱، ۳۸۷	جواد هئیت: ۲۳، ۱۸۶، ۱۸۸
بکتاشیه (حاجی بکتاش): ۲۵۵، ۲۹۳	جنید بغدادی: ۲۹۸، ۳۰۵
بنی جان: ۳	جیغه لی بگ: ۱۷۳

«ج»

چالیش خان: ۲۷

چرکزاون بگی: ۲۷

چودیرخان: ۱۷، ۲۶، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۶، ۲۶۲

«ح»

حاتم طائی: ۵، ۳۹۳

حافظ: ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۱۶۹، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۴۹،

۲۷۶، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۷، ۳۵۸

حال لی قزی: ۹۶

حسین خان قاجار: ۳۳

حسین بن منصور حلاج: ۸۱، ۲۷۵، ۲۸۴،

۲۸۵

«خ»

خاقانی: ۵۳، ۵۵، ۱۰۴، ۱۹۶، ۲۵۱، ۲۵۲،

خالد نقشبندی: ۲۴۳

خداقلی: ۴۷

خدای بردی دردی اوف: ۱۵۴، ۳۷۸، ۳۸۷

خضر: ۲۶۲، ۲۹۵

خواجه احمد یساوی: ۵۵، ۲۶۳، ۲۸۵، ۲۹۳

خواجه عبدالله انصاری: ۲۸۶، ۳۳۱

خوجه (خواجه): ۳۱۷، ۳۶۵

خوجه حسن اون بگی: ۲۷

«د»

دقیانوس: ۳۱۹

دردی شاعر: ۱۹۱، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹،

۳۷۰، ۳۷۱

دردی طریک: ۱۷۰

دولت علی: ۲۷، ۳۹

«ر»

رستم: ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۹۳

رضاقلی میرزا: ۲۰۰

ریحان: ۱۷۴

«ز»

زال: ۳۱۹

زلیخا: ۱۷۱

زوبیده: ۱۴، ۱۶، ۲۱، ۱۰۲، ۱۱۲،

زنگی بابا: ۲۹۲

زهره: ۱۷۱، ۱۷۴

«س»

سعدی: ۵، ۱۲، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۱۳۲، ۱۶۹،

۱۷۸، ۱۹۶، ۲۳۵، ۲۵۱، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۸۳،

۲۹۸، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۲۰، ۳۳۷، ۳۴۴،

۳۵۷، ۳۵۸، ۳۹۲

سلیمان: ۲۷، ۱۲۴، ۱۹۳، ۲۳۶، ۲۵۱، ۳۱۶،

۳۱۹، ۳۱۸

« ط »

طاهر: ۱۷۱، ۱۷۴

« ش »

شاهپسند خان: ۳۳

شاگلدی بابانیازی: ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۷

شاهرخ میرزا: ۲۷، ۲۹، ۲۰۰

شاه سلیمان صفوی: ۲۰۰

شاهمردان: ۲۶۲، ۲۹۵

شبلی: ۳۷۵

شداد: ۳۱۹

شمس تبریزی: ۲۴۹

شیخ محسن فانی: ۱۶۴، ۱۶۶

شیدائی: ۳۵، ۱۶۶

شیرعلی نوائی: ۵۳، ۱۶۹، ۲۵۱

شیرغازی: ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲

۲۴۷، ۳۸۴

شیرمحمد: ۲۷

شیرین: ۲۵۱، ۳۷۵

« ص »

صفر: ۱۴۹

صوفی الله یار ایشان: ۵۵، ۳۶۵

صمولویج: ۱۲، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۸۶، ۳۸۵

صنم: ۱۲۸

« ظ »

ظاهرالدین بابر: ۱۹۶، ۲۵۱

« ع »

عالی محمد (علی محمد): ۱۰۲، ۲۲۶

عباسقلی خان بغیری: ۳۳

عبدالله: ۱۴، ۱۷، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۶۸

عبدالله آهنگری: ۳۸۴

عبدالرحمان ملک آمان اوف: ۱۵۴، ۱۵۵،

۱۷۱

عبدالرحمن تنگی طانه: ۱۸۸، ۳۹۲

عبدالرحمن دیه جی: ۱۶۲

عبدالقادر گیلانی: ۲۹۳

عبدی اوف: ۱۵۵

عذرا: ۳۷۵

عصام الدین: ۲۹۹

عطا ایشان: ۱۵۲، ۱۶۰

عطّار: ۱۹۳، ۲۵۲، ۲۷۲، ۳۵۸

علی علی: ۲۳۳، ۳۰۴، ۳۹۳

علی شاه (عادلشاه): ۲۰۰

علی قلی خان: ۲۰۰

عمر (رض): ۳۹۳

عمر خیام: ۵۳، ۵۷، ۱۶۹، ۲۴۹، ۲۶۳، ۳۸۰

قزى ملا: ۶، ۹

عوض گلدی: ۲۷، ۳۹

قزاق ایشان: ۲۲۶

عیسی علیه السلام: ۲۱۳، ۲۶۲، ۲۹۵، ۳۹۳

قلیچ قولی اوف: ۳۳، ۴۸، ۴۹، ۱۵۱

قولچه: ۱۴

«غ»

غایی: ۱۷۳، ۳۹۲

«ک»

کرکی: ۱۹

کریم خان: ۳۰، ۳۱، ۱۹۹

کریم قربان نیس: ۳۸۱، ۳۸۲

کعبه: ۲۱، ۵۸، ۶۱، ۸۵

کمال خان افغان: ۳۹، ۴۳، ۴۴

کمینه (محمودی): ۱۶۸، ۳۷۷، ۳۷۸

کوراوغلو: ۱۷۴، ۲۵۱

کیکاووس: ۳۱۹

«ف»

فتح علی خان: ۳۰، ۲۲۸، ۲۲۹

فردوسی: ۵۳، ۵۷، ۱۸۶، ۱۹۶، ۲۴۹، ۳۸۰

فرعون: ۳۱۹

فرهاد: ۲۵۱، ۲۷۶، ۳۷۵

فریزر: ۲۲۹

فریدون: ۲۹۳

فضولی: ۱۹۶، ۲۵۲

«گ»

گلدی نظر اوف: ۱۵۴

گلشا: ۳۷۵

گلی (امین الله): ۲۳

گوراوغلی: ۱۱۵، ۱۷۱، ۱۷۳، ۳۹۳

گوزل اجه: ۱۶۸

گوندوغدی: ۲۷

«ق»

قادرخان: ۴

قارون: ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۱

قاهر قلی: ۱۴

قربان دردی ذیلی: ۱۷۱

قرقلو: ۳۶۴

قره ایشان محمدی: ۴۸، ۹۱، ۹۹، ۱۴۴

۱۶۰، ۱۸۴، ۲۲۶

«ل»

لقمان: ۳۱۸

قره حسن: ۲۷

لیلی: ۳۷۵، ۲۷۶

مصطفی ﷺ: ۳۰۶، ۳۴۱، ۳۴۴

«م»

ماتی کوسایف: ۱۲، ۲۳، ۲۴، ۵۴، ۱۵۰،

مصطفی خان دولو: ۲۷، ۲۲۹

۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۵، ۲۶۲،

معروفی: ۱۶۶، ۱۷۱

۲۶۳، ۳۸۱، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۱، ۴۰۳

ملا بابک (ساری): ۱۰۳، ۱۰۵

ملا میرزا عبداللہی: ۱۵۹

ماتی (مہدی): ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۲۱۳

ملا نفس: ۱۷۴، ۳۷۷، ۳۷۸

منگلی: ۱۶، ۴۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۹۶، ۹۷،

۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۲۶۲، ۲۶۷

ماکس ژاکوب: ۱۸۰

منگلی خان: ۲۷، ۱۹۱

مالک عمر: ۲۵۱

مولام دردبی (بردی): ۱۴۴

مجنون: ۲۷۶، ۳۰۶، ۳۷۵

مؤمن قانات: ۳۸۲

محمد ﷺ: ۱۲، ۶۰، ۲۰۰، ۲۱۵، ۳۰۵،

میر سید محمد: ۲۰۰

۳۱۷، ۳۲۹، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۷

میر علم خان: ۲۹

محمدحسن خان قاجار: ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳،

میر کلال: ۲۹۲، ۳۴۵

۴۴، ۲۰۱، ۲۲۸

میرنیا: ۱۷۳، ۱۷۴، ۳۸۴

محمدخان قاجار: ۲۲۹

میری دردی نژاد: ۱۵۹

محمد صفا: ۱۴، ۴۱، ۴۲، ۶۸

«ن»

محمد غزالی: ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۴۶

محمد قربان ارازی (آتابای): ۱۷۱

نادرشاه افشار: ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۴۴، ۵۰،

محمدکاظم: ۵۰

۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱

محمد نظر قاپور اوف: ۱۸۹، ۳۸۰

ناصرخسرو: ۲۶۳، ۳۳۶

محمد ولی خان قاجار: ۲۷، ۳۳، ۲۲۹

ناظم حکمت: ۳۸۲

مخدومقلی یوناچی: ۴، ۵، ۶، ۷، ۹

نسیمی: ۲۵۲

مراد چاری اوف: ۱۵۴

نظامی: ۵۳، ۵۷، ۱۹۹، ۲۴۹، ۲۵۲

مراد دردی قاضی: ۱۶۰، ۱۶۱

نقشبندیہ: ۵۴، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۹۱،

مرد: ۱۴۹

۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۴۵، ۳۵۷

نمرود: ۳۱۹

نوبت خان: ۱۴۴

نوح: ۳۳۸

نوری کاظم بن باهر: ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۲۴۷،

۲۴۹، ۲۵۵، ۲۹۵

نوشیروان: ۳۱۶

نووچکنو: ۳۸۵

نیاز صالح: ۵۲، ۵۳، ۲۴۷، ۲۹۵

نیاز قلی خلیفه: ۳۷۴

اعلام جغرافیایی (مکان)

اصفهان: ۴۱	«آ»
افغانستان (اوغان): ۲۷، ۵۴، ۵۵، ۶۷، ۷۴، ۷۵، ۸۲، ۲۰۱، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۶۳	آذربایجان: ۲۵۵ آسیا: ۳۸۵ آق شور: ۴۸ آق طوقی: ۲۲، ۴۸، ۹۱، ۱۵۲ آلتی آغاچ: ۱۵۲
انديجان: ۷۵ انزلی: ۶۲ انگلیس: ۲۲۹ اوکراین: ۳۸۲	«ا»
ایران: ۳، ۴، ۲۷، ۵۰، ۷۶، ۸۲، ۸۶، ۹۱، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۷۵، ۱۹۹، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۵۵، ۲۵۸، ۳۶۳، ۳۸۵	اترک: ۳، ۹، ۲۲، ۴۹، ۶۲، ۶۸، ۱۰۱، ۳۶۳ أجی قوشان: ۴۸، ۴۹، ۱۵۲ ازبکستان: ۵۵، ۱۴۵، ۳۶۷، ۳۸۶ استانبول: ۱۶۴ استراخان: ۱۶۴ استرآباد: ۲۹، ۶۲، ۱۴۲، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹ بادکوبه: ۶۲
«ب»	

۱۶۱، ۱۷۵، ۲۲۸، ۳۶۳، ۳۹۶

ترکیه: ۳، ۱۶۳، ۳۸۲

تفلیس: ۱۶۴

تورائیت: ۶۵

«ج»

جرگلان ۴۸، ۱۵۲

جیحون: ۶۲، ۳۸۴

«چ»

چین: ۳

«ح»

حسن قلی: ۱۵۶

«خ»

خبوشان: ۲۶

خراسان: ۲۷، ۱۵۲، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۴۹

۲۵۵، ۲۹۱، ۳۸۵

خلیج فارس: ۴

خیوه: ۷، ۹، ۴۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲

۶۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۸، ۲۴۷

۲۴۹، ۲۵۷، ۲۶۳، ۳۹۳، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸

۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۲

بجنورد: ۴۸، ۱۴۲، ۱۵۲، ۲۲۲، ۲۲۶

بحر خزر: ۳۸۴

بخارا: ۷، ۴۳، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۲، ۱۴۵، ۱۴۷

۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۸، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۵

۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۳، ۳۹۳، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸

۳۹۹

بریتانیا: ۱۴۵، ۱۶۴

بندر ترکمن: ۱۵۹

بندرگز: ۶۲

«پ»

پنج پیکر: ۱۵۹

«ت»

تاجیک: ۳۸۲

تاشکند: ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۶۴

ترکستان: ۳، ۷، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۲، ۸۲، ۱۴۷

۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳

۳۶۳

ترکمنستان: ۸۶، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۴

۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹

۱۷۰، ۱۷۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۳۶۹، ۱۸۹، ۳۸۰

۳۸۱، ۳۸۷، ۳۹۵، ۳۹۶

ترکمن صحرا: ۴، ۴۸، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۸

« د »

درگز: ۱۷۴، ۳۸۴

دهستان: ۲۵۸، ۲۹۲

دهنه: ۱۷۱

« ع »

عباساری: ۸۶، ۹۱

عراق: ۲۵۵

عشق آباد: ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵

۱۵۹، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۵۸، ۳۶۹

« ر »

روسیه (روس): ۴، ۴۸، ۴۹، ۱۴۷، ۱۴۹

۱۵۲، ۱۵۴، ۳۷۸

رومستان: ۲۹۳

« ف »

فرانسه: ۱۸۰

« ز »

زکاسپی: ۱۴۵

قاری قلا: ۱۴۵

قازان: ۱۶۴

قره شور: ۴۸

قرناوه: ۱۵۲

قرل آياق: ۹۹

قوچان: ۲۶

قندهار: ۲۷، ۲۶۲

« س »

ساری: ۲۰۱

سرخس: ۲۰۱، ۲۳۰

سمرقند: ۵۵، ۶۲، ۱۶۲، ۳۹۳

سونگی داغ: ۴۹، ۵۰، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۷، ۶۹

۹۰، ۹۱، ۱۰۱

« ک »

کابل: ۵۵

کابه (کعبه): ۷، ۲۱، ۶۱، ۸۵

کرنند: ۲۲

کلالة: ۴۸، ۱۷۱

کوکلتاش: ۵۳، ۵۴، ۵۵

« ش »

شوروی: ۳، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۵

شیرغازی: ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲

۳۴۷، ۳۸۴

«گ»

گرکز: ۳، ۴۸، ۴۹، ۵۸، ۵۹، ۹۹، ۱۵۲، ۳۸۴،

۳۸۵

گرگان: ۴۸، ۴۹، ۱۵۲، ۱۷۰، ۲۳۱

گنبد کاووس: ۲۲، ۴۸، ۱۵۲

گینگ جای: ۴۸

«ل»

لندن: ۱۶۴

«م»

مارگالان: ۵۵

ماری (مرو): ۵۰، ۱۴۹، ۲۰۱، ۲۳۰

مازندران: ۲۰۱

مجار (مجارستان): ۱۸۶، ۳۸۵

مدینه: ۲۱

مراوه تپه: ۲۲، ۴۸، ۱۵۲

مشهد: ۲۹، ۱۶۱، ۲۰۰

مکه: ۲۱، ۳۰۰

«ه»

هشترخان: ۶۲

هند (هندوستان): ۴، ۲۷، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۶۷

۷۵، ۸۲، ۲۰۱، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸

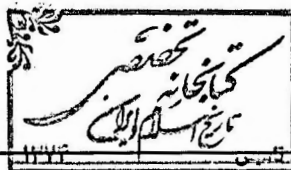
۲۹۱، ۲۹۳

بسمه تعالی

منابع و مأخذ فارسی

- ۱- استعلامی- دکتر محمد بایزید و جنید (برگزیده از تذکرة الاولیا عطار) تهران امیر کبیر.
- ۲- انزابی نژاد - دکتر رضا (مخزن الاسرار) نظامی. مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور.
- ۳- انصاری - دکتر قاسم مہانی عرفان تصوف - مرکز چاپ انتشارات دانشگاه پیام نور سال ۱۳۷۲.
- ۴- بنا - امام حسن. المأثورات. ترجمه عفت نوابی نژاد - محمود سرمدی تهران نشر احسان چاپ اول سال ۱۳۶۷.
- ۵- بندر ریگی - محمد (مترجم) فرهنگ جدید عربی فارسی - (ترجمه هنجدالطلاب) تهران انتشارات اسلامی چاپ نهم سال ۱۳۷۲.
- ۶- بیگدلی - محمد رضا. ترکمنهای ایران - تهران چاپ پیک ایران چاپ اول سال ۱۳۶۹.
- ۷- پارسای بخارایی - خواجه محمد بن محمد. قدسیه
- ۸- خرم دل - مصطفی تفسیر نور تهران نشر احسان چاپخانه حیدری چاپ اول.
- ۹- حافظ - شمس الدین محمد - دیوان حافظ به اهتمام عباس مستوفی الممالکی - چاپخانه فرهنگ - چاپ سوم سال ۱۳۷۰.
- ۱۰- حسینی حضرت ملا حسین الواعظ الکاشفی. تفسیر حسینی - ترجمه حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی پاکستان کراچی.
- ۱۱- دیه جی - عبدالرحمن. زندگینامه و برگزیده اشعار مکتوبه. تهران انتشارات بین المللی الهدی چاپ اول سال ۱۳۷۳.
- ۱۲- رئیس نیا - رحیم. کورواغلو در افسانه و تاریخ تبریز - انتشارات نیما چاپ دوم سال ۱۳۶۸.
- ۱۳- زرین کوپ - دکتر عبدالحسین - دنباله جستجوی تصوف در ایران - تهران امیر کبیر چاپ دوم ۱۳۶۶.
- ۱۴- سابق - دکتر سید. فقه السنه ج ۳ - ترجمه دکتر محمود ابراهیمی - تبریز. محمدی سقر - چاپ اول
- ۱۵- سارلی - لارز محمد - ترکستان در تاریخ. تهران چاپخانه سپهر امیر کبیر چاپ اول ۱۳۶۴.
- ۱۶- سعدی شیخ مصلح الدین - کلیات سعدی. به اهتمام محمد علی فروغی تهران چاپخانه سپهر امیر کبیر چاپ هشتم. سال ۱۳۶۹.
- ۱۷- سعیدیان عبدالحسین. مردمان جهان - تهران انتشارات علم و زندگی چاپ اول ۱۳۶۲.
- ۱۸- شمیسا دکتر سیروس منطق الطیر عطار - مرکز چاپ انتشارات دانشگاه پیام نور سال ۷۳ - ۱۳۷۲.
- ۱۹- عطاگزیلی - قوجق محمود، یوسف. یایراق شماره ۱ و ۲ تهران انتشارات برگه چاپ اول ۱۳۷۱ - ۷۲.
- ۲۰- عمید - حسن فرهنگ فارسی عمید جلد ۱ و ۲ تهران امیر کبیر چاپ هفتم سال ۱۳۶۹.

- ۲۱- غزالی امام محمد. اخلاق غزالی. به اهتمام مرتضی مدرس گیلانی.
- ۲۲- غزالی امام محمد. کیمیای سعادت به اهتمام احمد آرام انتشارات گنجینه چاپ سوم ۱۳۷۲.
- ۲۳- قرضاوی دکتر یوسف- حلال و حرام در اسلام - مترجم ابوبکر حسن زاده.
- ۲۴- گلی امین الله - سیری بر تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن ها. تهران نشر علم چاپخانه مهارت چاپ
لؤل ۱۳۶۶.
- ۲۵- معتمدی دکتر مهیندخت- مولانا خالد نقشبندی و پیروان طریقت لو. تهران - چاپ نقش جهان
چاپ لؤل ۱۳۶۸.
- ۲۶- مرعشی صفوی میرزا محمد خلیل - مجمع التواریخ - به اهتمام استاد فقید عباس اقبال آشتیانی
کتابخانه طهوری و سنایی سال ۱۳۶۲.
- ۲۷- موسوی نامی اصفهانی- میرزا محمد صادق - تاریخ گیتی گشا در تاریخ خاندان زند تحریر و تحشیه
دکتر عزیز الله بیات تهران امیر کبیر چاپ لؤل ۱۳۶۳.
- ۲۸- میر دیلمی سید ضیا. - ره آورد حوزه های اهل سنت گنبد و گرگان مرکز بزرگ اسلامی شمال کشور
چاپ لؤل ۱۳۶۹.
- ۲۹- میر نیا سید علی. ایلات و طوایف درگز ج ۱ مشهد چاپخانه خراسان ۱۳۶۲.
- ۳۰- نفیسی سعید - تاریخ سیاسی دوره معاصر ایران.
- ۳۱- نووی امام ابی ذکریا یحیی بن شریف - ریاض الصالحین. ترجمه عبدالله خاموش هروی - تهران
نشر احسان چاپ لؤل ۱۳۶۸.
- ۳۲- نیشابوری فریدالدین عطار - قصاید و غزلیات به اهتمام سعید نفیسی تهران کتابخانه سنایی چاپ
سوم ۱۳۳۹.
- ۳۳- ولابری آرمینیوس - درویشی دروغین. ترجمه فتحعلی خواجه نوریان. تهران انتشارات علمی و
فرهنگی چاپ چهارم ۱۳۶۵.
- ۳۴- هسبحانی - دکتر توفیق - تاریخ ادبیات ۳ مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور سال ۱۳۶۹ - ۷۰.
- ۳۵- هیئت - دکتر جواد سیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی. تهران نشر نو ۱۳۶۵.
- ۳۶- اطلاعات هفتگی شماره ۲۳۱۹ سال.....



۳۷- خاقانی شروانی - دکتر عباس ماهیار - چاپ اول شهریور ۷۱ چاپ دوم بهمن ۷۱ مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور-

ب: منابع و مأخذ ترکمنی با الفبای عربی.

۱- دیوان کامل مخطومقلی - مراد دردی قاضی - چاپ قابوس سالهای ۱۳۵۸ - ۱۳۴۳ گنبد کاوس.

۲- دیوان حضرت مخدوم قلی (رح) - شاگلدی بابانیازی - ناشر ملا میرزا عبداللہی مقیم پنج پیکر شهرستان بندر ترکمن - چاپخانه کانون - ۱۳۲۶ ه.ش. و ۱۳۶۶ ه.ق.

۳- دیوان حضرت مخدوم قلی (رح) - بردی محمد محمد لهانی و میری دردی نژاد ۱۳۲۹ ه.ش ۱۳۷۵ ه.ق

۴- ماحوم قلی قوشغیلار - بردی کربابایف - عشق آباد ۱۹۲۶ - (صفحاتی از اول و آخر نبود).

۵- دیوان محمد ولی کمینه - مراد دردی قاضی - چاپ قابوس - ۱۳۵۲.

۶- دیوان قربان دردی ذیلی - مراد دردی قاضی - چاپ قابوس.

۷- مخطومقلی سایلانان شعرلار - ت س س ر علملار آکادھپاسی نینگ نشریاتی - عشق آباد - باکو ۱۹۶۰ چاپه طیارلارلار: ماتی کوسایف و بیرلم محمد آخوندوف رداکتور: بردی کربابایف شاعرینگ ۲۲۵ یللیق یوبیلینیه.

۸- مخطومقلی سایلانان اثرلار - تازه دین ایشلنن و لوستی یتیریلان لوچینچی نشر - علم نشریاتی عشق آباد ۱۹۸۸ - مخدوم قلی نینگ دوغلان گونی نینگ ۲۵۰ یلیغینه چاپه تیارلارلار: فیلولوگیا علملارینگ کاندیداتلاری عبدالرحمن ملک آمانف. گلدی نظروف. مراد چاریوف و علمی ایشکار آمانبردی نوریغدیوف.

۹- مخطومقلی نینگ عمری و دورادیجیلیگی - ماتی کوسایف - عشق آباد (ب - ت).

۱۰- فرهنگ سینا - ترکمنی به فارسی - نورمحمد متقی - چاپ اول زمستان - ۱۳۷۱ چاپخانه نهضت قم.

۱۱- دیوان کامل مخطومقلی - احمد عضدی - مشهد مقدس.

۱۲- داستان زهره و طاهر - مراد دردی قاضی - چاپ قابوس.

۱۳- داستان حماسی گورلوغلی - دستنویس - سال ۱۳۵۹.

۱۴- تنبیه الاخوان فی معرفه مخطومقلی - عبدالرحمن آخوند تنگلی.

۱۵- آتالار سوزی گرد آورنده مؤلف - چاپ نشده.

ج- منابع و مأخذ ترکمنی با الفبای روسی.

۱۶- مخطومقلی نامه لراز یاغمیر - عشق آباد سال ۱۹۹۳.

۱۷- مخطومقلی (تاریخچه چاپ و نشر دیوان شاعر) آ. عبدیو نشر علم - عشق آباد ۱۹۹۳

۱۸- مخطومقلی سایلانان اثرلر. خانگلدی آقاچانوف - عشق آباد ۱۹۹۳

۱۹- دیوان مخطومقلی - (صفحات اول و آخر آن نبود)

۲۰- رمان مخطومقلی - قلیچ قولی لوف - عشق آباد - مغاریف ۱۹۸۳

۲۱- سویت ادبیاتی (به قلم جمعی از نویسندگان و شاعران ترکمنستان) عشق آباد.

۲۲- عقل گامیسی - خدای بردی دردی لوف - عشق آباد سال ۱۹۸۷

